ایرانی که من شناخته ام

تألیف

موسیو ب. نیکیتین

ترجمه و نگارش

فره وشی (مترجم همایون سابق)

با مقدمهٔ دانشمند شهیر معاصر

جناب آقای استاد ملک الشعراء «بهار»

ناشر

کانون معرفت ـ تهران ـ لاله زار ـ تلگرافی «معرفت» تلفن ۳۲۴۳۷

شرحی است که استاد بزرگوار جناب آقای ملک الشعرا بهار راجع باین کتاب مرقوم فرموده‌اند

یکی از کتب خواندنی

چندروزقبل کتابی که تازه درسلسلهٔ انتشارات کانون معرفت ترجمه و طبع شده است بدستم رسید .

اینکتاب در ۳۲۵ صحیفه بقطع کوچك و ظریف با حروف و کاغذ مرغوب منتشر شده و از کتبی است که خواندن آن برای هرجوان ایرانی از جمله ضروریات است - تاریخی است مربوط بآغاز مشروطه خاصه سالهای ۱۹۰۹-۱۹۱۱ و میتوان گفت ازابتدای مشروطیت تا استعفای رضاشاه پهلوی را دربردارد .

مؤلف یکی ازجوانان خاورشناس روس وازنجبای پتروگراد و از کارمندان فاضل ولایق وزارت خارجه روس تزاری است موسوم به (ب. نیکیتین) که تحصیلات خودرا درورشو ومسکو و پتروگراد دررشتهٔ حقوق و عربی و ترکی وفارسی وفرانسه خاصه ادبیات فارسی وشناسائی ایران بپایان برده ومدتی هم دراستانبول تحصیل میکرده ودر بالکان و ترکیه گردش کرده وبالاخره در ۱۹۰۹ برای مرتبهٔ اول ازلنین گراد (بقول او: پترزبورغ) ازراه داخلهٔ روسیه و بحرخزر وارد ایران شده ازطریق رشت باصفهان رفته وپس ازچندی بروسیه برگشته است ودرین سفر نخستین ارمغانهای تاریخی را بخوانندگان کتاب خود ازحرکت دموکراسی گیلان وقزوین و طهران صفهان وقدری ازشخصیت رؤسای این حرکت مرحوم «سپهدار تنکابنی» تا مرحوم «سرداراسعد» و «صمصام السلطنه» و «ضرغام السلطنه» وقدری از حالات روحی محمدعلی میرزا وپیشرفت ملیون (بقول اودموکراتها) و پادشاهی «احمدشاه» بیان میکند ، وهمچنین مقدماتی شافی وکافی ازمعاهدهٔ ۱۹۰۷ بین روس وانگلیس - واردشدن قوای نظامی روس بدون حق و

عدالت بداخل ایران بقصد تصرف مملکت و تحریکات سفارت انگلیس و دیگهای پلووماژوراستوکس معروف انگلیسی نقل میکند و حتی یکجا صریح میگوید که دولت روس تزاری بنا بپیشنهاد دولت انگلیس درشمال ایران قشون وارد کرده است تاکلنی اروپائی تبریزوامورتجارتی را که در خطر افتاده است حفظ کند(ص۳۹).... از عجایب انستکه در خلال انتقادی از جنبش پیش از وقت دموکراسی در ایران و چین چنین میگوید : من معتقدم ایران باید پادشاه ایرانی با اقتدارووطن دوستی داشته باشد مانند رضاخان‌وچین رئیس‌جمهورعامه پسندی‌مانند چیانکایچیك!...(ص۴۲)....

ازهمان اوقات که دراصفهان بکارهای قونسولگری مشغولست اقرار میکند که حکومت دراین طرفها-شمال‌ایران- قونسولهای‌روس است !...

درپائیز ۱۹۰۹ به‌لنین‌گراد مراجعت میکند - و رسماً وارد وزارت خارجه میشود - دربن فصل شروحی‌از سیاست بالکان ونزاع بلغار وصربی با عثمانی‌ها بیان میکند - همه‌جا روزنهٔ افکارسیاسی او وسیع و روشن و گفتارش صریح و دلچسب است واز ابتدای کتاب خواننده خودرا با مردی متمدن ومؤدب بشردوست میانه‌رو منصف وحقیقت‌یاب روبرو می‌بیند.

درماه نوامبر ۱۹۱۱ بسمت منشی ومترجمی کونسولخانهٔ رشت که‌آن روزها زیرچنگال بی‌رحمانه «نکراسف»نامی قرار داشت مأمور گردید ولی درفوریه‌سال دیگر۱۹۱۲ بهمراه خانم فرانسوی خود که زنی با سلیقه وبا ذوق وبا اطلاع بوده است برشت وارد میشوند.

بعد از ورود برشت بتدریج رشتهٔ اختیارات را در دست میگیرد و بالصراحه اقرار میکند که دولت روس تزاری شمال ایران و منطقهٔ قسمت خودرا ملك طلق خود دانسته تصرفات مالکانه میکند - و درضمن همین داستان است که‌خبرقتل‌عام روسهارا درتبریزورشت وغیره(دومورد اخراج مسترشوستر) مینویسد ودرتمام این‌قضایا مثل یکمرد بی‌طرف وبشردوست صحبت میکند که خواننده نه‌تنها عصبی نمی‌شود بلکه ازوجدان این مرد پر بدش نمی‌آید . سپس‌میرسد بداستان مرگان‌شوستر وروابط دوسفارتخانهٔ انگلستان وروسیه تزاری ومظالمی که دربارهٔ ایرانیان‌آزادیخواه ازطرف دو دولت ظالم ارتکاب شده و بعدهم میشده است !..

مؤلف هرچه درقوهٔ جوانی و ذوق و نشاط شخصی وعلمی خود دارد درین فصل- یعنی درایام توقف درگیلان بخرج میدهد - ازتمام جنبه‌ها واز هرطرف‌زیروبالا پشت‌وپهلو درون و بیرون وحتی قواعد روابط بین مالك وزارع و سنن وقواعد دیرینهٔ دیگرمنجمله رسالهٔ حاج سید محمود مجتهد بحث میکند و نتیجه بآنجا میرسد که شما بخوبی می‌بینید که مأمور روس بامر دولت خود وبا معاهدات قدیم ومقررات ازقبیل مداخلهٔ کونسولها در محاکمات اتباع داخله که یکطرف تبعهٔ روس باشد وسایرقضایا واختیارات وزورآنهاوناتوانی‌مأمورین‌ایرانی‌درایران چه میکنند وچه قدرت فرعونی و سلطهٔ قیصری را داراست ؟!

مؤلف ما درپائیز ۱۹۱٤ سال اول‌جنك ازرشت احضار میشود - اما درین فصل دلکش که ذکرآن‌گذشت هرکس میتواند نشانهٔ یك ملت بی گناه را که دچاردوغول‌سیاه ودودزدسرگردنه‌شده است وبا کمال‌مردانگی (یعنی تا ورود ناصرالملك وبستن‌درمجلس دوم) مقاومت میکند درك کند واز بیانات ساده وبشردوستانه‌ای که جسته جسته‌ازخلال‌اقاریرمؤلف‌تراوش می‌نماید این حقایق‌را مزمزه کرده ودرست بفهمد !

این مرد درمدت اقامت خود درگیلان که تا حدود تنکابن‌وازطرفی تا طوالش دراختیارداشته بقول‌خودحکومت بلکه سلطنت میکرده است - زیرا کونسول روس همه‌کاره بوده و مرجع تمام‌کارها اوبوده است ...

درتابستان‌سال ۱۹۱٤ باواطلاع‌دادند که بسمت منشی کونسول‌ژنرالی تبریز منصوب شده است بالجمله تا بروز جنك بزرك بین الملل در رشت متوقف بوده ودرماه سپتامبر حرکت میکند وبرای رفع بیماری مالاریاو گذراندن‌مرخصی به پطرزبورغ (لنین‌گراد) میرود .

درمراجعت ازپطرزبورغ (لنین‌گراد) وارد تفلیس شده وشرحی از تاریخ‌گرجستان و علل محو شدن استقلال آن مملکت میدهد و بالاخره اشاره‌ای‌بژنرالیسیم استالین میکند ومیگوید امروزه امپراطوری‌تزارها با ارادهٔ یکنفرگرجی اداره میشود (نویسنده ازروسهای سفیداست‌ودرپاریس اقامت دارد وباآنکه میداند در روسیهٔ شوروی حزب حکومت میکند باز ارادهٔ استالین را پیش‌کشیده است !...)

مؤلف درصفحه ۱۸۸ تحت عنوان : تعرض قشون روس در آذربایجان- این مطلب را بافعالیت عناصر انقلابی قفقاز که در وقایع ایران در سال ۱۹۰۵ دستی داشته اند مربوط میداند ومینویسد ما مردد بودیم که باید بنگاهداری سرحدات قفقازی خودمان قناعت کنیم ویا آنکه ازسرحد تجاوز کرده درخاک ایران بفعالیت نظامی پردازیم... بالاخره درموقع عزیمت من از پطرزبورغ شق ثانی را ترجیح دادند !

اینجا مؤلف ازصفحات ۱۸۹ - ۱۹۰ ببعد داستان های مهم ومهیج ازمداخلات قوای روس وترک و کردوآشوری وجلووغیره در آذربایجان که خود اوهمه جاحاضرواز عمال عمدهٔ عمل بوده است نقل مینماید وتاریخ ایران ومداخلات روس ودسایس انگلیس را بخوبی روشن میسازد تا روزی که خود کونسول ارومیه (رضائیه) میشود - اطلاعاتی که او از حالات ارومیه میدهد معنی ضرب المثل ایرانی (بیچاره ارومیه) را که خودش هم دارد ازیادها میرود برای ما تازه میکندومیرساند که چه صدمات ولطماتی درنتیجه مداخلات میسیونرها وملل گوناگون کرد وآشوری و ترک وارمنی ومسلمان برسرمردم ارومیه ازمسلم وترسا وارد شده است چنانکه درصفحه ۳۱۲ گوید ازقراری که معتمدین محلی میگفتند دراین کشمکشهای روس و ترک وآشوری و کرد قریب هفتصدهزارتبعه ایران درارومیه و قراءاطراف آن از مسیحی ومسلمان بقتل رسیده اند !

بالجمله درین فصل سیاست اطراف دریاچه ارومیه وارومیه وسرحدات روس وترک و اشاراتی که ازتهران باو میشودو بالاخره تاجائی که انقلاب شوروی میشودواختیار قوای روسیه در ایران بدست انگلیسها می افتدوسپس مؤلف ازارومیه برشت میرود وبامیرزا کوچک خان ازطرف بیچاره خوف فرمانده قوای روس که میخواسته است باقوای ژنرال «دنسترویل» ازرشت بگذرندو بباکو بروند بعنوان سفارت ملاقات کرده واینجاهم قسمتی ازداستان جنگلی ومیرزا کوچک خان را از روی کمال بیطرفی وصف میکند .

☆☆☆

بالاخره میگوید مسیو براوین کونسول اردبیل دعوت انقلابیون را بپذیرفت بمن هم گفت داخل دعوت انقلاب شوم و نشدم ... مدتی در تهران

میماند صفحات ۳۲۰ - ۳۲۱ ودرماه ژون ۱۹۱۹ باتفاق مسیواتر از راه باکو - باتوم بطرف پاریس عزیمت میکند ، این کتاب را هم در پاریس نوشته واستعفای رضاشاه را ازسلطنت نیز دربردارد !

☆☆☆

چیزی که مرا باوجود کسالت شدید و انزوای قطعی و محض وادار بنوشتن این مقدمه نمود حسن ترجمهٔ این کتاب وصدق لهجهٔ مؤلف کتابست .

مؤلف جائی که بزیان اواست نیزازگفتن حقایق چشم نمی پوشد- اشتباه زیاد دارد - واگر میخواستم آنها را شرح بدهم این مقاله کتابی شده بود (۱) -اما چیزی که عیب ندارد وسراسرهنراست ترجمه کتابست.- که بخلاف بعض کتابها که آقای معرفت چاپ کرده اند ذرهٔ نقص ندارد-قلم آقای فره وشی (مترجم همایون سابق) بقدری شیرین ولطیف وزیباست که براستی اوبود که مرا باین فعالیت (ازلحاظ خودمن باید فعالیت حساب شود) باوجود نهی شدید پزشك وادار کرد - امیدوارم خسته نشوند وباز هم ازین کتب مفید ترجمه فرمایند .

☆☆☆

---

(۱) منجمله دربارهٔ سیاست خارجی رضاشاه ازلحاظ سادگی ونیك بینی که مؤلف دارد، بسیارخوشبین است وازآن نیك بینی ها یکی درآخرین صفحهٔ کتاب اشاره باستعفای رضا شاه ازسلطنت وحملهٔ بریتانیا بایران است که میگوید : «استعفای رضاشاه را میتوان یکنوع انتقام دیپلوماسی انگلیسی دانست زیراکه این دیپلوماسی درطی سلطنت ۲۰ سالهٔ رضا شاه مکرر بشکست برخورد (؟) که مهمترین مواقع آن بدون بحث الغای امتیازنفت در سال ۱۹۳۲ میباشد که بنفع ایران دوباره تجدید شد»...(ص۳۲۵س۱۷-۲۰) وما امروزشك نداریم و بیقین میدانیم که اعلام الغای امتیازدارسی ودنباله-هائی که پیدا کرد مبتنی بریك توطئه وتبانی مفصل دیپلوماسی بوده است که شمه ای ازآنرا برخی ازرجال دست اندرکاردرمواقع رسمی فاش نمودند و یکی ازابتلائات بزرك ما امروزبرابری با همان توطئه وهمان دیپلوماسی وسعی درجبران وبازیافت آن است !!!...

کتاب (ایرانی که من شناخته ام) از کتب بسیار مفید تاریخی است که با منضم گردیدن بتاریخ پروفسور براون که تازه چاپ و ترجمه شده است لازم بود این کتاب نیز ترجمه شود .

من از کنج انزوا بمؤلف محترم و مترجم فاضل این کتاب تبریک میگویم ومردم را بخواندن آنکتاب تشویق مینمایم .

تهران دیماه ۱۳۲۹ - م . بهار

تقدیم بهمسر عزیز و
باوفایم که شریك رنج و
آسایش ودر تمام مراحل
زندگی ومسافرتها یار
مددکار من بوده است .
ب . نیکیتین

ایرانی که من شناخته ام

نگارش
موسیو ب ـ نیکیتین
قونسول سابق روس درایران

ترجمه
آقای فره وشی (مترجم همایون سابق)



مادام و مسیو نیکیتین

مقدمه مترجم کتاب

بسمه تعالی

شرح مختصر زیر برای آگاهی خوانندگان محترم کتاب است

سال گذشته دوست ارجمندم آقای صنعتی زادهٔ کرمانی که دارای آثار قلمی زیادی هستند بعزم گردش مسافرتی باروپا کردند وایامی را در کشورهای فرانسه و سوئیس و آلمان وانگلستان بسر برده بیشتر اوقات خودرا بدیدن کتابخانه‌ها و موزه‌های بزرك وآثار علمی و ملاقات خاورشناسان مشهور صرف نمودند از جمله بامسیو. ب نیکیتین خاورشناس نامی و نویسندهٔ این کتاب که فعلا رئیس قسمت اقتصادی تجارت خارجه بانك فرانسه است وزبان فارسی راهم خوب میداند آشنا شدند.

مسیو نیکیتین که شرح زندگانی او بعد ازاین مقدمه نوشته شده اصلا اهل لهستان ومدتی درایران ازطرف دولت روسیه دررشت و ارومیه سمت قونسولی داشته وپاره‌ای ازشهرهای دیگرایران را نیزدیده است. مشارالیه مشاهدات خودرا بصورت کتابی تحت عنوان ایرانی که من شناخته‌ام بزبان فرانسه بقلم آورده است.

آقای صنعتی‌زاده راجع باین کتاب ونقل آن بفارسی با نویسندهٔ معروف آقای جمال زاده مذاکره ومشورت میکنند ایشان اظهارمیدارند که من این کتابرا قبلا خوانده‌ام و نظر باینکه مطالبش راجع بایران است درترجمهٔ آن بفارسی زیانی ندیده بلکه مفید میدانم وقرار براین می‌شود که با اجازهٔ نویسنده نسخهٔ آن برای ترجمه بتهران فرستاده شود.

بالاخره کمی بعد آقای جمال زاده نسخهٔ ماشین شده را از نویسنده گرفته توسط استادشهیرجناب آقای ملك‌الشعرا بهار بتهران فرستادند و آقای صنعتی زاده نظر بسابقهٔ دوستی ترجمهٔ آنرا ازنگارنده خواستار شدند بنده نیزدرخواست ایشانرا پذیرفته بترجمهٔ آن پرداختم واکنون باهمت وسرمایه آقای حسن معرفت مدیر کانون معرفت کتاب چاپ وتقدیم خوانندگان میگردد.

موسیو نیکیتین درمدت مأموریت خود در ایران بمطالعه پرداخته و مطالب سودمندی را یادداشت کرده است مخصوصاً رقابت تاریخی دول مقتدرهم جوارمارا خوب روشن میسازد وچون در هنگام جنك بزرك در ارومیه قونسول بوده کشمکش ها وزدوخوردهای حزن آورروس و ترکیه واغتشاشات طایفه آشوری و کردهارادر آذربایجان بخصوص درارومیه که همه بزیان ما تمام شد بتفصیل شرح میدهدودرهرحال تصورمیکنم مطالعهٔ کتاب او برای هم میهنان عزیزخالی ازفایده نباشد

درخاتمه تذکارمیدهد که نگارنده فقط بترجمه پرداخته وهیچگونه تصرف واظهارنظری درمطالب این کتاب نکرده است وقضاوت در صحت وسقم مطالب آنرا بخواننده وامیگذارد. تهران آذر۱۳۲۹ فرهوشی

شرح زندگانی نویسنده کتاب

موسیو ب . نیکیتین (B . nikitine) در تاریخ ارار ۱۸۸۱ مسیحی درلهستان قدم بعرصه حیات گذارده وپس از پایان تحصیلات ابتدائی ومتوسطه ازسال ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۰ دردانشکده لازارف مسکوودانشکده سن پطرزبورغ که ازضمائم وزارت امورخارجه روسیه بود به تکمیل السنه ملل خاوری پرداخت . استادان اودرمسکوعبارت بودند از پرفسور کرش (Korch) وبارن. ر . استاکلبرك(Baron . R . Stackelberg) ومیرزا جعفرمحلاتی ومیرزا عبدالله غفاراوودرسن پطرزبورغ پرفسور و . آ. ژوکوسکی Joukovski . V . A ومیرزارضاخان ایرانی

درطی سنوات تحصیلی درایام تعطیل برای مطالعهٔ احوال و اوضاع ملل خاوری مکرربخارج بمسافرت ومأموریت رفت . در سال ۱۹۰۵ در قسطنطنیه درمؤسسهٔ باستان شناسی روسی کارمیکردودرسال ۱۹۰۶ بپاریس مسافرت نمود ودردانشکده السنهٔ خاوری حیه برفع نواقص تحصیلی پرداخت ودرسال ۱۹۰۷ ببلغارستان رفت وباژون ترکها تماس گرفت و در ۱۹۰۹ بسمت نایب قونسول باصفهان مسافرت کرد و پس از مراجعت از ایران با دوشیزه فرانسوی مادموازل ح . لری (H . Leroy)ازدواج نمود .

دربهار ۱۹۱۰ وارد وزارت امورخارجه روسیه گردیدودرسال ۱۹۱۱

درمسابقهٔ دیپلماتیك پذیرفته شد ودرهمان سال بسمت چاپارمخصوص حامل اخبارمأمورمسافرت به برلن وپاریس ولندن گردید ودر سنوات ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۹ درایران درسرویس قونسولگری های روسیه رشت وتبریز وارومیه وساوجبلاغ وتهران بکاراشتغال داشت وبالاخره درتابستان ۱۹۱۹ ایران را ترك وبپاریس رفت که در آنجا تاکنون بزندگانی ادامه میدهد و بامور بانکی اشتغال دارد یعنی دربانك فرانسه مدیر تجارت خارجی وسرویس مطالعات اقتصادی وعلمی است. علاوه برشغل رسمی ریاست وعضویت چندین انجمن علمی را درپاریس دارد ازقبیل انجمن آسیائی وانجمن مطالعات ایرانی وانجمن آثارمادی ملل ومؤسسه بین المللی تاریخ طبیعی انسان و آکادمی دیپلماتیك بین المللی وانجمن خاوری لهستان و کمیسیون خاورشناسی آکادمی علوم نژادشناسی وغیره .

ازآثارقلمی اومقالات متعددی است که درروزنامه های خاورشناسی ودیپلماسی ومجلات اسلامی وروزنامه آسیائی ومجلات لهستانی وآنسیکلوپدی اسلام وفرهنك دیپلماتیك انتشاریافته است. رسالاتی نیزراجع بانجمن آثار مادی وانجمن مطالعات واطلاعات اقتصادی وغیره نوشته است.

بعلاوه کتاب پرفسور و. بارتولد(V. Barthold)را که درموضوع خاور شناسی در اروپا و روسیه نوشته و کتاب پرفسور. ژ. کاپانوویچ (J. Gapanovitch) هردورا ترجمه کرده و کتابفروشی پایوآنهارا چاپ ومنتشرنموده است .

راجع بایران نیزرسالاتی درموضوعهای مختلف انتشارداده است از قبیل : ملت ایران ومطالعاتی راجع برمانهای تاریخی ومباحث اجتماعی و ادبیات ایران معاصر - افشارهای ارومیه - طوالش - رشت - والیهای اردلان- فرقه طاووسی- مهماندار کنت گوبینو- ماهیت اقتصادی ایران وغیره.
ازاینها گذشته مقالات زیادی درروزنامه های یومیه ومجلات غیرخاوری نوشته است

در۱۹۲۶ بگرفتن نشان لژیون دونورودر۱۹۱۳ بداشتن نشان شیرو خورشید ایران افتخارحاصل کرده است

در۱۹۳۱ نیزانجمن جغرافیائی تجارتی پاریس نظربفعالیت هائی که مشارالیه راجع باقتصادآسیای روسیه وممالك مجاور شرقی بعمل آورده با اعطای مدالی اورا سرافراز کرده است

*

مقدمهٔ نویسندهٔ کتاب

تاریخ تکرار میشود . ایرانی‌که من از۱۹۰۹ تا ۱۹۱۹ باوضاع واحوال آن شناسائی حاصل کردم کاملا درتحت نفوذ روس وانگلیس امرار حیات میکرد . ایران امروز نیز درمرحله‌ای وارد شده که شباهت کاملی با همان مراحل پیشین دارد . یعنی بازهم همان علل همان آثار را تجدید می کند ایران پیوسته درمیان دوهمسایهٔ نیرومند درفشار است .

مادامیکه روسیه برها کردن قفقاز (مخزن نفت،مانگانز) وآسیای مرکزی (پنبه و انواع فلزات) تن درندهد و انگلستان از هندوستان (مخزن آدم و مواد اولیه) دست نکشد کشورایران همیشه گرفتار این فشار واین اوضاع ناگوار خواهد بود .

گفتیم که تاریخ تکرار میشود . البته این تکرار درخطوط برجستهٔ آن است . جزئیات متغیر است و تصادفات سیاسی رنگهای دیگری بخود می گیرد . همانطور که به بهانه اتحاد نظامی ژرمن و ترك واعلان جهاد ترکان عالم اسلامی مشتعل گردید وتصرفات نظامی ومداخلاتی در کشور باستانی ایران بعمل آمد بازهم بهانه های دیگری شروع ببروز کرده است.

بهرحال تصور میکنم مطالعهٔ یادگارهائی که من درایران از این اعمال دارم وبقلم آورده‌ام درموقعیت فعلی این کشور خالی از فایده نباشد.

درست است که درفاصله یکربع قرن ایران نوینی ایجاد شدوتوانست استقلال خودرا بدست آورده وابراز لیاقت نمایدواززیر فشار رقبهٔ بیگانگان بدر آید ودارای صنایع و طرق شایستهٔ ارتباطی واستحکام مالی و سیستم قضائی غربی گردد و بطورکلی در تمام شئون خود پیشرفت حاصل نماید ولی‌این عمل حشر ملی واحیاء بعد ازموت هنوز درمیان نشو وارتقاء خود باقی واز درجهٔ کمال دور است .

این ترقیات درخشان که در ایران پدیدار گردید کاملا مربوط به

نفوذ و اقتدار شخص پادشاه جدید بود اما باید دید که آیا این اقتدار که برای رفورم و استحکام ایران لازم بود و بعمل افتاد ممکن است با این پیش آمدها که بمنظور خلع سلاح و تعطیل تمام‌اهرمهای این کشوراز طرف بیگانگان بروز میکنند بازهم ادامه داشته باشد ؟

این خود مسئله بسیارمهمی است که انعکاس آن از سرحدات ایران‌هم خارج شده و باید دراین موقع مطرح گردد و تمام ملل خاوری بآن توجه داشته باشند .

ایرانی که من شناختم کشوری است که من نسبت بآن مهر وعلاقه پاك ومخصوصی دارم این دلبستگی بایران پس ازتحصیلات عمیق خاورشناسی درمن ایجاد وراسخ گردید و برای اینکه برسانم چگونه من باایران مواجه شدم یك قسمت ازدورهٔ تحصیلی خودرا در اول این کتاب نقل میکنم وپس از همین دورهٔ تحصیلی بود که من بدون طی برزخی بلافاصله در اینکشور وارد شدم البته کسان دیگری هستند که باقلم وبیانی رساتر ازمن‌ایران‌را باآنهمه مناظر زیبا و گذشته تاریخی و چیز های دیدنی ومطالب فهمیدنی تشریح خواهند کرد . من در این کتاب فقط بشرح اقامت و مشاهدات خود پرداخته‌ام و بسی‌خوشوقت خواهم‌شد که خواننده ازاین‌یادداشتهای من‌نسبت بایران مهروعلاقه‌ای بروز دهد .

درخاتمه تذکار میدهد که ازنوشتن این مقدمه سالها میگذرد وفعلا اوضاع بین المللی بکلی‌دگرگون شده وایرانیان نیز بسیاست خارجی‌قدیم خود وتوازن نفوذ روس و انگلیس چنـدان توجهی ندارند و اخیراً هم با امریکادوستی‌پیدا کرده‌اند از صمیم قلب‌خواهانم که این وضع جدیدضامن استقلال واقعی ایران بوده و موجب اشکالـی با روسیه هم جوار نباشد و ایرانیان وروسهـا همیشه در دوستی خود باقی بمانند .   ب . نیکیتین

فهرست مندرجات

عکسها

متأسفانه عکسهای کتاب خوب ازچاپ بیرون نیامده و روشن نیست لذا توضیحاتی راجع بآنها بشرح زیرداده میشود.

قسمت اول ـ دوره آموزش

فصل اول

تحصیلات متوسطه من در ورشو

وقتیکه فکر میکنم چگونه خاورشناسی بمن الهام شد درصورتیکه هیچ نوع مقدمه‌ای دراین باب برای یك محصل که از اهالی ورشو و فاصله زیادی ازخاور داردفراهم نبود و بعلاوه درخانوادهٔ من هم آثاری از گذشتگان وجود نداشت که برای من سرمشقی باشد و توجه مرا نسبت بخاور جلب کند و بتحصیل آن حاضر وراغب سازد می بینم دلایل چندی هست که مرا پس از تحصیلات متوسطه وادار باختیار رشته تحصیلات عالیه خاور شناسی کرد اگر چه تأثیر این دلائل یکسان نبود امامن حیث المجموع همه درخاطر من یك نقش قطعی را بازی کردند.

چون بازمنهٔ طفولیت خودمراجعه کنم می بینم تمام کتب ابتدائی قرائتی من بزبان های لهستانی یاروسی بوده کتب رمان و نمایشنامه هائی که مطالعه کردم اولین وسایلی بودند که مرا آشنا کردند بجنگهای لهستان باشبه جزیرهٔ کریمه ویااتحاد باآن برضدطوائف قزاق و بیابان ها وسرحدات چمن زار را درنظرمن مجسم میساختند که کشورلهستان را از بحراسود جدا میکردند یعنی همان نواحی که جولانگاه طوائف تاتار بوده اند و نیز باجنگهای قفقاز و جنك مقدس وجنگهای باترکان و بلغارستان و بالکان وغیره آشنا شده بودم(۱) وعلاوه بردروس رسمی تاریخی که درمدرسه آموخته بودم ساعات دوستانه ای هم باشوالیه های لهستانی و بیك های کریمه و کوهستانیهای مغرور داغستان بصحبت میگذرانیدم وعملیات عالی همتانه سربازان روسی که پرچم ما را بکشورهای دوردست برده بودندمیستودم از اینها گذشته تفاصیلی را که کارازین Karazine راجع بفتوحات روسیه درآسیای مرکزی نوشته بود بدقت مطالعه

(۱) مؤلف نام مؤلفین کتبی که خوانده است بقلم آورده اما چون برای ما ایرانیان متضمن فوائدی نبود ازدرج آن هاصرفنظر شد.

کردم. خواندن این صفحات مرا بعالم تازه ای وارد کرد و موجب بیداری حس کنجکاوی طفولیت من گردید. معهذا خواندن این اوراق آن اندازه در من تأثیر نداشت که بااشتیاق یك راه قطعی برای تحصیل اختیار کنم زیرا که این نوشته هارا همسالان وهم کلاسهای من نیز میخواندند وازاین وقایع ومسافرتها وسرگذشتهای تاریخی لذت میبردند. پس لازم بود که کسی باصدای رساازخاور وملل آن وجاذبهٔ که مسافرین را بطرف خود میکشاند برای ماصفصلا صحبت کند ومارا ازآداب وعادات واخلاق خاوریان کاملا آگاه سازد. متأسفانه هیچیك از پروفسورهای تاریخ وجغرافیای مااین سیمرا بارتعاش نیانداختند تنهامعلم زبان فرانسه ماموسیوشارل نیرود(M.Charles Neyroud) که ازاهالی لوزان سوئیس بود واعتراف میکنم که شخصاًباین آموزگار آموزش وپرورش ابتدائی بسی مدیونم وهمیشه سپاسگذاراو هستم گاه گاهی احساسات مرا نسبت بخاور تحریك میکرد.

موسیوشارل درتمام نواحی آسیای روسیه مسافرت کرده و در کشور های مجاور دریای مدیترانه بسیاحت پرداخته بود وازآنجا ها حاصل فراوانی ازمشاهدات دقیق خود بارمغان آورده که همه دارای حیات بودومجموعه ای هم ازعکسها که از امکنه و اشیاء جالب توجه برداشته همراه داشت و بما ارائه میداد.

درمواقعیکه، افعال بیقاعدهٔ فرانسه را خوب صرف میکردیم وقطعات منتخبه را درست میخواندیم واشعار حفظی را بروانی جواب میدادیم نشاطی باو دست میداد ودر عوض باندازه یکربع ساعت از شرح مسافرتهای خود مارا محظوظ میساخت گاهی ازشکوه و زیبائی مساجد سمرقند و زمانی از فعالیت اهالی اسلامبول وزندگانی اعراب بدوی که درحوالی دمشق هستند صحبت میکرد وشاگردان باسکوت کامل گوش میدادند و کلاس که مرکب ازچهل نفرپسران کوچك بود دراینموقع رفتارواخلاق پسندیده ای را نشان میداد. من اعتراف میکنم که درهمین لحظات فراموش نشدنی وگرانبها بود که رفته رفته گفتاراین آموزگاردرخاطرمن نفوذ کرد وسخنرانی او بهتر و بیشتراز هر کتابی تصاویر خاوررا درذهن من مجسم میساخت ومثل این بود که من خاور را دارای گوشت واستخوان می بینم. بعبارة اخری من خاور را با چشم میدیدم که دارای حیات است قطارهای شترکاروان وتجاری که درعقب دکان ها روی زمین نشسته و آجرهای کاشی مینائی رنك مساجد وتاریك وروشنی امکنه همه را عیناً مشاهده میکردم بتدریج احساسات من نسبت بخاور زیادشد و میل مفرطی بدیدن این

آثاردرمن ایجاد گردید بطوریکه آرزو داشتم که فوراً دراین محیط غوطه‌ور شده ودر این جمعیت باشم و از نزدیك باین درویش گوش داده و صحبتی که برای این مردم حیرت زده میکند بفهمم وداستان های دلکش الف لیل را از دهان او بشنوم ودرهوای خنك ونشاط آوراین مساجد بی سروصدا استراحت کنم

این تأثرات شیرین طفولیت با پیشرفت تحصیل وسن من موجب تولید عامل دیگری شدند که عبارت بوداز میل آزمایشهای شخصی

ازطرفی هم انتقال پست پدرم بشهر ادسا موجب آن شد که من در مدت سه سال تحصیل ایام تعطیل را دراین بندودریای سیاه که درآستانه کشور ترکیه وآخرخطوط کشتی رانیهای متعدده است بسر برم. آمدورفت ملل مختلف وورود کشتیهای بزرك که از تمام بنادر مدیترانه شرقی میآمدندموجب اشتغال حواس من شده واحساس میکردم که طوائف شرقی همه در آنجا هستند و من بآنها نزدیك شده ام مسافرین همه ازشرق میآیند وهوای آن نواحی دوردست را باعطریات ومصنوعات خاوری همراه آورده اند و نیز میدیدم که در این بندر ترکها و عربها وسیاهان و هندوها همه مشغول فعالیت هستند و من در کنار آنها گردش می کنم یعنی همان سند بادهائی که در بحر احمر واقیانوس هند دریانوردی کرده‌اند صدای مخلوط زبان های کشورهای مدیترانه دراین بندر ادسا بگوش من برمیخورد .

دراین سنوات که مقارن بود با ۱۹۰۰ و۱۹۰۲ مسیحی من هنوز از آستانه کشور قدمی بیرون نگذارده و حتی موقعی هم دست نداد که بتوانم اقلا بقسطنطنیه که بسی شایق دیدار آن بودم بروم همینقدر موفق شدم که دو دفعه بکریمه مسافرت کنم یکدفعه بهمراهی دوستانم که درآنجااملاکی داشتند رفتم ودفعه دیگر با دونفر از همسالانم به سباستوپل (Sébastopol) رفته و از آنجا پیاده به یالتا (yalta) رفتیم دفعه اخیر من خودرا کاملا درمیان مسلمانهای تاتارمیدیدم واحساس میکردم که دراطراف من لهجه ترکی تکلم میشود . درباغچه سرای قصرقدیمی خوانین کریمه را سیاحت کردم این مسافرت درموقع آخرین تعطیل مدرسه من رویداد. پس از آن با صرفه جوئیها وازوجوهی که ازتدریس شاگردان ابتدائی عاید میشد وخرج سفر فقیرانه‌ای که پدر ومادرمان بما دادند توانستیم با رفقای خود مسافرتی بکنیم بنابراین درتابستان ۱۹۰۳ از ورشو بمسکو و ازآنجا به یاروسلاوی(yaroslavi) رفتیم وبعد بکشتی نشسته درروی رود ولگا بطرف پائین راندیم وبشهرهای نیژنی (Nijni) وقازان وسامارا (Samara) و ساراتو (Saratov)

وحاجی طرخان و بالاخره بقفقاز رسیدیم واز آنجاراه معروف نظامی گرجستان راپیاده پیمودیم که واقع است بین ولادی قفقاز وتفلیس .دراین‌شهر اخیر که پایتخت گرجستان است مختصر توقفی کرده و بعد رفتیم بطرف شهر باتوم که در کنار بحراسود واقع است درهمین ناحیه بود که اولین نخلستان ونارنجستان را زیارت کردیم و بمسافرت ادامه دادیم تا رسیدیم به دیر آتس جدید (Athos)درنزدیکی سوخوم قلعه دراینجا موضع حیرت‌آور ونشاط انگیزی را مشاهده کردم که هیچوقت ازخاطرم محو نخواهد شد اینجا کوهستان مشجر رشته جبال قفقاز تشکیل باغ بزرك بهشت مانندی را میدهد که مناظر بسیار زیبا وجالب توجهی دارد . آخرین مرحله مسافرت‌ما باز کریمه بود از آنجا هم مجدداً به یالتا رفتیم که سابقاً خرابه های پانتیکاپه (Panticapé)(۱) یونانی وآثارطوائف سیت‌را(Scythes)(۲) دیده بودیم پس ازآن بسیاحت داخله این ناحیه پرداختیم و بچادر داغ صعود کرده در چشمه آب یخ معجزه آسای‌سئوق‌سو(۳)استحمام کردیم‌وجنگلهای‌وسیع‌یایلا(Yaïla) که بسیارجالب توجه بود باناحیه‌ای که سکنه‌آن یونانی بودندتماشا کردیم‌و بقایای کلیساهای‌قدیم و باغچه‌سرای را دوباره بتفصیل از نظر گذراندیم‌و بقصبه‌قارائیم(karaïm)و چوفوت‌قلعهTchofoutوسایرمواضع که‌دارای‌ابنیه‌وآثارقدیم بودندرفتیم‌مانند کاچی قلعه وچرکس کرمن Tcherkesse-kermen ومانکوپ‌قلعه که‌در آنجاآثار ونشانه‌هائی از طوائف گتGoths وعیسوی ومسلمان‌دیده‌میشوند ونیزمنازل وقصوری را دیدیم که در سنگهای آهکی حفر کرده بودند این آثار قدیمی مجموعه ای بود که شناختن آنها معلومات تاریخی زیادی لازم داشت که ما فاقدآنها بودیم اما البته بندرت سیاحانی‌مانند ماراپذیرفته بودند که بانظر دقیق و کنجکاوی زیادی بتماشای آنها بپردازند هر گوشه ای را بدقت از بالاو پائین بازرسی‌میکردیم‌این امکنه‌زوایای بسیارقدیمی‌هستند که‌قرون عدیده زمان را دیده واکنون جزخرابه های پرازخاری بیش‌نیستند .

این مسافرت نیز باعث شد که من با رغبت و شوق مفرطی بمطالعات خاورشناسی خود ادامه دهم لغاتی چنداززبان‌تاتاری حفظ واصول‌صرف‌و نحو آنرا تا اندازه‌ای فرا گرفتم .

---

(۱) مهاجرنشین یونانی (۲) ملل قدیمی وحشی که اغلب‌چادرنشین بودند درشمال شرقی اروپا وجنوب غربی‌آسیا

(۳)کلمه ایست ترکی بمعنی‌آب سرد .

بدینطریق من درقلب روسیه و روی رودولگا و بعد درممالك اطراف، آن ازقبیل کریمه وقفقاز وارد بعالم خاوری شدم بدون اینکه معلومات درست ومکفی از تاریخ والسنه خاوری داشته باشم همینقدر میدانم که اشتیاق من بورود در اینطریق روز بروز زیادتر میشد . ازطرفی هم آثار خاوری در تاریخ میهن من ازحیث جغرافیائی یك اصل انفکاك ناپذیری بود .و خلاصه اینکه همین احساسات باعث شد که پس ازخاتمه تحصیلات متوسطه ازپدرم درخواست کنم که مرا بمسکو بفرستد تاوارد تحصیلات خاورشناسی ملل مسلمان بشوم و بروم بمؤسسه لازارف که مخصوص تعلیم السنه شرقیه است .

اگرچه پدرم در بدو امر قدری متحیر ومتفکر ماند ولی پس از آنکه باو گفتم که ممکن است ازاین راه در آتیه درامور دیپلماتیك واردشوم از نظر مهری که بمن داشت بدرخواستم رضایت داد که درسن بیست سالگی ازاودور شوم و گفت ممکن است پس ازچندسال خدمت در وزارت خارجه دوباره بخانواده برگردم و باآنها تماس حاصل کنم .

فصل دوم

آغاز تحصیل درمؤسسهٔ السنهٔ شرقیه

در این جا من نمیخواهم راجع بمادر رضاعی خاورشناسی خودم یعنی مؤسسه لازارف زیاد صحبت کنم همینقدر اشاره میکنم که این مؤسسه مربوط است بزمان کاترین دوم ودر آغاز فقط یتیم خانه وپانسیونی بود برای اطفال ارمنی که لازارف نامی ازاهالی جلفای اصفهان تأسیس کرده بود. خانوادهٔ لازارف نظامیان وکارمندان اداری برجسته‌ای برای کشور روسیه فراهم کرد ونسبت بهموطنان بی بضاعت خود نیز خدمات بسیاری کرده است. باری این یتیم خانه کم کم توسعه یافته وسرانجام تبدیل شده بود بیك آموزشگاه متوسطه که درآنجا علاوه بر برنامه عادی چند زبان شرقی هم درآن تدریس میشد وطبیعی است که زبانهای ارمنی وگرجی هم باید تدریس بشود زیرا که شاگردان این مدرسه اکثر ارمنی ها وگرجی های قفقاز بوده اند در سال ۱۸۷۰ دولت روسیه باین فکر افتاد که تعلیم السنهٔ شرقیه را از برنامه تحصیلات متوسطه جدا کند ودانشکده‌ای ایجاد کرد که دورهٔ آن سه سال بود ومخصوصاً درآن خاورشناسی تعلیم میشد وشالودهٔ کلاسهای مخصوص مؤسسه لازارف بدینطریق ریخته شد وشاگردانیکه دارای دیپلم متوسطه بودند درآن پذیرفته میشدند این کلاسها برای تشکیل کادرهای اداری قفقاز وبطور کلی برای ایالاتی که سکنه آنها مسلمان بودند اختصاص یافتند. بعضی از این شاگردان هم پس ازخاتمه تحصیل بنا بر شورای معلمین وتوصیهٔ آنان درمؤسسه عالیتری درسن پطرسبورغ وارد میگردیدند که از ضمائم وزارت امورخارجه بود ومن بعدها به تفصیل از آن صحبت خواهم کرد تعلیمات مؤسسه لازارف صورت عملی داشت وبشاگردان زبان وتاریخ خاور مسلمان رایاد میداد ومقصد آن تربیت خاور شناسان علمی نبود بلکه مقصود پروراندن کارمندانی بود که بتوانند منافع زیاد روسیه را درخاور وکشورهای مسلمان هم جوار تأمین کنند. البته این خیالی بود بسیار عالی اما در واقع بطوری که باید وشاید بنتایجی که ازآن منظور بود منتهی نگردید. یك عده ازشاگردان که در این مؤسسه لازارف وارد میشدند مقصودشان این بود که

زودتر بوسایل سهلی دیپلم گرفته درخدمات دولتی داخل‌شوند زیرا که‌دراینجا دورهٔ تحصیلی سه سال بود در صورتیکه در سایر مدارس عالیه ودانشگاه میبایستی چهارسال صرف وقت کنند تابتوانند درکارهای دولتی دخالت نمایند بنابراین کلاسهای مخصوصه لازارف بمؤسسات تعلیمات عالیه شباهت داشتند که عدهٔ قلیلی درروسیه بنام لیسه وجود داشت .

بسیاری از شاگردان‌دیپلمه مؤسسه‌لازارف دارای شغل اداری‌میشدند که هیچ مناسبتی باخاورشناسی نداشت بعلاوه عدهٔ شاگردان دیپلمه هم‌خیلی کم بود مخصوصاً آنهائیکه دیپلم درجه اول رامیگرفتند و موظف بودند که‌تزی را هم ارائه دهند و کسانیکه باخذ دیپلم درجه دوم نائل میگردیدند بصورت ظاهر دارای همان مقام درجه اول بودند اما حق ورود بمشاغل عالی‌را نداشتند بلکه باید درمقامات پست‌تری‌داخل تا بلوی‌مقامات که‌از زمان پطر کبیردرروسیه معمول بود وارد شوند وترقیات آن برطبق قدمت خدمت‌حاصل میگردید . باید اعتراف کرد که‌بااین حال مؤسسه‌لازارف اشخاص مهمی را بوزارت کشور ووزارت فرهنگ ومخصوصاً‌بوزارت خارجه تسلیم کرد که‌از آن جمله است زینوییو Zinoviev که بمقام سفارت اسلامبول رسید . ذکراین تفاصیل برای تعریف وضعیت عمومی مدرسه ای که مرا درمـاه اوت ۱۹۰٤ پذیرفت بی مورد نبود . در این موقع سی‌نفر باشلیه‌جوان که از تمام زوایای کشور پهناور ما وحتی ازخارجه آمده بودند پذیرفته شدند درمیان ما عرب ارتودکسی هم بود ازاهل فلسطین ماهمه بطور یقین باور داشتیم که چماق مارشالی درکیف مدرسهٔ ماهست یعنی اطمینان‌داشتیم که پس از خاتمه‌تحصیل مقامی را دروزارت خارجه اشغال‌خواهیم کرد اماطولی نکشید که تقریباً‌حالت یأسی‌بما دست داد واین درس عبرت راهم پرفسور زبان عربی آ. کریمسکی A.krimsky بماداد.این پرفسورعالیرتبه هیکل‌جالب‌توجهی نداشت‌ولی‌دارای معلومات زیادی‌بودواومارا درکلاس برای اولین درس پذیرفت وصحبت‌مفصلی کرد که بسیاریأس‌آوربود .

او بدون ملاحظه بما گفت برای چه اینجاآمده اید ؟ تحصیلات خاوری مخصوصاً زبان‌عربی که اساس‌معلوماتی شما باید قرارگیرد بسیارمشکل‌است وبایستی درآغازتوجه ودقت زیادی بآن داشته باشید واگر چنین توجهی را نداشته ودراین فکرهستید که زندگانی‌تحصیلی شمامطبوع واقع گرددومانند محصلینی باشید که منظماً درسر درس حاضر نمیشوند وفقط روزهای قبل از

امتحان با کتاب تماس میگیرند ازحالا بشما میگویم که عاقبت بدی خواهید داشت و با پشیمانیهای تلخی مواجه خواهید شد زیرا که ابداً موفق نمیشوید که برطبق برنامه ما جواب دهید پس بکسانیکه در این فکر نیستند وفقط بامید دریافت دیپلم باینجا آمده اندمن صادقانه نصیحت میکنم که چون هنوز وقت دارند بروند بدفتر مدرسه ومدارك خودرا پس گرفته بدانشگاه بروند بعلاوه سلمنا که شما سرانجام دیپلم خوب یا بدی را گرفتید آیا باآن چه خواهید کرد؟ زبان عربی بدردشما نخواهد خورد مگراینکه باآن سگهارا از خود دور کنید . خیلی کم اتفاق میافتد که معلومات شما بحالتان مفید واقع گرددپس تاوقت نگذشته بروید واوقات گرانبها را تلف نکنید .

البته خواننده تصدیق میکند که پذیرفتن شاگرد بدینطریق که آثار ملاطفت ومهری درآن دیده نمیشود جز یأس و بی اعتمادی بمقدرات آتیه انسان چیزی اضافه نخواهد کرد اماصحبت کریمسکی برای ما مفید واقع شد ومدلل کرد که ازساعت اول - اگر میخواهیم در تحصیل موفق شویم - لازم است اقلا بخودمان بگوئیم که عجالة باستثنای نام شاگرد هیچ تغییری در اوضاع تحصیلی ماروی نداده است وخواب دیدن ما که بااونیفرم کبر وغرور بفروشیم و دراجتماعات خلاف اخلاقی داخل شویم و به تحسین آرتیست ها پردازیم و درکارخانه آبجوسازی سرگرم شویم جزخواب دیدن چیز دیگری نخواهد بود و خلاصه آنکه هر کس برحسب وسیلهٔ که دارد بایددریك زندگانی تازه‌ای وارد شود و شاگرد بانظم وترتیبی باشد . لازم است فوراً با تصمیم و عزم محکمی بکار پردازیم و اقلا شالوده بنای خود را ریخته داخل شویم دررموز این زبان عربی هولناك - که بقول یك مبلغ مذهبی که کریمسکی برای ما حکایت کرد - تنها فرشتگان ممکن است آنرا تکمیل کنند وهمینکه با صرف ونحو عرب وترك وفارسی آشنا شدیم که باید آنهارا درسال اول فراگیریم تصور میرود که دستمان باز شود و بتوانیم بموضوعهای کمتر کسالت آور بپردازیم وبمتونی برخوریم که اجازه دهند با قدمهای محکم در روایات و اخبار وعقاید وسلیقه خاورمسلمان داخل شویم .

بدینطریق من تصمیم قطعی بتحصیل خاورشناسی گرفتم و البته آنرا مدیونم بدلائلی که بطوراختصار ذکرشد نسبت بجاذبهٔ که خاور در من ایجاد کرده بود وهم چنین مدیون هستم باحساساتی که نباید از نظر دورداشته باشم یعنی رضایت پدرم که بدون هیچ شرطی مطابق میل من رفتار کرد وفقط نظرش بموفقیت من در کار و مراجعت بسن پطرسبورغ بود که در آنجا نیاکان من

بواسطه فعالیت نام شرافتمندانهٔ تحصیل کرده بودند .

اکنون میپردازم بشرح ایام شاگردی و اوصاف معلمین خاورشناس وطریقه تدریس آنها : مدیرمدرسه‌متوسطه‌و کلاس‌های‌خصوصی‌مؤسسه‌لازارف پرفسور وزولدفدرویچ میلر بود . Vesevold.Fedorovitch.miller

این مدیرما مردی زبان شناس وطوائف شناس بود که نامش‌بواسطه مطالعات دراحوال ملل قفقازمرکزی اشتهاری داشت این دانشمندبزرك روح بینظیری داشت و آنچه راکه ما توانستیم بیشتر از سایر نسل های محصلین در او مشاهده کنیم این بود که سالهای اقامت ما در این مؤسسه تطابق پیدا کرده بود بانهضت انقلابی ۱۹۰۵ درروسیه و بواسطه نفوذ این مدیرمهربان ما بیش ازیك نیمه‌یکسال‌تحصیلی‌را تلف‌نکردیم آنهم‌بواسطه اعتصابی بود که در غالب مدارس عالی‌روسیه‌روی داده بود و مدرسه ما هم مانند سایر مدارس نتوانست دراین مدت‌کم از اعتصاب بر کنار باشد بخصوص که دراین انقلاب طبقهٔ جوان محصل جوش و خروشی داشت نظر بسرپرستی همین مرد بود که ما توانستیم تحصیلات خودمارا خاتمه دهیم بدون اینکه در صف ما تخلیه ای حاصل‌گردد درصورتیکه در سایر مدارس عناصر جلو افتاده از مجازات دولت معاف نمیشدند من نمیتوانم در این جا وارد شوم بتفصیل این جنبش زیرا که از حدود کادری که من برای خود اختیار کرده ام خارج است دراین هنگام محصلین مدرسه ما بدودسته تقسیم شدند یکدسته مخالف انقلاب ودسته دیگر با آن‌همراه‌شد وخواستند بدینوسیله حالت روحیه‌خود را به‌دولت نشان دهند وهمین باعث شدکه بمدرسهٔ ما بانظرجدی نگاه نکردند در حین کشمکشها وزد وخورد های مسکو دستهٔ مسلحی ازمحصلین مؤسسه لازارف تشکیل یافت آنهم نه برای اینکه بروند درسنگر ودوش‌بدوش کارگران جنك کنند بلکه برای این بود که درموقع بروزحوادث درمقابل جمعیتی که دراین ایام شوم - که شاید بوسیله عواملی تحریك شده - ومحصلین را مانند شکار های واقعی بخاك سیانداختند ازما دفاع کنند .

ما درمدرسه آمبولانسی هم داشتیم برای مجروحین این جنك داخلی وهم‌یکدسته ازمحصلین که ازراه انسان دوستی‌شغل‌پرستاری اختیار ودرمعرض خطر پاسبانان واقع میشدند زیرا هرنوع کومکی که به یاغیان میشد درنظر عمال دولتی ازجمله اعمال انقلابی محسوب میگردید .

من نتوانستم از ین مختصر جمله معترضه خود داری کنم که روشنائی مرموزی دراوضاع تحصیلی پرهیجان ما میاندازد وهمین مختصر برای توضیح

اعمالی که من بعد ها بآنها اشاره خواهم کرد کافی است .

خلاصه نظر باینکه مدیر ما ازدانشمندان بزرك معروف بود میل داشت که سطح تحصیلی موسسه را بالا ببرد و بهمین جهت دروسی هم بما میداد که خارج از برنامه تعلیمات عملی بودند ازجمله تاریخ قدیم خاور را تدریس میکرد ویك درس آزاد زبان سانسکریت هم میداد من ابتدا در این درس نام نوشتم و مدت سه ماه هم در سر درس حضور مییافتم ولی مداومت در آن برای من امکان پذیر نبود زیرا که تحصیل سه زبان مسلمان وقت مرا در سال اول گرفته بود پرفسور میلر مذکور که در میان سایر کار هایش ریاست شرقی انجمن امپراطوری آثار وابنیه قدیمی را هم داشت شاگردانش را تشویق میکرد که در آن انجمن وارد شوند ، البته این یك ابتکار بسیار مفیدی بود و ما در هر ماه ساعات نشاط آوری را در این محل تاریخی بسر میبردیم که موسوم بود به (Palata maluty· Skouratova quai Bersenev) (۱)

انجمن آثار وابنیهٔ قدیمی درهمین جا تشکیل مییافت و ما با کمال آزادی فنجان های چای را با آبلیمو صرف میکردیم صرف چای از ضمائم عادی بسیاری از اجتماعات روسیه بود اجازه ورود دراین انجمن برای ما بمنزله امتیاز خاصی بود و بسی خوشوقت بودیم که دراین موقع باپرفسورهای خودمان ارتباط پیدا کرده و از صحبت های آنها لذتی میبردیم در سال دوم تحصیلی بواسطه پیش آمد غیر مترقبه ای من توانستم در کارهای این انجمن سهیم شوم . توضیح آنکه قونسول بورگاس (۲) Bourgas مهر استوانه ای شکلی که روی آن چند صورت انسان و خطوطی دیده میشد برای پرفسور میلر فرستاده بود این مهر دست بدست در میان اعضای انجمن میگذشت بعضی خیال کردند که خطوط آن گلاگولیك اسلاوی باشد Glagolique (خطوط الفبای قدیمی روس) من نیز آنرا بنوبه خود تماشا کردم و فوراً بنظرم رسید که باید این حروف از خطوطی باشد که در مملکت صبا در عربستان جنوبی معمول بوده است زیرا که شبیه آنها را در روزنامه آسیائی پاریس دیده و رونوشت کرده بودم پس جرئت خود را باهر دو دست گرفته و عقیده خود را اظهار کردم و برای اثبات رونوشت خود را که در کتابچه یادداشتهایم بود بحضار ارائه دادم معلمین از اظهارات من خوشوقت شده و همه تصدیق کردند که شاید حدس

(۱) نام منزل یکی از پیشخدمتان ایوان مدهش بود که در مجادله ایوان بانفوذ بزرگان حتی اعدام آنها شرکت داشت این منزل در مسکو محفوظ وخاورشناسان در آن جلسه ای دایر کرده بودند .

(۲) بندری است از بلغارستان در بحر اسود .

من‌درست باشدوحضوراً بمن‌مأموریت دادند که در این باب تحقیقات لازمه را کرده نتیجه را بآنها اطلاع دهم بدیهی است که این یك کار قابل توجهی بود که بمن رجوع کردند وپس ازچندی بآنها اطلاع دادم که این خط کتیبه ایست ازخط عربی جنوبی ومعلمین از تحقیقات من اظهار رضایت کردند ولی باید اقرار کنم که اینکار اولین وآخرین کار من دراین انجمن بود .

پرفسور میلر برای درس آزاد سانسکریت وهمکاری ما در کارهای کمیسیون آثاروابنیه‌قدیمی خاوری که دوابتکار علمی بودند یکنوع مسابقه‌ای هم ترتیب میداد یعنی همه ساله راجع بادبیات وتاریخ خاور موضوع انشائی بمحصلین میداد وهر کس بهتر مینوشت بگرفتن مدالی مفتخرمیشد .

در پیش ذکر کردم که عربی بتوسط پرفسور کریمسکی تدریس میشدو علاوه‌براین تاریخ خاور مسلمان راهم‌تدریس‌میکرد که عبارت بود از تاریخ های‌عرب‌وایران وترکیه پرفسور کریمسکی پس از اتمام تحصیلات خود در دانشکاه مسکوومؤسسه‌لازارف اقامت ممتدی هم در کشور های عربی کرده بود و راستی ازمردان تارك دنیا ی واقعی وجز بدانش واطلاعات علمی‌و تخصصی‌خود بچیزدیکری‌دلبستکی نداشت‌اودریکی از منازل محقر زیر زمینی مؤسسه درمیان کتابهای خودزندگانی میکرد اصلا از اهالی اوکرانی وعشق زیادی بموسیقی‌داشت‌اشعار و غزلهای بزمی‌هم بزبان‌مادری گفته‌بودپاره‌ای‌از محصلین بااینکه زیادازاو میترسیدند گاهی اورامسخره کرده ونام‌عنکبوت باومیدادند برای اینکه همیشه درزیرزمین تاریك درمیان کتابهای خود غرق شده‌ومانندعنکبوت زندگانی‌میکرد امااگردرست بتحقیق شخصیت‌او بپردازیم بایداعتراف کنیم که آدمی بود بسیارمهربان وحاضرخدمت بعلاوه بعالم‌مطبوعات و کتب آشنائی کاملی‌داشت‌مخصوصاًراجع بتمام کتب مربوط بمسائل وموضوعات خاوری‌اسلامی که‌درآنهامتبحروبی نظیر بود گذشته‌از تدریس‌وترویج‌علوم‌وصنایع وادبیات که دردرجه اول مشاغل اوقرارداشت‌کارهای دیگری هم میکرد ودر واقع درزیر بار مشاغل زیاد خمیده شده بود ازجمله کارهای مهم او تهیه و تدارك کتب درسی تاریخی‌لازم بود که تا آنزمان درروسیه وجودنداشت و شایدغریب بنظرآید که تاآنزمان درروسیه کتب‌درسی تاریخی‌اسلامی تألیف‌نشده باشد باوجود تنقیداتی که نسبت بکتب اوشده وشاید هم بواسطه عجله او در اینکار بوده خاورشناسان روسی بایدازاین‌دانشمند متبحرقدردانی‌وتشکر کنند که بواسطه فعالیت خستکی ناپذیر اقلا شالوده اینکار لازم را برای ماریخت

پرفسور کریمسکی تنها عربی دان واسلام شناس نبود بلکه دروطن پرستی هم نظیر نداشت راجع بوطن خود او کرانی فعالیت زیادی بروز داد و بزبان او کرانی کتب ومقالات زیادی نوشت بعلاوه درجنگ سیاسی هم دخالت داشت واگر اشتباه نکنم درموقع حوادث ۱۹۰۴ - ۱۹۰۵ در تحت بیرق حزب مشروطه خواه دمکرات عملیات مهمی انجام داد خلاصه دروس کریمسکی برای من ارزش زیادی داشت و بعدهم روابط شخصی وخصوصی درمیان استادوشاگرد برقرارشدچیزی که بیشتر مرا مجذوب این استاد کرد احساسات عالیه او بود ومیل شدید او که این احساسات رادرمانیز ایجاد کند ودقت مارامتوجه سازد بزمینه علمی که تازه درروسیه شروع شده بودومن درخاطر دارم که از بیداری مسلمانان روسیه هم اظهار خوشوقتی میکرد یعنی بیداری که همه جادرروسیه میان ملل مختلف آن تازه بروز کرده بود. کریمسکی برای تدریس زبان عربی معاونی هم داشت که نژاداً عرب ومیبایستی تلفظ کلمات عرب را بما یاد بدهد نام او میخائیل اوسی پوویچ عطیه بود (Ossipovitch) وسالهای زیادی از اقامت او در مسکو میگذشت همین عطیه ما را با الفبای عرب که مشترك است در زبانهائی که ما بایدیاد بگیریم آشنا ساخت اوقات مادرسه ماه اول تحصیلی به تلفظ وصوت کلمات عرب وحفظ ضرب المثل های عربی مصروف میگردید.

همین طریقه در تعلیم زبانهای فارسی وترکی نیز معمول بود یعنی ما ازطرفی تئوری وازطرف دیگر پراتیك داشتیم دو نفر پرفسورهم مأمور تدریس تئوری وادبیات ایران بودندیکی پرفسور کرش (korch) ودیگری استاکلبرك (Stackelberg) این هردوعضو آکادمی ودر میان مسکو وسن پطرسبورغ رفت وآمدداشتند پراتیك زبان فارسی بوسیله میرزا جعفر ومیرزا عبدالله تعلیم میشد شخص اخیر در سال سوم لهجه و لغات سارت (Sart) (۱) آسیای مرکزی روس را نیز بما یاد میداد برای تدریس زبان ترکی معلمی داشتیم که اصلا اهل ترابوزان ومدتی قونسول ژنرال یونان بود بنام استاور والوترویچ ساکو Stavro Eleverovitch Sakov که تئوری تدریس میکرد وتسرونیان (Tserounian) ارمنی اهل قسطنطنیه پراتیك بما یاد میداد دو نفر پرفسور هم بنام خالاتیان ارمنی وخاخانو گرجی دروس غیراجباری راتدریس میکردند. خیال میکنم که تابلوی هیئت تعلیمی ماتکمیل یافته باشد معهذا نباید فراموش کنم که پرفسور وسلوسکی Vesselovsky ماراوادار میکرد بمقایسه موضوعات

---

(۱) قوم مسلمان و ترك زبان ساکن درآسیای مرکزی روس که فعلا جزء جمهوریت ازبکستان محسوب میگردد.

ادبی‌روسی وخاوری‌وموسیوپوتیر Potier مقایسه ادبیات روس و فرانسه و موسیو نرسسیان مارا به آنسیکلوپدی حقوقی آشنا میساخت .

دراواخر تحصیلات من کرسی‌زبان‌ترك‌واگذارشد بیك‌جوان‌ترك‌شناس موسوم به‌ولادیمیر آندرئی‌ویچ گردلوسکی (Veladimir andreievitch gordlevsky) او نیزمانند کریمسکی‌دارای‌تحصیلات‌خوبی بودوپس‌ازفراغت از تحصیل دانشگاه‌مدتی‌هم‌در ترکیه ماموریت داشت.

البته من‌آن شایستگی‌را ندارم و بسی دور ازآن هستم‌که بتوانم در باره لیاقت هیئت استادان مؤسسه لازارف قضاوتی بکنم وجز اینکه تشکر خودرا بآن هاتقدیم کنم‌کاری ازدستم ساخته نیست . اگر من نسبت بزبانهای مسلمانی‌معلوماتی دارم همه‌را ازآن‌ها اخذکرده ام وتشکرمن ازآن هابیشتر برای این‌است که باگشاده روئی ومهر مرا متوجه بمسائل اسلامی و جمعیت مسلمان کردند واین خودیکی از شرایط اولیه لازم خاور شناسی بودکه برای من‌حاصل نمیشدمگرآنکه بااعتماد زیادی با این جمعیت تماس طولانی داشته باشم وهمین شرط اساسی‌بود که مارااوادارکرد که باروح باز وخالی ازهراندیشهٔ قبلی‌درعالم اسلامی ومسائل مربوط بآن وارد گردیم البته این ایمان وایقان بمنزله یك درس گرانبهائی‌بود که منظره مسلکی‌ومذهبی‌نداشت بلکه ایمان درآن مستتر و مضمر بود همانطور که مانند ضمیر مستتری در استادان غیرخاوری ماهم وجود داشت اینها همه کوشش داشتند که با همان نیروی مستتر ومعلومات زیادی که دارا بودند مناظر مختلف تمدن اسلامی‌و تجزیه عناصر متجانس‌آن را درخاطر ما مجسم‌نمایند واین عمل بیشتر بوسیله استادانی که اصلاشرقی بودند صورت میگرفت که دارای دوجنبه بودند یکی جنبه عملی که ازتأثیرشخصیت‌آن ها حاصل‌میشد ودیگری جنبه علمی که بایك میل مفرط وحوصلهٔ زیاد بماتلقین میکردند وتمام این تعلیمات ازاین نظربود که مابتوانیم بسهولت درآتیه شرقیان را بشناسیم و از احوال آن ها آگاه شویم وخودمان را هم بطوریکه هستیم بآن هابشناسانیم .

بطورکلی یك اتمسفرخاصی درموسسه لازارف مارا احاطه کرده بود عدهٔ کمی بودیم که همه هم‌فکری داشتیم درتمام این سه کلاس بیش از یکصد نفرمحصل وجودنداشت که همه همدیگررا میشناختندو پرفسورهاهم از نزدیك مراقب رفتار ما بودند . از طرفی هم کوچکی محل موجبات روابط باطنی و صمیمیت‌رادرمیان ماایجادمیکرد ودریکی ازکوچه های تنك مسکوبطوریکه

قبلاهم ذکر کردم کلاسهای مخصوص ازمدرسهٔ متوسطه جدا ولی دارای عمارت مخصوصی نبودند بلکه درسمت چپ همان منزل قدیمی که مطابق اسلوب کشورروس در مسکو در نزدیکی میدان لوبیانکا Loubianka بناشده بود قرار داشت عمارت اصلی بوسیلهٔ طارمی قشنگی از کوچه جدا میشد حیاطی داشت وایوان مدخل عمارت هم دارای ستون هائی بود که درسر هر ستونی دوشیر سنگی خوابیده دیده میشد و در پشت آن هم باغی بود این سه کلاس باخوابگاه درطبقه دوم واقع شده وسالن ناهارخوری درطبقه تحتانی بود که میتوانستیم با بهای کمی در آنجا غذا بخوریم رویهم رفته برای کلاسهای مخصوص بیشتر ازچهار یا پنج اطاق وجود نداشت باستثنای کتابخانه قشنگی که مخصوصاً برای مؤسسه ساخته شده بود در فاصله دروس دالان های این بنای کوچك پراز جمعیت میشد و درموقع تنفس بزرك همه میرفتیم باطاق بزرگی موسوم بهچای نایا (Tchaïnaïa) (سالن چای خوری) ودر آنجا استکان بزرگی ازچای با ساندویچ میخوردیم یکنفر سوئیسی بنام پلی کارپ Polycarpe که سابقاً یکی ازافسران جزء گارد بود ازهمه پذیرائی میکرد و از نسیه دادن باشخاص کم پول هم مضایقه نداشت دیوارهای این سالن از نمونه های خطوط خوب عربی قاب دار زینت یافته بود اینها همه آثار قلمی یکی ازهمشاگردان ما بود که ترقی زیادی نکرد و بدون گرفتن دیپلم ازمدرسه بیرون رفت.

درمیان شاگردان عدهٔ زیادی ازاهالی اوکرانی بودند و غالباً اتفاق میافتاد که دایره وار نشسته بآواز خواندن میپرداختند گاهی نیز شاگردان دیگری بآن ها ملحق شده وآواز دسته جمعی میخواندند کریمسکی هم درموقع رفتن باطاق خودنظری بآن هامیکرد وازدیدن آن هاچندان ناراضی نبود و شاید فقط مقام پروفسوری مانع بود که در نزدما توقف کند. اماعطیه که تقریباً سمت ناظم کلاس هارا داشت گاهی میآمد وپدرانه بما نصیحتی میداد آن هم در موقعیکه هیئت ما زیاد درخواندن افراط میکرد. سالی یکدفعه مادر روز جشن عطیه برای تبریك بمنزل او میرفتیم میز مرتبی ازشیرینی وانواع خوراکی در وسط اطاق بود که مادراطراف آن ساعت های مطبوعی میگذرانديم تشریفات پذیرائی را خواهرش حفیظه و برادرش که محصل طب بود بعهده داشتند. میرزا جعفرمعلم قرائت فارسی ما که مردی باهوش وبذله گو بود گاهی مارا در منزل خود پذیرائی میکرد دراین پذیرائیهای خصوصی وگرم و بدون تکلف معلمین مانیز حضورداشتند ویك صمیمیت صادقانه ای درمیان ما برقرار بود.

اگر بگویيم که ماهمه مانندیك فامیل واقعی زندگانی میکردیم شاید

اغراق نگفته باشم در انقلاب سال ۱۹۰۵ مدرسه فیدلر (Fidlere) که در نزدیکی آن عطیه منزل داشت در زیر آتش توپخانه قرار گرفت با این حال روابط متقابل ما با آن قطع نشد زیرا که طبقهٔ جوان نمیتوانست از این انقلاب بر کنار باشد در پیش هم اشاره کردم که بواسطه فهمیدگی مدیر ما پرفسور میلر هیچ - گونه اتفاق سوئی مابین ما و هیئت معلمین روی نداد .

اگر بخواهم به تفصیل بشرح زندگانی تحصیلی خودم در موسسه لازارف درجریان سالهای پرآشوب بپردازم سخن دراز خواهد شد بنا براین از شرح آن خودداری کرده میپردازم بفاصله های صحنه نمایش که در میان تحصیلات من پیدا شد یعنی سه مسافرت بخارج که در هنگام تحصیل در موسسه لازارف برای من پیش آمد .

فصل سوم

فواصل بین صحنه‌های تحصیلی

این مسافرتها در هنگام تعطیلات صورت میگرفت و بواسطه اختلالهای فراهم شده از حوادث سیاسی صورت غیر طبیعی پیدا کرد در سال ۱۹۰۵ من توانستم سفری بقسطنطنیه بکنم و در سال ۱۹۰۶ بایتالیا رفتم و در سال ۱۹۰۷ بفرانسه و بلغارستان

مدت توقف من در قسطنطنیه سه ماه طول کشید و باشکالی هم برنخوردم زیرا که پرفسور میلر سفارشنامه‌ای به پروفسور اوسپانسکی (Ouspensky) نوشت که مرا در مؤسسه خود بپذیرد. این پروفسور بیزانس شناس معروفی بود که در آن وقت سمت مدیریت مؤسسه آثار و ابنیه قدیمی روسیه را در پایتخت مملکت عثمانی داشت. اوسپانسکی برای من شغل بااجری در کتابخانهٔ مؤسسه معین کرد و من در آنجا با یك منشی بنام پرفسور پانچانکو Pantchenko کار میکردم این پرفسور مولف کتاب مهمی بود که در باب ملودوول های Molevdovules بیزانس یعنی مهرهای سربی اداری نوشته بود. مطالعه این مهرها تا اندازه‌ای تشکیلات اداری ایالت بیزانس را روشن کرد یك منشی دیگری هم در آنجا کار میکرد بنام پرفسور لپرت Leppert جوان دانشمندی هم بنام موسیو شمیتد Schmidt در این میسیون ماموریت داشت و یك نقاش بنام موسیو کلوژ kluge در آنجا مشغول کارهای نقاشی بود من با این شخص اخیر رابطه پیدا کردم ودر حالیکه مشغول بود بنقاشی از روی نقاشی های دیواری قهریه جامی (kahriyé-Djami) که یکی از کلیساهای قدیمی بیزانس بود مسافرتهای خودرا در آسیای داخلی برای من شرح میداد و من در حالیکه نظرم بمقواهای بزرك نقاشی بود باندازه یکساعت و گاهی بیشتر بصحبت‌های او گوش میدادم بعلاوه غنائم ممتاز هنری زیاد نیز از آسیا باخود آورده بود من در این مؤسسه روزی دو الی سه ساعت بیشتر کار نمیکردم و بقیه اوقاتم صرف گردش میشد یکی از ترك شناسان هم بنام گردلوسکی Gordlevsky در این میسیون مشغول مطالعه بود ولی غالب اوقات در اناتولی بسر میبرد و کمتر بقسطنطنیه میآمد و بمن نصیحت میکرد که از اینمدت استفاده

خود در این شهر استفاده کنم منهم کلاه، فینه برسر گذارده ودر شهر اسلامبول گردش میکردم داخل جمعیت ها میشدم و بدقت بصحبت های آنها گوش میدادم وسعی داشتم که مکالمات آنهارا بفهمم و نیز بصدای کسبه که کالای خودرا عرضه میداشتند دقت میکردم ابتدا چندان خوب نمی‌فهمیدم اما بعدها کم کم بصدای آنها آشنا شده وتا اندازه ای گفتگوهای آنهارا میفهمیدم غالباً ناهار را در حوالی قرنی الذهب درمهمانخانه های کوچك اسلامبول موسوم به لقانطه صرف میکردم علاوه براینکه‌درآنجا با دادن پول کمی غذای خوب ومقوی میخوردم در صدد بودم که با یکی از اشخاص مجاور میزم صحبت کنم در اینجا بیشتر کارگران دهقان اناتولی وارد میشدند وزبان واقعی ترکی را که چندان با لغات عرب وفارسی اختلاط نیافته بود صحبت میکردند زیرا که زبان اهالی شهر ومخصوصاً زبان ادبی آنها دارای لغات زیادی از فارسی و عربی است بعلاوه باین‌سیستم برلیتز کوچه گردی قناعت نکرده درنزد معلمی هم درس میخواندم‌توضیح آنکه گرداوسکی بمن‌ویکی‌ازرفقایم که‌اوهم‌ازمؤسسه‌لازارف آمده بود ملائی‌را از اهل بسنه معرفی کرد که با اجرت خیلی کمی درنزداو درس بخوانیم ملابمنزل ما میآمد یعنی درپانسیون کوچك آلمانی که واقع بود درمحله پرا ومتن کتاب ترکی را میخواند و برای ما معنی میکرد و با کمال‌میل‌وانس‌بود که‌درگردشهای خسته‌نشدنی‌مادرمحلات‌ترك شرکت‌میکرد و قناعت داشت بیکی دوفنجان کوچك‌قهوه‌شیرین که باهم‌صرف‌میکردیم‌واگر گردش تابعدازظهرطول‌میکشید‌در بین‌راه میسیر(ذرت) میخریدیم و بجاویدن آن مشغول میشدیم این‌میسیرهای گرم‌ونمك زده را کسبه دوره گرد میفروختند و داد میزدند هایدا میسیر چوق سیجاق (آهای بلال خیلی گرم!) و راستی ما ازخوردن آنها لذت میبردیم.

خلاصه ما درشهر اسلامبول زندگانی منظمی داشتیم و در روی بسفر واسکوتاری‌وسان‌استفانو(۱) که‌درحوالی آن پانچنکو ویلائی‌اجاره کرده بود گردش میکردیم ودرویش های دوره گردموسوم بمولوی‌را میدیدیم‌وافسوس میخورم‌که نتوانستم در نمایشات قره‌گوزها حضورپیدا کنم زیرا که این نمایشات درشب تشکیل میشد وازطرف قنسول خانه بما دستورداده‌شد که در این نوع جاها ونمایشات شبانه داخل نشویم و بالاخره نباید فراموش کرد که ما محصلین روسی بودیم واز مسکو در سال ۱۹۰۵ باین شهر آمده بودیم واشخاصی بودیم که درنظرپلیس عبدالحمید مظنون‌واقع میشدیم

۱- یکی‌ازمحلات‌اسلامبول‌است

در موقع سلامی ما بتوسط سفیرروس اجازه حضور یافتیم امـا در وقتیکه سلطان ازسلام برمیگشت یکنفرارمنی بمبی بطرف او پرتاب کرده بودبنابر این پلیس بتفتیش پرداخت وروزی هم بسراغ ماآمد وما مجبورشدیم که از (خفیه مأموری) یعنی مفتش مخفی تأمینات که برای استنطـاق ماآمـده بود ملاقات کنیم اوازشغل ودلیل اقامتما دراین شهر پرسشهائی کرد وماتوانستیم با چند گیلاس کوچك (راقی) (۱) که باهم صرف کردیم اورا مطمئن سازیم که مقصود ما مسافرت علمی است وقضیه بخیر گذشت زیرا که قونسولخانه هم صحت گفته های مارا تصدیق کرد وازشرپلیس مخفی خلاص شدیم کمی بعدهم درقسطنطنیه هیجانی رویداد و خبر رسیدکه ملاحان کشتی زره پوش پتمکین شورش کرده وبطرف بسفر میآیند بعد معلوم شدکه این خبر صحت نداشته و چون کشتی بکنستانتزا(۲)رسید یکعده ازکارکنانش تسلیم بمأمورین رومانی شدند وچندنفر که باعث شورش بودند بطرف دریا فرار کردند .

بهر حال من از این مسافرت استفاده کرده و توانستم بطریق عملی بزبان ترکی آشنا شوم درصورتیکه دربدو ورود باین شهرچیز کمی از این زبان میدانستم بعلاوه توانستم بطوریکه مقصوداصلی من بود با ترکهامعاشرت کنم مخصوصاً تماس باتوده که مرابارو حیات وافکاروخصوصیات زندگانی آنها آشنا ساخت من دراین اعتراف تنهانیستم کسان دیگری هم با من هم عقیده هستند وثابت کرده اندکه ترك واقعی آدمی است بسیارساده وصادق خیلی مهربان وخون گرم حتی درموقع جنك نیزحس رأفتی دارد البته اعمال خجلت آوری هم ازآنها نسبت بمسیحیان سرزده است ولی مربوط بانها نیست بلکه از خصوصیات فرماندهانی است که تغییر راه داده اند . دهقان آناتولی همیشه در نظرمن یك حریف شجاع وقانوندان وبا عدالت جلوه کرده و هیچوقت من با نظرعداوت باو نگاه نمیکنم اگرچه دراین موضوع عقاید مختلف است ولی من اعتراف میکنم که ترك دارای فضائل مردانگی بس محکمی است وعنصری است بسیارعالی وقابل ترقی وشایسته آن است که مملکت بااساسی را تشکیل دهد فقط بایدمقدرات و شرایط زیست دهقان آناتولی را اصلاح کرد . شاید لطافت طبعش کمتر ازایرانی باشدزیرا که لطافت طبع ایرانی حاصل یك تمدن درهم ریخته ایست معهذا ترك عاقل است ومنتهای طاقت وتحمل رادارد. موجودی است با نظم و بخاك میهن خودعلاقه مندوهمیشه با شهامت و باحس وطن خواهی از خاك خود دفاع کرده است .

۱- مشروبی است ۲- یکی از بنادر رومانی

تعطیلات ۱۹۰٦ من قسمتی در ایتالیا گذشت و قسمتی در فرانسه در اینجا من بوقایع این مسافرت بسیار مفید به تفصیل نمی‌پردازم و فقط شمه‌ای ذکر میکنم که مربوط است به تحصیلات خاورشناسی من در مدت اقامت پاریس فرصت را مغتنم شمرده نام خودرا درمدرسه السنه حیهٔ خاوری و مدرسه علوم عالیه بطور مستمع آزاد ثبت کردم درمدرسه اولی به تکمیل دروس سال سوم زبان ترک پرداختم و دروس علمی زا در نزد موسیو باربیه دمینارد Barbier de Meynard آموختم ودروس عملی را از دموسیو سوتجان Sevindjan که قاری آن زبان بود و در مدرسه سربن Sorbonne تعلیمات عربی را از موسیو درنبورگ Derenbourg فرا گرفتم و این اولین تماس من بود با استادان خاورشناس فرانسه که همیشه یادگاری آمیخته باتشکر واحترام از آنها در خاطر دارم در مدرسه السنه منتظر دانشمند بزرك موسیو باربیه بودم که اجازه حضور در کلاس اورا بگیرم موقعی که باو نزدیك شدم و درجه معلومات ترکی خودرا باو گفتم و شرح استاژ سال قبل اسلامبول را نقل کردم دست پدرانه‌ای به پشت من زد و با تبسمی بمن گفت (قولاقلیز آچیق دیر) یعنی گوش شما باز است مقصودش این بود که شما ترکی را خوب میفهمید و رفت بطرف عمارت خود و کتابی از کتابخانه مخصوص خودش برای من آورد و آن از جمله کتابهائی بود که برای مطالعه بشاگردان خودمیداد این استاد چون سمت مدیریت مدرسه‌را داشت درهمانجا منزل کرده بود راستی که من از لطف ومهربانی او خجل شدم خلاصه اقامت من درپاریس بخوشوقتی گذشت زیرا که استادان خاورشناس پذیرائی ملاطفت آمیزی ازمن میکردند یعنی همان دانشمندانی که من بعضی از کتب آنهارا دیده بودم . تصور یك فامیل بزرك بین المللی خاورشناس برای ثبات من درخاور شناسی تأییددرخشانی بود پس ازسالهای ممتدی که من توفیق یافتم بورود در انجمن آسیائی بازهمان روح ملاطفت را در نزد اشخاص بزرك خاورشناس فرانسوی دیدم که از آنجمله بود پرفسور سنارت Senart وسیلون لوی Silvain Levi و پلیت Pelliot اشخاص مذکور رؤسای این مجمع علمای متبحر بودند در کنگره های بین‌المللی خاورشناسان که در ۱۹۲۸ درآکسفورد oxford ودر ۱۹۳۱ درلیدن Leyden تشکیل یافت ومنهم افتخار حضور داشتم بازهمان روح ملاطفت مابین افراد آن برقرار بود .

اشتغال من درپاریس موجب آن شد که بمتدهای تعلیمات خاور شناسی فرانسه آشنا شده و درضمن معلومات خودم را درزبان های ترک وعرب تکمیل ودرعین حال زبان فرانسه خودرا نیز اصلاح کنم .

دراین گردش های موقم تعطیل سفر مختصری هم بتونس کردیم یعنی

هنگامیکه در ایتالیا بودیم یك قسمت از راه میان ژن Genes و پرتوسان مریزی Porto San Maurizi را پیاده پیمودیم و از شهر ناپل رفتیم بتونس و افریقای شمالی فرانسه را باختصار دیدیم پس از بازگشت بپاریس هم من رفتم بیك گوشه نشاط آور هوت ساووا Haute Savoie که در آنجا یکی از رفقای همدرس من مزرعه کوچکی در کت دیت Cête d'hyote داشت

لازم است بطور جمله معترضه اضافه کنم که تحصیلات متوسطه من در شهر ورشو انجام یافت و یك همدرس فرانسوی هم داشتم که در لهستان تولد یافته و پدرش از اهل ساووآ و در ورشو معلم زبان فرانسه بود و در همان ایام تحصیل من بایك فامیل فرانسوی مأنوس و معاشرت صمیمانه داشتم و رفیق من راجع به ایالت هوت ساووا داستانهای نشاط آوری نقل میکرد بعلاوه با همین رفیق تحصیلی که نامش رنه ب René.B بود در سال ۱۹۰۳ در روسیه بقفقاز و کریمه مسافرت کردیم که شرح آن گذشت و مصاحبت او برای من لذتی داشت مخصوصاً که پس از چند سال دو باره بهمراهی او بگردش پرداخته و با وطن کوچك پدرش آشنا شدم هوت ساووا محلی است بسیار خوش منظره وطرب انگیز درمنزل موسیو ب کتابخانه خوبی بود من در آنجا بکتابهای مفیدی برخوردم ازجمله کتاب بزرگی بود که در قرن هفدهم آداب و رسوم سفرا را شرح میداد ومن ازمطالعه آن استفاده زیادی کردم .

درسال ۱۹۰۷ بایکی ازرفقای همدرس مؤسسه لازارف که دیپلم گرفته ومیبایستی درآتیه نزدیك بوزارت خارجه وارد شود تصمیم گرفتیم که مسافرتی به بلغارستان کرده وبرای اینکه این کشوررا خوب بشناسیم قرار شد قسمت زیادی را پیاده سیاحت کنیم

من قبل از رفیقم از راه دانوب بشهر روسچوق که میعادگاه ما بود رسیدم ودرانتظار اوچندروزی را غنیمت شمردم که بسیاحت شهر پرداخته وکمی بازبان اهالی آشنا شوم برای دیدن شهر مراجعه کردم بمدیر مدرسه روسچوق که تحصیلات خود را در روسیه کرده بود و باو گفتم من در رشته خاورشناسی تحصیل کرده وبآثار گذشته ترك علاقه مندم اومرا معرفی کرد بدو نفر جوان ترك که ازهمین مدرسه فارغ التحصیل شده بودند نظر بمهربانی و همراهی این دوجوان نه تنها توانستم ترکهائی که در روسچوق مانده بودند به بینم بلکه توانستم بدون ملاحظه ای بمیان ژون ترکهای شهر نیز بروم . مرکزاجتماع آنها درکتابخانه وسالون قرائتخانه زبان ترکی بود ریاست این باشگاه راآدم بسیارشریفی بنام محمود افندی داشت که شغلش کفاشی

بود ساعات زیادی با مصاحبت او بسر بردم گاهی در کتابخانه وگاهی در تاکستانش که درحوالی شهرواقع بود وصحبت‌های‌ماغالب‌دورمیزد دراطراف مقدرات ترکهای روسیه عکس بزرك کنگره مسلمانهای روسیه زینت بخش کتابخانه بود ودرمقابل آن عکس تولستوی دانشمند روسیه دیده میشد در خاطردارم که جوان ترکی از معلمین مدرسه روسچوق‌یك کتاب لغت کوچك ترکی‌وفارسی بنام (تحفه وهبی) بعنوان یادگار بمن داد .

دراین‌ضمن‌همسفرمن‌هم بروسچوق واردشد شبی‌هم‌محمود افندی‌مارادعوت کرد بمجمع‌دراویش‌شاه‌ظلی که تکیه‌ای‌دراینشهرداشتند این‌شب تماشای خوبی کردیم وبسیار بماخوش گذشت .

مرشدآنهانظر بتوصیه‌محمودافندی‌مارا بامهرو ملاطفت‌پذیرفت و بمحصلین خاورشناس روس‌خوش آمد گفت‌دراین‌مجمع‌یکنفرهم‌بود که بما با نظرخوبی نگاه نمی کرد بطوریکه بعدمعلوم شد ملائی بوداز کوهستانیهای قفقاز که در نتیجه مشاجره با مأمورین دولتی مجبور بجلای وطن شده است پس ازعبادت دسته جمعی دراویش که در این مجمع اخوت صورت گرفت یعنی ذکری که با صدای بلند درستایش الله به‌تندی‌تکرارمیکردند وما دراطاق مجاوراز شیشه ها ناظرآن بودیم صحبت شروع شد وقهوه‌آوردندمرشد هم درمرکز دایرهٔ دراویش درروی پوست گوسفندی نشسته و گاهی ازروی ملاطفت‌شیرینی‌هائی آمیخته بعطرنعناع بما عطامیکرد مانیزداخل صحبت‌شده از تحصیلات‌خودمان درمسکوذکری کردیم و کوششی که مسلمانان درروسیه برای تشکیلات‌خود کرده بودند شرح دادیم وچون صحبت از تحصیلات قرآنی خودمان کردیم حضاربحیرت فرورفتند مخصوصاً وقتیکه دیدند ماآیاتی چند از قرآن را هم برای آنها ازحفظ خواندیم درهمین موقع بود که ملای مذکور در فوق هم بمیان افتاد و نمیدانم در چه موضوع مذاکره میکردیم که اوبهیجان آمده وخواست اظهار فضلی کرده باشد وعباراتی را نقل کرد که نسبت بارسطو میداد ومیگفت این عبارات بزبان یونانی است ما ابتدا ازتبحرومراتب فضل این ملای کوهستانی تعجب کردیم و از او تقاضا کردیم که مجدداً عبارات را تکرار کند تا یادداشت کنیم ودرموقع فرصت بدقت مطالعه کرده ودرملاقات بعدی دراینباب بااوصحبت کنیم ولی چون روز بعد بمدرسه رفتیم و با پرفسور یونانی بتجزیهٔ آن یادداشت پرداختیم معلوم شد که عبارات‌ارسطوی ملامخلوط نامفهومی است ازلغات عرب وچندکلمه یونانی قدیم وخالی ازهرگونه‌مطلب ومعنی است . اقامت ما درروسچوق‌خاتمه یافت وملاهم دیگربسراغ مانیامدو

قضیه او باعث تفریح وسرگرمی محمودافندی گردید باری یکروزصبح تصمیم بحرکت گرفتیم و با قلبی فشرده ازدوستان ژون ترك روسچوق اجازه مرخصی گرفتیم ورفتیم درجریان تابستان همین سال بود که دراثر فعالیت ژون ترکها رژیم دولتی ترکیه تغییر یافت.

چون ما قصدداشتیم که از روسچوق بقسمت شمال شرقی بلغارستان برویم مخصوصاً در نواحی دلی اورمان Deli ourman قبل از حرکت دوستان رسچوقی ما برای راهنمائی خان هائی را (مهمانخانه ترك) بما نشان دادند که درآنجاها منزل کنیم مانیز نصایح آنهارا پذیرفتیم وهمیشه بمهمانخانه های ترك وارد میشدیم واین مسئله باعث سوء ظن پلیس بلغارستان شد واز اولین منزل ما در رازگراد Raz grad تحت نظر بودیم کشمکش هائی که در این ولگردیها با پلیس داشتیم داستان جداگانه ایست که از شرح آن صرفنظر میکنم زیرا که نتایج وخیمی نداشتند ومن مجبورم باختصار بکوشم زیرا که این تفاصیل جزء یادگاریهای شخصی من است و برای دیگران فایده ای ندارد درضمن این نقشهٔ مسافرت بلغارستان، ما دومنظور خاصی هم داشتیم یکی آنکه بفهمیم حالت روحی بلغارها نسبت بروسیه چگونه است و دیگر آنکه معلومات خودرا نسبت بعناصر ترك بلغاری تااندازه ای تکمیل کنیم و بواسطه همین دومنظور بود که مادودفعه ممالك بالکان رااز نظر گذراندیم و پس از استراحت و توقف مختصری درصوفیه رفتیم بدیر سن ژان دوریلو Saint gean derilo در رودپس Rodeps که درسرحد مقدونیه واقع است. راجع بمنظوراولی درصحبت هائی که درصوفیه باچندنفر ازادبا و پرفسورها کردیم برای مایقین حاصل شد که دیپلماسی روسیه در بلغارستان انگشتی بساز نزده است که احساس مهری نسبت بملت روس داشته باشند (البته در نزد سالمندان بیشتر ازجوانان) یك نوع بی اعتمادی در مقابل نقشه های دولت روس تولید شده بود انتشار مدارك محرمانه در پطرسبورغ راجع بضمیمه کردن این کشوردرسال ۸۰ هنوز ازخاطرها فراموش نشده بود مخصوصاً دردیر ریلو یکدرس علم الاشیاء سیاسی هم بما داده شد توضیح آنکه رئیس طوایف چته های بلغار بما پیشنهاد میکرد که باوملحق شده برویم بمقدونیه ما ازاو پرسیدیم برای چه؟ برای جنگیدن باترکها؟ - آری وهم چنین باچته های یونانی وسربی اگر بآنها برخوریم اماما دعوت اورا نپذیرفتیم (۱)

---

(۱) مقصوداین است که من بچشم خوددیدم که چگونه در بالکان طوایف

بقیه درپاورقی صفحه ۲۳

نتایج ازمایشات بلغاری ما نسبت بموضوع خاورشناسی کمتر صورت فریبندهٔ داشت . قبلا هم اشاره کردم که چگونه در رسچوق موقعیت بما اجازه داد که داخل شویم درمحیط پرمهر ژون ترکها که بااعتماد ازما پذیرائی کردند و توانستیم فعالیت این میهن پرستان را که درتدارك تغییررژیم کشورخودهستند از نزدیك مشاهده کنیم . خلاصه مسافرت در دلی اورمان همه جا برای ما مفید واقع شد و توانستیم با ترکها مکالمه کنیم مخصوصاً در دهکده ها که با مختار (کدخدا) تماس میگرفتیم و او ما را در خانه ـ های سکنه جای میداد در ضمن گردش روزی هم دچار طوفان و رگباری شدیم در حوالی دهکده چرکس نشین توضیحاً اضافه میکنم در موقعیکه بلغارستان هنوز یکی از ایالات ترکیه بود یکدسته از قفقازیها چون از زندگانی در تحت رژیم روسیه نا راضی بودند از موطن خود صرفنظر کرده و به بلغارستان مهاجرت کرده بودند و هنوز هم در آنجا زندگانی میکردند هیچ مقدمه‌ای موجود نبود که میزبانان نسبت بما مهمانان ناخوانده و تصادفی مهربانی و ملاطفت نشان دهند اما در هیچ محلی مانند منزل آنها از ما پذیرائی بعمل نیامد . یعنی چون رگبار و طوفان شروع شد ما فرار کرده و باولین خانه دهکده که برخوردیم وارد شدیم اتفاقاً دراطاقی داخل شدیم که کوهستانیها بقول خودشان برای پذیرائی قناق (مهمان) تهیه می‌کنند ، پس از بهتی که از ورود غیر مترقبه ما برای آنها حاصل شد ، به‌آزمایش حضار آن اطاق پرداختیم و از قیافه آنها فهمیدیم که این جمعیت ترك نیستند ، احتیاجی نبود که ما علت ورود خودمان را بآنها اظهار کنیم طوفان زنجیر گسیخته علت را بآنها میگفت بعلاوه رسم مهمان نوازی این کوهستانیها را که من همیشه با نظراحترام بآن نگاه میکنم درموقع گردش سال ۱۹۰۳ در قفقاز دیده بودم آنها میگفتند که مهمان از طرف الله برای ما فرستاده میشود معهذا لازم بود بآنها بگوئیم که ما چه کسانی هستیم واز کجا می‌آئیم و منظور ما ازحضور در این گوشه بالکان که از هرشاهراهی دور افتاده و برای سیاحان مجهول مانده چیست ؟ کم کم صحبت شروع شد البته ترکی حرف میزدند و طرفین از این برخورد خرسند بودیم چرکسها با توجه و تحیر بگفتار ما گوش میدادند ما راجع بتحصیلات خود درمسکو و

سرب یا بلغاری ویا یونانی با ترکها میجنگیدند بطوریکه یکنفر کشیش که رئیس آنها بود مرا بادوستم دعوت میکرد که همراه او برویم واین‌خوددرسی بود که سیاست بالکان راخوب درنظرماروشن میکرد .

مؤسسه لازارف صحبت میکردیم بما گفتند که آیا علاوه بر صحبت خواندن ترکی را هم میدانید یا نه ؟ پاسخ دادیم که کاملا میتوانیم بخوانیم و اگر شما کتاب ترکی در دسترس داشته باشید گفتهٔ مارا قبول خواهید کرد

جوانی از آن میان بلند شده و از طاقچه کوچك اطاق کتاب بی جلد چاپ سنگی از چاپهای معمولی قسطنطنیه بیرون آورده بما داد پس از باز کردن فهمیدیم که منظومه معروفی است راجع به کوراغلو .

خلاصه صحنه جالب توجهی برای ما محصلین خاورشناس تشکیل یافت و ما با صدائی رساتر از آنچه در مقابل پرفسورهای زبان ترکی که رفتار و حرکات این پهلوانرا میستودند شروع بخواندن کردیم . سفرهای جنگی این پهلوان در روایات و داستانهای عمومی اناتولی و قفقاز و شاید دورتر یعنی در جاهائی که ترکی حرف میزنند مشهور است البته ما در این صحنه کاملا فاتح واقع شدیم و توجه و مهر مستمعین را بطرف خود جلب کردیم چون شب سر رسید و ما نمی‌توانستیم برویم آتشی در بخاری روشن شد چراغ فقیرانه‌ای‌هم اطاق را روشن میکرد غذای روستائی فراوانی برای ما آوردند که پس از پیاده‌روی زیاد روزانه با اشتها و لذتی خوردیم و مدت زیادی از شب را ما دو محصل روسی با چرکسهای ریش نارنجی و بینی منقاری که از زیبائیهای جالب توجه شهرهای مسکو و قسطنطنیه خیلی دور بودندصحبت کردیم و بسی مضحك بود کسانیکه بما تکلیف خواندن کردند عموماً از خواندن و نوشتن محروم بودند بنا بر خواهش جوانی که کتاب ترکی بما داد الفبای عرب را روی تکه کاغذی برای او نوشتیم فردا در موقع عزیمت ما تمام اهالی دهکده دور ما جمع شدند. خواستیم وجهی بمیزبانان خود بدهیم اما آنها با اصرار از گرفتن امتناع ورزیدند وقواعد و رسوم مهمان نوازی خود را نسبت بقناق (مهمان) بیان کردند و ما را تا بیرون دهکده مشایعت کرده بهترین راهرا نشان دادند . ای مردمان شجاع که میدانم هرگز این سطور را نخواهید خواند محبت و مهر طبیعی شما پیوسته‌در خاطر ما محکوك مانده‌است همینقدر میگویم الله بشما خیر دهد

البته دیگران که حرفه خاورشناسی دارند تحقیقات عمیق‌تری خواهند کرد . در اینموقع لازم بود ما از این نقل مکانها و ملاقاتها استفاده کرده خصوصیات تلفظی و غیره را در ضمن شرح داستانهای عمومی از دهان خود ترکها یا چرکسهای دلی‌اورمان اخذ کرده و یادداشت کنیم و من اعتراف میکنم که در این مورد تقصیر کرده‌ام و تقصیر من هم بزرك بوده است اما

ما در ابتدا این مقصد علمی‌را درنظر نداشتیم بلکه بدون نقشه قبلی ازروی سادگی تفحصاتی میکردیم و در صدد این بودیم که احساسات زنده حالیه را درك كنيم و شاید هم منظور ما درصورتیکه روح علمی نداشت‌چندان بد نبود تماس ما با ترکها و چرکسها در بلغارستان اقلا این‌فایده را داشت که کاملا احساس کنیم ویقین حاصل نمائیم که عالم‌مسلمانی که عناصرآن برحسب تقاضا های تاریخی پراکنده و دور ازهم واقع شده‌اند اجتماع بزرگی است که همیشه هم‌فکر و دارای یك حس مشترك روحانی است چنانکه یك ملای قفقازی بطوریکه قبلا گفتم در میـان دراویش رسچوق چنین احساس میکرد که در منزل خودش زندگانی میکند و تصمیماتی که دراولین کنگره مسلمان های‌روسی گرفته میشود امثال محمود افندی را بیطرف نمیگذارد که شغلش کفاشی و در بلغارستان رئیس ژون ترکها میباشد . این عناصر پراکنده در آنوقت پست و تلگراف بی‌سیم نداشتند معهذا اخباراسلامی بسرعت درمیان سلولهای لاهور و فاس و قازان و قاهره و غیره انتشار پیدا میکرد و این قضیه امروز هم بهمان‌صورت واقعی خود وجود دارد. گمان‌میکنم مسلمانان گفته‌های مرا تکذیب نکنند مخصوصاً راجع به رلی که اسلام‌روس بازی کرد مسلم است که این عملیات بدون برنامه قبلی و بدون دستور محرمانه یك مرکزی هرچه باشد و بدون تشکیل نیروئی انجام یافت وفقط بواسطه سیستم عروق شعریه که در روی نقشه خاصی اثرات ارتعاشی غیر مرئی دارد قسمت های مختلفه اسلامی بهم مربوط میشوند . بیداری مسلمانان روسیه درسنوات ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ بلاحرف در ترکیه و ایران اثرات محسوسی از خود بروز داد و در نتیجه همین تأثیر بود که این دو کشور نقش انقلابی خود را بازی کرد برای اثبات عقیده من همان تطابق تاریخی نهضت هـای خروج از قیمومیت در روسیه و ترکیه و ایران کافی است . من باز هم در موقع خود در این باب مفصلا صحبت خواهم کرد . بهرحال کوشش ما در تماس گرفتن بـا طبقه عوام مسلمان در بلغارستان بی‌نتیجه نبود چشم مـا بطوریکه هیچ انتظار آنرا نداشتیم بخوبی متوجه منظره عالم اسلامی شد و این خود یك درس عملی با ارزش و مهمی بود برای فعالیت آتیه ما .

از نقطه‌نظر خاورشناسی ملاقات‌خوشی که‌درصوفیه با پرفسور Grzegorzski برای من دست داد نمیتوانم بسکوت بگذرانم . این پرفسور اهل کراکوی Cracovie و از ترك شناسان عالیمقام بود و نسبت بما مهربانی زیادی کرد وآنچه را که راجع بروح اخوت خاورشناسان درپیش گفتم دراینجا نیز

ثابت وظاهر بود این دانشمند محترم کشور بلغارزا در نهایت کمال می‌شناخت (رجوع‌شود بکتابش Rok przewrotu) این پرفسور چندین‌سال درآنجا اقامت داشت و مشغول مطالعه بود مذاکرات من با اومتمم پربهائی شد نسبت بکتاب پرفسور چکی Scheque ایرچك Iretchek که‌من آنرا در رسچوق مطالعه کرده بودم . تشکیل دولت بلغار از حیث خاور شناسی دارای نکات سودمندی است بلغارهادرقرن پنجم مسیحی ازوطن اولیه خود که‌در کناررود ولگا بود مهاجرت کرده آمدند به بالکان هنوز هم بقایای پایتخت آنها بنام ولیکیه بلغاری VélikiyéBolgary موجودومعروف‌است‌روسهادرطی‌تاریخ چندین‌دفعه بااهالی کنار ولگاتصادم‌و کشمکش‌داشته‌اندقسمت‌غیر مهاجر ملت بمرور زمان درطوایف تاتار مسلمان مملکت قازان مستهلك گردید وقسمت مهاجر نیز در بالکان بحالت اسلاوی درآمده ودر تشکیل‌مسیحیت بیزانتین وارتودکس Byzantino-ortodox روس وهمچنین درزبان‌روسی رل‌مهمی بازی کرد بطوری که جنك‌روس و ترك برای آزادی‌درسنوات ۱۸۷۷و۷۸منتهی‌شد بروابط طولانی‌روس‌و بلغارمادر بلغارستان شرقی دردرهٔ گشو Guéchovo خرابه‌های اولین پایتخت بلغاریها رادیدیم که در بالکان‌موسوم است به‌پرسلاو Preslav و بعدهم درادامه گردش درتیرنوو Tyrnovo پایتخت دوم آنها را تماشا کردیم صوفیایاسردتس Sredets پایتخت سوم‌آنها محسوب‌میشود . این‌موضوعات تاریخی راگرز کرزسکی برای ما نقل کرد و نیزمنظرهٔ روابط لهستان و ترك رادرخاك بلغارستان بمانشان داد مخصوصاً جنك وارنا varna که درآن‌پادشاه لهستان لادیسلاس Ladislas مقتول گردید پرفسورمذکور عقیده‌داشت که‌شاید بتواند سراین‌شاه‌مقتول‌رادرجائی ازخاك بالکان پیدا کندخلاصه آنکه دراین‌جنك سرشاه رابریده درشیشه دهان گشادی پرازعسل گذاردند وسلطان آنرابرد . نتیجه دیگر جنك وارنا این بود که بکلی‌جریان حوادث راتغییردادوتر کهارا بیرون انداخت و کوچکترین نتیجه‌اش این بود که فتح قسطنطنیه برای آنها بتعویق افتاد .

پرفسور مذکور راجع بخصائص نژادی طایفهٔ شپی Chopy هم‌عقیده خودرا اظهار کرد این طایفه درنواحی ییلاقی صوفیه سکونت‌دارند وغالباً نمونه‌های آنها درپایتخت بلغار باآن لباسهای عجیب‌سفیدزردوزی شده‌دیده‌می شود بنابراظهارات پرفسوراین‌هااعقاب‌قبیلهٔ پچنك Petcheneg ترك‌هستند که سابقاً توسط بلغارها در موقع مهاجرتشان بوسط روسیه جنوبی‌در امتداد رود دانوب و بالکان‌سوق داده شده اند این دانشمندلهستانی مارادر تکمیل‌روابط

نژادی درهم ریخته بالکان خیلی روشن کرد و باعناصرجدیدی که در تشکیل نژادی بالکان داخل شده اند آشنا ساخت وطریقه عمل‌مهاجرین لهستانی‌رادر ترکیه برای‌ما بیان نمودمخصوصاًعملیات‌چایکوسکی‌پاشاTchaikovsky که درموقع جنگ‌روس و ترک‌یکدسته‌قشون جنگی تشکیل داد که باروسهاجنگیدند تمام‌این‌مذاکرات مفصل‌دراطراف‌یک‌مشربه‌شراب‌عالی بلغاری‌بعمل آمد علاوه برلذت این شراب از ترجمه مدارك قدیمه‌ترك بزبان معمولی لهستانی‌معاصر که پرفسور کرده‌بود حظ بردیم البته‌این‌نیروی‌واقعی‌روحانی‌رااستادبزرگی‌چون اومیتوانست دارا باشدازدیدن او من بفکر پرفسور کرش Korch مسکوی افتادم که در زبان شناسی تبحری داشت وچندین زبان‌را بخوبی میدانست و اشعارفنلاندی رامثلا بزبان یونانی جدید ترجمه میکرد پرفسور کرش بعلم‌شعر وعروض‌ایرانی نیزآشنابود وبطوریکه‌محصلین میگفتندبسی دوست داشت که بداهتاً اشعارفارسی بگوید سرودن این اشعار موجب تعجب میرزاجعفرمعلم‌ما شده بود هردوبا هم در وصف طباخی تستوTestov که رستوران مطلوب اهالی مسکوبود وشرابهای‌زیرزمین‌آنهم‌شهرتی‌داشت اشعار فارسی‌میسرودند اشعارشیرین‌وسهل‌ممتنع‌ایرانی‌دروصف‌شراب‌وساقی‌بحد اعلا رسیده واحتیاج بتعریف‌ندارد. عیش‌و نوش‌باتصوف‌وعرفان درایران باتوافق‌کاملی سازش دارد وگوشه‌گیری وانزوا طلبی ایرانی هم دارای رنگهای مختلفی است .

ازمطلب دورافتادم خلاصه‌آنکه‌ازصحبت های پرفسورلهستانی‌استفاده زیادی کردیم وراجع بزبان ترکی هم چیزهاشنیدیم مثلا میگفت یکنوع‌لهجهٔ ترکی در گالیسی Galici در کوههای‌کارپات باقی مانده است یعنی تنها مفاصل وبندهای‌کلمات ترك درآنجا محفوظ مانده درصورتیکه مجموعهٔ لغات آن تبدیل باسلاو شده است واین خودنمونه ایست که طریقه مشی‌زبانی را که تغییر شکل میدهد ودرمحیط تازهٔ داخل میگردد ثابت میکند واین‌موضوعی است که در بالکان تمام نشدنی است‌ودرآنجا این‌مسائل بمنزلهٔ مدارکی هستند برای مباحث وتفحصات سیاسی. من‌نیز به یك‌نفر بلغاری درحوالی کوستاندیل Custendil برخوردم‌او بامابزبان‌بلغاری‌تکلم‌میکردولی لهجه ودرآمدصدای اومانند یك لحن خارجی‌بگوش ما بر میخورد من نمیدانم که این شخص از اهل مقدونیه یا بلغار یا سرب بود اماهمینقدردانستم که مسئله ملیت پارهٔ از نواحی بالکان خیلی درهم ریخته است .

فصل چهارم

تحصیلات ضمیمه آسیائی

حوزهٔ اداری وزارت امور خارجه

سالهای تحصیلی من درمؤسسه لازارف بپایان رسید امتحانات نهائی رادادم و باخذ دیپلم درجه‌اول موفق گردیدم استادان دردسامبر ۱۹۰۷ شورائی تشکیل دادند ونوشتهٔ هم بمن دادند که بتوانم در دانشگاه سن پطر سبورغ داخل شوم این دیپلم درهای وزارت امورخارجه رابروی من بازمیکرد ومی- توانستم درپائیز ۱۹۰۸ بمؤسسهٔ خاوری جنب این وزارتخانه واردشوم بشرط اینکه مدیر آن پذیرفتن مرا بوزارتخانه پیشنهاد کند باید اعتراف کنم که پس از دریافت دیپلم تأملی در خاطرمن پیداشد. مخصوصاً دراثر تحصیلات این مدت سه‌سال ونیم خواه در روی نیمکت های مدرسه وخواه در سیاحت های ممالك خارجه‌میلی درمن پیداشد که ابتدا غیر محسوس وبعد بتدریج بروزو ظهور مییافت وآن این بود که اوقات خودرا من بمصرف تحصیل یك کاریر علمی بکنم موضوعات تاریخی وزبانی ونژادی اگر چه سر گرم کننده بود ولی درنظرمن مخصوصاً از آن قسمت که مراحاضر برای شغل اداری میکرد غیر کافی و کسالت آور جلوه میکرد این موضوع خاطرمرا مشغول داشت و فکر میکردم که آیاعملاتحقق پذیر هست یانه ؟ پدرم کوشش وهمراهی زیادی کرد تاتوانستم موفق باخذ دیپلم مدرسه‌لازارف گردم امازیادترازاین ... ؟ من درخانواده تنها نبودم دوخواهرودوبرادر هم داشتم که هنوز دو نفرآنها سربارپدرومادرم بودند پس اگرمیخواستم تحصیلات خودرا در جای دیگری غیرازمؤسسه خاوری وزارت خارجه تعقیب کنم لازم ودبکیسه‌شخصی خوداتکاء داشته باشم . در سن پطرسبورغ مدرسه‌ای بود مخصوص تاریخ والسنه یعنی یکنوع دارالمعلمین‌عالی که‌محصلین به‌تحصیلات تاریخ والسنه‌قدیمی مشغول بودند وهمان مؤسسه متحمل مخارج آنها بودومحصلین‌متعهد میشدند که پس ازپایان تحصیل پرفسور شده‌ومنحصراً به تعلیم وتربیت پردازند من نیز باین فکرافتادم که بخت خودرا بیازمایم بنابراین درتابستان ۱۹۰۸ باتمام مدارك خود رفتم بسن پطرسبورغ وخود را بمدیر آن مؤسسه‌موسوم به لاتی‌شو Latychev

معرفی کردم .

لاتی‌شو در قدمت یونان و طوایف سیت های روسیه جنوبی متخصص بود او مرا با گرمی پذیرفت و مدتی راجع بسیاحت هائی که در پانتی کاپه و خرسنز و غیره کرده بودم با او صحبت داشتم و تقاضا کردم که مانند سایر محصلین در آن مؤسسه داخل شوم متأسفانه برخوردم باینکه من دارای دیپلم تعلیمات عالیه هستم و فقط فارغ‌التحصیل هـای متوسطه حق دارند که مجانـاً و بخرج مؤسسه تحصیل کنند و من این مسئله را نمیدانستم و تمام امیدواریهایم مبدل بیأس گردید بنا براین ناچار رفتم بدانشگاه سن‌پطرسبورغ و خود را به پرفسور ژوکوسکی Joukovsky که ایران شناس مشهور و در عین حال رئیس دانشکده زبانهای خاوری و مدیر قسمت تحصیلی مواد مربوط بوزارت خارجه بود معرفی کردم و او را از شرح زندگانی خودم آگاه ساخته حتی رفتن نزد لاتی‌شو را نیز از او پنهان نداشتم و درخواست کردم که مرا درقسمتی که خود اداره میکند بپذیرد . ژوکوسکی که در تحت قیافه ظاهراً جدی یکروح خوب و حساس پنهان داشت با حوصله تمام بصحبت های من گوش داد و درخواست مرا پذیرفت و وعده داد که بتصدیق وزارت خارجه برساند و با نصایح پربهائی یأس مرا برطرف کرد و در ضمن گفت کاربر قونسولی مخصوصاً بطوریکه من درایران مشاهده کرده‌ام باندازه کافی فرصت میدهد که انسان بمیل خود تحصیلات ومطالعاتی بکند . شما یك میدان بسیار وسیعی در آنجا دارید و میتوانید در بسیاری از مسائل که از اطاق کار شما دور هستند تحقیقاتی بعمل آورید بنا براین از فرصت استفاده کنید و من بشما اطمینان میدهم که پشیمان نخواهید شد در مقابل این ملاطفت من کاری نمیتوانستم بکنم مگر اینکه از نصایحی که بدون تظاهر و بدون ساختگی بمن داد تشکر کنم بنا براین آمدم بمنزل ومنتظر تصدیق وزارت خارجه شدم که در ماه اوت همانسال صدور یافت

د حالیکه یقین داشتم که دخول من دردانشگاه باشکالی برنمیخورد زیرا که سفارشنامه شورای استادان موسسهٔ لازارف را در دست داشتم و پرفسور ژوکوسکی هم وعده مساعدت داده بودمحض احتیاط برای جلوگیری از هرگونه اتفاقی نـامه هائی بقازان و ارنبورك نوشته تقاضای شغلی در مدارس آن نواحی کردم وارزش دیپلم خودرا نیزرساندم که چون زبانهای خاوریرا میدانم ممکن است برای جماعت مسلمان آن نواحی مفیدواقع شوم حق این است که من خود را لایق معلمی تعلیمات متوسطه نمیـدانستم ولی فکر

میکردم که اگر لازم شود میتوانم خود را آماده این کار بکنم بعلاوه آزمایش مختصری هم برای من پیش آمده بود یعنی درماه دسامبر ۱۹۰۷ که از مؤسسه لازارف بیرون آمدم در پنج ماه اول ۱۹۰۸ در یك مدرسه خصوصی در لوبارتوو Lubartowo که شهر کوچکی است درنزدیکی لوبلن Lublin بتدریس موادمتوسطه پرداختم . بدبختانه این آزمایش برای من صورت خوبی پیدا نکرد . زیرا که مدیر مدرسه بنا بر اظهاراتش محتاج بیکنفر روسی بود که دارای دیپلم تحصیلات عالیه باشد برای اینکه اورا در مقابل مأمورین آکادمی روس سپر سازد این مأمورین نسبت بایندسته تعلیمات آزاد درلهستان سوء ظن داشتند اما بعدها فهمیدم که این مطالب ساختگی است ومدیر این مدرسه نسبت بمن ورفقای همقطارمن خواسته است حیله ای بکاربرد وفقط برای دوماه آخر حقوق جزئی باندازه حقوق سواره نظام بماداد وما هم از گرفتن آن ابا کردیم اما شاگردان باماخوش - رفتاری کردند وبهمین جهت من یاد گاربدی از لوبارتو درخاطر نگاه نداشتم درآنجا من موادمتعددی را تدریس میکردم ودر مواقع فراغت مشغول مطالعه کتاب فلسفه ترکی بودم بقصد آنکه آنرا موضوع تزخود در موسسه لازارف قرار دهم .

باری ازقازان یك جواب منفی بمن رسید که هیچ پست خالی نداریم اما از ارنبورك پیشنهاد کرده بودند که بر حسب میل خودم در کوستانائی Koustanaï یازورینو گلوسك Zverinogolovsk هر کدام راانتخاب کنم ممکن است درمدارس این شهرها که درمیان ممالك قرقیزقزاق گم شده اند بتعلیم زبان فرانسه بردازم یعنی درایالات تورگای Tourgaï وسیمیپالاتینسك Sémipa - latinsk متأسفانه قرقیزهای کوچك این افتخار را پیدا نکردند که از نویسنده این سطورفرانسه یاد بگیرند زیرا که در ماه اوت نامه ای از سن پطر سبورغ رسید که برای قبول شدن در قسمت تحصیلات اداری باید خودم را بوزارت خارجه معرفی کنم .

قبل ازدخول دردانشگاه لازم بودتحمل فرمالیته‌ای را هم بکنیم وخود را معرفی کنیم بیك کارمند عالیرتبه وزارت خارجه تا آزمایشاتی نسبت بما بعمل آورده استعداد مارا برای دخول دراموروزارت خارجه تصدیق کند اگر اشتباه نکنم ما اولین کسانی بودیم که در این آزمایش قبول شدیم زیرا که شاگردانی بزرگتر ازما که درتحصیلات خاورشناسی قوی‌تر بودند ولی در اصول وعلم زندگی کمتر ازما باخبر بودند بیأس برخوردند البته دیپلماتی که میخواهد

دریك محیط بین‌المللی ارتقاء حاصل کند نباید ازاین اصول غفلت کند

خلاصه پرفسور ژوکوسکی ما را همراه خود برد بوزارت خارجه و یك بیك وارد شدیم باطاق یك معاون جزء اولین ادارهٔ آسیائی و از عهدهٔ امتحان استعداددیپلماتیك بخوبی برآمدیم او بامن بزبان فرانسه صحبت کرد و ازخانواده‌وتحصیلات‌من‌پرسیدالبته من‌نیت‌تحصیلات علمی خودم را که بی‌نتیجه ماندباو اظهارنکردم بلکه برعکس باتفصیل شرح‌دادم که فامیل ما اصلا اهل پطرسبورغ بوده و مسافرتهای خارج خودم را که بیشتر در این خانه پن دوشانتر Pont de chantre(۱)اهمیت داشت شرح دادم .

دراینجا پرانتزی بازمیکنم تانزدیك شوم باین‌مسئله دقیق که آیا در این خانه که سیاست خارجی مملکت روسیه صورت عمل بخود میگیرد تفاوت محسوسی‌هم بین استخوان سفیدوسیاه وجودداشت یانه یعنی بعبارهٔ اخری در قبول کارپراشرافیت‌وثروت‌وقوم وخویش‌پرستی وتوصیه اشخاص دخالت داشت یانه ؟ البته تجربه شخصی بمن اجازه نمیدهد که درکلیات این موضوع وارد شوم همینقدر می‌توانم بگویم که اگر این عوامل دخالت داشتندتأثیراتشان خفیف بود . البته دیپلمه های‌مدارس عالیه مانندمدرسهٔ حقوق ولیسه‌الکساندر تزارسکوئی سلوTsarsköé Selo یاکاتکوkatkov مسکو با سهولت بیشتری دروزارت خارجه واردمیشدند وبسرعت در سفارتخانه های پای تخت های بزرك ترقی میکردند مخصوصاً اگر حامل‌نام اشراف وبزرگان روسیه هم‌بودند امادرعین حال تصورمیکنم که تحصیلات‌خوب هم صرفنظر ازاصالت ونژاد درکار ها دخالت داشت ودر های خانه پن‌دوشانتر را بروی داوطلب بازمیکرد .

مخصوصاًدرزمان وزارت‌موسیوسازانو Sazanovمقید بودند که تمام مأمورین جوان امتحان دیپلماتیك بدهند حتی مأمورینی که مدتهادرپستهای خودکار کرده بودند ازاین امتحان معاف نمیشدند در صورتیکه اساساً این‌کار بایدیك قانون مسلم‌تسویهٔحقوقی باشدبرای تمام مبتدیان باز استثناهائی دیده میشد مثلا کارمندانی که استاژممتدی درامورقونسولی‌داشتند بمقامات دیپلماتیك منصوب‌میشدندواشخاصی‌هم دیده‌میشد که درعین ناامیدی پستهای بزرگی را اشغال میکردندبدون اینکه ازحدیدهٔ وزارتی عبور نمایند مثل اینکه مهندس لسارت Lessartوزیرمختارپکن شدو کنت ویت مأمورمعاهدهٔ صلح‌پرتسموت Portsmouthوغیره وخلاصه آنکه‌اگرتعمیمی‌درورود‌به‌دیپلماسی‌امپراطوری

---

(۱) پل خوانندگان توضیح آنکه چون وزارت خارجه روس قبل‌از انقلاب نزدیك‌این پل‌واقع بود باین‌مناسبت آنرا پن‌دوشانترمیگفتند .

روس وجود نداشت بارون‌های بالت Balte هم تنها این موقعیت را نداشتند . من همقطارانی از این فرقه اخیر داشتم و هم یك شاهزاده بلند نامی با من شروع بکار کرد و در خاطر ندارم که نسبت باو زیادتر از من مساعدتی شده باشد . من خود بدون اتکاء توصیه خارجی وارد این وزارتخانه شدم و دوستانی هم دارم که فقط با مدارك تحصیلی مانند من در آنجا پذیرفته شدند بعلاوه محقق است که ما محصلین خاورشناس بواسطه تخصصی که داشتیم مورد نظر بودیم و قبلا برای خدمت در خاور معین شده بودیم و بندرت اتفاق میافتاد که برقص عجیب و غریب کارمندان بر خوریم که مثلا کسیکه در ایران کار میکند منتقل کنند بامریکای لاتین بعلاوه اگر انتقالی هم صورت میگرفت با یالات ترکیه بود که باروسیه همحد بودند بقسمیکه تخصص ومنافع کارمند هر دو با هم تأمین شود و شاید این نوع انتقال برای کارمند هم نافع واقع میشد اما موارد واقعی هم بود که مثلا شاغل پستی در ایران خیلی ایرانی میشد و چون این کار بزیان سرویس وزارتی بر میخورد ناچار اورا منتقل میکردند خلاصه آنکه تخصص تاحدی در پست‌های معینی منظور نظر بود اما همینکه مأمورین به پست های مهمتری انتقال میبافتند میبایستی معاوضه شوند و گاه گاهی هم بروند باداره مرکزی و در آنجا کار کنند تا نظریات جامعی پیدا کنند که برای توسعه افق دیپلماسی آنها مفید ولازم بود اما جنگ و انقلاب مانع شد که دیپلماسی روس در این ارتقاء که اخیراً صورت عمل بخود گرفته بود تعمیم حاصل کند .

اکنون بر میگردیم بطرف اوضاع خودمان . یعنی حواله‌های خاوری البته این عبارت که بطور مزاح در اینجا ایراد شده دارای معنای بدی نیست بلکه مقصود این است که ما مانند مال التجاره‌ای بودیم که نمیتوان آنرا به باختر فرستاد بنا براین ما دارای یك وضع اختصاصی بودیم و قبل از دخول در خدمات وزارت خارجه میبایستی دو سال هم در قسمت ضمیمه وزارتی که بشرح آن میپردازم باز مشغول تحصیل و مطالعاتی شویم در صورتیکه محصلین شرق اقصی شناس دانشکده سن پطرسبورغ یا مؤسسهٔ ولادیوستك Vladivostok تحمل چنین تشریفاتی را نکرده و مستقیماً در وزارتخانه داخل میشدند

محلی که برای این قسمت تحصیلی ما معین کرده بودند بطور مزاح معروف شده بود بدکان و آن یك قسمت از عمارت وزارتی بود موسوم به - نمره ۲۰ مورسکائیای بزرك Morskaïa که مدیر آن و چند نفر پرفسور و پاره‌ای از کارمندان وزارتی هم در همانجا منزل داشتند و محصلین هم باید در همین جا اقامت کنند ما هر یك اطاق مخصوصی داشتیم و این هشت اطاق

از یکطرف بدالان مشترکی مربوط میشد که سالون درس ما هم در همان جابودو از طرف دیگر درهای این اطاق ها باز میشد بطرف حیاطی و در واقع این عمارت بمنزله قلعه بزرگی بود . من هنوز زورق هائی را که در تابستان از رود موئیکا Moïka هیزم میآوردند در نظر دارم یك درب این قلعه بطرف سد ساحلی آن رود باز میشد . بهر یك از ما در بیستم هر ماه ۳۳ منات و سه کپیك ... و ٦ گیروانکه شمع گچی میدادند . این رسمی بود که اززمان قدیم معمول بوده و مامیتوانستیم آنها را تبدیل بنفت کنیم. پیشخدمت مابنام میشل که عاشق اسب دوانی بودوزنش ازاین عمل او ناراضی وغالبا باو تغیر میکرد مأموریت داشت که شمع گچی را تبدیل به نفت کند . دالان مجاور ما روشنائی گازی داشت که گاهی دور آن جمع میشدیم برای حضور در تماشای رقص لزگی یکی از همقطاران خودمان که در ترابوزان در میان لزگی ها تولد یافته بود هوله‌ای مانند عمامه بدورسر می‌پیچید و خط کشی هم بجای کارد در دست میگرفت و برقص میپرداخت.

در انتهای دالان آشپزخانه‌ای بود بزرك که میشل با فامیل کوچك خود درآن منزل داشت وآب‌جوش برای چای صبح وعصرما فراهم میکرد.

این جا بمنزله مدرسه شبانه روزی بود که محصلین بخرج دولت زندگانی میکردند و من مدت دوسال از ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۰ درآنجا بسر بردم علاوه بر اینکه دولت مخارج مـا را متحمل میشد این دوسال‌هم جزء سابقهٔ خدمت ما محسوب میشد .

برنامه این قسمت باستثنای زبـان یونانی‌جدید و تعلیم حقوق اسلامی چیز تازه‌ای برای ما نداشت وجای تعجب است که چرا این مواد را قبلا در مسکو بما تعلیم نمیدادند معلم زبان‌ترکی‌ماموسیو واموا کی Vamvaky بود اومارا وادار بخواندن روزنامه های ترکی میکردواسناد اداری زیادی راهم میداد که بزبان روسی ترجمه کنیم نسبت بزبان یونانی جدید که زبان‌مادری معلم مذکور بود بایستی‌همین اعمال‌راانجام‌دهیم. من باخجلت اعتراف‌میکنم که همقطاران لزگی‌رقاص‌مادر ترجمه‌زبان یونانی‌درسال‌اول بما کومك زیادی‌میکردو درزبان ترکی‌هم خیلی‌قوی بود یك آخوندتاتاری که‌مردی‌عالیمقام‌وعضوهیئت روحانی‌سن‌پطرسبورغ بودو بواسطه‌افکار تجددخواهی‌وتألیف‌چندین کتاب‌در نشر افکار خود معروف شده بود بامهر وملاطفت مارا بمکالمات ترك‌وتاتار روسی آشنا میساخت ونامه هائیکه از نواحی مسلمان‌نشین‌روسیه برای اومیفرستادند برای ما میخواند ومعنی میکرد . فارسی را هم میرزارضاخان که‌گمان‌میکنم

آتاشه‌سفارت ایران در پطرسبورغ بود بما تعلیم میداد این شخص بسیار مهربان ومؤدب ودرصفات وخصائص ملی خود ممتاز بود ومارا برموزخط شکسته معمولی ایران آشنا میکرد البته این تمرین بسیار مفیدی بود برای کسانیکه باید در ایران کار کنند پرفسور ژوکوسکی هم ازطرف خودمارا وا میداشت بخواندن داستانهای عمومی ایرانی تاعبارات و جمل معمولی که عامه حرف میزنند و خارج ازعبارات کتابی وادبی است یاد بگیریم و کتاب بسیارمفیدی هم بماداد تا ازروحیه ایران هم عصرخود آگاه شویم و آن کتاب معروف بسیاحت نامه ابراهیم بك بود که ازاخلاق واوضاع سیاسی ایران قبل ازانقلاب سخت تنقید میکرد زبان عربی وحقوق اسلامی هم توسط مسیو استربولایو Sterboulaïev قونسول ژنرال قدیمی بیروت تدریس میشد ومارا وامیداشت که روزنامه‌های عربی مصری را بخوانیم ومعنی کنیم درموقع تعلیم اصول حقوق اسلامی جمله‌ای را زیاد تکرار میکرد یعنی میگفت در حقوق مسلمان موضوع حقوقی وجود ندارد بلکه دروظائف وتکالیف انسان بحث میکنند . زبان‌های فرانسه وانگلیسی نیزجای خودرا در برنامه داشت .

مادراینجا ۸ یا ۹ نفر بودیم که اکثرین بامسکوی ها بود یعنی محصلینی که از مؤسسهٔ لازارف بیرون آمده بودند عدهٔ محصلین پطرسبورغی کمتر وآنها ازدانشکدهٔ السنه شرقی پس از ٤ سال تحصیل بیرون میآمدند ومعلومات علمی آنها ازماز یادتر بود آنها حرف زدن فارسی مارا مسخره میکردند وما نیزمعاملهٔ بمثل می کردیم امانه‌درحضور پرفسور ژوکوسکی که همه‌مدیون او بودیم در سایر موارد سازش کاملی باهم داشتیم وبطوردوستانه و صمیمانه باهم رفتارمیکردیم حتی با افسران نظامی که دراین دروس حاضر میشدند برای تحصیلات سه ساله و از الفبا شروع بکار میکردند و میبایستی خودرا آماده کنند برای خدمات نظامی سرحدات مجاورممالك ترکیه وایران وافغانستان یکنوع دوستی وصمیمیت واقعی درمیان‌ما برقرار بود.مبتدیان صبح‌ها قبل از آن که درس شروع شود میآمدند باطاقهای‌ما ومادریاد گرفتن دروس بآنها کومك میکردیم .

اقامت درین محل اگرچه مواد مهم وقابل توجهی بمعلومات‌من اضافه نکرد خالی ازفایده هم نبود مخصوصاً ازتعلیمات پرفسورژوکوسکی ایران-شناس مشهوراستفاده میکردم . اما عجب اینست که‌زبان یونانی هیچوقت برای من مورداستعمال پیدانکرد درخاطردارم که مسیو واموا کی ازخوش خطی‌من درآنزبان تمجید میکرد وقتی هم مرا واداشت که در روی یك کاغذ قشنك رسمی باخط درشت یونانی نامه ایرا استنساخ کنم که باید بامضای‌تزار نیکلا

ووزیرامورخارجه برای پدر روحانی بواتیکان فرستاده شود وفوت کراندوك ولادیمیررا باواطلاع دهند مکاتبات در بارروسیه اغلب وبخصوص درچنین مواقع بزبان یونانی میشد.

درسال اول اقامت درسن‌پطرسبورغ من‌تزخودرا تهیه کرده‌وفرستادم بمؤسسه‌لازارف. ازموضوعی که‌قبلادر نظر گرفته بودم یعنی فلسفه‌ترکی بیر کوی Birkevi صرفنظر کرده وموضوع تاریخی دیگری را از یك منبع عربی انتخاب کردم که مربوط بود بملکه زینب تادمری (Tadmor)یاپالمیری (۱) که درضمن‌آن ازمسائل مربوط به بدویهای این نواحی هم بحث کردم

درموقع تحصیلات اسلامی بعضی‌مسائل درخاطرمامحفوظمانده بودمانند زمان جاهلیت عرب قبل از اسلام . و اشعارمعلقه (یعنی بهترین اشعاری که در مسابقه شعرای‌عرب بدست آمده وبدیوار های کعبه آویخته بودند) که‌معلمین بما توصیه میکردند برای آنهاقدر وقیمتی قائل شویم وبعد تاخت وتاز سواران الله که درتحت رهبری محمد وجانشینان اوتا مغرب رفتند وازطرف مشرق هم به سرحدات چین رسیدند.دیگرجنك تالاسTalas(۲) که‌میان‌اعراب‌وچینی‌ها بوقوع پیوست و آنهم یکی از وقایع تاریخی است که باید در کتابهای عمومی درج شده ودر دسترس عامه قرار گیرد اینها همه مسائلی هستند که با بی قیدی تعجب آوری مواجه شده و در عین حال بدون تردید اصولی هستند مربوط به طریقه نشو و ارتقاء که نه فقط در آسیا و افریقا بلکه دراروپاهم تأثیرداشت‌واین‌مسئله‌رامورخ بزرك‌بلژیکی‌پیرن Pirenne بتازگی مدلل کرده است . اگر بگوییم که قبایل بدوی عرب تا آغاز جنك بزرك درهمان طرززندگی‌ورسوم سابق‌خودمانده‌حتی درمواقع‌درخشان بسط وتوسعه قلمرو خود نیز تکانی نخورده اند راه اغراق نپیموده ام و البته همین منظره اجتماعی است‌که در [illegible]ن تأثیر داشت مخصوصاً در موقعی که برای فراهم کردن تز خود راجع به پالمیر و طرز تجارت این مرکز

(۱)- تادمر که درقدیم پالمیر نامیده‌میشد یکی ازشهرهای‌شام بوده که سابقاً اهمیتی داشته است .

(۲) تالاس نام رود خانه ایست‌در آسیای مرکزی‌که درماه ژوییه ۷۵۱میلادی درآنجابین قشون‌عرب بسرداری زیاد ابن صالح وقشون چین کائوسین‌چه kao Sien tché جنگی‌بوقوع پیوست‌وچین مغلوب شداین جنك اهمیت تاریخی دارد زیرا که ترکستان‌شرقی اگرچه داخل چین بود اهالی‌آن اکثر مسلمان شدند

بزرك فلاحتی که واقع بود در محیط قبایل بیابان گرد مطالعاتی میکردم و حل مسئله بدویت و مخصوصاً خانه نشین کردن آنها در کشورهائی که از تجزیه امپراتوری عثمانی بوجود آمده‌اند اکنون جزء برنامه روزانه است .

این تز بافوایدی که ممکن بود برای دوره آموزشی خاورشناسی من داشته باشد بمنزلهٔ ضمیمه‌ای شد که برسطح تحصیلات من اضافه گردید ولی جهتی راکه در آتیه من باید با آن مواجه شوم نشان نمیداد . این جهة در تابستان ۱۹۰۹ پس از مأموریت مطالعه دراصفهان مورد نظر من قرار گرفت مأموریت باصفهان بالطف پرفسور ژوکوسکی بطوریکه بعد بشرح آن خواهم پرداخت صورت گرفت و من انتظار چنین مسافرتی رانداشتم بطوریکه چون نمیخواستم ایام تعطیل خودرا بیهوده تلف کنم باپرفسور پانچاکو دراین باب مکاتباتی کردم او بمن پیشنهاد کرد که بقسطنطنیه رفته به تعلیم و تربیت پسرش بپردازم و در ضمن از موقع استفاده کرده مانند سال ۱۹۰۵ که با او در مؤسسهٔ آثار قدیم همکاری میکردم مشغول مطالعه بشوم .

خلاصه تا بهار سال ۱۹۰۹ هیچگونه تصمیم قطعی نگرفته بودم و بیشتر دراین فکر بودم که خودرا آماده خدمت در ترکیه یا بالکان بکنم امامأموریت اصفهان که ناگهان پیش آمد برخوردی بود که مرا بطورغیرمترقبه متوجه بطرف ایران کرد .

در بامدادی دیگر از روز های ماه مه سال ۱۹۰۹ پروفسور ژوکوسکی مرا با یکی از هم کلاسهایم دعوت کرد و گفت ممکن است درموقع تعطیل مدارس دونفراز محصلین را باصفهان بفرستند که درقونسولخانه روس به استاژ بپردازند مخارج این مسافرت هم وجه معتنابهی است که وزارت خارجه بعنوان چاپارحامل اخبارخواهد پرداخت بعلاوه قنسول اصفهان هم چون منشی مخصوصی ندارد از بودن شما درآنجا خوشوقت واز شما خوب پذیرائی خواهد کرد درمقابل چنین تکلیفی من و رفیقم جز اینکه فوق العاده ازمدیرمدرسه تشکر کنیم کاردیگری نداشتیم زیراکه هیچ عاملی جزرأفت ومهرمحرك اونبوده است که بفکرما افتاده وچنین مسافرت مهم و در عین حال مفیدیرا برای ما فراهم کند. با کمال خوشوقتی چند روزی را صرف تهیه مقدمات مسافرت کرده وبلیت قطارمسکو به روستو-با کو(باد کوبه)را گرفتیم و گذرنامه وچمدان سیاسی را برای سفارت روس که در تهران است بماسپردند ودرحین حرکت پروفسورژوکوسکی که مکرر بایران بمأموریت های علمی رفته بودوآنکشوررا خوب میشناخت تعلیمات واندرزهای پدرانهٔ

سودمندی بماداد . ما روسیه را از شمال بجنوب بفاصله چند روز طی کردیم واز بادکوبه بکشتی نشستیم بقصد بندر انزلی که حالا موسوم است به بندر پهلوی بنابراین من همان راهی راکه در زمان تحصیلی در تعطیل ۱۹۰۳ تا قفقاز رفته بودم دوباره بانشاط زیادی پیمودم واز پتروسك Petrovsk ازخط ساحلی بحرخزرتا دربند رفتیم . من آنجاهارا درسفرپیش ندیده بودم. دربادکوبه هم توقف مختصری کردیم و بماخیلی خوش گذشت زیرا که توصیه‌ای برای برادریکی ازهم کلاسهایمان که اهل ترابوزان بودداشتیم این شخص مدیرشعبه بانك استقراضی روس درایران بود ومانندما ازدانشکدهٔ خاورشناسی سن پطرز بورغ فارغ‌التحصیل شده بود چنانکه ذکرشد از اینجا باکشتی بعزم ایران حرکت کردیم عبوراز بحرخزر بیش ازیکشب طول نکشید و فقط در لنکران کشتی برای بارگیری مختصرتوقفی کرد ودرهمین جابود که کاپیتن مارا بعرشهٔ کشتی برده ازدورنقطه سیاه ومبهمی را با انگشت نشان دادو گفت این کوه دماوند است یعنی کوه مقدس ایرانیان که درکتاب اوستای زرتشت هم بآن اشاره شده است . چون بانزلی وارد شدیم قنسول روس راکه درگیلان اقامت داشت ملاقات کردیم او برای گذرانیدن ایام مرخصی بانزلی که نسیم بحرخزر کمی حرارت مرطوب اراضی آن را تخفیف میدهد آمده بود (در گیلان انواع مرکبات و برنج و توتون وچای وابریشم عمل میآید) خلاصه بتوسط قنسول گیلان کالسکه‌ای بدون اشکال برای مسافرت فراهم شد(کالسکه لغت روسی است که درایران پذیرفته شده است) این کالسکه دارای چهار اسب بود که منزل بمنزل اسبها راعوض کرده وازخط رشت وقزوین بتهران میرفت دراین سال ۱۹۰۹ وسیله نقلیه دیگری غیراز کالسکه برای مسافرت درداخله ایران وجود نداشت و البته بیشتر راهها کالسکه رونبود ومیبایستی با اسب وکاروان راه پیمود .

در موقع ورود بایران اوضاع سیاسی کشور بی اندازه آشفته بود مخصوصاً دراین خط مسافرت ما ازرشت بتهران . توضیح آنکه محمدعلی شاه قاجار مشروطه ای که پدرش بملت عطا کرده بود بانیروی نظامی از میان برد . ومشروطه خواهان را اذیت وآزار میکرد پیوسته بقولی که میداد وفا نمیکرد و سوگندی را که باقرآن یاد کرده بود نقض میکرد و بهمین جهة در تنگنای بدی گرفتار شده بود . شهررشت که نظربه مجاورت باقفقاز ازحیث آزادیخواهی و تمدن برسایر ایالات ایران برتری داشت تصمیم گرفته بود که عده ای از مردان مسلح را بنام مجاهد و فدائی درتحت فرمان یکی از

امرای تنکابن موسوم به سپهدار برای مبارزه با استبداد شاه بطرف تهران پایتخت کشور بفرستند و از طرفی هم طایفهٔ بختیاری که مردمان سلحشوری هستند و در جنوب غربی اصفهان در کوهستان زندگانی میکنند در تحت فرمان یکی از خوانین خود موسوم بسردار اسعد بجنبش آمده و بر ضد شاه مستبد قیام کرده بودند (سردار اسعد مترجم پاره ای از رمانهای تاریخی الکساندر دوماو کتب دیگری است) دفاع تهران هم بعهده بریگاد قزاق که تربیت شدهٔ افسران روسی هستند محول گردیده بود یك عده سربازسیلاخوری و فیروزکوهی هم که هوا خواه قاجاریه بودند بآنها کومك میکردند .

صورت ظاهر صحنه نمایش این بود امادر پشت آن روس وانگلیس بشدت برقابت یکدیگر مشغول عمل بودند روسیه بطور پنهانی از استبداد محمدعلی شاه طرفداری میکرد در صورتیکه تمایلات مشروطه خواهی بدولت انگلیس تکیه داشت بعلاوه بایددانست که نقطهٔ حرکت نهضت انقلابی درسایه درختان پارك قشنك سفارت انگلیس که سپاهیان هندی مستحفظ مدخل آن بودند صورت گرفت وانقلابیون یعنی کسانیکه برضد سلطنت استبدادی قاجار نهضت کرده بودند موقتاً دراین پارك پناهنده شده و بست اختیار کرده بودند و بادیك های بزرك پلو پذیرائی میشدند وماژور اس (S) آتاشه نظامی سفارت هم در میان پناهندگان میگردید واز آنها میپرسید : آیا شما مشروطه میخواهید ؟ چنین نیست ؟

خلاصه اسم شب اینطور بود وبزودی هواخواهان مشروطیت را بدور آن جمع کرد . این انعکاس از گزارشاتی است که من راجع باین حوادث شنیده ام . والبته اظهارات من نسبت به بریتانی کبیر خالی از روح خصومت است وبطور کلی راجع بسیاست انگلیس درایران که بوسیله ماژوراس عملی میشد کاری ندارم . نه سال بعدهم چنین پیش آمد که من مجبور شدم بامشارالیه مدتی بایك وضع دوستانه ای باصطلاح ایرانیان درهمین خاك پاك مقدس ایران همکاری کنم مرور زمان هم بتدریج کینه و بغض این دو دولت یعنی روس و انگلیس را روبآرامش برد بطوریکه چندی بعد این دو سیاست سخت سال ۱۹۲۷ ازمیان رفت .

بعلاوه رسماً هم روسیه و بریتانی کبیر باموافقت رژیم سال ۱۹۰۷ سازشی پیدا کردند زیرا که دراین موافقت نامه مناطق نفوذ وسود خودرا در ایران مجزا کرده بودند . یعنی موافقت نامه ای که ایران مترقی هیچوقت آنرا برسمیت نشناخت وبهمین جهت بود که بنا بدرخواست رسمی بریتانی کبیر قشون روس در سال

۱۹۰۹ قسمتی از شمال ایران را اشغال کرد و بهانه این قشون کشی هم این بود که میخواهند کلنی اروپائی تبریز و مخصوصاً تجارت را که با این نهضت انقلابی تهدید شده است حفظ کنند.

اکنون موقع آن است که از این شرح خارج از موضوع صرفنظر کنم و فراموش نکنم که در این جا نباید خودرا بافکار و خیالات روابط و مناسبات انگلیس و روس تسلیم کنم زیرا که بعدها فرصت تشریح این موضوع راخواهم داشت و نباید از تأثرات ساده یك محصل خاور شناس که موقتا برای تکمیل ایران شناسی باصفهان میرود بحث کنم.

البته خواننده تصدیق میکند که من در اینجاقصد سیاه کردن روی انگلیس را ندارم و بالعکس نمیخواهم عمداً واز روی اراده پاره‌ای از خبط وخطاهای بزرك سیاسی روسیه را فرا وش کنم از قبیل بمباردمان مجلس در تهران و توپ بستن بآستانه مشهد وغیره. بلکه میل دارم تااندازه امکان در گواهی خود از اینموضوعات بر کنار باشم وامید وارم درموقع باثبات این گفته خود بپردازم یعنی موقعیکه بایداز فعالیت روس بطوریکه در پست‌های خود پس از فراغت از تحصیل و ورود بمأموریت رسمی در ایران شاهد و ناظر وقایع بوده ام صحبت کنم.

اکنون برمیگردم بشرح مسافرت خودمان. دراین تابستان ۱۹۰۹ که من بهمراهی رفیقم باصفهان میرفتم متوالیاً بدسته های مسلح مشروطه خواهان برمیخوردیم نخستین بار دربین قزوین و امام کندی و پس از آن در نزدیکی پایتخت به نیروی دولتی برخوردیم که طرف دار سلطنت استبدادی بود و بعد هم درقم درموقع حرکت سواران مغرور و جنگی بختیاری بطرف پایتخت در تحت فرمان سر دار اسعد حضور داشتیم آنها همه دارای کلاه‌های سفید بودند و کشیشان ارتودکس را بخاطرمامیآوردند دراینجانباید انتظار صحنه‌های هولناك و جنگهای سخت وخونریزیرا از دوطرف متخاصم داشت بلکه برعکس منظرهٔ چند صحنه آرام در خاطرم بیادگارمانده است و بجز حرارت جنگی که در وضع وزبان آنها دیده میشد وسادگی ایرانی که کمی هم وضع مضحکی داشت واقعه‌ای روی نداد بعلاوه همه میدانند که قضایا بدون خونریزی حل شد، جنگی در زیر دیوارهای پایتخت بوقوع نپیوست وقضیه به‌وسیله دیپلماسی روس وانگلیس خاتمه یافت. محمدعلی شاه از سلطنت استعفا داد و پسر او احمدشاه تحت نیابت سلطنت عضدالملك و بعد ناصرالملك قائم-

مقام اوشد وشاه مخلوع با همراهی نمایندگان روس وانگلیس ازایران خارج و در روسیه در شهر ادسا توقف کرد موضوع خروج وتوقف اورا در روسیه پس ازمدت کمی دراصفهان شنیدیم .

درجریان مسافرت ما ازتهران باصفهان اتفاقات خنده آوریهم رویداد که بعد بنقل آنها خواهم پرداخت . ازرشت تا تهران مسافرت ما بطورعادی گذشت وکسی مزاحم ما نشد ودرهر ۲۰ یا ۲۵ کیلومتر اسبهای کالسکه را عوض میکردند وسورچی قبل میآمد وانعام خودرا میگرفت ومیرفت جادههم شوسه بود که روسها ساخته ودر زیرنظر آنها اداره میشد ودر فاصله کمی از رشت باپیچ وخمهای زیادیدرمیان کوهستان مشجردرنشیب وفراز بود ودرزیر آنهم درهٔعمیقی بود که سفیدرودغرش کنان درعمق آنجریانداشت. پل منجیل دریك دهلیز طبیعی واقع شده که باد بشدت درآن میوزد اینجاملتقای دشتهای مرطوب سواحل بحرخزر وفلات بلند لم یزرع مرکزیایران است . درمحلی که موسوم است ببالا بالا ومرتفع ترین نقاط گردنه است قونسول ژنرال بوشهررا ملاقات کردیم یعنی موسیو پاسك Passek که با موسیو گریگوریو Grigoriev عضوسفارت تهران همراه بود این دونفر مسافر مجرب نسبت بما مهربانی کرده ولیموناد خنکی بما دادند . پس ازتودیع بمسافرت خود ادامه دادیم تا بقزوین رسیدیم قزوین شهرتاریخی نسبةً مهمی است که اطراف آنرا تاکستانهای زیاد احاطه کرده ومحل اداره راهداری راه شوسه روس هم دراین شهربود از قزوین مجدداً براه افتادیم تا رسیدیم بامام کندی پیش قراول قشون سپهدار درآنجا اقامت داشت این اولین برخورد ما بود بـا نیروی انقلابی مرکب از مهاجرین قفقازیوارمنیوتاتار اگرچه اکثریت با قفقازیهانبود ولیعدهزیادی ازآنها دراین قشون وجود داشت وبا ما بمهربانی رفتار کردند اینها همه بـا قطارهای فشنك بکمر وتفنك بدوش نزد ما آمدند وبزبان روسی با ما صحبت میکردند وهمینکه دانستند ما نایب قنسول هستیم و باصفهان میرویم بدون مزاحمت بما راه دادند همهاینها درتحت فرمان سپهدار برضد شاه ازرشت بطرف تهران حرکت کرده بودند چندنفری مابین آنها که البته مسلمان بودند مدالهای نقرهای بسینه آویخته وروی آنها این عبارت عربی محکوك بود نصر من الله وفتح قریب

ازشرح توقف خود درتهران صرفنظر میکنم و همینقدر میگویم رفتیم بزرگنده که محل ییلاقی سفارت روس است وپاکتهای سیاسی را تحویل دادیم وبلافاصله با کومك حشاب دوباره کالسکهای گرفته رو باصفهان حرکت کردیم

این حشاب عربی بود ارتود کس که تحصیلات خاورشناسی‌را درسن‌پطرزبورغ فراگرفته بود وشرح حال خودرا درملاقات بعدی درحین مأموریت در بانك روس برای‌ما نقل کرد.

اوایل‌شب بود که ازتهران بیرون آمدیم وموقعیکه کالسکه ما درروی سنگهای‌قبرستان‌طویلی‌میغلطید شبح مرموزیکنفر بختیاری سورچی‌را امر به‌توقف داد وبدون‌اینکه رضایت ماراجلب کند درپهلوی‌او نشست.

دراواین‌منزل پس‌ازگفتار مبهم ودرهمی ما کلید این رمزرا بدست آوردیم این‌مرد یکی ازخوانین بختیاری بود که ازطرف طایفه خود بتهران رفته بودتابادولت‌راجع بجنك تعهداتی بکند ودرباب دست‌مزد خود چانه‌ای بزند ولی‌چون موفقیت نیافته بود برمیگشت که بکسان خود ملحق شود که بطرف پایتخت میرفتند وبپرسشهای‌قزاقان که درراه قم بودند اعتنائی نداشت معلوم است که این‌جنگجوی دیپلمات نقشهٔ خودرا خوب کشیده وبا کالسکه فرنگی‌ها میرود یعنی‌دریکنوع (بست) متحرك راه میپیماید ما نیز بدون‌مزاحمت از پستهای قزاق گذشتیم وچون‌سفینه صبح دمید بسواران‌بختیاری برخوردیم که درحوالی‌قم تفتیش‌میکردند وچون یکی ازطایفه خودرا درپهلوی سورچی ما دیدندوالبته درنزدآنهاشخص کوچکی‌هم نبود بتفریحات‌سواری‌پرداخته ومزاحم ما نشدند ومن نفهمیدم چرا بعد ازآنکه در قم باردوی بختیاریها رسید بازهم مسافرت کم خرج بطرف اصفهانرا برداخل شدن درجنك وبهره بردن ازآن ترجیح داد ودربین راه موقعیت مانع‌آن شدکه با این ابهت و جلال یعنی با فرنگیها بودن وارد اصفهان شود زیرا که چند منزل بشهراصفهان مانده بعجله‌ازپهلوی سورچی پائین جست وبایك وضع غیرمترقبه ای مانند شبی که درطهران باوبرخوردیم این دفعه بکلی ناپدید شد همینکه بچاپارخانه وارد شدیم یك افسرایرانی نزد ماآمد وگفت من آجودان جناب اجل سردارعضدالدوله هستم واردوئی را بما نشان دادکه دریکصد متری چادر زده ومتوقف بودند چند توپ مسین درخشنده هم از دور دیده میشد سردار برای اینکه مارا بشناسد توسط‌آجودان بچادرخود دعوت کرده بود ما هم دعوت اورا پذیرفته بچادر بسیارقشنگی که دارای همه نوع وسایل‌آسایش‌بود واردشدیم ابتدا شربت خنکی بماداداند وپس ازآن خربوزهٔ گرگاب که در نوع خود منحصراست‌آوردند وبالاخره سرداردستورداد قهوه ای هم بیاورند ودرجریان صحبت ملتفت شدیم که این سرداردررأس نیروی دولتی قراردارد وازطهران مدتی پیش برای جلوگیری نهضت انقلابی بختیاری فرستاده‌شده

است بختیاریها هم برای اینکه وقت خودرا بیهوده تلف نکنند از برخورد باین اردوصرفنظر کرده ازراه دیگری بسرعت بحوالی تهران رسیده بودند میزبان ما نسبت بدولتیان عصبانی بود وازآنها بدمیگفت زیرا که اورا در کنار بیابان یکنواخت نمك‌زار که‌تنها مناظرسرآب وضع یکنواخت آنرا‌قطع میکرد بلاتکلیف وسر گردان گذارده بودند واز ما خواهش کرد که بمحض ورود باصفهان قنسول‌روسرا ازجریان آگاه کنیم تا بوسیله تلگراف‌ازطهران برای او کسب تکلیف کند زیرا که خود عضد الدوله جرئت نداشت که بیك تلگرافخانه نزدیك برود وباتهران رابطه‌پیدا کند دراین جا فرارناگهانی خان بختیاری بخوبی برای ما روشن شد اوفراراختیار کرد که مبادا بدست سردار گرفتاروماننداسیر گروگانی‌دراین اردو بماند وبهمین جهت بود که از بست خیالی کالسکه‌ماصرفنظر کرد .

بهرحال ما از بدوورود بایران به‌تغییرات وتحولات‌غیرمترقبه‌ای برخوردیم ومعلوم شد که شورش وهرج ومرجی در کشورایجاد شده است بعلاوه این نکته را هم استنباط کردیم که در بین دولت استبدادی قاجار و ملت ایران تباین مهمی وجودندارد بلکه اگر بخواهم قدری روشنتر بگویم صحنهٔ نمایشی است که بازیگران‌آن هم (باستثنای مدیران نمایش) موجباتی که آنهارا بکاروفعالیت واداشته است نمیدانستند وفقط بازیکردن دراین‌نمایش‌را بامیل ورغبت پذیرفته بودند .

بعقیدهٔ من ایرانیها هم مانند چینی ها ملتی ظرافت مآب و فیلسوف منش ودارای تمدن با احترامی هستند وفکرخونریزی وفعالیت های نظامی کمتراز خاطرشهرنشینان عبور میکند بلکه این نوع خیالات واحساسات‌متعلق است بقسمتهای بدوی این ملت مانند طوایف بختیاری وقشقائی ولرو کرد و شاهسون وغیره که صفات وخصائص جنگی را حفظ کرده اندوهنوزهم گاهی درمیان این طوائف زدوخوردی روی میدهد خلاصه اینکه‌من معتقدم که‌ایران باید یك پادشاه ایرانی‌با اقتداروطن دوستی داشته باشد مانندرضاشاه‌پهلوی وهمین برای‌آن‌کافی است وچنین هم رئیس جمهور عامه پسندی اشته باشد مانند چیانکایشك تابتوانندیك‌نمایش قابل ملاحظه‌ای ازتجدد واقعی ووطن‌دوستی بما بدهند .

خلاصه اینکه این مسافرت ما ازابتدا پرتأثیر بود وبالاخره پس از ۱۵ روزازپطرزبورغ تا اصفهان خاتمه یافت وما برای معاونت و مساعدت موسیو بوگوئیاولانسکی (Bogoïavlensky) قنسول روس حاضرشدیم .

اصفهان

پس از دیدن سایر پست‌های قونسولی میتوانم بگویم که پست اصفهان کم زحمت بود تنها چندنفری از تبعهٔ روس در آنجا تجارت محدودی داشتند در واقع قونسولخانه اصفهان پستي بود که باید در آن ناظر سیاست باشند اگرچه ایالت اصفهان بنا برموافقت نامه ۱۹۰۷ روس وانگلیس درمنطقهٔ بیطرف واقع و نباید دول هم جوار در آن نفوذی داشته باشند با این حال بازهم قنسولها اعمال نفوذی میکردند ودخالتی در کارها داشتند مخصوصاً فعالیت و دخالت بریتانی کبیر خیلی بیشتر از ما در آنجا آشکار بود واین مسئله را میتوان از کارهائی که انجام داده اند بخوبی احساس کرد یك قسمت از خاك بختیاری درمحوطه کمپانی با اقتدار نفت ایران وانگلیس واقع شده است و انگلیسها با اینطایفه هم جوار هستند ودرهمین خاك بختیاری جادهٔ شوسه ایست که (برادران لنج) ساخته اندو بطرف خلیج فارس وهندوستان ممتد می گردد حمل و نقل مال التجاره هنوزهم بوسیله کاروان دراین راه صورت میگیرد ویکی از محصولات عمدهٔ اصفهان تریاك است مزارع خشخاش زیادی درحوالی این شهر دیده میشود بانك انگلیس هم دراصفهان شعبه ای داشت و معاملات عمده ای میکرد در صورتیکه شعبهٔ بانك روس فقط نسبت به پنبه معاملاتی داشت.

قصبه ارمنی نشین جلفا نیز اهمیتی داشت زیرا که ارمنی‌ها با هندوستان روابط تجارتی داشتند یعنی از زمانی که شاه عباس کبیر آنهارا از جلفای آذربایجان که واقع بود در کنار رود ارس در سرحد حالیه ایران و قفقاز باصفهان منتقل کرد این روابط تجارتی برقرار شد وخلاصه آنکه اصفهان در همه جا آثار وعلامت انگلیسی را دارد. همه روزه درقنسولخانه های روس و انگلیس و بانك وتلگرافخانه وگاهی هم منزل میسیونرهای انگلیسی وغیره اجتماعی بود برای بازی تنیس، تلگرافخانه هندواروپائی همه روزه اخبار بین المللی رو ترا منظماً انتشار میداد بعلاوه قرائت خانه ای هم دایر بود که اعضای آن با اشتراك سهام روزنامه های خارجه را وارد میکردند ومجله‌های مصور انگلیسی در کلنی دور میزد بریتانی کبیر در اصفهان یك قنسول ژنرال و یك نایب قنسول افتخاری در جلفا داشت که ارمنی وموسوم بآقانور بود این ارمنی همیشه بایکدسته سپاهی باطمطراق حرکت میکرد درصورتیکه قنسول روس عنوان ژنرالی نداشت مگر برای خارجی ها با این حال قنسول روس جوان فعالی بود که پیوسته درتوسعهٔ دایرهٔ فعالیت خود کوشش میکرد چنانچه مثلا دارائی واملاك شاهزاده خانم ثروتمند قاجار خواهر ظل السلطان موسوم

ببانوی عظمی را قنسولخانهٔ روس اداره میکرد و بالابك اوف قفقازی و کیل رسمی او بود باید دانست که تمام اعقاب قاجارمانند اودارائی نداشتندزیرا که درزمان فتحعلی شاه عده آنها رو بزیادتی گذارد وغالباً اوضاعزندگانی آنها خوب نبود بانوی مشارالیه هم با اینهمه دارائی ازدسته متعدد بدهکاران بانك روس محسوب میشد. زیرا که این شعبه بانك درابتدا بدون مضایقه و با کمال رغبت پولهای زیادی با عیان وملاکین میداد ودرمقابل املاك آنهارا وثیقه میگرفت وطولی نکشید که پول زیادی از بانك خارج گردید وقسمتی از آن بکسانی داده شده بود که پرداخت آن مشکوك و مشکل بنظرمیآمد و بالاخره هم قنسولخانه روس مجبورشد که در کارهای بانك دخالت کرده باین قروض زیاد رسیدگی کندواطمینانی حاصل شود که اگر اصل پرداخت نمیشود اقلا فرع را بگیرند البته چنین سیاستی که دراعمال تجارتی مداخله کند مفید نبود بلکه قنسول را مجبور میکرد که درکارهائی که ازصلاحیت او خارج است مداخله کندواز روی ناچاری بجای مالکین درروابط آنها بامستأجر و دولت ازحیث وصول مالیات و وحق ارباب دخالت کند(١) علاوه بر کارهای این شاهزاده خانم یك وکیل مسلمان هم ازاهالی روسیه بانظارت قونسولخانه واسطه ورابط مابین بانك ومردم بود البته درسایرایالات هم ازاین قبیل مشتریان بشمارهٔ بیشتری وجودداشت وپر آشکار بود که نتیجهٔ این معاملات عاقبت بکجا منتهی خواهد شد ومعلوم است که اگر میخواستند ازاین راه نفوذ روس رادرایران زیاد کنند میبایستی کاملا ازحدود خودتجاوز کنند وسربار مشکلی بامور قونسولخانه ها بیافزایند وقونسولها باید شغل رسمی خود را تبدیل کنند باداره کردن امور فلاحتی و معاملات و کلا وبدهی مردم که جزتولید نارضایتی هانتیجه ندارد وبایك وضع بسیاردرهمی وظائف خود را که ابتداخیلی بهتر بود بااشکالات مواجه نمایند(٢)

(١) املاك بانوی عظمی عبارت بود از ١٢ قریه که جمعاً ٢٠٠٠٠ جمعیت داشت کمی بعد املاك ظل السلطان هم بر آنها اضافه شد که عبارت از ٨٠ قریه و ١٢٠٠٠٠ سکنه داشت وتمام آنها را موسیو ون کاور Von kaver مدیر عامل بانك روس در اصفهان اداره میکرد و خلاصه اینکه بدینطریق دائرهٔ نفوذ روس در اصفهان نسبت به یکصد وپنجاه هزار نفر دهاتی توسعه یافته بود (اگرچه ازنظراصول علمی وفنی این نفوذ ارزشی نداشت) و البته همین کارها باعث شد که دولت انگلیس احساس کرد که این عملیات بر خلاف موافقت نامه ١٩٠٧ میباشد.

(٢) کاربجائی رسیده بود که درروزهای قبل ازجنك نزدیك بود که مالیات هم درایالات شمالی ایران بوسیله قونسولگری روس گرفته شود.

این مسئله هم تعجب‌آور است که دولت سویت بنا بر عهد نامهٔ ۱۹۲۱ تمام دارائی خودرا درایران بملت بخشید ومن نمیدانم که آیا اوضاع راه شوسه از بحرخزر تاتهران وراه‌آهن جلفا بتبریز ازکارهای بانك بهتر بود یانه ؟ ولی تردیدی نیست که برای ملت ایران این بخشش باسخاوت کسرخرج زیادی را جبران کرد .

بی مناسبت نیست بگویم که من دراین مدت استاژ ۱۹۰۹ دراصفهان فرصت راغنیمت شمرده بمطالعه ترتیب اخذ مالیات این ایالت پرداختم و در مراجعت گزارش مفصل و جامعی به پرفسور ژوکوسکی دادم . منشی ایرانی قونسولخانه هم مرد با فضلی بود و اطلاعات ذیقیمتی راجع بدخل و خرج مالیات بمن داد او باحوصله تمام‌وضع کامل مالیاتی ایالت وترتیب تجزیه‌وتحلیل آنرا بمن آموخت.اوراق مخصوصی بنام‌فرد باخطوط کج ومعوجی بوسیله‌دسته‌ای از متخصصین‌دراین کارموسوم بمستوفی نوشته میشد که با علامات خاصی‌مالیات نقدی وجنسی را تعیین‌میکرد وتبدیل مالیات‌جنسی بنقدی که‌آنرا تسعیر میگفتند یکنوع حسابداری جداگانه ای بود . اکنون می پردازیم بروابط ارباب و مستأجر وگوئیم ارباب تنها در مقابل خزانه دولت مسئول است . و شرائط اجاره هم نسبت بامکنه تغییر پذیر است مخصوصاً از حیث کمی یا زیادی آب و باید دانست که‌آب در ایران اساس وشالودهٔ زراعت است واهمیت آن در جاهائی که اراضی باقنات مشروب میشود بیشتر محسوس میگردد زارع نظر باینکه قنات متعلق بارباب است هرگز نمیتواند از اوجداشود در غالب جاها آب را بایك سیستم جالب توجهی ازمسافات بعیده بوسیله کانالهای حفر شده درزیرزمین میآورند . غالباً زارع بذروحیوانات لازم‌راازارباب‌میگیرد بنابر این محصول زمین درهرجابه نسبت‌تغییرپذیری برحسب آنچه ارباب داده مابین زارع وارباب تقسیم میشود ودرجائی که ممکن‌است بوسیله‌آب باران زراعت شود یعنی دیم‌کاری قوانین دیگری مابین مالك وزارع برقراراست‌ومقدار آبی که برای مزرعه‌ای لازم است از روی فنجان معین میشود یعنی همینکه جلوی‌آب رابطرف مزرعه‌ای باز کردند فنجان چوبی یابرنجی را در طشت پرازآبی میگذارند . این فنجان اززیرسوراخ ریزی دارد که بتدریج آب‌طشت درآن داخل میگردد وهمینکه پرشد ودرآب فرورفت معلوم میشود که مزرعه یك فنجان آب خورده است .

اغلب اززارعین درتحت اختیارکامل مالك‌هستند ونمیتوانند درمقابل ارباب سر بلند کنند وبایدکاملا مطیع وفرمانبردارارباب باشندزیراکه فقط

ارباب درمقابل مأمورین دولت مسئول است و تنها کسی است که از عهده مخارج برمیآید و مختاراست که مساعده‌ای بزارع بدهد یاندهد. زارعین خرده‌مالك هم بسیار کم هستند و نسبت با یالات وولایات ایران مانند مقیاسات اوزان و طول وغیره تغییر میکنند. علاوه بر آنچه ذکر شد املاك خالصه‌ای هم هست که بدولت تعلق دارد و املاك موقوفه ای نیز وجود دارد که عایدات آنها بر حسب وصیت مالك مرحوم باید بمصرف مخارج روضه خوانی و طلاب مدارس وتغذیه فقرا و غیره برسد. دولت هم املاکی بعنوان تیول و مواجب باعیان و اشراف می بخشد که مالیات آنرا گرفته خرج کنند و صاحبان تیول مالك بالاستقلال قصبات وقراء تیول خود هستند و بدلخواه خود بازارع رفتار می کنند و بسا میشود که آنها راحبس وشکنجه کرده وجریمه های جنسی و نقدی ازآنها میگیرند وخلاصه‌آنکه روابط زراعتی که باطناً بستگی برژیم‌مالیاتی دارد فوق العاده بی نظم وترتیب است وتاکنون باستثنای پاره‌ای از نواحی مخصوصه حقوق‌عادی‌دهقان موضوع مطالعه قانونی روشن وکافی قرار نگرفته است ونباید فراموش کرد که مبلغ ومقدار مالیاتها که درقدیم الایام معین‌شده بمقیاس ثابتی نیست ودرهرجائی بستگی بحکام داشته است این حکام قبل از حرکت از پایتخت مبلغی بعنوان پیشکش میپردازند و چون بمحل رسیدند مطابق اشتهای خود هرچه توانستند از مردم میگیرند حکام هم البته بطریق مزایده معین میشوند یعنی هر کس بیشتر پول داد حاکم میشود واصل وفرع پولی را که داده درمحل بدستیاری نایب الحکومه و کدخدا و سایر مباشرین جمع میکنند وغالباً فرع زیاد براصل میشود بعلاوه زیـر دستان ومباشرین و کدخدا هم بنوبهٔ خود حق جداگانه ای ازرعیت میگیرند البته حساب‌اصل‌و فرع قبل از ورود بمحل در راه شده است وتمام این بار سنگین را رعیت بیچاره باید بدوش کشد که در این بـازی قتل و غارت آخرین حلقه کوچك زنجیراست.

اولین دفعه‌ای که من بااین زیردستان یعنی زارعین که تشکیل‌ساختمان اجتماعی ایران‌رامیدهند تماس حاصل کردم بشدت متأثرشدم وهمین‌مسئله باعث شد که من بعد توجه خاصی باین منظرهٔزندگانی ایرانی داشته باشم‌ومطالعات بعدی من دراین زمینه درسایرممالك آسیائی نیز عقیده ای در من ایجاد کرد که تنها راه وطن پرستی درآسیا این است که عطف توجهی بطبقه زارع کرده زندگانی روستائی را ضوری ترمیم کنند که بتواند نفسی براحت بکشد. برنامهای قشنگ سیاسی وتشکیل پارتیها وپارلمانها و صحبت های

با حرارت نسبت باصالت وشرافتمندی ملت نجیب ایران وغیره درنظر من ارزشی ندارد و فقط قائدین هریك از کشورهای آسیا باید دراین فکر باشند که نگذارندطبقه روستائی دراین‌فقر وبدبختی راکد وفاسد بماند ، تخته‌قاپو کردن عشایر و تشکیل شرکت های تعاونی روستائی واعتبار دادن بزارع وغیره بعقیدهٔ ناچیزمن تنهااساس وشالوده ایست که‌میتوان درروی‌آن یك زندگانی سیاسی عادی و شاید آبرومندی بناکرد وبقیه همه‌حرفهای بی اساس وپوچ است زیرا که آسیا هنوز حالت روستائی دارد .

درهمان‌اوقات که‌من‌راجع باین‌مسائل‌مطالعاتی‌میکردم کاررسمی ما این بود که مکتوبات ایرانی‌را برای (M. B) خلاصه وترجمه کنیم و یا بدستور او یادداشت‌هائی‌تهیه ومطالبی‌را جمع کنیم که شایستگی‌آنرا داشته باشد که به‌سفارت یا وزارت‌خارجه گزارش‌داده شود این‌قبیل کارها اساس مأموریت مارا تشکیل‌میداد ومیبایستی‌از نزدیك امور قنسولخانه را به‌بینیم و بکارهای اداری آن‌آشنا شویم درضمن اینکارها موظف بودیم که بترتیب انشای‌اداری ایرانی هم نظری‌داشته باشیم وآنرا کم وبیش یاد بگیریم واینکارهم با مساعدت منشی‌ایرانی دبیرخانه صورت‌میگرفت علاوه برمنشی‌مذکور یك‌جوان‌مهربان ایرانی ملقب بمعین‌الوزاره‌هم‌بود که‌سمت‌آتاشه قنسولخانه‌را داشت اوهم‌راجع بطرزانشای فارسی‌دستورات وتعلیمات مفیدی‌بما میداد ودرعوض نزد ما زبان فرانسه‌را تکمیل‌میکرد وبا ما بآن‌زبان‌بمکالمه میپرداخت علاوه براینها ما یکنفررا هم استخدام کرده بودیم که ازخوشنویسان درجه اول‌بود وگزارش‌هائیکه ما برای‌پرفسور ژوکوسکی‌تهیه کرده بودیم با خط خوب خود کتابت میکرد . این‌مرد درموقع حرکت ما توصیه میکرد که دو بیتی‌های باباطاهر عریان یا لررا همراه بیاوریم زیرا که بعقیده‌او آنطور که شاید وباید شهرت بسزائی‌نیافته است وعلاوه براین بواسطه لهجهٔ لری بسیارجالب توجه است و من‌بسیارمتأسفم که نسبت باین‌قسمت نتوانستم ادای‌وظیفه کنم

علاوه برکارهائیکه ذکرشد من همه روزه یك‌قسمت ازوقت خودرا صرف خواندن‌آرشیوهای‌قنسولخانه میکردم ازعمر این‌آرشیوها مدت زیادی نمیگذشت زیرا که تأسیس‌این قنسولخانه دراصفهان از ده سال‌تجاوزنمیکرد ولی بازهم مطالب سودمند و جالب توجهی بود که من یادداشت میکردم . قنسولخانه اصفهان درآغاز تأسیس وظایف مهمی‌داشت زیرا تنهاپستی‌بود که ما درقسمت جنوب ایران داشتیم ومیدان عمل‌آنهم تا ایالت‌فارس وسواحل خلیج فارس‌امتداد داشت قنسولخانه بوشهرخیلی بعد تأسیس‌شد ومتعاقب آن‌هم

دربندرعباس پستی برقرارشد قنسول بوشهرهم همه ساله ایام تابستان را به- شیرازمیآمد زیرا که هوای این شهرمشهور نسبت بنواحی خلیج فارس تحمل- پذیرتراست این نقل وانتقال خالی ازاشکال نبود و همیشه بیك صورت رضایت بخش انجام نمیگرفت چنانکه یکدفعه هم کاروان قنسولی درمعرض حملهٔ قبایل این ناحیه واقع گردید ومجبورشد که دوباره بشیراز برگردد این قضیه حملهٔ نا کهانی را باید با تردید تلقی کرد زیرا که درآنموقع صیت عظمت واقتداردولت روسیه درآن نواحی باندازه‌ای بود که قبایل جرئت حمله کردن بنماینده روس که با یك اسکورت کوچك قزاق حرکت میکرد نداشتند تردید من ازاین جهت است که دراین موقع پست بوشهرمطلقاً پسندیده خاطردولت هندوستان نبود که البته درسیاست خلیج وایالات سواحل آن نظرخاصی داشت پست‌های قنسولی جنوبی ایران اغلب بوسیله قوای نظامی محفوظ بودو پست بوشهرهم یکنفر نماینده‌ای داشت که بخلیج فارس نظارت میکرد

دراینجا احتیاجی نیست که بیش از این صحبت بشود فقط باید بخاطر داشت که سواحل عربستان وایران کاملا درتصرف بریتانی کبیر بود یعنی تنها دولتی که درآن سواحل نیروی دریائی داشت وباولین اخطارنیروهای دریائی می‌توانستند فوراً پیاده شده اوامردولت متبوعه خودرا اجرا کنند .

درآغاز آن قرن دولت روسیه بهوس افتاد مدلل کند که خلیج فارس شکارگاه قرقی نیست که نفع آن فقط به بریتانی کبیر عاید گردد و بهمین علت بود که قنسولخانه بوشهر تأسیس یافت و باز بهمین علت بود که یك سرویس بحری منظمی مابین ادسا و بوشهر ایجاد شد آنهم بوسیله کشتی لازارف که مأموریت داشت پرچم دولت روس را دراین آبهای دوردست ببردومال التجاره هائی ازقبیل قندوآرد وپارچه های پنبه‌ای دربازارهای خلیج که تا آنوقت در تحت تسلط کامل دولت انگلیس بود خالی کند . من این کشتی قدیمی را دودفعه درسال های ۱۹۰۲ و ۱۹۰۳ درادساديدم . بعلاوه در همین موقع بود وهمه میدانند که امر بغداد بهن ضرب شستی نشان دادومستقیماً لطمه‌ای بنفوذ انگلستان زد وتصورآن میرفت که بزودی رایل ژرمنی بکویت منتهی شود آنهم درمیان سیستم ارتباطی امپراطوری بریتانی اماحوادث وپیش آمدها این وضع دوارآور را نپذیرفت . و دبیرخانه های دول دراین باب باهم سازش حاصل کردند و پیش بینی میشد که درسال ۱۹۳۸ راه آهن سراسری بطرف بغدادوخلیج خاتمه خواهد یافت بدون اینکه آنوقت فتح سیاسی آلمان را نشان دهد و قدر مسلم این است که خلیج فارس در مدت کوتاهی دارای مدیر های صحنه سیاسی

بین‌المللی شده ودولت روس هم‌در این قضایا بی دخالت نبود . در بین پروژه های متعدد راه آهن روس در ایران یکی هم نقشه‌ای بود که مهندس ساخونوسکی Sakhnovski کشیده بود که خطی از خاك روسیه به بندر چاه بهار در خلیج عمان امتداد یابد و این نقشه‌را هم انگلیس مانند خط بغداد بهن نمی پذیرفت زیرا که چاه بهار در سواحل بحر عمان بمنزلهٔ دروازهٔ هندوستان است واگر این خط کشیده شود از ناراحتی و ناملایمات بحر پیمائی خلیج خلاص میشوند این جنك دیپلماتیك راه آهن کاملا مربوط بگذشته است اما من تصور کردم که لازم است آنرا بخاطر بیاورم زیرا که آن یك صفحه روشن ومصور متدهای قدیمی‌را نمایش میدهد که بوسیله آنها رایل که عامل ترقی بود میبایستی درآستانهٔ پاره ای از ممالك خاوری توقف کند اما بعداز جنك این مقاصد بکلی از بین رفت واوضاع در ترکیه وایران تغییر کرد وا کنون این دودولت خطوط آهن‌را مطابق میل وبنفع خود ترسیم وعملی کرده اند .

دراینجا باید بمعاهده روس‌وآلمان درپوتسدام‌راجع بامورایران نیز توجهی داشت که در سال ۱۹۱۰ منعقد گردید این معاهده پاریس و لندن را بحیرت انداخت زیرا که مقصودازموافقت نامه ۱۹۰۷ فقط این نبود که‌ایران را بمناطق نفوذ تقسیم کرده ودولتین مراقب حرکات آزادی خواهی باشند که تازه درآسیا بروز کرده بود بلکه لندن و پطرز بورغ باهم سازش کردند که باطناً مسئولیت مشترکی‌داشته باشندواز ولت‌پولتیك Welitpoltik آلمان جلوگیری کنند . امادرمعاهدهٔ پوتسدام آلمان این حق‌را بدست‌آورد که یك شعبه خط آهن از بغداد بخانقین که سرحد ایران‌است بکشد وهم‌چنین این امتیاز غیرمنتظره که میتواند این خط را تا کرمانشاه امتدادده‌د واگرروسیه موفق نشود که‌درجهت مقابل‌خطی بکشد آلمان میتوانداز کرمانشاه هم تجاوز کرده خط را بداخله ایران امتدادده‌د . ازطرفی‌هم شرط شده بود که دولت آلمان منافع اقتصادی مخصوص روسیه را درشمال ایران رسماً بشناسد . محافل‌مطلع روسیه هم‌عقیده داشتند که این‌معاهده‌یك سازش‌اقتصادی است اما باتوضیحاتی که من راجع بخلیج فارس و تأسیس یك سرویس بحری روس باین نواحی دادم همه خواهندفهمید که این‌سیاست ابتکاری صورت‌ظاهرش تجارتی است و عوامل ووسایل اقتصادی‌همه دراین بازی برای‌توسعه نفوذسیاسی داخل خواهد شد چنانکه قنسول روس دراصفهان درسال ۱۹۰۹ کاملا از نزدیك حرکات و رفتار فـاربن Farben را مراقبت میکرد که در میان طوایف قشقائی و بختیاری بعنوان فروختن‌نیل روابطی‌ایجادمیکرد وتجارت‌آلمان هم‌روز بروز

درسایرایالات ایران رونقی میگرفت وعوامل آلمانی بفعالیت پرداخته بودند دولت روسیه هم برای اینکه منافع خودرادر کشور ایران حفظ کند بامتیازات آلمان درمعاهده پوتسدام تن درداده بود واین کار بمنزلهٔ بیمه کردن بیمهٔ دیگری بود یعنی تضمین قرارداد اصلی روس وانگلیس ولی بااین همه احتیاطات جنگ بزرگ ثابت کرد که مقصود آلمان این نیست که درخاورمسلمان یک رل مجهول ومنفی بازی کند وکافی است نام واسموس را Wassmus ذکر کنیم یعنی این مرد نیرومندو نیرنگ بازی که دراطراف سواحل بوشهر انگلیس ها راانگشت بدهان متحیر کرد.

درهرحال ذکراین نکته نیزلازم است که درسال ۱۹۱۰ باوجودسازش وموافقت دولتین انگلیس وروس بطرز بورغ پیش بینی نتایج ممکنه پیشرفت آلمانرا در ایران از نظر دور نمیداشت وهمین مسئله دلیل است براینکه موافقت نامه ۱۹۰۷ دیپلماسی روس را درایران کاملا قانع نکرد واو فقط از بیم اتفاق وقایع ممکنهٔ دیگر بقبول آن تن درداد بعلاوه معاهده پوتسدام هم بعقیدهٔ من خوب فهمیده نشد وآنطور که باید بسادگی بتفسیر آن نپرداختند من دراین جا مایل نیستم که ازحدود خودتجاوز کنم زیرا که در ۱۹۰۹ من دراصفهان فقط یک مأمور مطالعه بودم ودرضمن کاروقت آزادو کافی هم داشتم که درزندگانی کلنی اروپائی شرکت کنم باری من دراصفهان قبل ازرفتن بدفترقنسولخانه صبح ها مدتی باسب سواری و گردش میپرداختم ودراطراف شهر مناظر دلفریب مزارع و آن برجهای بلند کبوترخان زیاد که درحوالی این شهر درمزارع ساخته شده و فضلهٔ کبوتران کود پرقوتی برای زارعین تهیه میکنند و مزارع خشخاشی که گلستان بزرگی را بنظر میآورد تماشا میکردم و لذت میبردم گاهی هم ورودمن بقنسولخانه بتاخیرمیافتاد زیرا که مجبورمیشدم از بازارهای عجیب پر جمعیت مسلمان عبور کنم در بازار بانواع نمونه ها وخصوصیات ولباسهای گوناگون اهالی بر میخوردم ازدحام حیوانات بارکش بینظمی غریبی فراهم میکرد صداهای تنفرآور و گوش خراش که ازهرطرف بلند بودوهمدیگر راصدامیکردند واتصالا درحین عبور خبردار میگفتند در سرم دواری ایجادمیکرد بازارهای ایران مرکز تجارت ودرعین حال دوایرسیاسی است اخباردربازار زودتر از همه جا منتشرمیشود درهمین بازاراست که برحسب تصادف جنبش واعتراضی نسبت بحکام ظالم وطماع یا علل دیگری صورت میگیرد. دربارومترسیاسی ایران بستن بازارعلامت منتهی درجهٔ طوفان شدید است ازطرفی هم میتوان تمام روزرا بدون خستگی درآنجا بسر برد و بتماشای کار کردن صنعتگران

پرداخت . صنایع ظریف نقره سازی وزرگری ومسگری وغیره بی‌تماشانیست قلمدانهای زیبای ایرانی که ازمقوا درست کرده‌اند واز حیث خوبی شهرهٔ آفاق است دراین شهرساخته میشود دیگرازصنایع مهم آنجا قلمکار سازی است که بازحمت زیاد صورت میگیرد ابتدا با قالب چوبی که مانند کلیشه است با رنگهای الوان درروی پارچه های حریروچلواروکرباس نقش ونگاری می اندازند وچندین باراین پارچه هارا دررودخانه زاینده رود که دربالای شهر جاریست شست وشو داده وخشك میکنند واغلب وقایع شاهنامه را در آنها مجسم میکنند وبسا صنایع دیگر که هنر وسلیقه ایرانی را نگاهداشته اند تماشای جالب توجهی دارد توصیف وتعریف بناهای زیبا وکاشی‌کاریها که در ابنیه تاریخی اصفهان بکاررفته ونقاشیها که همه‌نشاط‌آوروحیرت افزا هستند ازعهده من خارج است راجع باین‌قسمت خاورشناسان کتب ورسائل ومقالات زیادی بزبانهای مختلف اروپائی مخصوصاً بزبان فرانسه که شایسته توصیف آنهاست نوشته وکاملا شرح داده‌اند اما گردش‌های نشاط‌آور پارك قشنك موسوم به‌هشت بهشت ولذت‌هائی که از تماشای این‌پارك برای من حاصل‌شد نمیتوانم بسکوت بگذرانم اینجا اقامتگاه شاهزاده خانم بانوی‌عظمی‌است هر وقت بآنجامیرفتیم خواجه موقروباهوشی برای‌ما قهوه‌ای‌میآورد وبسی مایل وشایق بود که با نایب قنسول‌های‌روس صحبت کند وماهم بصحبت‌های‌او بی‌رغبت نبودیم .

گاهی‌هم باکمال‌میل بجلفامیرفتیم‌وغفلتاً بمنزل پردموت Père Demute وارد میشدیم این‌مرد نمونهٔ کاملی بود ازمیسیونرهای فرانسوی خودش بتنهائی حروف‌ریزی‌میکرد ویك مجله علمی واخلاقی بزبان ارمنی برای شاگردان خود وسایرمسیحیان ارمنی‌چاپ ومنتشرمیکرد اونیز گاهی بقونسولخانه میآمد وبا ما صرف غذا میکرد وبا آهنك‌های‌خوش پیانومارا محظوظ میکرد این کشیش‌آدمی بود خوش محضر وعامه پسند وازحیث بنیه قوی وسالم وهمیشه بشاش‌بود . وقتی که میدیدیم سوار براسب کوچکی‌است وجولان‌میدهد بسی مسرورمیشدیم یکنفرتاجر انگلیسی‌هم با ما معاشربود که با دقت زبان روسی را تحصیل‌میکرد وبسا میشد که جملات غامضی‌را که‌درزبان مادری ما معمول است در مواقع پذیرائی‌تلفظ می کرد ومارا بتعجب میانداخت که از کجا این جمل‌را یادگرفته است .

ازایرانی‌ها هم معاشرینی‌داشتیم که یکی‌ازآنها سمت کارگذاری‌داشت یعنی مأمور وزارت خارجه ایران که واسطه مابین قنسولخانه ومأمورین‌محلی

بود . واگر تصادفاً محاکمه‌ای‌مابین تبعهٔ خارج ورعایای ایران روی‌میداد در جلسه حضورداشت . یکروز که سواره ازگردش برمیگشتیم و بسرعت تاخت میکردیم کارگذاررا درخیابان بزرك چهار باغ دیدیم در ملاقات بعدی ما در قنسولخانه بما نصیحت‌میکرد که خوب‌نیست با اسب اینطور تند حرکت کنیم زیرا که درانظارعامه این‌نوع حرکت نشانهٔ جلفی وسبك مغزی‌است اشخاص عالیمقام مانند شما باید خیلی‌آرام وموقرانه حرکت کنند چنین‌حرکتی‌درملاء عام ازمقام ومنزلت شما میکاهد این‌جناب دراین‌باب خیلی‌اصرارداشت ومدتی مارا سرگرم کرد . بآب‌آتش خواص میل زیاده ازاندازه داشت وبقدری در قنسولخانه میآشامید که درموقع برگشتن بمنزل ازحالت عادی خارج وبدر و دیوارمیخورد (البته بااین‌حال بمقام وبزرگی‌اولطمهٔ وارد نمی‌آمد) یك‌نوکر میبایستی زیربغل‌اورا بگیرد که مبادا بزمین بخورد ونوکردیگری‌هم فانوس بزرگی‌با شیشه‌های‌الوان درپیشاپیش اومیکشید زیرا که شهراصفهان درآن وقت فاقد روشنائی‌عمومی بود .

ده روز پس‌ازورودما باصفهان صمصام‌السلطنه بختیاری حاکم اصفهان بمناسبت خلع محمدعلیشاه ازسلطنت جشن مفصلی در میدان شاه ترتیب داد ما نیزدراین جشن دعوت داشتیم میدان شاه اصفهان محلی است پر وسعت و بسیارقشنك ودورا دور آن ابنیه زیبای تاریخی وجود دارد مانند مسجد شاه ومسجدشیخ لطف‌الله‌وعالی‌قاپو که معمولا آلاقاپی میگویند ومدخل بلندبازار بزرك وغیره‌دراین‌میدان وسیع درزمان صفویه شاه وامراوشاهزادگان‌اسب دوانی‌وچوگان بازی میکردند . خلاصه این میدان بزرك پراز جمعیت شده بود واهل شهر بالتمام برای اظهار شادمانی وتماشـای آتش بازی در آنجا ازدحام کرده بودند همینکه آتش بازی شروع شد من میدیدم که شعله های بزرك‌آتش گاهی یك بدنه دیواررا خراب وگاهی‌یك تکه ازکاشیهای‌مینائی گنبد هارا از بین میبرد در صورتیکه آسمان هم شنل شبانه زر دوزی شده ازکواکب خودرا روی همه اینها گسترانیده بود میهمانان عالیمقام در بالای بام‌عالی‌قاپو ازتماشای‌این‌منظره مسرور ودرمقابل آنها میوه های‌گوناگون درظروف‌مخصوصی‌گذارده شده وپیوسته پیشخدمت‌هاشربت‌های‌خنك‌میآوردند اما دراینجاانسان‌بلااراده درفکرگذشتهٔ باعظمت وابهت اصفهان فرو میرفت در زمان شاه عباس کبیر تجار و سیاحان و کشیشان وسیاستمداران ازمغرب بپایتخت صفویه روی میآوردند برای اینکه شکوه وعظمت این‌ابنیهٔزیبارا که درزمان خودمنحصر بفرد بود ازنزدیك تماشا کنند و ضمناً معاهدات پر فایده

سیاسی و تجارتی منعقد نمایند آیا آن گذشته چه بود ؟ و این حال کنونی و تغییراتی که بواسطهٔ بی‌علاقگی ایران‌مداران در این کشور رویداده چیست ؟ تاج کیانی که زینت بخش سرشاهانی مانندشاه عباس کبیر و نادرشاه افشار و غیره بود درسر طفلی که در نتیجهٔ استعفای پدر بسلطنت رسیده بشدت در معرض تهدید واقع شده ودر اساس منارشی (۱) ودیناستی (۲) اختلال راه یافته و مملکت هم ازفردای خوداطمینانی ندارد .

تهران ازجمعیت فاتح انقلابی بختیاری وقفقازی وارمنی احاطه شده و یپرم خان ارمنی بسمت رئیس نظمیه معین و با موزری که به پهلو آویخته در مجمع رسمی حضورمی‌یابد . من نمیدانم که از این اجتماع بالاخره چه بیرون خواهدآمد ؟ درعین حال که در این افکار غوطه ور بودم نظری هم بصورت خشن صمصام السلطنه داشتم که ظاهراً خرم و مسرور بنظر میآمد زیرا که حالادیگر خودرا حاکم بالاستقلال فرض میکند و متصل با حرکات ناگهانی و بامهارت بیمانندی دانه های انگور را از خوشه هائی که در ظرف بلورین مقابل اواست جدا کرده وپی‌درپی بطرف دهان خود میفرستد . اما فکر من ازاین آثار برجسته ودرخشان وظریف که ازبقایای اندورهٔ نورانی و باعظمت وابهت صفوی بودند بر نمیگشت. نقاشیهای زراندود بی نظیر داخل عمارات قصر بلند عالی قاپو و کاخ بیمانندچهل ستون که عالی قاپو مدخل آن است و تصاویری ازمراسم پذیرائی سفراوجشن های دربازی و تصویر رقاصه های باملاحت و همچنین ظرافتی که درریزه کاری آنها بکاررفته سیاحان را ازهنرمندی وسلیقه استادان چیره دست آن زمان مات ومبهوت میکند اما افسوس که کسی در فکر حفظ آنها نبوده و جابجا نمونه ای ازآنها باقی مانده است وجای افسوس زیادتری است که قاجاریه مخصوصاً ظل السلطان در روی اغلب این تصاویر گچ کشیده و گویا خیال محو آنها را درنظر داشته است بطوریکه میگفتند عمارات بسیاری از این قبیل بوده که تمام را خراب کرده ومصالح آنرا فروخته است وهیچ فکر نکرده است که این آثار باعظمت که باعث سر بلندی ومفاخر ایران است باید ازآسیب دهر مصون ماند . جای خوشبختی است که دولت حالیه بفکر تعمیر آنها افتاده ومیخواهد این رشتهٔ باشرافت گذشته را دوباره پیوند زده وهنر مندی ایرانی را درمقام باافتخار خود باقی گذارد و این مسئله در اکسپزیسیون سال ۱۹۳۳ که برای همین کار در برلینگتن هوس Burlington House تأسیس شده بود کاملا احساس میشد.

---

۱ - پادشاهی ۲ - دودمانی - سلسلهٔ

پذیرائیهای گرم دیگری هم در موقع ورود ما باصفهان بنوبه بوسیلهٔ کلنی اروپائی بعمل آمد وشروع آن از قنسول ژنرال بریتانی شد یعنی مستر گراهام (Graham) که اصل زاده با رأفتی بود وبا همکارروسی خود با مهر و محبت رفتار میکرد بعلاوه در سال ۱۹۰۹ دولتین انگلیس و روس همکاری صمیمانه ای داشتند چنانچه محمد علی شـاه هم که در زرگنده مقر ییلاقی سفارت روس پناهنده شده بود در تحت حمایت مشترك دولتین قرار داشت ومستحفظین او یك نفر قزاق روس و یك سپاهی هندی بودند که در پیش در اطاق او بپاسبانی میپرداختند اسکورتهای نظامی روس وانگلیس هم در اصفهان برادروار باهم رفتارمیکردند و بمنزل یکدیگر آمد و شد داشتند . فقط در مسابقه های اسپرتی باهم رقابتی بروز میدادند وهیچوقت در میدان جنگی باهم مواجه نشدند در خاطرم هست که روزی مسابقه ای در بستر زاینده رود موقعیکه بکلی خشك بود مابین آنهاواقع شد در رودخانه چادر بزرگی زده بودند ومدعوین ایرانی واروپائی در آن جای داشتندودر نتیجه قزاقهای جیگوئیت (Djiguites) دراین مسابقه پیروزی حاصل کردند زیرا که بادقت واحتیاط تمامی آماده کار شده بودند. غالباً طرف صبح من سواره باآنها میرفتم وتمرینات نظامی آنهارا تماشامیکردم اینها احتیاج به تشویق و ترغیب هم نداشتندو با کمال



میل عملیات خودرا انجام میدادند .

یکروز هم قنسول ما بافتخار مستر گراهام ناهاری داد و هنگامی که مدعوین در مهتابی عمارت مشغول صرف قهوه و مشروبات بودند قزاقها مهارت فوق‌العاده ای بروز دادند ودرحیاط دایره ای تشکیل داده و تصنیف های قدیمی اوکرانی خودرا که جنك باترکان و تاتارهارا بخاطرمیاآورد دسته جمع میخواندندو گذشته خودرا مجسم‌میکردند مستر گراهام قنسول انگلیس ازاین کنسرت بدون مقدمه خیلی محظوظ شده بود . این قزاقان از فوج کوبان Kouban بودند که کاترین دوم امپراتریس روسیه اجدادآنها را از زاپروژاسکایاسیچ ZaporojskaïaSietch انتقال دادواجتماع نظامی آنهارا بهم‌زد. ذکر این قضایابرای رساندن این نکته بود که همه جادر ایران قنسولخانه های روس یکدسته قزاق مستحفظ داشتند . قنسولها باداشتن این عده نه تنها تأمین داشتند بلکه حضورآنها در قنسولخانه اندکی محیط زندگانی روسیه را نشان میداد و بوی انسی داشت . بعلاوه‌میدانیم که روسیه باهمین نظامیان دایرهٔ نفوذ خودرا درخاور مسلمان توسعه داد حتی‌قبل ازآنکه سیاستی باقصد ونیت عملی گردد قزاقها خود سرانه نقشی‌را در روابط با همسایگان مسلمان شرقی بازی کردند . آیا فتح سیبری را مدیون ارماك Ermak نیستند ؟ وآیا فشار روسیه بطرف شرق اقصی تا شبه جزیرهٔ کامچاتکا بفعالیت چند نفر فاتحین‌قزاق‌صورت نگرفت؟مانندخاباروkhabarov ودژنوDejnev وآتلاسو Atlassov وغیره . آیافرماندهٔ‌قزاقان یاغی‌موسوم به استنکارازین.Stenka Razine که برضدمسکو شورش کرده بود باتوابع‌خودسواحل ایرانی بحر خزررا غارت نکرد که هنوزهم سرود قدیمی آنان اثر این شورش را بخاطر میآورد ؟ ونیزمیدانیم که این آتامانهای قزاق آمدند بدربار یکی ازشاهان ایران واظهار اتحاد کرده وتقاضا داشتند که شاه ازآنها پشتیبانی کند . علت وقوع این قضایا هنوزهم بطورکافی واضح و روشن نشده است . علاوه بر تواریخ وسالنامه های رسمی که جنگها وعهد نامه ها وروابط روس وخاوررا شرح میدهند تاریخ کوچك نیم‌رسمی هم موجود است این تاریخ کوچك نیز حائزاهمیت است و نباید آنرا فراموش کرد . همین تاریخ است که انحرافات بدون بحث وتمایلات واقعی را در روابط مجاورت ملی که مربوط بمجاورت دولتی نیست بخوبی منعکس‌میسازد .

بعد ازقزاقان قضیه مهاجرین بمیان میآید یعنی روستائیانی که تشنه زمین‌بودند ودرخاك ملل‌مجاور داخل میشدند وچندی بعد دولت روس خودرا

درمقابل عمل انجام یافته‌ای میدید . این عملیات بیشتردرسرحدات روس وچین انجام گرفت . نباید فراموش کرد که درایران هم نظایراین اعمال صورت گرفت مانند مهاجرت ملت روس دردشت مغان که این دفعه تقریباً بطور رسمی بود و مهاجرت قبل از جنك بزرك دردشت ترکمان درامتداد استرآباد که دانه پاشی شروع شد و باعث اضطراب تهران گردید (۱) وخلاصه آنکه درنقشه روابط آماری روس وخاور در اعصار مختلف همیشه یك نوع عبور ودخول تدریجی بوقوع پیوسته که همه یکسان و بیك صورت بوده است . کشورروسیه نیز بنوبه خود همانطور که ملت روس را درخاور وارد میکرد گاهی نژادهای شرقی را میپذیرفت ودرخود تحلیل میبرد ازآن جمله است نژاد ارمنی که یکی از نمونه‌های بارزاست ودرجریان تاریخ نظایراین وقایع زیاد رویداده مانند مهاجرت

(۱) متن روزنامه نووئی ورمیا Novoïe Vremia در تاریخ (۱۳ر۲ر۱۹۱٤) . . . . هیاهوی، غریبی درتودهٔ اجتماعی اراضی حاصل آور آزاد ایران شمالی بلند شده . مطبوعات اشاره میکنند که یك موج بزرك مهاجرین که مقاومت با آن امکان پذیر نیست بطرف استرآباد روآورده است طوایف ملکان وقفقازی ومهاجرین آلمانی وساماری وترکستانی وزارعین فاقد زمین اورنبورك Orenbourg واوکرانی دور ومهاجرین ناراضی سیبری و ترکستان مانند سیل عظیمی براه افتادند وتصورمیرود که عدهٔ مهاجرین روس دراسترآباد به ۲۰هزار نفر برسد کسانی که زودتروارد شدند اراضی مزروعی بدست آوردند و برای مدت ۹۹ سال اجاره کردند که ممکن است برای یك هکتار زمین تقریباً سه‌منات و ۲۵ کوپك درهرسال بعنوان مال الاجاره بپردازند اما ناگهان اوضاع تغییر کرد ، سرمایه‌داران روسی برروی این اراضی بسایر دست انداختند ومهاجرین که ازدسته‌های مختلف تشکیل و بضاعتی هم نداشتند که زیربار قرارداد بروند درزمین‌های سرمایه‌داران مشغول زراعت شدند و اجباراً بایستی نصف محصول خودرا بمالکین بدهند . درژانویه ۱۹۱٤ کنفرانسی درسن پطرزبورغ از وزرا منعقد گردید واکثریت آراء براین قرارگرفت که تخصیص قسمت‌های بزرك زمین (تا ۱۵هکتار) برای اشخاصی که وسایل کافی برای اقدام بکارهای بزرك ندارند مناسب نیست وبنا بدستور مسیوسازانو به موسیو کرستوتس korostovets وزیرمختارروسیه درتهران (۱٤ر۲ر۱۹۱٤) قراراست که برای حل مسئله دولت یا بانك روس درایران تمام اراضی بسایر نواحی استرآباد وگرگان را خریداری نماید تا بتوان برای آبادی آنها با شرکت کارمندان با تجربهٔ اداره مهاجرین اقدام لازم بعمل آورد

طوائف کالموك kalmouks و قرقیز و بلوچ ودونگان Doungan وحتی دسته کوچکی ازاعراب

باز برگردیم بشرح مسافرت : تصورمیکنم خواننده‌را بقدر کفایت از مشاغل خود دراصفهان آگاه کرده باشم . مدتی که دراین شهرمشغول مطالعه بودم استفاده زیادی کردم وازآن پس ایران درنظرمن مانند موضوع های درسی تاریخی وادبی جلوه نمیکرد بلکه درنزد من بمنزله موجودی بود که همیشه زنده است . جنبه‌های خوب وبدآن برای‌من موضوعی‌است بسیارعالی و پروسعت وجالب توجه دراین‌جا یك زمینه مشاهده وفعالیت وجود دارد که من فقط بپاره‌ای ازجزئیات‌آن برخوردم وبجای بایران علاقه پیدا کردم که از میل‌رفتن بترکیه وبالکان بکلی صرفنظر نمودم . دراصفهان بمعنی نصایحی که پرفسور ژوکوسکی درموقع پذیرفتن من بدانشکده داده بود بخوبی‌پی بردم وفهمیدم که مسئله روابط روس‌وخاور بواسطه مجاورت با قفقازشکل‌خاصی‌را اختیار کرده است ودرعین حال مسئله‌کلی روابط انگلیس و روس را درآسیا پرمایه ترمیکند

قبل‌از وداع با اصفهان باید این‌نکته‌را هم متذکرشوم که دراین‌شهر بود که با پاره‌ای‌ازمطبوعات فارسی‌آشنا شدم یعنی‌مطبوعاتی که درزیرعبا خیالات وافکارتازه‌ای‌را منتشرمیکرد . دررأس‌آنها روزنامه حبل‌المتین‌جای داشت که درکلکته طبع ومنتشر میگردید وتنقیدات نیش‌داری راجع بسیاست تهران درآن‌دیده میشد و کتابی‌هم بنام‌سیاح هندی‌بعنوان تأثرات یکنفرهندی که درایران بسیاحت‌پرداخته دیدم که دارای‌همان روح انتقاد بود وازسیر قهقرائی این کشورباستانی بحث واظهارتعجب وتأسف میکرد . ازطرف قفقاز هم روزنامه فکاهی‌ملانصرالدین یا خوجه نصر الدین درایران منتشرمیگردید که از تاریك‌شدن عالم اسلامی‌وخصائص‌ارتجاعی‌طبقه روحانی‌وسیاست مخالف آزادی‌آنها بحث میکرد وتأثیرزیادی درایرانیان داشت ازهمه مهم‌ترآنکه یك غول سیاسی‌مخفی‌هم‌گاهی سروکله خودرا نشان میداد وآن شب‌نامه‌هائی بودکه با چاپ سنگی‌انتشارمی‌یافت ومطالبی که باعث‌بیداری‌عامه ایرانیان بود درآن درج میشد . البته روزی‌خواهد رسید که درایران نوبن موزه‌ای تأسیس گردد واین‌اوراق با روزنامه چهره‌نمای‌منطبعه مصرومجله‌کاوه منطبعه برلن ومجموعه‌ای‌ازشب‌نامه‌ها جای‌آبرومندیرا درآن اشغال‌ودرمعرض‌نمایش گذارده شوندتا تاریخ بتواند راه خودرادرمیان‌تمایل‌های‌عقاید مختلف‌ایرانی که تقریباً پس ازسال ۱۹۰۵ میلادی بروز وظهور کرده بودند پیدا کند

صرفنظر از روزنامه قانون که خیلی پیش در لندن توسط ملکم خان یکی از پیش‌قدمان ایجاد ایران نوین طبع و منتشر میگردید نوشته‌های شخصی ملکم خان که ایران آنروز را در دربار سنت جمس Saint james نمایش میداد همه‌ا کنون در کتابخانه ملی پاریس محفوظ است اما هنوز کسی در خواندن آنها مجاز نیست والبته همه اینها من حیث المجموع بتاریخ جدید ایران هدایای بسیار گرانبها و نفیسی تقدیم خواهد کرد

مراجعت بسن پطرز بورغ

در پائیز ۱۹۰۹ بحکم اجبار اصفهان را ترک و بسن پطرز بورغ مراجعت کردیم در حالیکه احساسات و تأثرات زیادی را در نتیجه مطالعات همراه آورده بودیم و بطور گزارش منتقل نمودیم بپرفسور ژوکوسکی او نیز از مطالعاتی که در مدت اقامت اصفهان برای ما حاصل شده بود مسرور گردید . حقیقت این است که پس از استاژ اصفهان تحصیل برای ما ملالت آور بود و آرزومند بودیم که هر چه زودتر از کتب و مطالعات و بالاخره تحصیل فراغت حاصل کرده و بکارهای عملی که لذت آنرا در این مسافرت چشیده بودیم اشتغال ورزیم

خلاصه ما بدون رغبت دوباره بمرسکائیا ۲۰ رفته و به تحصیل مشغول شدیم زیرا که در این موقع غیر از این کاری نمیتوانستیم بکنیم اما راجع بشخص خودم باید اعتراف کنم که این سال دوم برای من سال تحصیلی واقعی خاور شناسی نبود بلکه سالی بود که میخواستم برای ازدواج تصمیم قطعی بگیرم و بالاخره هم بادوشیزه (ل) پاریسی در سال ۱۹۱۰ پیوند زناشوئی بستم وضمناً بوزارتخانه هم وارد شده و مشغول کار شدم خوشبختانه هوش و عقل سلیم و ارادهٔ نیرومند همسرم که در زندگانی و مقدرات من در خوبی و بدی سهیم گردید موجب تعدیل سرشت اسلاوی من گردید . براستی این زن بهترین دوست و با وفا ترین مونسی برد که نصیب من شد . مساعدت و معاونت او بود که مرا وادار کرد در راهی که انتخاب کرده بودم با استقامت قدم بردارم . بااینکه مایل نیستم که از قرابت های خانوادگی به تفصیل صحبت کنم بی مناسبت نمیدانم که بطور خلاصه بگویم که من توانستم بطوریکه قبلا بآن اشاره کردم تجدید ارتباطی با اقوام نزدیکم پیدا کنم مخصوصاً اقوام پدری یعنی عمه ها و دختر عمه ها . جد پدر من سناتور مشهور و صاحب تألیفات حقوقی بوده است و در زمان سلطنت نیکلای اول در ادارات مهم پایتخت رل بزرگی را بازی کرده است شمایل او تا قبل از انقلاب زینت بخش سالونهای اشراف پطرز بورغ بود و از جمله کارهایش این است که با سپرانسکی (Speransky) در وضع قوانین روسیه

همکاری داشت یکی از برادرانش هم نقاش هنرمندی بود که هنوز نمونهٔ آثار قلمی اودرمعبد سنت ایساك Saint isaac باقیست ودیگری از برادرانش سمت دریاسالاری داشت اما پدر بزرك من درتحت افکارعصرخودواقع بودو قبل ازاعلان قانونی ۱۸۶۳ راجع بالغای بردگی کشاورزان را آزاد کردو آمد در سن پطرزبورغ در خانهٔ خود ساکن گردید و جزء قضات سه ساله استیناف شد . یکی ازعموهایم در وزارت کشور کارمیکرد ومدتها هم معاون حکومت آرخان‌ژلسك Arkhan gelsk بود وعموی‌دیگرم ازافسران گارد ودرآخرعمر بمدیریت موزهٔ سوورو Souvorov منصوب گردید بنا براین‌من خویشان متعددی ازاعقاب آنها درمیان‌ساکنین پایتخت داشتم . دررفرم فلاحتی که بوسیله الکساندر دوم‌صورتگرفت‌وطرز زندگانی اشراف ومالکین‌اراضی رابکلی تغییر داد و خانوادهٔ من هم از آنجمله بود طبقه اشرافی نتوانست با جریانات بالابرود ناچارپدرم داخل خدمات کشوری شد ومنظوری نداشت جز اینکه باپشت‌کار وفعالیت خود بتواند دور از اقوام با اتکاء بنفس خود امرار حیات نماید زیرا که ثروت ماهم پس از اجرای قانون ۱۸۶۳ مانند دیگران بکلی ازمیان رفت .

همین چندکلمه کافی است که برساند برای چه من بافکر شخصی بفعالیت پرداخته و بالارفتن باجریانات را درنظر گرفتم‌و برای نقطه‌حرکت پطرزبورغ را انتخاب نمودم ، البته تشویق وترغیب خانوادگی هم درکار بود و مساعدت ومهر پارهٔ‌ازخویشان باین قصد که‌مرا درمیان خود سرفراز به‌بینند وخوشوقت شوند نیز بمن کومك کرد .

ورود بوزارت امورخارجه

در بهارسال ۱۹۱۰ پس‌ازفراغت ازدوره تحصیل خاورشناسی که‌رویهم ۶ سال طول کشید بوزارت امورخارجه وارد ودرآرشیوهای سیاسی پذیرفته شدم نه‌اینکه‌واقعا بکارهای آرشیوی اشتغال‌داشته باشم بلکه‌محل کارم دراداره‌ای معین شد که امورسیاسی خاور نزدیك مانند بالکان و ترکیه درآنجا متمرکز میشد در ضمن کار یکوقت متوجه شدم که‌ازراه راست خود منحرف گردیده‌ام زیرا که‌اصولا بایستی باادارهٔ خاور میانه دلبستگی‌داشته‌باشم ودرامورایران و بخاراوغیره مداخله کنم .

ناچاردم فروبستم و بکارتن دردادم وتصمیم گرفتم که ازوضع و مقام خود در وزارتخانه استفادهٔ کامل بکنم وچون ممکن نبود جریان حوادث را در ایران تعقیب کنم بمطالعهٔ‌اسناد و مدارك سیاست جاری خاور نزدیك پرداختم که

پرونده های آن در آرشیو موجود بود و از این اشتغال خوشنود میگردیدم. در آخر کارهم که یکسال و نیم طول کشید یك پیشنهاد اساسی برای کلاسمان تهیه کردم که خیلی از آنچه عمل می کردند بهتر و آسانتر بود اینرا هم باید بگویم که درموقع ورود بوزارتخانه مارا بردند بمعبد قازان و در آنجا سوگندیکه معمول کارمندان است یاد کردیم و ابلاغ و اجازه کار کردن در اداره اول وزارتخانه را بما دادند.

کارما در آرشیوها درتحت ریاست های متوالی موسیو پریك لونسکی Priklonsky که بعدقنسول ژنرال بوداپست شد و بوت زو Butzov[۱] انجام میپافت و قسمت زیادش ماشین نویسی بود (زیرا که درآنموقع همکاری نسوان درخدمات سیاسی پذیرفته نمیشد) غالباً اخباری که از بالکان و ترکیه میرسید رونوشت برمیداشتیم و بعدهم چندین نسخه چاپ میکردیم و اینها تشکیل مجموعه ای را میداد که باصطلاح آنوقت موسوم بسالاد بود یعنی اسناد ومدارکی که در کیفها بتمام پستهای مهم میفرستادند تا از جریان اوضاع بین المللی که درمکاتبات و مراسلات متبادلهٔ رسمی منعکس میشد آگاه باشند اماقسمت های محرمانه وسری وجالب توجه جزء سالادنبود بلکه آنهارا بانامههای مخصوصی میفرستادند وپرونده ای هم درعرض یك یا دو روز درهفته از تلگرام ها و گزارشات لازم ازامورجاریه تهیه میشد که وزیر باید آنها را بنظر شخص امپراطور برساند دراین موقع البته لازم بود که دقت بیشتری بشود اشخاص مجرب و کارآزموده دراین کاردخالت داشتند معمولا در چنین مواقع کارها فوری ومیبایستی باعجله وشتاب انجام گیرد وهمه عصبانی میشدند. تشریفات و رسومی که برطبق آنها باید این اوراق تهیه شود زیاد بود در موقع تقدیم امپراطور آنهارا باعلامت مخصوص موشح میکرد و بااین علامت معلوم میشد که آنهارا خوانده است و غالباً هم چندکلمه در حواشی آنها اضافه میکرد که پس از برگشت فوراً باید ورنی مخصوص بآن زد ومحفوظداشت بالاخره در آرشیوهای سیاسی مکاتبات رمزی و کشف آنها بعمل میآمد مخصوصا در خاطر دارم که در موقع جنك ایتالیا با ترکیه در ۱۹۱۱ که تنگه ها در معرض تهدید واقع شده وممکن بود بسته شود وصدور گندم از روسیه بخارج باشکال برمیخورد ما کارمندان رابدسته های متعدد تقسیم کرده وبکار وا میداشتیم اینها متصل جانشین یکدیگر میشدند برای اینکه امور پیشرفت حاصل نماید. هرگاه بخواهم ازجریان آرشیوهای سنوات ۱۹۱۰ و ۱۹۱۱ نظری ولواینکه سطحی باشد بدهم وقت زیادی لازم است و کوشش من

بجائی منتهی نخواهد شد. برای اینکار لازم بود متوالیاً دفاتر نارنجی روسی که پر از مخابرات مربوط باوضاع ترکیه و بالکان بود و باداره وارد میشد همه را ورق زد و مطالعه کرد مخصوصاً در خاطر دارم که امور جزیرهٔ کرت فعالیت زیادی را در دفترخانه تولید کرده بود از اینها گذشته مسئله ملاقات فردیناند بلغاری هم درمیان بود. علاوه بر همه اینها گزارش مخصوصی هم برای امپراطور تهیه میشد که وقایع را تازمان وجود کشور بیزانس باید حاوی باشد. خوشبختانه عاقبت کارها بخوشی خاتمه یافت حتی ملاقات پیر پادشاه سربستان که برای عروسی دخترش هلن باشاهزادهٔ ایگور کنستانتینویچ Igor konstantinovitch بروسیه آمده بود.

شرح مذاکرات متبادلهٔ شاهان بالکانی بامثال ما که در امور سیاسی مبتدی بودیم مربوط نبود. همینقدر معلوم شد که جنگ بالکان باترکیه پس از فتح فرضی باید بحکمیت امپراطور نیکلای دوم واگذار شود در ضمن امور بالکان هم باید اشاره کنم که شاهزادگان مونتنگرو پیوسته تقاضای اعانه‌ای را میکردند که روسیه بانها امیداد و امور دیر دچانسکالاورا DetchanskaLavra درمقدونیه وغیره هم درکار بود. این وقایع مرا بفکر پروندهٔ امور الکساندر-باتنبرك انداخت که در آن پاره‌ای از نامه ها با خط الکساندر سوم دیده میشد که با عصبانیت این شاهزاده را پسری خطاب میکرد و نمیخواست بحرفهای او گوش بدهد بسیاری از مدارك قابل مطالعه ای هم بود که کمتر بآنها توجه شده بود مانند مراسلات متبادلهٔ با دولت فرانسه راجع بواگذاری احتمالی جزیره شیخ ابوسعید درمدخل بحراحمر بروسیه که در آنجا قصد تأسیس استاسیون زغال سنگی داشت درهمین نواحی واقعه دیگری هم که کمی تیره بود رویداد وآن سروصدای قزاقی بنام آشم اوف یاآفشم اوف درحبشه بود که پرونده عجیبی در آرشیوها داشت پرونده دیگری هم ازموسیو اسوچین Svetchine مستشار سفارت قسطنطنیه بود که فراموش خانه ورل سیاسی آنرا بامدارکی گزارش داده بود بعلاوه سال ۱۹۱۱ سال بحران مراکش بشمار میرفت ومن میتوانستم تلگرامهای متبادله باسفرای ما در پایتختهای اروپائی و گزارشات نمایندگان خودمان را درطنجه یومیه در زیر نظر داشته باشم. ورود در این قضایا برای من مفید بود وموجب آن شد که پس از ازدواج درماه اوت ۱۹۱۰ بکومك وتشویق خانمم جداً درصدد امتحان سیاسی خود برآیم تایکباره قبل از رفتن بکشورهای خارج پرونده تحصیلی خود را ازمطالعات وآزمایشهای دوره آموزشی بکلی ببندم وفقط باآزمایشات ومطالعات حقیقی موضوعهای شرقی روبرو شوم.

امتحان دیپلماتیك

امتحان دیپلماتیك که مانند مسابقه‌های بزرگ که درسرای Quaidorsay است (۱) (کنکور کوچك در روسیه وجود ندارد) شامل مواد زیر بود: حقوق بین الملل تاریخ عهدنامه ها. حقوق قنسولی. اکونومی پلتیك و آمار علاوه براین امتحانات شفاهی دو امتحان کتبی هم بود: یکی از آنها مطالعهٔ پروندهٔ حقوق اداری بود (یعنی پس نشاندن اشخاص غیرمقبول که میخواهند ازسرحد عبور نمایند یا تبعید اتباع خارجه که مجاز نیستند در کشوری بمانند) که باید بزبان روسی نوشته شود و دیگری خلاصه کردن یك مخابره دیپلماتیك که باید بزبان فرانسه شرح داده شود و بالاخره موضوعی که باید بیشتر در آن دقت بکار رود حقوق بین الملل و تاریخ عهد نامه ها بود. ممتحن هم پرفسور بارن ام آ Baron M.A اهل توب Taube و معروف بسخت گیری بود برعکس پرفسور مارتن Martines که تازه درگذشته بود و بطوریکه میگفتند با داوطلبان باراُفت رفتار میکرد.

بعلاوه زبان فرانسه را باید با کمال روانی صحبت کرد و پرسشها بزبان دیپلماتیك فرانسه و یا روسی میشد جلسه امتحان دیپلماتیك سالی یکمرتبه در فصل بهار منعقد میگردید: ومیبایستی چندماه قبل نام نویسی کرد (۲)

در این سال ۱۹۱۱ ماده نفر بودیم که با یك روح صداقت و رفاقت برای دادن امتحان حاضرشدیم هریك جدا گانه مشغول مطالعه بودیم اما دو یاسه ماه بامتحان مانده دورهم جمع میشدیم و بمباحثات لازم میپرداختیم و با هم مشورت میکردیم.

بالاخره بروزهائی رسیدیم که بامقدرات ما بستگی داشت. جلسه امتحان تشکیل یافت امتحان کتبی را دادیم و پس از یکهفته برای امتحان شفاهی حضور یافتیم هریك بنوبه درسالن قشنك دفتر وزارتی واردمیشدیم در آنجا ممتحنین در تحت ریاست موسیو آرژیروپولس Argiropoulos مستشار وزارتی و موسیو ساوینسکی Savinsky مدیر دفتر و یکنفر دیگر در اطراف میز گردی درروی صندلیهای راحتی قرار گرفته بودند و یك صندلی هم برای قربانی خالی بود ابتدا بارن توب شروع به پرسش کرد و من در پاسخ او راجع باعلان جنك ازروی حقوق بین الملل که پس ازحمله ژاپن درسال ۱۹۰٤ بااوضاع آن روز

---

۱ - نام وزارت امورخارجه فرانسه است که چون در پاریس کنار رودخانه سن واقع شده باین نام موسوم شده است ۲ - از نام بردن کتبی که موضوع مطالعه برای این امتحان بوده ومؤلف همه راذکر کرده صرفنظر شد(م)

روسیه مناسبت داشت وتغییراتی در آن راه یافته بود بیاناتی ایراد کردم در این قسمت زمینه برای من مساعد بود و اصرار داشتم که این عقب نشینی مطابق قاعده بعمل آمده ... آیا می‌توانستم پیش بینی کنم که آینده تعجبات بیشتری برای ما محفوظ داشته وحقوق بین الملل از طرف ملل متمدنه اختلال زیادتری را تحمل خواهد کرد؟ پس از آن راجع بمعاهده حقوق مالکیت و صنعتی وادبی برن Bern پرسشهائی کردند که بدون اشکال پاسخ دادم و چون از پرسشهای بارون توب رهائی یافتم برای بقیهٔ مواد جرئت بیشتری پیدا کردم اما پرسش غیر منتظره که موسیو بند کوسکی Bendkovsky برای گیر انداختن من کرد موجب تأسف من شد زیرا که موضوع را فراموش کرده بودم و قدری بعد به ترمیم آن پرداختم بعد ممتحن دیگری راجع به حقوق قونسولی وتشکیل محاکم مختلط در ایران پرسشی کرد که به تفصیل در آن صحبت کردم زیرا که در اصفهان مطالعات خوبی در این زمینه کرده بودم (شاید هم آنها از حضور من در اصفهان ومطالعه آرشیوهای سیاسی آگاه نبودند) بقدری با بیانات خوب بتفصیل پرداختم که ازمن درخواست کردند که بکوتاهی بپردازم یکی دیگر از ممتحنین راجع با کونومی پلیتیك پرسشهائی کرد ومن پاسخ کافی دادم راجع به آرتل Artel (۱) روس واشتراك در کار نیز خوب پاسخ دادم وخلاصه آنکه پس از یکساعت که در زیر شکنجهٔ آنها واقع شده بودم مرا رها کرده واز پاسخهایم اظهار امتنان وخوشنودی کردند ودر حالیکه دواری عارضم شده بود ازجلسه امتحان بیرون آمدم.

چند روزی را بانتظار نتیجه بسر بردم تا خوشبختانه اطلاع یافتم که در امتحان قبول شده‌ام ونفس راحتی کشیدم واز نگرانی خلاص شدم مخصوصاً بارون توب باعبارات تمجیدآمیزی ازمن اظهار امتنان میکرد.

خلاصه آخرین مرحله دورهٔ آموزش من بطریقی که خود انتظار آنرا نداشتم بخوشی خاتمه یافت.

آقای ورتنیکو Veretennikov که در ۱۹۰۸ مأموریت نظارتی نسبت به پاره‌ای از کارمندان بمن محول کرد نظر باینکه فعالیتی بخرج دادم در پاداش مرا بسمت چاپار حامل اخبار برلن وپاریس و لندن پیشنهاد کرد این مأموریت که انتظار آنرا نداشتم باعث خوشوقتی من گردید خانم منهم از

---

(۱) این کلمه روسی است ومقصود از آن شرکت کارگران یا اصناف است برای انجام کاری بطور دائم یاموقت واعضای آن درسودوزیان مسئولیت مشترك دارند.

شنیدن این خبرمسرور گردید زیرا که بپاریس میرفت و اقوام خود را میدید بنابراین اوهم ازمساعدتهائی که بمن کرده بود بپاداش رسید .

چندی بعد درماه نوامبر ١٩١١مرا بسمت منشی ومترجم قونسولخانه رشت معین کردند وپس‌از مختصرتوقفی‌درورشو برای دیدار اقوام در فوریه ١٩١٢ باخانم برشت واردشدیم .

دراین موقع مراحل تحصیلی وکارآموزی من کاملا بپایان رسیده بود

قسمت دوم

اشتغال بکار وشروع بمبارزه

البته کسانی ازمن خواهند پرسید درصورتیکه در نوامبر ۱۸۱۱ بمأموریت رشت نامزد گردیدم چه پیش آمد که درفوریه ۱۹۱۲ بآنجا واردشدم و ناچار باید توضیحاتی دراین باب بدهم این موضوع هم کمی شباهت وارتباط دارد با ٦ گرزانکه شمع که درمرسکاتیا ۲۰ بما میدادند وما مجبور بودیم که آنرا بنفت تبدیل کنیم. زیرا که دراینموقع یك نوع خودخواهی وجاه طلبی درروسیه وجودداشت ومأمورین حتی الامکان با جاه وجلال وبا کالسکه مسافرت میکردند ودرهرمنزل باید اسب عوض شود واینکارهم در یکقسمت ازمیهن پهناور من بیمورد نبود هزینهٔ مسافرت هم موافق شأن ورتبهٔ مأمور وعدهٔ اسب لازم برحسب کیلومتر حساب وپرداخت میشد وچون مسافرت بین سن-پطرزبورغ ورشت با اسب طی شود، طولانی میگردد تأخیرورود بمأموریت چندان جلب نظر نمیکند ومن فرصتی داشتم که خودرا برئیس پست رشت آقای نگراسو Nekrassov معرفی کنم و در فاصله این دو ماه با همکارم که باید جانشین او بشوم مکاتباتی کردم تا بدانم چه لوازمی درمحل مأموریت موجوداست وچه چیزهائی باید همراه برد. خانم نیز

قبل ازحرکت بورشورفت تالوازم مسافرت رافراهم سازد وخودمن درپایتخت مصاحبت جوان مهربان عربی دانی را بنام کراچکووسکی غنیمت شمردم که اکنون عضو فرهنگستان روسیه است ومحققا اولین عربی دان آنجامحسوب میشود و جانشین بارن رزن استاد قدیمی خود میباشد.

چندی بعد در ورشو بخانم ملحق شده وبا اقوام مراسم تودیع بعمل آوردم ونمیدانستم که آخرین باری است که بدیدار پدر عزیزم که بی اندازه از وضعیت من و طریق خوبی که اختیار کرده ام اظهار خوشوقتی میکرد نائل میگردم.

بالاخره بالوازم سفر با خانم بطرف ایران حرکت گردیم خوشبختانه درباد کوبه غلامباشی قونسولخانه رشت را دیدیم که در انتظار ورود ما بوده

نام او حاجی ابراهیم و پیرمردی بود با ریش تو پی حنا بسته . یك سرداری برتن داشت که از پشم حاشیه دوزی شده و دارای یراق نقره بود کلاهی هم برسر داشت که نشان عقاب دولت روس در روی آن درخشندگی داشت . همینکه وارد شدیم فوراً ما را با بار و بنه بکشتی برد و در انزلی پیاده کرد .

آقای قونسول و مادام N از ما پذیرائی دوستانه و گرمی کردند و من بلا فاصله مشغول کار شدم تا ماه اوت ۱۹۱٤ پس از عزیمت آقای N که در آخر تابستان ۱۹۱۳ بود ، اداره کردن تمام امور قونسولخانه بمن واگذار گردید . بدینطریق در آغاز اشتغال بامور قونسولی مسئولیت پست مهمی را که در ایران داشتیم بعهده گرفتم اهمیت این پست از این جهت است که عدهٔ زیادی از تبعهٔ روس که غالباً قفقازی هستند در رشت به تجارت و کسب مشغول و از طریق ازدواج در شهر و حومه صاحب املاکی شده بودند بعلاوه مقاطعه کاری و امتیازاتی هم در گیلان بوجود آمده بود مانند شعبه بانك روس و عملیات ساختمان بندر انزلی و راه شوسه انزلی به تهران و بنگاه صید ماهی لیانوزوف Lianozoff وقشون نظامی ساخلو روسی وغیره ، اینها همه برای یکنفر مبتدی مانند من بمنزله مدرسه‌ای بود که ناگهان در آن وارد شدم و در دریای واقعی کاغذهای رسمی که مربوط بشعب مختلفه کارها بود یکباره غرق گردیدم .

اکنون موقع آنست که تابلوی فعالیت قنسولی را پاك و روشن ساخته مناظر مختلفهٔ آنرا نمایش دهم اما قبل از این کار لازم میدانم که لحظه‌ای دست نگاهداشته و راجع بروابط تاریخی روس و خاور و بعد در اساس سیاسی اوضاع ایران در آغاز سال ۱۹۱۲ گزارشی بدهم .

در ایران قنسولها در پست خود مانند سایر قنسولهای ممالك غیر آسیائی نبودند بلکه سیاست های دیگری راهم باید در نظر داشته باشند مانند رژیم کاپیتولاسیون که آنوقت کاملا در جریان بود و آنها را وادار میکرد که وارد یك دسته از مسائل و قضایائی بشوند که همکاران آنها در سایر ممالك هرگز با آنها بر نمیخوردند واز این حیث راحت بودند .

نفوذ روس در ایران

چون بعدها مجبور بمهاجرت شده بپاریس رفتم و بامکتب اورازین Eurasienne (۱) که در آنجا تأسیس شده بود ارتباط پیدا کردم و بافلسفهٔ

(۱) مقصود عقایدی است که در فرانسه بین مهاجرین روسی بروز کرده است بعضی بر آنند که تاریخ روسیه بیشتر در تحت نفوذ تمدن آسیائی طی

بقیه در پاورقی صفحه ٦٧

تاریخی پیشرفت روس در خاور آشنا شدم برای من یقین حاصل گردید که روسیه مانند دولت بیگانه ای نبوده که از ماوراء بحار بخاور روی آورده باشد ، بلکه مانند یك آشنای قدیمی بوده است. روسیه از بدو تاریخ وحتی در زمان ماقبل تاریخ که ملت روس باطوائف سیت مخلوط بوده باخاور تماس داشته است . آیا همین طوائف سیت تجارت با فعالیتی باآتنی ها نداشتند و برای یونان گندم فراهم نمیکردند ؟ در این نقشهٔ سیاست ارضی تغییر نا پذیر که قبلا ترسیم شده بود اگر مسئله بغازها هم در کار نباشد اقلا منافع روس متوجه خاور بوده است .آیا تمدن مخلوط یونان و طوائف سیت بسفر پنتیك Bosphore Pontique(۲) که من پاره ای از آثار آنرا در کریمه مشاهده کردم نشان نمیداد که آنوقت درزمینهٔ روحانی وسیاسی روسیه بطرف مملکت بیزانس متوجه خواهد گردید . همان بیزانس که سلاطین روس قبل از ولادیمیر Vladimir باآن میجنگیدند ولی این سلطان اخیر تصمیم گرفت که ترك بت پرستی کرده و عاقبت پس از تفحص و انتخاب مذهب بآن متوجه گردید و این تصمیمی بود که باید من بعد وضع روسیه را درمقابل خاور ومسلمان روشن سازد و نیز ممکن بود که ولادیمیر بمذهب اسلام متوجه گردد زیرا فرستادگانی را معین کرده بود که بروند و درمذهب اسلام و یهود مطالعاتی بکنند در اینصورت میتوان تصور روسیه مسلمانی را کرد که طبیعت خاوری خود را که درزمان خاقان ولادیمیر داشت تشدید کرده باشد. از طرف قفقاز هم روسیه سری نشان داده و فشاری وارد آورده بود یعنی بامارت نشین تموتاراکان Tmoutarakan در شبه جزیره تامان Taman

بقیه از پاورقی صفحه ٦٦

مراحل کرده و پاره ای عقیده دارند که در تحت نفوذ اروپا بسیر خود ادامه داده است واین مباحثه ایست که درمیان اشخاص روشن فکر روسی از قدیم وجود داشته ومؤلف ماهم ازدسته ایست که عقیده دارند روسها اروپائی نیستند بلکه خاوری هستند وباید باهمسایگان خاوری دوست وهمراه باشند نه اینکه برضد اروپا حرکتی کنند بلکه برای پیشرفت امور مربوط بروسیه وآسیا که هم جوار هستند باید باملل خاوری همکاری کنند .

(۲) دولت قدیم کنار دریای سیاه که آنرا پن Pont هم میگفتند مؤسس آن آژیو بارزان نامی بوده است معروفترین پادشاهان آن میتریداد بود که بادولت روم میجنگید وبالاخره مغلوب و کشورش یکی از ایالات روم شد . چنانکه ملاحظه میشود اسامی فوق اصلا ایرانی هستند مانند میتریداد وسیت یاساکا که آنوقت درجنوب روسیه مسکن داشته ونژاداً ایرانی بوده اند.

خالیه دست انداخته بود واینکار بمنزلهٔ طلیعه‌ای بود برای جنك با طوائف کاسك Cassogues و یازیك Yazigues که اجداد قبایل شمالی قفقاز بودند ودر قرن دهم نیز درماوراء قفقاز خاوری داخل گردید مورخین عرب هم حملهٔ روس را در شهر بردع شرح میدهند و یادگار آن طوری درخاطرها مانده بود که مدتی بعد یك مورخ عرب درتوصیف شمشیر میگوید .... این شمشیرها مانند شمشیرهای روس‌ها بود . این تماس های اولیه بنوعی خط مشی قاطع روس را درطی قرون ازحیث ملیت وجغرافیائی قبلی حتی قبل از آغاز تاریخ روسیهٔ عیسوی بخوبی نشان میدهد. من مخصوصاً بشرح این مقدمه پرداختم تا معلوم شود که روسیه درحال عیسوی بودن بطوائف گرجی وارمنی هم نزدیك شده وبدرخواستهای آنان بی حسی نشان نمیدهد ازطرفی هم مانند حالت اسلاوی در بالکان مداخلاتی میکند ومسلم است که اگر خاقان مشرك ولادیمیر مذهب اسلام را میپذیرفت اوضاع بکلی شکل دیگری را اختیار میکرد . تواریخ عرب ومسلمان اشارات گرانبهائی راجع بروسیه مشرك دارند و تجار عرب ازطریق رود ولگا بااین روسیهٔ مشرك روابط تجارتی منظمی داشته اند ودر طول این طرق کشتی رانی که به شبه جزیرهٔ اسکاندیناوی منتهی میشده خزائن مهمی ازدرهم های عرب یافت شده وقابها وظروف نقرهٔ ساسانی نیزازهمین طریق زینت بخش دیرسن بطرز بورغ گردیده است .

خلاصه آنکه ولادیمیر عاقبت مذهب ارتودکس را قبول کرد ودرخرسنز توربد khersonèse de Tauride باشاهزاده خانمی ازاهل بیزانس ازدواج کرد. روسهای قدیمی از نظر روحانیون یونان بمسلمانان مانند اهل تورات نگاه میکردند یونانی ها نیز با سمت مترجمی رلی رادر دیپلماسی روس بازی میکردند و بواسطه مصاحبت تزار با یکنفر که زبان قدیمی یونان را خوب میدانست خیالی هم درجامعهٔ روحانی تولید شد که مسکو را رم سوم تصور کنند (۱) اینها همه مقدمه طرح ونقشه خیالات ومقاصد مهم کاترین دوم است که ترسیم

---

(۱) یکی از کشیشها درآنزمان به تزار روس ایوان سوم مینویسد: کلیسای مقدس یعنی کلیسای رم سوم با کلیسای کشور تو بیشتر از خورشید در زیر آسمان پرتو افکن است. تنها تودرزیر آسمان تزار عالم مسیحیت هستی نگاه کن ، گوش بده‌ای تزار مقدس تأسیس تمام ممالك عیسوی تنها از امپراطوری تو بوجود آمده رمهای اول ودوم سقوط کردند وتنها رم سوم وجود دارد وآن امپراطوری تواست ورم چهارمی وجود نخواهد یافت یعنی مملکت عیسوی تو بدست دیگری نخواهد افتاد .

میشد درهرحال قرنها گذشت تااز گزارشهای مختلف زوار ارض مقدس افکار وعقاید روس نسبت باسلام مخصوصاً اسلام ترك ایجاد گردید . روابط باصوامع کوه سینا و کوه آتس Athos نیز اززمان قبل از پطرشروع میشود. راجع بمذهبی نبودن ایران وهندوستان فقط یکنفر این گزارش عجیب را میدهد و آن تاجری است از اهل نوگرد Novgorod هم نام من آتا نازنیکیتین

نکته مهمی که ذکر آن لازم است این است که تاکنون آن طور که باید نفوذ گرجستان را نسبت بروسیه در این نقشهٔ خاوری عیسویت بنظر نیاورده اند . گرجستان درقرون یازده ودوازده رل مهمی را در ارض مقدس بازی میکرد تمثال مریم هم که در مسکو مورد احترام زیادی بود و دولت سویت پس ازاعلان کفرخود بواسطه خراب کردن کلیسا آنرا ازمیان بردمحققاً از گرجستان بوده است (۱)

دولت روسیه قبل از پطر با ایران که قفقاز وگرجستان هم چندی از ایالات آن محسوب میگردید بانظر تعصب مسیحیت رفتار نمیکرد وباید درخاطر داشت که درزمان تسلط مغول روسیه وایران هر دواز الوسهای مملکت پهناور مغول محسوب میشدند که ازدریای زرد تادریای آدریاتیك توسعه یافته بود . درعوامل بالقوهٔ روس و ایران هم اختلافی نبود که ایجاد تغییرات ارضی را بکنند که بزیان ایران تمام شود چیزیکه هست اثر استیلای مغول دراین دو کشور یکسان نبود و شاید ایرانیها بیشتر بامغول بمسالمت بکنار آمدند . علت دیگری هم درکار بود وآن اینست که مغول وایران دریك موقع هر دو پیرو مذهب اسلام بودند بعلاوه این اتفاقات مکرر برای ایران رویداده بود و اولین مرتبه نبود که ایران بااین امواجی که از طرف مشرق میآیند روبرو میشود ومیدانست که اگرچه برحسب ظاهردراین امواج غرق میگردد عاقبت نجات خواهد یافت وتورانیها بحکم اجبار تمدن باوسعت ایران راقبول خواهند کرد وبهمین جهت بود که ازحیث اقتصاد واجتماع خودرا درمقابل مهاجمین نرم نشان داد مذهب اسلام را نیز بهمین ترتیب پذیرفت در صورتیکه هسته ایرانیت خودرا دست نخورده محفوظ نگاهداشت وبدیهی است همینکه حالت ضعفی درقبیلهٔ فاتح پیدا میکرد فوراً بآن فشار میآورد وبالاخره بآن مسلط میگردید اماعکس العمل روسیه طور دیگر بود درآنجا پس از احساس ضعف

(۱) گرجستانیها درفتح مغول ۱۲۹۹ درمصر فعالیت زیادی بروزدادند ودرنتیجه برای یکسال مالیات بیت المقدس را دریافت کردند ومدت مدیدی درحفظ آن کوشیدند

مغول سلاطین وامرائی در نواحی مختلفه سر بلند کردند ودرحالیکه از منافع عمومی ملی چشم پوشیده خواستند باکارتهائی که‌مغولها بازی میکردند بازی کنند ولی‌سرانجام روح ملیت‌درمیان احساسات مذهبی بروز کرد و برهوسهای آنها تسلط یافت . استیلای مغول باعث شد که روسها درس عبرتی گرفته مسئولیت مشترك را احساس کنندواساس سیاست مسکو برروی همین‌احساسات قرار گرفت وجدائیها ومنافع محلی بتدریج ازمیان رفت اما باید دید که آیا درست است که تأثیر سرمشق مغول‌افکارروس را بخودمتوجه کرد و بااین‌فکر افتاد که قلمرو خودرا بوسعت مملکت تیموری رساند؟ من‌این اصل مسلم‌را که اورازین ها جلو برده وتوسعه داده اند شبه واقع پنداشته وتنها عیبی که در آن می‌بینم این است که چگونه روسیه بااین افکار مغولی مسلك بااساسی‌را اختیار کرد . درست است که روسیه در چندین نقطه بعد از رود ولگا در مشرق و جنوب خود را مانند جانشین مغول معرفی کرد اما باید دید که‌آیا راستی این توسعه ناشی ازمیل طبیعی است یا سیاستی است که بسرمشق‌مغول صورت گرفته‌است .مکتب‌تاریخی روس هیچوقت بطورجدی‌فرمول کلیوچوسکی kliouchevsky را‌باطل نکرده‌است که‌میگوید این‌توسعه‌استعماری‌دائمی بواسطه‌شرایط وعدم‌موانع بعمل‌آمده است وفقط فشار توده اجتماعی‌روسیه بوده که توانسته است درروی این اقیانوس بیکران بری دریانوردی کند .

درهرحال برای اینکه اوضاع ایران روشن شود باید گفت که محققاًدر آخرعصر قبل از پطر درموقعیکه دولت روسیه استحکامی یافت و بر اراضی اطراف مسکو مسلط گردید بتدریج بطرف شمال بحرخزر تا حاجی طرخان پیش‌رفت‌وازطرف شمال قفقاز هم تا روداترك دامنهٔ کشور خود را توسعه‌داد بنابراین درروابطش باایران مرحلهٔ‌تازه‌ای پیداشد که‌تاآنوقت تنها بامور تجارتی محدود بود . پس ازآن روسیه نیرومندی که با اراده شخص با عزم ولیاقتی مانند پطر کبیر اداره میشد با ایرانی سروکار پیدا کرد که شاه‌عباس کبیر آنرا باوج عظمت رسانیده بود ولی دراواخر سلسلهٔ صفوی آن عظمت درخشان ازمیان رفته وسلاطین ضعیفی حکمفرمای‌آن بودند .

اقتداروابهت ایران در اوایل عصر صفویه بدرجه ای رسیده بود که یکی ازمورخین ایرانی روسها را ازبك فرنگی‌خطاب میکند واین کلمه‌ایست که‌پستی وحقارت روسها رامیرساند وهمسایگان‌شمالی‌را درسطح ملل‌آسیائی قرار میدهد امابعد اوضاع تغییرپیدا میکنند وسیاست شرقی پطر کبیر شکاف بسیارعمیقی در روابط روس وآسیا ایجاد مینماید .

تمام ملل ازوصیتنامهٔ معروف پطر کبیر آگاه هستند . من راجع بغلط یـا درست بودن آن کاری ندارم اما اینمسئله مسلم است که پطر کبیر دلبستگی زیادی بدریا داشت و بالطبع مایل بود دایرهایکه اراضی حـاصلخیز روسیه را احاطه کرده است درهم شکند و بواسطه ایجاد طرق بحرپیمائی راهی بـرای کشورخود بخارج باز کند . ازطرف شمال ومغرب بموفقیت رسید اما در بحر اسود بشکست برخورد و بمقصود خود نائل نگردید بنـابراین متوجه بحرخزر شد و نقشه خودراهم بلوئی پانزدهم پـادشاه فرانسه ارائه داد اکنون‌هم آن نقشه‌در کتابخانه‌ملی‌موجوداست‌ومیتوان آنرادید. پطر کبیردارای‌یك‌روح عملی واقعی بود. جنك‌سخت بکوویچ چرکاسکی‌ای Bokovitch Tcherkasskii درخیوه مقاصد نفع‌آور اورا نشان میدهد که اگر بفتح هندوستان نائل نگردد اقلا یك شناسائی کاملی دراین امتداد حـاصل خواهد کرد . عموماً لشکر کشی پطررا بطرف ایران ازطریق‌تجارت میدانند وآنهم بااین‌نظر است که حکام ایرانی بتجارروس درشماخی‌آزار رسانیده بودند واین تجارهم باید ارمنی باشند (یکنفرارمنی موسوم به اری‌ئی Oryi همیشه درمصاحبت پطر بود و درنزد اوقرب ومنزلتی‌داشت) تجارارمنی مدت مدیدی واسطه تجارت شرق با روسیه بودند وپارچه‌های ابریشمی وفرش وادویه وجواهرواسلحه ازایران وبخارا بروسیه وارد میکردند ودرمقابل‌ازروسیه‌هم پوست‌های‌مخصوص‌لباس وچرم وغیره صادر مینمودند وتا شهرتمسك داد وستد داشتند امـا در نواحی ماوراء بحرخزر حسابهای دیگری درکاربود که باید تصفیه شود . از وقتیکه روسیه درجبال‌اورال با ایلات تماس‌حاصل کرده بود بسیاری‌ازروسهارا ایلات باسارت برده بودند .

درقسمت جنوب شرقی بحرخزرهم ترکمانهای راهزن مسکن داشتند یعنی‌قبایلی که بواسطه داشتن‌اسبان تندرو وجهات دیگرتاریخی مشهورهستند درهرحال‌نتایجی که پطر کبیر ازاین‌اقدامات گرفت موقتی بود و درزمان آنا- ایوآنونا Anna ioannovna بنابرمصلحت ترجیح دادندایالاتیکه‌درسواحل جنوبی‌بحرخزر تصرف کرده بودند بایران پس‌بدهند . همان ایالاتی که به - فاتحین وقعی نگذارده و با نظرحقارت بآنها مینگریستند باید بخاطرداشت که اعراب‌هم خیلی‌دیر دراین‌نواحی باتلاقی‌جنگلی‌وارد شدند واهالی‌هم برعکس سایرایالات درمقابل‌اسلام مقاومت زیادی‌بروز دادند بعلاوه فتوحات اسکندر- هم دراین‌نواحی صورت خوشی‌بخود نگرفت داستانهای حماسی ایرانی‌هم این نواحی‌را جایگاه دیوان معرفی‌میکنند وعجب اینکه روسهاهم دراین‌نواحی

روز خوشی ندیدند وهمیشه ناراحت بودند و یادگار آن زمان در یکی از سرودهای سالداتها باقی مانده است که گفته‌اند (ای ایران تو کشور ممتاز ودلچسبی نیستی بلکه نفرین کرده هستی) . بهر حال قوه محرکهٔ که پطر کبیر دراین امتداد بتوده روس داد متوقف نشده ودرخاك قفقاز بعمل افتاد وجنگهای با ایران یعنی با امارات دست نشانده ایران درسنه ۱۸۲۸ طبق معاهدهٔ ترکمان‌چای با توسط گریبایدو Gribaïedev که بیشتر بنام فاجعه نویس مشهور است خاتمه یافت . برطبق این عهدنامه روسیه درحوالی رود ارس درسرحدات صحرای مغان توقف کرد و گرجستان نیز در آخر قرن هفدهم جزء متصرفات دولت روس شد. ولی تسلط آن ازطرف دیگر بحر خزر بعدها درنیمه دوم قرن نوزدهم قطعی شد

خلاصه هرقدر فشار روسیه در کشورهای اطراف بحر خزر بتدریج زیادتر میشد دولت انگلیس بیش از پیش نگرانی پیدا میکرد وعمال انگلیسی کوشش میکردند که ازعملی شدن نقشه روس جلوگیری کنند کوهستانیهای قفقاز را تحریك میکردند که درمقابل پیشرفت روسها مقاومت کنند ودر دربار پادشاهان مسلمان آسیای مرکزی بمداخلاتی میپرداختند ولی پیشرفت روسیه بموانع بزرگی برنمیخورد فقط تا اندازه‌ای بکندی وطول مدت انجام میگرفت . رقابت روس وانگلیس سیاست ایران را درقرون نوزدهم و بیستم بکلی تغییر داد وقایع کوشکا kouchka درسال ۱۸۸۵ و پامیر درسال ۱۸۹۳ وقبل از آن قضیه هرات درسال ۱۸٤۵ موضوعاتی هستند که اینمراحل رقابت را بخوبی نشان میدهند ومن راجع بآنها بتفصیل نمیپردازم . تجارت روس در ایران توسعه یافت مخصوصاً نسبت بمنسوجات پنبه‌ای . صنعتی شدن روسیه نیز باعث اضطراب و نگرانی بریتانی کبیر شد . شاید من مطابق میل کسانیکه درفهم اوضاع مادی تاریخی درمنظره توسعه اقتصادی روس نظر دارند اصرار وپافشاری نکرده‌ام ولی باید بدانند که من درصدد تخفیف اهمیت آن نیستم فقط قصد من این است که درجنب سایر اصول مطول روس وآسیا که مایلم باختصار پردازم در این باب راه اغراق وتفصیل را نپیمایم . ازطرفی هم درزمینه ترك وبالکان قیودات مذهبی ونژادی را که ریشه‌های تاریخی واصول قابل بحث بسیار طولانی را دارند نمیتوان فراموش کرد . درروابط با ایران این قیود کمتر محسوس است معهذا ایران هم رل دفاعی خودرا بطور غیرمستقیم ازاین راه بازیکرده است . در موقعیکه روسیه باوضاع ترکیه متوجه شده وبآن حمله کرده بود بواسطه یك نوع پیش آمد دیگری اجبارا با ایران مواجه گردید توضیح آنکه گرجستان که گاهی بتوسط ترکیه وزمانی بتوسط دولت ایران درمعرض تهدید واقع میشد

دراینموقع بمنزله خازن انرژی روسیه بود که اثر آن تا وراء سلسله اصلی جبال قفقاز میرسید . جنگ مقدس شامیل درداغستان دراثر مجاهدات اسلامی بوقوع پیوست که با مساعدت ترکیه وایران دنباله پیدا کرد (مخصوصاً در کنار بحر خزر درطالش) تشکیلات کوهستانیها که بـا سختی وشهامت درمقابل روسیه دفاع میکردند برروی اصول تصوف وعرفان بود که دیرزمانی درایران با جلوهٔ خاصی درخشندگی داشت (۱) وبنابراین ترسیم خط فاصل درستی درقفقاز در مقابل اسلام که درآن واحد ازافکار ترك وایران تشکیل یافته بود بسی مشکل بنظر میرسید . یکی از آنها بواسطه پیشرفت درساحل بحراسود ورودولگا (قازان وحاجی ترخان) با روسیه میجنگیدودرمقابل دیگر یهم اختیار کردن وضع دیگری مشکل بنظر میرسید . اقامت قزاق‌هاهم درروی رود اترك شایان ملاحظه است که درواقع عوامل فشار روس درماوراء قفقاز بودند یعنی فشاریکه اساساً برای توسعه اقتصادی روس بعمل میآمد . نفت گروزنی Grozn ومایکپ Maikop وبادکوبه وآمبا Emba ومانگانزچیاتوری Tchiatoury و مس الاوردی و غیره وغیره بـا مرور زمان اهمیت اقتصادی بلاحرفی پیدا کرده بود . وچون پیشقراولان روسی درقرن هفدهم درشمال قفقاز پیداشدند جلوگیری ازاین فشار غیر ممکن بنظر میآمد . البته راجع بفتح سیبریهم واضح است که ابتدا تجارت پوست و بعد هم طلا موجبات دخول روسیه‌را دراراضی ماوراء اورال فراهم کرد وثروتهای معدنی این نواحی پیوسته توجه مسکو را بخود جلب می‌نمود . اما مزروع کردن اراضی که تنها عامل واقعی مؤثر بود خیلی بعد بمرور زمـان صورت گرفت وبدولت روسیه اتکا حاصل کرد ومدت زیادی گذشت تـا عملی شد البته این عمل هم بوسیله جمعیت با عزم بلکه متهور روستائیان روسی انجام یافت که میخواستند ازتحت تسلط و ظلم مالکین و رقیت کلیسای رسمی فرار کرده بطرف آزادی بروند و از بردگی خلاص شوند . البته ملاکین عمده روسی بـا اینمهـاجرت روستائیـان وآبـاد کردن سیبری مخالفت ها کردند از ترس اینکه مبـادا از این راه زیانی بآنـان وارد شود . با سرمایه

(۱) مسلك تصوف ایرانی درسنه ۱۸۲۳ توسط یکنفر بخارائی موسوم به حاس محمد درداغستان وارد گردید شخص مذکور دردهکده یاراگلار Yaragla مسکن گزید وموفق شد که ملامحمد مجتهد داغستانی را باینمسلك دعوت نماید ودرنتیجه عده بیشماری از کوهستانیها پیرو اینمسلك شدند یکی ازهواخواهان اینمسلك شخصی بنام قاضی ملا بود که خودرا امام معرفی کرد وجانشینان او قمزت بیك Gamzat و شامیل بودند

آباد کردن اراضی که تنها عامل مؤثر و مخصوص توسعه اجتماعی از دیر - زمانی موجب تأثیر و نفوذ بود باین مهاجرین وجهه مخالفتی نشان‌داد. راجع بمنافع تجارتی وصنعتی قضیه طوردیگر بود وخیلی طول کشید تا به نتیجه رسید یعنی وقتی عملی شد که بیرقهای توسعه روسیه پس‌ازمدت مدیدی درآسیا نصب شد ومعلوم است که این توسعه بهمت و کوشش تودهٔ روسی بود که از بی‌عدالتی‌ها وظلم‌های اجتماعی در این نواحی پناهنده شدند و این اوقیانوس بری بی کرانه را برای روسیه بوجودآوردند وضمناً بدون اراده و نقشه قبلی تار وپود سیاست آینده را تشکیل دادند و بالاخره روزی رسید که این عده خانواده های پراکنده بهم متصل گردید و من حیث المجموع بساختمان محکم مرکزی روس ملحق گردیدند و بتدریج بمکانیسم اصلی کشورآرایش دادند و دولت هم چون ازآن به بعد نمی‌توانست آنها را فراموش کند و نسبت بآنها بیطرف بماند تأمین آنهارا بعهده گفت و قبایل آسیائی‌را که امنیت‌سرحدی را تهدید میکردند عقب نشاند وخلاصه‌آنکه فشارروسیه بطرف آسیای مرکزی طبق این نقشه انجام یافت واز آن پس ملت روسیه باراضی وسیعی که قبایل آسیائی‌درآن نقل وانتقال میکردند بشکل دیگری دست اندازی کرد یعنی ثروتمندان روسی‌خریدار اراضی شدندوزارعین را از املاك مرکزی خود به آنجامیآوردند تا بآبادی‌آن پردازند . وپس‌ازآنکه فتوحات کاترین دوم‌ترك هارا بعقب راند تمام سواحل شمال غربی بحراسود که موسوم شد بروسیه‌جدید مستعمره گردید و در همین امتداد است که دولت روس دانه پاشید و بتدریج بطرف آسیای مرکزی جلورفت و پیش قراول آن هم قزاقهای ارنبورك و یایك Yaik اورالی بودند که راهها را باز میکردند تماس با سکنه صحراهای مجاور هم بوسیلهٔ تجارت و مبادلهٔ جنسی که در آن نواحی صورت میگرفت تأمین شده بود . و بتدریج گاوآهن زارع وترازوی تاجر آرام و بی‌صدا داخل این نواحی شده ونفوذ روسیه را بیش از پیش در تودهٔ سیال و بادیه نشینان متحرك زیاد کرد مقصود من این نیست که این پیشرفت ها را مانند یك عمل آرام و آزاد و عاری از هرگونه تنقیدی در مقابل همسایگان آسیائی جلوه دهم . البته یك امپراطوری بزرك بی‌زحمت و باحرف تأسیس نمیشود . پر واضح است که کشیشان متعصب وسخت گیر امریکا هم که بطرف مغرب روی‌آوردندممالك متحده‌را باموعظه وتعلیمات روحانی‌تأسیس نکردند سرخ پوستان هم ازاین قضایا چیزی میدانند . من اوضاع اجتماعی و مذهبی اسلام را بسی‌محترم میشمارم وتصورنشود که من خواسته ام دراین جا تشابهی

قائل شوم وملل آسیائی را درردیف سرخ پوستان آمریکاقراردهم بلکه‌مقصودم رساندن این نکته است که استعمار روس از حیث روابط انسان با زمین انجام یافته واز همین راه بوده است که روسیه توانسته در آسیا قدمی پیش گذارد و کشمکش دائمی که این نواحی را پیوسته بقطعاتی مجزا میکرد از حیث سیاست دارای علل وموجباتی بوده است . هر گاه ازطرف روسیه باقهر وغلبه عمل غصبی انجام یافته درعوض جبران خسارت هم درکار بوده است . بدیهی‌است هرملت بزرگی باید مسئلهٔ تاریخی خود را مطابق فکر خود حل کند والبته بر حسب اوضاع و درك موقعیت با واحد مقیاس،فواصل و مراحل مسافرت را درسیر تکاملی مخصوص بخود معین میکند. سیر تاریخی ملت روس ازطریق آباد کردن ونظم وترتیب‌دادن باراضی بایری بود که طبیعت ازروی استحقاق بآن عطا کرده است آنهم در مواقعی بوده که نژاد روسی بواسطه تراکم جمعیت بفکر توسعه خودپرداخته است وشاید هنوزدرپاره ای ازنواحی شرق اقصی این مسئله تحقق نیافته‌است. ساعت نظم وترتیب‌روسیه بصدادرآمد یعنی نظم و ترتیبی که نه فقط عواید و منافع را متضمن باشد بلکه از حیث اخلاقی واقتصادی هم درتجسس بهترین دستورزندگانی مشترك روس و بومی برآید البته رژیم سویت فعلی دوراز این است که من آنرا بر رژیم سابق ترجیح دهم اما بنا بر آزادی عقاید میگویم رلی را که روسیه در مستملکات آسیائی‌خود بازی کرده خالی‌از فایده هم نبوده‌است . صرفنظر از انتقاداتی که میتوان نسبت بطرح مبانی اقتصادی این عمل کرد بایداین نکته راهم در نظر داشت که اولا سویت کار عاقلانه ای کرده که بصنعتی کردن مستملکات آسیائی‌خود توجه نموده و ثروتهای طبیعی را بکار انداخته است ثانیاً تشکیل اساسی دول متحده (بااینکه تئوری‌است) اقلا بومیان‌را کمی دراداره‌ٔ کشور خود سهیم کرده است وحقوق این کشور هارا ازحیث زبان برسمیت شناخته است . این سیاست که درخطوط برجسته‌اش‌طریق عادلانه‌ای را نشان‌میدهد متروك شدنش بعید بنظرمیآید والبته اگر بخواهند منافع روسیه را در نظر بگیرند بایداصلاحات زیادی درآن بعمل‌آید . شاید در بادی نظرافکارمن درطرحی که ریخته‌ام خارج ازموضوع بنظرآید معهذا اگر بانظرعمقی درآن دقت شود تصدیق‌خواهند کرد که فراراز‌آن برای من امکان پذیر نبود . زیرا مقصود من‌این است که وضع روسیه را درمقابل همسایگانش بقدرامکان‌روشن کنم و بنابراین نمیتوانم به نقل چند تفسیر از مطالبی که بحد اشباع راجع برقابت روس وانگلیس درایران زیاد تکرار شده است قناعت نمایم . من با

یکنفر روس دیگری که از لحاظ تربیت مدرسه ای و مأموریتهایش دعوت به مطالعه این نوع مسائل شده باشد پیوسته در تحقیقات خود باشکال و پیچیدگی بر میخورد زیرا علاوه برمانورهای دیپلماتیك که بیش یا کم بامهارت انجام و بموفقیت منتهی گردیده موضوع منجر میشود بیك مسئله کلی دیگری که جوهر اصلی است واین مانورها مناظر مختلفه آن را نشان میدهد یعنی مسئله کلی که کارسیاستمداران روسی را هم که در منافع کشور خود بصیرت تامی دارند با اشکال مواجه میکند وآن این است که آیا روسیه مملکتی است اروپائی و یا کشوری است آسیائی که در بازی منافع اروپائی بوجود آمده است. بعقیدهٔ من هیچیك ازاین دو نیست بلکه کشوری است اروپائی که بآسیا بستگی کامل دارد و بنوعی خود را بمشرق متوجه کرده است و بطریق اولی نمیتوان گفت کشوری است آسیائی زیرا که پرورش آن از حیث تاریخ بر اساس عیسویت قرارداشته اگرچه این اساس ازعناصر مدیترانهٔ شرقی تشکیل یافته که صفات وخصائص آسیائی درآن سرایت کرده است. یونان بت پرست قدیمی پرورش هلنیستی را در خاك آسیا ایجاد کرده و یونان عیسوی و بیزانس باعث تشکیل وضع روحی روسیه ارتودکس اسلاو شده است که بعد وارد مکتب با خشونت مغول گردیده ومقدارزیادی ازخون تورانی وفینواوگرین Fino-ougrien (۱) راآشامیده است البته این نژادها دریك محیط طبیعی زندگانی میکرده اند که آب وهوایش بسی سخت وناسازگار بوده است خلاصه آنکه موانع بسیاری را بایدازپیش برداشت تا بتوان شالودهٔ تأسیس کشوری را ریخت که پیوسته در میان دوقوهٔ شرقی وغربی درحال نوسان بوده وهریك ازاین دوقوه کوشش داشته که آنرا بطرف خود بکشاند ودر این کشمکش گاهی بطرف مشرق و زمانی بطرف مغرب متمایل بوده است مثلا قبل از ورود مغول می بینیم یاروسلاو عاقل Yaroslav le sage دختر خود آن Anne را بهعانری اول پادشاه فرانسه بزوجیت میدهد وبدینطریق امغرب وصلت میکند اما پس از استیلای مغول که میخواهد باصلاحات پردازد بدو نوع گرفتاری بر میخورد از طرف مشرق بانسل دوم باتو Batou سروکار دارد وازطرف مغرب به سدلهستان و سوئد برمیخورد که مانع مجهزشدن مسکو میگردد ونمیگذارداز اروپا متخصص وارد کرده وشروع باصلاحات نماید ازحیث مذهب هم باشکالاتی مواجه میشود مسیحیت بیزانتین دارای تأثیر تربیتی کلیسای رومی کاتولیك نیست کلیسای اخیر

(۱) ملت یرا کنند که از آن قبایل زیادی انشعاب یافته مانند لاپنی واستیاك وغیره که درشمال آسیا واروپا زندگانی میکرده اند.

اصول قضائی‌را درموقع شورش بربرها حفظ کرد ومثلا نمونهٔ فرانسوی را از قالب درآورد در صورتیکه کلیسای بیزانتین اختلافاتی تولید نمود که موسوم است به راسکل Raskol وباحساسات مذهبی ملت روس لطمهٔ بزرگی‌زد بعلاوه ملوك‌الطوائف هم در روسیه اقلا مانند ممالك غربی وجود نداشت و مانع حس توسعه مالکیت ارضی نمیشد وبنا براین اصل‌است که استخوان بندی اجتماعات غربی باوجود تغییرات سیاسی واجتماعی تاکنون محفوظ مانده‌است.

پطر کبیر روسیه را اجباراً بطرف تربیت غربی کشانید اما این‌اجبار مفید واقع نشدو فقط یك اثرسطحی‌داشت . ورود دراین تربیت عمقی نبود زیرا که وسائل آن ازحیث اجتماع هنوز کاملا فراهم نشده بود و این مسئله پس‌از انقلاب ۱۹۱۷ بازهم لاینحل ماندوا سول بالشویسم که ازسیرطبیعی‌خودتجاوز کرده بود روسیه را بیشتر بطرف مشرق متوجه نمود و روابط روحانی آن را بامغرب بکلی‌قطع کرد . این قطع رابطه درسالهای اول برقراری رژیم سویت کاملا مشهودبود وهنوزهم آثارآن باقی‌است .

من اعتراف دارم که در شرح حوادث زیاده روی کرده‌ام بنا وجود تجربیات زیاد که در سنوات مطالعه در مسکو (۱۹۰۴ و ۱۹۰۵) برای من حاصل شده بود موجباتی‌فراهم نبود که مرا بفکر پیش‌بینی روسیه بالشویست بیاندازد. من بایدازاین‌مراجعهٔ‌طولانی بگذشته که برای تفحص و تشریح مسلك دیپلماتیك روسیه وبیشتر برای روشن نمودن روابط روس و خاور در منظرهٔ وسیع تاریخی‌بود معذرت بخواهم پس بایجاز پرداخته و بطور خلاصه میگویم نظر باینکه روسیه درمیان آسیا وارو پاواقع‌شده دیپلماسی‌آن میبایستی‌متناوباً بادونوع ورق بازی کند ودراین بازی اردوطرف مراقب موازنه خود باشد زیرا که این تناوب پیوسته زمینهٔ نقشه دیگری‌را فراهم میسازد گاهی روسیه باباختر کدورت پیدا میکند وبنا براین درخاور بفعالیت میپردازد و چون از خاورروی خوشی‌ندید بطرف باخترروی‌آورده و باآن همکاری میکند. درسال ۱۹۱۱ چون روسیه ازطرف انگلیس درایران اغفال‌شد در صدد برآمد که به استحکام مقام خودبپردازد توضیحاً اضافه میکنم که درسال ۱۹۰۹ بطوریکه قبلاهم اشاره کردم اوضاع ایران‌آشفته بود . حضورقشون روس درآذربایجان عنصرروشن فکر و مشروطه خواه ایرانی را عصبانی کرد و دولت ایران هم چون دچار اشکالات مالی بود و ازکارکنان بلژیکی هم رضایت نداشت مستر شوستر و گان‌امریکائی را برای اصلاحات مالی استخدام کرده بایران آورد مشارالیه قبلا پستی دراداره جزایر فیلیپین داشت این مأمور که من در خوبی

صفات و حسن نیات او تردیدی ندارم نتوانست در اینموقع باریك درایت و فطانتی بروز دهد که منتهی به نتیجهٔ خوبی گردد . تصمیماتی اتخاذ کرد که از آنجمله است تشکیل ژاندارمری منظم برای وصول مالیات که بعقیدهٔ اودرراه انداختن چرخهای خزانه ضرورت داشت . البته این فکرفی حد ذاته بسیار عالی بود اماچیزی که باعث نگرانی دولت روسیه شد این بود که شوستر خیال داشت ماژور استك Stokes یکی ازعمال سفارت انگلیس را دررأس ژاندارمری قراردهد بنا براین سفارت روس باین عمل اعتراض کرد زیرا که نمیخواست ژاندارمی که تحت فرمان یکنفر انگلیسی است در منطقهٔ نفوذروس بفعالیت پردازد دولت ایران هم نظر باینکه بیشتر متمایل بانگلیس بود در اینموقع پنبه در گوش خودگذارد ناچار وضع ناگوار و زننده ای پیش آمد و موجبات نگرانی دولت روس فراهم گردید روزنامه های روسیه بصدا درآمدند که این رفتارانگلیس برخلاف قرارداد ۱۹۰۷ می باشد . درهمین موقع من در پطرز بورغ بودم ومیدیدم که مبادله تلگرافها بین لندن وسن پطرز بورغ وضع زننده ونیش داری بخود گرفته است. در خاطر دارم که نراتو (Neratov) در غیاب سازانو در طهران کفالت سفارت را داشت روزی بوشامان Sir G. Bochamans سفیر انگلیس باو گفته بود مسئله ماژور استك در لندن تأثیر نامطبوعی کرده است اونیز در پاسخ گفته بود که درروسیه هم عامه ازاین مسئله ناراضی است والبته بدون جهت هم نباید باشد . گزارشی دراین باب تهیه و بنظر امپراطور رسانده بودند ، امپراطور درحاشیه اظهار نظر کرده ونوشته بودمن از نراتو اظهار امتنان میکنم بهترازاین جوابی نبود که بسفیرانگلیس داده شود خلاصه در نتیجه همین عملیات بود که دولت روس اولتیماتومی بتهران فرستاد مبنی بر اینکه دولت ایران حتماً باید ازانتخاب ماژور استك صرفنظر کند در اواخر سال ۱۹۱۱ درتبریزشورشی برضد روس بروز کرد واهالی چندسربازروسی را کشتند بنابراین معامله بمثل بطوروحشیانه بفوریت درتبریزورشت صورت گرفت و کمی بعد ازاین کشتارهای حزن آوروتبعید ها بود که من در فوریه ۱۹۱۲ برشت وارد گردیدم . پروندهٔ وقایع دسامبر ۱۹۱۱ یکی ازپرونده هائی است که مطالعهٔ آن بسی دلخراش وحزن آوراست پس ازعزیمت محمدعلیشاه مخلوع درسال ۱۹۰۹ این کشمکش شروع وتخفیفی درآن حاصل نمیگردید بالاخره پارلمان درطهران تشکیل یافت اما قادرنبود که باین اوضاع آشفته آرامشی دهد ومعلوم است که بااین تصرفات ودخالت های بیگانه ورژیمی که

اساس آن بآزادی عقیدهٔ عمومی اتکا داشت سازش مشکل وامکان ناپذیر بود ولو اینکه این تصرفات در یك قسمت خاك ایران باشد والبته برای دولت ایران موقعیت بسیار باریکی پیش آمد کرده بود از طرفی تقاضاهای مشروع وطنخواهانه وکلای پارلمان واز طرف دیگر سیر دیپلماسی روس و انگلیس روز بروز بر وخامت اوضاع میافزود افکار جوش وخروش پیدا کرد و بالاخره روزی آنچه نباید پیش آید بوقوع پیوست. چنین بنظر نمیآمد که مردم ایران بطور کلی با نظر بغض و کینه بنظامیان روسی نگاه کنند اما غالباً اتفاق میافتد کــه در چنین مواقع بحرانی حرارتی که در سر عدهٔ قلیلی تولید میشود کافی است که اشخاص محتاط را نیز با خود همدست سازد و آتشی برافروزد. شاید هم این عمل مربوط بعناصر انقلابی باشد که اصلا قفقازی بودند وشرکت آنها در وقایع ایران بی تردید است ومن قبلا درموقع برخورد بقشون انقلابی سپهدار در سال ۱۹۰۹ که باصفهان میرفتم اشاره‌ای بآن کردم بعلاوه کتابی هم راجع باین موضوع موجود است که فعالیت سوسیالیستهای قفقازی را در ایران درسالهای انقلاب شرح میدهد. زمامداران حالیه روسیه که استالین در رأس آنها قرار دارد ازاین قضایا بهتر آگاه میباشند.

بهر حال خواه این عناصر شورش طلب قفقازی یاغیر آن باشند قـدر مسلم این است که در دسامبر ۱۹۱۱ فرمان حاضر باش جدی در تبریز داده شدو در تعقیب آن قربانیهائی ازدوطرف بزمین افتادند ولی در رشت سوانح باین شدت نبود زیرا که از یکطرف احتیاطات لازم بعمل آمده وازطرفی هم نهضت انقلابی هواخورده بود بعلاوه نیروی نظامی روس هم که درآنموقع دررشت اقامت داشت اخطار کرده بود که اگر کسی برضد روس حرکتی بکند بدار آویخته خواهد شد وقتی که ما وارد رشت شدیم هنوز سایه دارهای شوم در قرب شهر دیده میشد وشاید اگر قدری زودتر برشت آمده بودم مجبور میشدم که دراین کشتارها که بتوسط نمایندگان غیر نظامی مقتدر روس صورت می‌گرفت حضور بهمرسانم و بدیهی است که وجدانم از مشاهدهٔ چنین اعمالی ناراحت میشد وپیدا کردن راه خروجی هم ازاین میدان مشکل بود. خوشبختانه تقدیر چنین خواست که من درآغاز مأموریت ازمشاهدهٔ اینمناظر حزن انگیز و تحمل ناپذیر بر کنار باشم اگرچه من بوظائف مأموریت کاملا آگاه بودم ولی با کمال صداقت اعتراف میکنم که شرکت دراین اعمال برای من بسی ناگوار وسخت بود وا کنون که سی سال ازاین وقایع گذشته است هروقت بفکراین اعمال میافتم احساساتم طغیان میکنند وخدارا شکر میکنم که مرا ازدخالت در

چنین اعمالی معاف داشت درهمانموقع که از کشتی قدم بخاك ایران گذاردم یعنی درفوریه ۱۹۱۲ وجدانم ازمشاهدهٔ این اوضاع ناراحت شد و این فکر ازخاطرم عبور کرد که مطابق چه اصولی این تجاوزات ودخالت هاازطرف دولت روس درایران بعمل آمد. آیااین هم ازشرایط حقوق بین المللی است؟ البته چنین نیست. دروسی که من تازه ازآنها فراغت حاصل کرده بودم وهنوز درخاطرم هست ابداً موجه بودن چنین اعمالی را نمیرساند. دولت روس که با ایران جنگی نداشت. درروسیه هم نبودیم که حکومت نظامی برقرار کنیم وحکمیرا اجرا نمائیم. چیزی که مسلم است این است که وضع سیاست ما در ایران مبهم بود ونظر بموافقت با انگلیس بغلط بانجام اعمالی مبادرت می کردیم، آیا ثبت چنین اعمالی در روابط روس و ایران شرم آور وننگین نیست؟ بیمورد نیست بخاطرآورم که در سال ۱۸۲۸ حادثه ای در ایران رویداد که اساس آن برروی تعصب ملی قرارداشت ودرنتیجه هیئت دیپلماسی روس که دررأس آنها گریبایدوف یکی از افتخارات ادبی روس بود بقتل رسید درحالیکه آنوقت ایران مغلوب کاملا درتحت فشارواختیار روسیه فاتح بود ببینم دولت نیکلای اول نسبت باین حادثه چه رفتاری را پیش گرفت؟ بدیهی است بطوریکه شایستهٔ مردمان قوی الاراده است با وجوداهمیت واقعه دولت روس علو همت نشان داد و برفتن یك هیئت ایرانی بسن پطرزبورغ برای معذرت خواهی قناعت کرد و فقط مبلغ مختصری برای بازماندگان مقتولین ازایران گرفت. اما درسال ۱۹۱۱ برای چند سرباز که درتبریز ازروی احساسات میهن پرستی وتعصب ملی کشته‌شدند پس ازمحاکمه مختصر فی‌المجلس حکم قتل ایرانیان داده شد نه تنها درتبریز بلکه دررشت هم که ابداً بسربازان روسی آزارواذیتی ازطرف ایرانیان واردنشده بودچنین اعمال وحشیانه وظالمانه‌ای صورت گرفت. مقایسه ایندوواقعه بنظرمن بی‌اعتباری دستوراتیرا که در سال ۱۹۱۱ صادر میشد میرساند. من نمیگویم که ارزش حیات هیئت سیاسی روس که در۱۸۲۸ بقتل رسید خیلی بیش از سالداتهائی بود که در۱۹۱۱ ازمیان رفتند بلکه میخواهم برسانم که درحقوق و روابط بین‌المللی تأمین وتضمین اعضای هیئت دیپلماسی محفوظ است وتمام ملل بآن اعتراف دارند پس نمیتوان این‌هیئت را بایك قوه نظامی که تصرفات‌غاصبانه ای میکنند برابر دانست. البته مسئولیت دولت ایران در ۱۸۲۸ بمراتب در انظارمهم تربوده است وچنین مسئولیتی در۱۹۱۱ وجودنداشت. من‌این قتل و غارترا برخلاف قوانین میدانم. بعقیدهٔ من بدبختانه موجباتی برای چنین

اعمال وحشیانه جزموقعیت وسیاست داخلی روسیه چیز دیگری نبوده است ، زیرا که روسیه تازه از نهضت انقلابی که پس از شکست خوردن از ژاپن تولید شده بود خلاص شده ودستورات واحکامی که صادرمیشد مطابق اصول قضائی وحقوقی عادی نبود . ایجاد حکومت نظامی درسراسرروسیه ، تیر باران‌ها ، قتل های محرمانه ، وبالاخره تبعیدها فشاردردناکی بعقاید وآراء مردم‌روسیه واردآورد (اکنون هم همان اعمال بشدت درروسیه جریان دارد) وهمین اوضاع دلخراش مقدمه ای شد برای ایجاد انقلاب ۱۹۱۷ بطوریکه عناصر اعتدالی روس هم که درفکر تأسیس دولت مشروطه ای بودند تا روسیه‌را از این بن بست رها سازند بشدت عصبانی شدند و امید امکان مشروطیت از آنها سلب گردید . تصورمیکنم همین‌سیاست داخلی بود که‌در ۱۹۱۱ بسیاست خارجی ما جنبهٔ نفوذ وتعدیات ستمکارانه ای داد وزمامداران مقتدرروسیه که درقفقاز بودند بیم آنرا داشتند که‌اگر چنین اعمال وحشیانه صورت نگیرد ممکن است درانظارمسلمانان بحیثیت واعتبارروسیه لطمه ای وارد آید.خلاصه آنکه اگر بخواهیم درست قضاوت کنیم باید معتقد شویم که روسیه درایران‌هم‌مانند قفقاز برضدروح انقلابی میجنگیدومثل این بود که کشورایرانرا هم از ضمائم روسیه فرض میکرد . شوسترمرگان هم همین فکررا میکرد واین فرضیه را در کتاب معروف خود تحت عنوان اختناق ایران باآب وتاب‌زیادی که‌پاره‌ای از نظریات اورا من دوراز حقیقت میدانم انتشارداد اگر بخواهند مراهم در عقاید اوشریك بدانند اشتباه بزرگی میکنند البته هر کس در بیان‌عقیدهٔ خود آزاد است اما این نکته را هم باید درمد نظرداشت که هرچه باشدخطاهائی که روسیه نسبت بایران مرتکب گردید قضاوت یکنفر بیگانه که از جـزایر فیلیپین بایران‌آمده درآن‌تأثیری نخواهد کرد . روابط روس وایران‌تاریخ مطولی دارد و از مراحل مختلف عبور کرده است . ما در قضاوت سیاست امریکا درکوبا ونیکاراگا و پرتوریکو و حتی درفیلیپین هم دخالت نمیکنیم بلکه میخواهیم اعمال خودمان را درمقابل کشوری که باقیود پر عمق قدیمی بآن بستگی داریم قضاوت کنیم ، کنت گوبینووزیرمختارفرانسه درایران پس ازسه ماه توقف درپایتخت این کشورتصورمیکرد که‌بتمام جزئیات‌وخصوصیات این مملکت پی برده است اما سه سال بعد با کمال تعجب اعتراف میکند که درآنجا هیچ نفهمیده است . آیا شوستر مرگان ازجملهٔ نوابغ و دارای هوش وفراست استثنائی بوده است ؟ درروابط بین‌المللی دفتری باز شده که درآن اعمال ورفتاردول نسبت بیکدیگر ثبت وضبط شده است وتاریخ بیلان

آنرا معین میکند . همه میدانند که بیلان خطاهای دیپلماسی روس در ۱۹۱۸ انتشار یافت وحساب روس وایران ازحیث سود وزیان تصفیه و بسته شده و دوباره حساب جدیدی دردفتر برای آن باز گردید .

اگر درسال ۱۹۱۲ کسی بمن میگفت که تمام امتیازات روسیه در ایران حتی رژیم کاپیتولاسیون با عهد نامهٔ سویتیك روس وایران الغاء و محو خواهد شد من او را آدم سلیم العقلی تصور نمی کردم معهذا این کارصورت واقعیت بخود گرفت ومن میدانم که جای روسیه درایران تنگ ترنشد زیرا که روابط روسیه با ایران باصل ثابتی بستگی دارد که میتوان ناپدید شدن آنرا لحظه‌ای بتصور آورد اما کمی بعد دوباره پیدا میشود واصولی که مبنا وشالودهٔ مسئله است بدون تغییر عمقی برجای خود باقی است . بعلاوه اگر بخواهیم با نظر عادلانه قضاوتی بکنیم بی انصافی است که تنها روسیه‌را درجریان امور ایران مسئول قراردهیم بدیهی است که درتمام این جریانات قسمت عمده‌ای هم بلاحرف ازطرف بریتانی کبیر درکار بوده است وچون اینقسمت اخیر کاملا صاف و روشن نبوده است پاره‌ای ازعناصر ایرانی ضد روس را پیوسته تحریك میکرده است اما حساب انگلیس هم کمی بعد درموقعیکه دولت ایران قرارداد وثوق الدوله‌را لغو کرد تصفیه شد دراین قرارداد سرپرسیکوکس درماه اوت ۱۹۱۹ میخواست ایران را درعداد کشورهای تحت الحمایهٔ انگلیس قراردهد . لغو قرارداد نفت کمپانی انگلیس وایران وتجدید نظر درآن والغاء امتیاز نشراسکناس از بانك شاهی را که در زمان رضا شاه پهلوی وقوع یافت باید در ردف همین حسابها قرار داد

تصرفات نظامی روس درایران

در موقع شروع بخدمت من امید خوشبختی و موفقیت کاملی نداشتم موقعیت بسیار ناگوار وانتظاماتی هم درکار نبود . کمی پس از ورود من وسایل تصرفات نظامی روس درایران بطورمحسوس تقویت می یافت . درجنب نیروی جنگی آذربایجان تصمیم گرفته شد که درخود ایران هم آتریاد قزاقی که با آن متجانس باشد بنام آتریاد قزوین تشکیل شود ازطرفی هم یك فوج پیاده نظام و یك فوج قزاق ازراه انزلی بایران وارد شدند یکدسته کوچك در رشت ماند وبقیه بطرف قزوین تا دومنزلی پایتخت رفتند . ورود قشون بانزلی وضع خنده‌آوری داشت با اینکه دشمنی در این بندر وجود نداشت با کمال تعجب مشاهده میشد که عملیات پیاده کردن با احتیاطات لازم ومطابق اصول دقیق جنگی انجام می گرفت ومضحکتر اینکه پیاده نظام منجنیق‌های قلعه کوب باخود

آورده بود که با آنها بقلاع ایران حمله کند . شاید بنقاشیهای قدیمی نظر داشته‌اند که جنك ایران‌را دراوایل‌قرن نوزدهم نمایش میداده است سرویس نظارت‌هم چیزهائی‌را با خودآورده بود که‌هیچ لزوم نداشت‌مثلایك‌واگن قند همراه‌آورده بود درصورتیکه قند درایران بمراتب ارزان‌تراز خود روسیه بود

البته این‌مطالب بی‌اهمیتی‌است که من‌شرح میدهم ولی‌مقصود رساندن این‌نکته است که محیط نظامی‌قفقاز مطلقاً ازاوضاع ایران اطلاعی‌نداشت و من اعتراف میکنم که در تمام مدت اقامتم دررشت بکوچکترین حادثه‌ای از حضورقشون برنخوردم درصورتیکه زمان‌ممتدی درآنجا اقامت داشت ودرماه اوت ۱۹۱٤ پس ازاعلان جنك عمومی‌رشت‌را تخلیه کرد. رفتارنظامیان کاملا رضایت‌بخش‌بود وقنسولخانه‌هم ازطرف اهالی بشکایتی‌برنخورد تنها موردی که بخاطرم می‌آید گم شدن تفنگی بود که چند نفر گیلك مقصر تشخیص داده شدند پس‌ازتحقیق معلوم شد دو نفرقزاق که ازانزلی برشت‌می‌آمده‌اند درحالت مستی روح جنگی‌نشان داده ومزاحم روستائیان شده‌بودند وآنهاهم تفنك را ازدست‌یکنفر گرفته بودند یك اسکادرن نظامی باشتاب‌بآن‌محل‌رفت‌ودهکده‌را محاصره کرد وبالاخره روستائیان مقصررا که درزیر بام کلبه‌ها مخفی‌شده‌بودند دستگیر کرده بشهرآوردند و من‌آنهارا با صورت استنطاق نزد عمال دولت ایران فرستادم و بافسرمربوط‌آنها دستور دادم که دو نفرقزاق مذکوررا تنبیه کرده وبقضیه خاتمه دهد

درقزوین درمحوطه کارهمقطارمن عملی‌بروز کرد که ممکن‌بود صورت سیاسی‌بخود بگیرد . توضیح‌آنکه یکنفر افسرروسی موسوم بداراب میرزا که ازنسل‌شاهزادگان قاجار ومدتها در روسیه اقامت داشت همینکه بایران‌آمد بخیال‌افتاد که بنفع محمدعلیشاه مخلوع ازطرفداران او تشکیلاتی‌بدهد وخود دررأس‌آنها قرارگیرد (شایدهم تحریك شده‌بود) خوشبختانه زودبافکار او پی برده شد وهمینکه مخفیانه از قزوین بیرون رفت مأمورین روسی درتعقیب او رفته ودرفاصله کمی ازشهر قزوین اورا دستگیر وتوقیف کردند (۱) خود منهم با شاهزاده دیگری ازسلسله قاجارسروکار پیدا کردم که اوهم پروبالی باز کرده ودرفضای ایران پروازمیکرد این‌شاهزاده موسوم بسالارالدوله و

(۱) داراب میرزا پس‌از انقلاب روسیه دوباره بایران‌آمد ودر ارتش ایران وارد شد ودر ۱۹۲۱ با یکعده نظامی بجنك میرزا کوچك خان جنگلی‌رفت و تشکیلات انقلابی اورا برهم زد و من درفصول‌آتیه راجع بجنگل و تشکیلات آن صحبت خواهم کرد

عم احمد شاه بود ودرلرستان (جنوب شرقی ایران) بستگی وروابطی داشت . دختروالی پشت کوهرا بزوجیت گرفته بود وهمین پیوند باعث شد که با متنفذین محلی ملاقاتهای محرمانه‌ای داشته باشد وشاید بتواند بکومك آنها نیروئی تهیه کرده و سلطنت ایران‌را بدست آورد بنا براین در عرض وطول ایران سیر میکرد واسباب نگرانی واضطراب تهران‌را فراهم می‌ساخت . یکدفعه‌هم در سواحل‌شرقی بحرخزر دیده شد بقصد اینکه ازصندوق گمرك لنگرود وجهی بربايد و صرف تجهیزات خود کند . نظر باینکه عایدات گمرك برای تضمین قرضه ایران از روسیه منظورشده ولنگرود هم درچند کیلومتری واقع و در محوطه قنسولی گیلان بود من مأمورشدم که سالارالدوله‌را ملاقات کنم وباو بفهمانم که این عمل قانونی نیست بنا براین بکشتی کوچك موسوم بقارس که آن وقت برای امورقنسولخانه دراختیارما ودر بندر انزلی لنگرانداخته بود سوارشدم وبفوریت حرکت کردم وپس‌ازچند ساعت دریانوردی بپیاده کردن یکدسته ملاح و نظامی مشغول شدم اما خوشبختانه بدون‌آنکه دستی بلند کنم بمباشر گمرك برخوردم و او بمن اطلاع داد که مبلغ ربوده‌را شاهزاده مسترد داشت ومرا واسطه قرارداد که مراتب اخلاص وارادت اورا بشما برسانم و خلاصه آنکه فقط حضور درصحنه لازم‌بود تا قضایا بطورسادگی اصلاح گردد من هنوزاین بامداد تابستانی‌قشنك‌را درروی بحرخزر درخاطردارم که سطح فیروزه مانند وسواحل‌مشجر وسبزوخرم وقایق‌های پرازملاح‌آن منظرهٔ جالب نظری‌را تشکیل‌میداد . يك افسر جوان بحری‌هم با من بود که البته زخم و جراحاتی‌را خواب‌میدید اما ناگهان‌مبهوت ماند که قضایا با کمال‌آرامی‌خاتمه یافت . یکدفعه دیگر نیز سالارالدوله‌را مانند مهمان ناخوانده درقنسولخانه رشت ملاقات کردم این‌دفعه با تهران‌مذاکراتی کرد و بالاخره درتحت حمایت روسیه ازایران خارج شد ایندفعه بهمراهی یکی از اعضای سفارت روس و دونفرسالدات ازقزوین برشت‌آمده بودومن هم مجبوربودم که احتیاطات‌لازم را بجاآورم زیرا که شب را درتحت مسئولیت من بپایان رسانید وواقعه ای هم روی نداد درقونسولخانه با غذاهای ایرانی که موافق سلیقه‌اش بودازاو پذیرائی کردم و با هم صحبت های طولانی کردیم البته صحبت از ایران و جنگهای او بمیان نیامد و فردای آنروز اورا سپردم بافسر ژاندارمی که از بادکوبه برای بردن او بانزلی آمده بود وچون در کنار کشتی‌ازمسئولیت‌خود رهائی یافتم با همقطارخودم که ازتهران آمده بود چند جام شامپانی بدرقه راهش کردیم ودرموقع تودیع با تبسمی راجع ببازگشت ازاوپرسیدیم پاسخ

مختصری که داد این بود: (خدا میداند)

قنسولخانه امپراطوری روس در گیلان بنظر من قدیمترین قنسولخانه ایست که درایران تأسیس شده درزمان پطر کبیرهم قنسول روس در گیلان بوده است که درانزلی اقامت داشته . انزلی بندری است از بحر خزر که در مدخل خلیج بزرك مرداب واقع شده است قبل ازساختمان راه شوسهٔ انزلی به طهران ارتباط این بندر با رشت ازهمین مرداب بوده که شکاف عمیقی در خشکی ایجاد کرده است ازطرف خشکی مسافت بین این دوشهر ۲۵ کیلومتر وازطریق مرداب تا پیره بازار ۶ کیلومتر بیشتر فاصله نداشته‌است.

دلیل قدمت قنسولخانهٔ روس در رشت این است که کوتاه‌ترین راه قفقاز بپایتخت ایران درهرزمان همین شریان تجارتی طبیعی بوده است که بوسیلهٔ آن کالاهای روس وایران مبادله میشده ودراین بندر که مدخل ایران است همیشه حضوریك عامل روس برای مراقبت منافع تجارتی روس وتأمین تبعه متعدد آن که اغلب قفقاری و تاتار وارمنی وگرجی بوده اند لازم بوده است .

ایران هم ازهمین راه بحرخزر واردروسیه‌میشده‌است‌تجارایرانی‌قبل‌از پیدایش‌راه‌آهن‌ازرودولگا بحاجی‌ترخان‌ونیژنو گرود Nijni-Novgorod که بازارعمومی بود آمدوشد میکردند . همه ساله تجارشرقی از ایران وآسیای مرکزی روس باین بازاربرای خرید وفروش امتعه میآمدند ونظر باینکه این بازاردراراضی سن ماکارد (Saint makar) واقع میشد ایرانیان‌آنرا بازارمکاریه وبا بتخفیف مکاره می گفتند واین نام در کشور شیروخورشید شهرتی داشت حتی درزوایای خیلی دوراین کشورهم مردم باین نام آشنا بودند .

وضع اقتصادی ایران که ایالات حاصل خیز وپرعایدات آن درسمت شمال واقع است پیوسته اقتضا میکرد که محصول ایران ازاین راه‌صادرشود که راهی است کم زحمت وتردیدی نیست که اقدامات روسیه هم در بدو امر متوجه گیلان بوده که بمنزلهٔ یکنوع تختهٔ‌جست وخیزی‌است برای نفوذوتوسعهٔ اقتصادی وسیاسی و بهمین دلیل است که می بینیم دراواخرقرن اخیرفشارروس ازاینطرف زیادترمیشود وبساختمان بندرانزلی میپردازد ودرمیان باتلاقها و نی‌زارها راه شوسه ایجاد میکنند که از کنارسفیدرود بطرف فلات‌ایران ممتد میگردد . وبانك استقراضی روس که درمرکزایران تأسیس یافته بلافاصله شعبات‌آن دررشت وانزلی دایرمیشودو تجارتخانهٔ لیانوزو (Lianozov)

امتیاز صیدماهی سواحل بحرخزر را می گیرد . پیره بازار برشت اتصال مییابد. دینامیتها بکارافتاده و کوههارا در کنارسفیدرود میشکافد وراهی باز میکند تا قطارهای شتر بتوانند چلیك های نفت باد کوبه را ازاین راه بطرف طهران عبوردهد . وسایل حمل ونقل مسافرین ومال التجاره بدستیاری شرکت های روسی بکار میافتد . تجارتخانه های متعددی که عوامل صادرات و واردات هستند دررشت وانزلی تأسیس وتوسعه مییابد .

قنسولخانهٔ رشت هم چون با این عملیات مواجه است و باکارگران روسی سروکارپیدا میکند که درتابستان بایران میایند وزمستان بقفقازمیروند ناچاراست عده کارمند زیادی درزیردست داشته باشد . علاوه برشخص قنسول یك منشی ویك مترجم اتصالامشغول کارهستند دردبیرخانه قنسولی هم دونفر منشی ایرانی ویك نفررئیس روسی که خزانه داری را هم بعهده دارد کارمی کنند دونفرهم بنام تاجرباشی که یکی مسلمان ودیگری ارمنی است درآنجا آمدورفت دارند بعلاوه دونفر اشخاص قابل ملاحظه که طرف توجه عمومی هستند بسمت مستشاری درقنسولخانه کارمیکنند . این مستشاران اعضاء رسمی اداری نبوده و(N . M) رئیس قنسولخانه آنهارا پذیرفته است که افتخاری کارمیکنند علاوه براینهامدیربندرانزلی‌هم بسمت نایب قنسول درآنجا فعالیت میکند . عمال قونسولی متعددی هم درنواحی مهم محوطهٔ قنسولگری وجود دارند . پانزده نفرقزاق هم بایك سرجوخه برای حفظ قونسولخانه باین‌جمعیت اضافه میشوند یکعده مستخدم ایرانی هم بنام غلامان قونسولخانه در آنجا مشغول دوندگی هستند .

بطوریکه قبلا هم ذکرشد قنسولخانه این‌جمعیت را برای‌انجام امور مختلفه لازم داشت وبواسطهٔ بقای رژیم کاپیتولاسیون عملیات قنسولخانه‌منحصر بمسائل اقتصادی و سیاسی نبود بلکه مسائل اداری و قضائی و قراردادها و رسیدگی باسناد ومدارك هم درکاربود صرف نظر از وظیفهٔ مهم سیاسی که انجام آن مارا وامیداشت که تقریباً درتمام چرخهای زندگانی ایرانی نظارت ومراقبت داشته باشیم قوه اداری قنسولی نسبت بتمام تبعهٔ روس نیزبکار می افتاد . نظارت درصحت وسقم گذرنامه ها قسمت زیادی از اوقات مارا می- گرفت . اشخاصی که گذرنامه رسمی نداشتند جریمه شده وبباد کوبه فرستاده میشدند بیشتراوقات طایفهٔ ملکان گذرنامهٔ خودرا مفقود میکردند . این طایفه برای کسب وتجارت ازروسیه بایران مهاجرت میکردند وملکانها همه چادر متصرفات آسیائی روس پراکنده هستند وعده زیادی هم درقفقاز بکار اشتغال

دارند ، یکی از کلنی های آنها امتیاز انحصار ارابه رانی را در قسمتی از شهر تفلیس گرفته است (ا . رکلو. آسیای روس ص ۲۲٤ E. Reclus. Asie. Russe) دسته ای هم شغل سورچی گری را اختیار کرده و در ایران مشغول حمل و نقل مال التجاره میباشند و گاهی از رشت تا اصفهان هم میروند . در این مسافرتها گاهی اتفاق میافتاد که اسناد و مدارك حتی گذر نامه های خود را گم میکردند و موقع مراجعت بروسیه در دفتر قنسولگری رشت ازدحام کرده با تضرع از رفتار خود عذرخواهی میکردند قونسولخانه هم باشهادت آشنایان و هم ولایتی های آنان در دادن گذرنامه سخت گیری نمیکرد زیرا که غالباً شناسنامه داشتند من از دیدن آنها خوشوقت میشدم زیرا که نمونهٔ واقعی روستائیان با عزم و فعال روسی بودند و محیط شرقی و آب و هوای آن تغییر شکلی بآنها نداده بود . گاهی هم در زیر آفتاب سوزان گیلان در کنار جاده ای که قطار های شتر با صدای زنك خوش آهنك حرکت میکردند و اطراف آنرا مزارع باتلاقی برنج و نباتات خودرو احاطه کرده بنوع دیگری از این روستائیان بر میخوردم که بی باکانه در بحر خزر بصید ماهی مشغول بودند . مواجه شدن با این دسته خالی از زحمت نبود زیرا که اینها از دهانه رود ولگا بحر خزر را عبور کرده و بطور قاچاق میآمدند در آبهای ساحلی ایران وماهی میگرفتند در صورتیکه صید ماهی در این سواحل ممنوع و بمؤسسه لیانوزو اختصاص داشت خود شرکت هم بازرسانی داشت که در ساحل دریا مراقبت میکردند و غالباً این قاچاقچیان را در حین عمل دستگیر کرده با قایق و طور ماهی گیری و سایر لوازم بشهر میآوردند . قونسولخانه هم مجبور بود بموجب قانون برای آنها جریمه ای معین کند در دفعه اول پس از اخذ جریمه اوازم کار آنها مسترد میگردید و اجازهٔ رفتن بآنها داده میشد و در صورت تکرار عمل جریمهٔ زیادتری بآنها تعلق میگرفت و از اسباب کار هم محروم میشدند اینها مردمان سرسخت جسوری بودند و برای تبرئه خود عذرها می تراشیدند از قبیل آنکه راه را گم کرده و با گرفتار مه و طوفان دریا شده اند و از روی ناچاری باین سواحل آمده اند معهذا قانون هیچگونه عذری از آنها نمی پذیرفت . غالبا دفتر من از این نوع مقصرین پر بود و منظرهٔ باهیجانی را نمایش میداد . سورچیهای ملکان و روستائیان ماهی گیر مردمان متهوری هستند و از محیط شرقی مرعوب نمیشوند رفتار آنها مرا باین فکر می انداخت که شاید ملت روس در توسعهٔ محیط و دست اندازی بخارج دارای یك حس مخفی مادرزادی باشد . اینها با وجود مجازاتهای سخت مکرر با جدیت در سرحدات روس و آسیا بفعالیت میپرداختند

درموقعیکه برای‌دیدن مؤسسات لیانوزو میرفتم بازهم بااین روستائیان تماس حاصل میکردم در آنجا بیشتر مزدوران ایرانی کار میکردند ولی رؤسا و سرکارگران وتهیه کنندگان خاویارهمه روسی‌بودند . در تمام سواحل بحر خزر باستثنای انزلی بندری که مطابق اصول فنی ساخته شده باشد وجود نداشت . درهمه جابرای ورود بکشتی که خیلی‌دوراز ساحل لنگرانداخته بود میبایستی بمهارت قایق رانان اتکاء داشت . سایر پارو زنان متصل بچشم ملاح مراقب که قایق‌را باپاروی بزرگی اداره میکردنگاه میکردند و چون دریا نوردان روسی‌غالباً باایمان هستند بمحض‌دورشدن ازساحل درفاصله ده متری سرهارا برهنه کرده وعلامت صلیبی ترسیم‌میکردند ومیگفتند خدا مارا حفظ کند وهمینکه بطوفان امواج میرسیدند باچندضربت محکم پارو آنرا عموداً می‌شکافتند بدیهی است دیدن قوهٔ که ازروی هوش بکارافتاده باشد روح را تقویت میکند . درخاطر دارم که روزی‌سه‌نفرازاین روستائیان نیرومندروسی ماهی‌بسیار بزرگی‌را باچنگک های مخصوصی‌ازدریا بداخل قایق میکشیدند شکم‌آن پربود ازخاویارمطبوعی که اختصاص بمردمان پرپول وخوش‌خوراك داشت وممکن‌بود چندین کیلوخاویار ازاین ماهی‌غول پیکراستخراج نمود همین نمونه‌کافی‌است که ثروت بی‌پایان بحرخزررا نشان دهد .

باترسیم این تابلوها که باعث‌سرگرمی‌من شده‌است فراموش‌نمیکنم که بایدبفعالیت اداری قونسولخانه رشت بپردازم گاهی‌هم این فعالیت بتقلبات جزئی برمیخورد که رسیدگی بآنها ازوظائف لاابراتوار شهرداریها بود مثلاً وقتی‌من مأمور دستگیری‌شیطان کوچکی ازتبعهٔ روس شدم که آبهای گازدار مصنوعی می‌ساخت و در بطریهائی میریخت که اتیکت آبهای معدنی مشهور روسیه‌را داشت. این قضیهٔ کوچك که باسایرقضایا که در پیش ذکر کردم کاملا میرساند که ادارهٔ قنسولخانه باوجودداشتن رژیم کاپیتولاسیون بچه اشکالات غیرمترقبه‌ای برمیخورد وچگونه تبعهٔ روس باقانون بازی میکردنداگر در ایران هم مانند کشورچین قانونی وجودداشت که تبعهٔ بیگانه دریك محل‌جمع ودرتحت مراقبت شهرداری و شهربانی باشند بااین اشکالات مواجه نمیشدیم ولی‌دررشت تبعهٔ روس درشهرایرانی زندگانی‌میکردند وکاملا بااهالی بومی آمیزش‌داشتند وغالباً درارتکاب اعمال خلاف قانون وتقلبات خود از زیرنظر مأمورین دولتی فرارمیکردند وقونسولخانه هم مجبور بود مراقبت نماید که کلنی‌را کنده روسی‌اینطور افسار گسیخته نباشد وبدانند که باید تابع‌مقررات وقوانین باشد . وقوع این اتفاقات پیوسته برای‌مانولیدمزاحمت میکرد نه‌فقط

درشهر بلکه درقصبات وقراء هم نظیر این وقایع روی میداد مخصوصاً نسبت بآبیاری که درخاور یکی ازمسائل بسیاردقیق است ودرآنجا محصول بستگی کامل بهسیستم آبیاری دارد. دروقایع کم اهمیت مأمورین ما مداخله میکردند ومجبور بودیم غلامان ومستخدمین جزء قونسول گری رامأموریت دهیم که بمحل وقوع حوادث رفته رسیدگی نمایند ونتیجه را اطلاع دهند.

این مأمورین مستخدمین ایرانی ما بودند که نشان عقاب نقرهٔ دولت روس را بر کلاه ولباسی که دارای یراقهای نقره بود برتن داشتند غالب این مأموریتها بحاج ابراهیم غلامباشی داده میشد حاجی مذکور بااینکه سنش از شصت تجاوز کرده خیلی کارآمد وفعال بودالاغ بی رکابی را باآن ریش حنائی سوارمیشد وباپاهای ازدوطرف آویخته بمأموریتهای قضائی میرفت وبا کمال مهارت مأموریت را انجام داده و دو سه روز بعد با کاغذیکه از مهر های متعدد طرفین دعوا و گواهان سیاه شده بود بر میگشت. صاحبان مهر ها گواهی داده بودند که کار بنحو مطلوبی خاتمه یافته و صلح و آرامش برقرارشده‌است درمواقع مهم حاجی مذکور یك فراش حکومتی راهم همراه میبرد حاج ابراهیم‌را معمولا حاجی راگومیگفتند واین لقب را در ابتدای جوانی که بقونسولخانه وارد شده بود از روی مزاح باو داده بودند مخصوصاً در مواقع شکار همراه قونسول میرفت و بنگاهداری اسبان و طباخی می‌پرداخت غذائیکه بهتر تهیه میکرد وشایدتنهاغذائی بود که می‌توانست تهیه کند خوراك راگو بودو بهمین‌مناسبت‌است که اوراحاجی‌راگو خطاب میکردند حاجی‌مذکور تفنگچی قابلی بود وباوجودسن زیاد درآزمایشهای تیر اندازی مهارتی‌نشان میداد حاجی‌راگودرایام پیری زن جوانی هم گرفته بود وبرای من نه تنها رفیق شکار باوفائی بود که نمیگذاردهیچوقت بادست خالی‌ازشکار مراجعت کنم بلکه یکی‌ازمستخدمین زنده‌دل قنسولخانه بود که مدت نیم‌قرن درآنجابخدمت اشتغال داشت وبمنزلهٔ مجموعهٔ قوانین‌قضائی بود وبسیاری از مسائل اداری را که مربوط بمرافعه و محاکمه روستائیان است بخوبی حل میکرد. حاجی‌روابط پیچیده و درهم مابین زارع ومالك را با کمال وقوف میدانست وبحقوق‌ووظائف‌طرفین کاملا آشنائی‌داشت‌البته این حقوق ووظائف مدون نشده وازروی‌عادت بود یعنی عادتی که نسبت باجاره وطریقه زراعت ونوع محصول وتقسیم آن که درهرجا نسبت بکمی‌وزیادی آب وبذر ومواشی وغیره اختلاف حاصل‌میکند والبته راجع بنوع ملك که شخصی یا خالصه یا موقوفه باشد،وضع مالیاتیکه برحسب مواقع تغییرمیکند اختلافات زیادتر میشد.

وقتیکه مناقشات ومنازعات کسب اهمیت میکردیکی ازمنشیان‌ایرانی ویامترجم قنسولخانه بمأموریت میرفت‌از برای‌مثال بیمورد نیست بگویم که‌وقتی پلی روی یکی از شهـر های متعدد این ایـالت تولیـد مخمصه ای کرد که قنسولخانه را باادارات دولتی مواجه نمود توضیح آنکه یکی ازمباشرین بلژیکی که مدیریت گمرك را هم داشت این پل را خراب کرده بود وچون خراب شد خسارتی بیکنفرتبعه روس‌واردآمد وممکن بوداین قضیه هم مانند سایرقضایا دوستانه حل‌شود امادخالات این مباشربلژیکی کاررا بجائی کشانید که موجب تبادل اعمـال ترش و شیرین گردید و صورت مجلسی تنظیـم شد وعاقبت هم این مباشرغیور که مایل‌بود منافع ودفاع قنسولخانه رابی اهمیت تلقی کند نتوانست‌نظر بعدم موفقیت بخود تهنیت بگوید‌وچندی بعدهم‌عوض‌شد مداخلات قونسولخانه بانواع مختلف صورت میگرفت نه فقط بـاید درامور تبعهٔ روس که بواسطه وجود رژیم کاپیتولاسیون ازوظائف مسلمهٔ مابشمارمی رفت مداخله کرد بلکه‌میبایستی درکاررعایای‌ایران‌هم که‌تحت‌الحمایهٔ‌دولت‌روس بودند مداخله کرد . درواقع این مداخلات مارا به بلیاتی گرفتارمیکردوغالباً قنسولخانه را درراههای‌پرپیچ‌وخمی میانداخت که خروج ازآنها مشکل‌بنظر میآمد . بواسطه وجود حکومت استبدادی درایران ونبودن قانون ماپیوسته با وضعی مواجه میشدیم که اساس آن بجای محکمی تکیه نداشت من اصل‌و منشأ این تحت الحمـایه بودن را نمیدانم و فقط میتوانم بمزاحمت هائی که برای قنسولخانه پیش‌آورده بود اشاره‌ای بکنم . ازطرفی هم تبعه مسلمان روس که اغلب با زنان ایرانی ازدواج کرده بودند نظر بروابط خویشی با اهالی بومی ومنافع حاصلهٔ ازاین روابط کاملا در زندگانی ایرانی واردشده وباآنها اختلاط وآمیزش حاصل کرده بودند در چنین مواردهم قانونی درکار نبود وبنا بررسوم وقواعدی که‌بمروزرمان‌ایجادشده بود قنسولخانه‌نمیتوانست دراینگونه اتفاقات وتصادفات بیطرف بماند وناچار مداخلاتی میکرد یك‌نوع تحت الحمایه بودن هم بتوسط مشتریان متعدد بانك روس بوجودآمده بودو قونسول‌میبایستی‌ازصاحبان‌املاکی که‌دروثیقه بانك بود حمایت نماید که مبادا خسارتی برای بانك‌تولید شود .

علاوه بررسیدگی بامورتبعه روس‌واشخاص‌تحت الحمایه اداده‌قونسولی مجبوربود که باموورراه شوسه انزلی به‌تهران وتصادفاتی که درآن‌روی‌میداد نظارت ومراقبت داشته باشد مثل اینکه روزی یك نفر فرانسوی نزدمن‌آمد وشاکی بود که دریکی ازمنازل عرض راه درموقع عوض کردن اسبان‌چمدانم

که در عقب کالسکه بسته شده بود مفقود گردیده است و چون این سرقت یا فقدان درراه شوسه واقع شده قونسولخانه باید بآن رسیدگی نماید

خواننده میتوانداز این مقدمات بسهولت دریابد که قدرت ونفوذداری قونسولی در تحت رژیم کاپیتولاسیون تاچه اندازه بوده و بکجاها میکشیده است یعنی قدرتی که باید درهمه جا نظارت داشته باشد و بطور کلی میتوان گفت که این قدرت تقریباً قائمقام حکومت ایران شده بود . هیچوقت این منظره از خاطرم محو نمی شود که نمایش آن همه روزه طرف صبح در دفترخانه من تجدید میشد . عده زیادی از مردان وزنان درآنجا ازدحام کرده و منتظر بازشدن دفترخانه بودند تاشکایات خودرا بقونسول بکنند اینهارا در رشت عرضه چی میگفتند که بایدیك بیك پذیرفت وحوصله بخرج داد تاتمام حرفهای خودرا بزنند والبته اینکار دردسرزیادی داشت مخصوصاً سروکله زدن بازنها بسیارسخت وپرزحمت بود بالاخره میبایستی عریضه هارا گرفت و بکارهای آنها رسیدگی کرد . ناگفته نماند که اغلب این شکایات اساساً ازدور یا نزدیك مربوط بقونسولگری نبوده و مواقعی پیش میآمد که اصلا پای تبعه روس یا اشخاص تحت الحمایه درمیان نبود بلکه نظر بقدرت ونفوذی که قونسولخانه درآنجا داشت در هرکاری بآن مراجعه میکردند مثلا یکی ازاین عرضه چی ها پس ازاینکه بهرجامتوسل گردیده ونتیجه نگرفته بودخسته شده وعاقبت درقنسولخانه بست اختیار کرده بود عمل بست نشینی برایقونسولخانه بینهایت کسالت آور بود. گاهی اتفاق میافتاد که عده زیادی غالباً روستائی میآمدند ودرزیر پرچم امپراطوری بست اختیار میکردندو باحرکات سرودست دادوفریاد راه انداخته وتضرع میکردند وخلاص شدن ازآنهاهم خالی اززحمت نبودو برای اینکه از شرآنها آسوده شویم واقامتشان درقونسولخانه بطول نیانجامد مجبور بودیم که درکارآنها مداخله کنیم این عمل بست که در ایران ازعادات قدیمی است باشکال دیگریهم درایرانصورت میگیرد مثلا درتهران در زیر توپ بزرگی که موسوم است به توپ مروارید ودرجلونقاره خانه نزدیك ارك شاهی قرار دارد بست اختیار میکردند گاهی هم بسرطویله شاه ومتنفذین درباری پناهنده میشدند. امکنه متبرکه هم مانند امامزاده ها و مسجدها محل بست است یك نمونه آنهم درتاریخ جدید ایران دیده میشود توضیح آنکه در نهضت مشروطه خواهی درزمان سلطنت محمدعلی شاه که گاهی با قرآن سوگند یاد میکرد که نسبت بمشروطه وفادار باشد و بلافاصله نقض عهد میکرد و باذیت وآزار دمکراتها میپرداخت آنها نیز مانند سیل بسفارت بریتانی کبیر هجوم آورده

در آنجا بست اختیار کرده و تقریباً پانزده روز آنجا اقامت داشتند عکسهائی که از این جمعیت برداشته شده خوب نشان می‌دهد که چگونه آنها در اطراف دیگهای پلو جمع شده اند خوشبختانه در قونسولخانه رشت چنین اتفاقی روی نداد البته باغ آن گنجایش چنین جمعیت‌ها را نداشت.

برای تکمیل شرح کارهای اداری قنسولخانه باید اشاره کنم که علاوه بر عرضه‌چی ها و اشخاصی که در مدخل قونسولخانه چمباتمه زده و در زیر پرچم روس بست نشسته بودند جمعیت دیگری هم بود که برای ویزای گذرنامه آمده بودند و از بیم ازدحام زیاد برای آنها در مخصوص ورودی دیگری معین شده بود

اشخاص متعددی که بملاقات قونسول میآمدند میبایستی در طبقه تحتانی پذیرائی شوند قزاقان گارد قونسولی و نوکران و غلامان و باغبانها وغیره هم باین جمعیت اضافه میشدند از طرفی هم قونسولخانه واقع بود در کنار راه شوسه ودرمقابل آن عمارت دفتر راهداری قرار داشت و در آنجا تمام وسایل نقلیه و کاروانها برای پرداخت حق العبور راه شوسه توقف میکردند وخلاصه آنکه از صبح تا عصر بایستی در ازدحام مردم وهیاهو بسر بریم این جا محیط خاصی بود که انسان تازه وارد از منظره آن متعجب میشد اما پس از چندی توقف بتدریج باین سر و صداها عادت میکرد. خلاصه محوطه طبیعی کار من اینطور بود که اکنون پس از گذشتن سالهای ممتد هنوز بایك حس تأسف آور از خاطرم عبور میکند یعنی تأسف ازمراحل زندگانی که بااین مأموریت گذشت وچاره‌ای هم نداشتم زیرا که بمنظور همین مأموریت تحصیلات مخصوصی کرده بودم، مأموریتی که اتصالا مرا باقضایای پرزحمت ومشقی مواجه میکرد که همه غیرمنتظره بودند ومیبایستی بسرعت بانجام آنها پرداخت. اما ازطرفی هم وسیله خوبی بود که مرا بحقایق زندگانی خاوری نزدیك میساخت. اینجا دیگر مطالعه خاورشناسی و تصوری در کار نبود بلکه خاور بطورطبیعی وعاری ازهر گونه تصنع درزیر نظرم بود. تماس روزانه بامردم برای من مرحله آموزش گرانبهائی بود وتوانستم بطور خوبی باز بان واخلاق وعادات مردم این کشور نزدیك وآشنا شوم البته برای مبتدیان که تازه داخل کارمیشوند مشکل است که بزودی با اهالی کشورهای خاوری ارتباط حاصل کنند دانستن لطافت اشعار ایرانی کافی نیست که انسان را بانوده اتصال دهد وبتواند مقاصد مراجعینی را که ذکر کردم فهمد و باآنها تماس وآمیزش داشته باشد.

مأموریت اصفهان درسال ۱۹۰۹ برای من فواید زیادی داشت در آنجا من بسبك معمولی تحریر معمولی و انشاء عادی مراسلات آشنائی پیدا کردم اما طرز کار اداری اصفهان باوشت قابل مقایسه نبود در اصفهان تبعه روس از ده نفر تجاوز نمیکرد و زندگانی درقونسولخانه هم بی صدا و با کمال آرامش میگذشت اصفهان ازاین حیث از پستهای خوب محسوب میشد اما در آنجا مأمور چندان با توده تماس نداشت که معلومات قابل توجهی از طرز زندگانی ملل خاوری بدست آورد. اگر خوبی پست را ازحیث راحتی درنظر بگیریم محققاً پست بوشهر از همه پستها بهتر بود زیرا که در آنجا یکنفر تبعه روس هم پیدا نمیشد ومأمور با کسی سروکاری نداشت چیزیکه بودزیست یکنواخت در زیر آفتاب سوزان خالی اززحمت نبود وفقط در نقل مکان سالیانه بشیراز که تقریباً درمدت ده روز بااسب انجام میبافت قدری راحت میشدند. خط سیر این مسافرت رادر وسط رشته جبال ساحلی خلیج فارس و کتل‌های مشهور آن باید به تفصیل در کتاب (بسوی اصفهان) اثر نویسنده معروف فرانسوی موسوم به پیرلوتی دید.

تصور میکنم باین مقدمات تابلوی دقیقی از عملیات اداری قونسولی رشت ترسیم کرده باشم و اکنون میتوانم درزمینهٔ فعالیت قضائی آن وارد شوم.

فعالیت قضائی

درایران بکار بردن قوانین روسیه بدو قسم صورت می گرفت : راجع به تبعه روس باید تنها مواد قوانین عرفی وجنائی روسیه را بکار برد ودر دعاوی مختلط باید قوانین روس وایران هردو مراعات شود

اصول محاکمات عرفی نسبت به تبعه روس بموارد قلیل الوقوعی محدود می گردید امـا از حیث جنائی موارد آن کثیرالوقوع بود در موارد اخیر کار قنسول منحصر میشد بیك استنطاق مقدماتی و بلافاصله پرونده اورا با مقصر بباد کوبه می فرستادیم که درآنجا در زیر نظر قضات بصیر محاکمه و قضاوت خاتمه یابد. این موارد بیشتر مربوط بود بکسانیکه دو زن اختیار کرده بودند ومن نمونه‌ایرا برای مثل نقل میکنم : یکنفر سرباز روسی درموقع تصرف جزیره کرت ازدواج قانونی کرده ودرمراجعت بروسیه این زن کرتی را بلاتکلیف وسر گردان درهمانجا گذارده بود ، راجع باینکه چگونه این زن محل شوهر فراری خودرا پیدا کرده من چیزی ندانستم وهمینقدر میدانم که عاقبت قنسولخانه رشت مجبور شد که رسماً با شرکت قنسول روس که درکانه Canée از ته کرت اقامت داشت باین امر رسیدگی کند خوشبختانه طولی نکشید که در رشت دستگیر ومعلوم شد که دراینجا مسلمان شده وتجدید فراشی

است و مستحق دو قسم مجازات گردیده یکی مسلمان شدن و دیگری تجدید فراش بعلاوه نمیدانم درحین ملاقات تعجب من بیشتر شد یا او زیرا موقعی که من در صدد جستجوی او برآمدم ابداً چنین تصوری را نمیکردم که بجای یک سرباز روسی خودرا درمقابل یکنفر تقریباً ایرانی به بینم که لباس ایرانی جلفی پوشیده و زن مسلمانی هم اختیار کرده است درصورتیکه زن قانونی او در کویت بانتظار آمدنش نشسته است .

مواقع دیگری هم درچنین قضایائی حضور پیدامیکردم ازجمله وقوع قتل یکزن ارمنی بدست پسر جوان خودش. دراین کارد کتر قانونی هم بامن مساعدت کردو من بتفصیل این واقعه حزن آور نمیپردازم وفقط وفقط اشاره میکنم که جانی جوان درموقع دفاع بدرفتاری مادرش را دلیل این عمل جنایت کارانه قرار میداد قضیه جنائی دیگری هم پیش آمد که مربوط بیکنفر فرانسوی بود و بجای اینکه به قنسول فرانسه مراجعه کنند زن او خواسته بود که قنسول روس را در قضیه دخالت دهد وچون من باد کتر قانونی حاضر بکار شدم و بنا شد جسد مقتول تشریح وامعاء ومعاینه شود شکایت خودرا پس گرفتند و نفهمیدم عاقبت کار بکجا منتهی شد مورد دیگری هم راجع بمسکوکات تقلبی شکایت شد متهمین هم گرجستانی بودند اما از تفتیش نتیجه‌ای گرفته نشد .

درهرحال موقعیکه من مشغول تحصیل مقدمات خاورشناسی بودم هیچ فکر نمیکردم که ممکن است باچنین اعمالی مواجه گردم تردیدی نیست که اگر درموقع تحصیل مقداری هم ازمعلومات قضائی بماتعلیم میدادند امور قنسولی بهتر انجام می یافت درموقع تحصیل ما فقط بحقوق بین الملل وحقوق قنسولی اشتغال داشتیم بااین حال گمان نمیکنم که در کارهای قضائی اشتباهی کرده باشم زیرا که اجباراً تمام کتب حقوقی را ازاروپا وارد و مطالعه میکردم این کتاب ها مرا در غالب موارد هدایت میکردند . این نکته نیز ناگفته نماند که تمام قنسولخانه های روسیه درایران ازحیث اداری وقضائی وضعیت قنسولخانه رشت را نداشت .

تنهاراه حلی که برای این نوع مسائل درنظر گرفته بودند و بواسطهٔ پیش آمدهای انقلابی صورت عمل بخود نگرفت این بود که دراین قنسولخانه‌ها که امور قضائی دارند قضاتی را هم دخالت دهند تا مطابق قوانین بقضایا رسیدگی شود اما بهترین طریق حل این نوع مسائل الغاء کاپیتولاسیون بود که کاملا قنسولهارا ازتمام این نوع دعاوی خلاص میکرد اما بدبختانه این کارهم بواسطه عدم تأمین قضائی و نبودن قوانین درایران ممکن الوقوع بنظر نمیآمد

زیرا که در ایران سی سال قبل قوانین مدون و تشکیلات قضائی مطابق ممالك غربی وجود نداشت ودعاوی بر طبق اصول حقوق اسلامی یا اصول عادی خاتمه می یافت .

بدیهی است در قضاوتهای مختلط با این طرز محاکمات ناملایمات و اشکالاتی پیش میآمد وقنسولخانه هم مجبور بود باموافقت کارگذار ایرانی که نمایندهٔ وزارت امور خارجهٔ ایران بود کارهارا انجام دهد وچنین ادارهٔ کارگذاری درهرشهری که قنسولخانه بود وجود داشت اما متأسفانه این کارگذاران غالبا اراده وعقیدهٔ خودرا درکاردخالت میدادند معهذا اگر اکثریت آراء بنتیجه عاقلانه ومثبتی منتهی میگردید تازه بطرزاجرای امر برمیخوردیم که دیگر بما وکارگذاری مربوط نبود و می بایستی بحکومت مراجعه شود البته حکام هم موافق سلیقه وعقیدهٔ استبدادی خود عمل میکردند . اغلب این دعاوی راجع بامورتجارتی بود ودرموقع رسیدگی تاجرباشی کلنی هم بعنوان خبرهٔ تجارتی حضورپیدا میکرد این طرز محاکمه اگرچه ناقص بود اما خوشبختانه غالباً به نتایج مطلوبی منتهی میگردید ولی درعمل پیوسته باشکالاتی برمیخوردیم زیرا بطوریکه قبلاهم اشاره کردم درایران هیچ نوع قانون برای تجارت ومبادلات اسناد واوراق وجودنداشت ومدارکی که برای استدلال ارائه میدادند نظر به فقدان محاضررسمی وقانونی بخط یك نفرآخوند باملا تنظیم شده بود وقباله های املاك هم بواسطه نبودن ادارهٔ ثبت رسمی وادارهٔ ممیزی قانونی اعتباری نداشت وغالباًمعارض پیدا میکرد وبرواضح است که بااین ترتیب اتخاذ تصمیم و دادن رأی قطعی امکان پذیر نبود زیرا وقتیکه موضوع دعوادرست روشن نباشد چگونه میتوان به تحقیق پرداخت ؟ از اینها گذشته هیچ گاه صحت مدرکی بامضاء شخص مربوط نبود بلکه بمهرهائی بود که در ورقه نقش بسته وتقلید آنها بسهولت امکان داشت فراموش نمیکنم که در موقع محاکمه ای مدعی کیسهٔ پرازمهری بمن نشان داد که درآن هرقسم مهری وجودداشت حتی مهرمظفرالدین شاه هم درآن میان دیده میشد . اگرچه غالب حکاکان ایرانی درعمل خود دقیق هستند و کمترمهرتقلبی درست میکنند اما معلوم است که وجدان قاضی بصرف مشاهدهٔ این مهرها راضی نمیشود که حکم قطعی بدهد بعلاوه این نوع محاکم مختلط کسالت آوربود و مذاکرات و مباحثات بقدری زیاد میشد که غالباً درحین محاکمه خواب عارض من می گردیددراین نوع محاکمات فقط عقل سلیم و حوصلهٔ زیاد کارهارا خاتمه میداد بهرحال حضوردراین جلسات برای من خالی ازفایده نبود ومواد تازه‌ای برمعلومات

خاورشناسی من اضافه میشددرقنسولخانه‌درموقع رسیدگی بشکایات‌عرضه‌چی‌ها با اوضاع واحوال زندگانی روستائی‌آشنا میشدم ودرمحاکم مختلط راجع باموررتجارتی جاری و عوالم آخوندی اطلاعاتی حاصل میکردم و بطورکلی همهٔ اینها بمنزلهٔ دروس پرفایده ای بود که من‌تعقیب‌مینمودم . دراینجا کمات مختلط منشی اول ایرانی قنسولخانه هم حضورداشت که معمولا برای تنظیم صورت مجلس حاضر میشد و حق دخالت در مذاکرات را نداشت اما گاهی اجباراً بمیان میافتاد ومطالب مفیدی بمن القاء میکردم‌ن باین منشی بزرگوار یعنی محمدآقای کسمائی که مردی ادیب وفاضل ودرشعروموسیقی هم مهارتی داشت بسی‌مدیونم زبان گیلکی‌را هم که طرف توجه من بود بخوبی میدانست وخلاصه‌آنکه غالباً مسائل بغرنج بوسیله اوحل میشد . بامساعدت کسمائی و حاج صمدخان‌تاجرباشی من توانستم دربدوورودبرشت درامورکارگذاری و اعمال پرمسئولیت قنسولخانه موفقیت شایانی حاصل نمایم . مهر این دونفر پیوسته درقلب من باقی است واز آنها تشکردارم .

امور انشائی و تجارتی

فعالیت اداری و قضائی قنسولخانه را تا اندازه ای در فوق تشریح کردم وقبل ازورود باموررسیاسی لازم میدانم بطورخلاصه راجع بتحریرات هم اشاره ای بکنم . امورانشائی چندان اشکالی‌نداشت وعبارت بوداز تنظیم وکالت نامه ها وتطبیق امضاء اشخاص وترجمهٔ پاره ای از اسناد و مدارك روسی بفارسی یا بالعکس که مطابق دستورهای روسی باید انجام یابدوآنهم از کثرت ممارست تقریبا ملکه شده بود علاوه براینها قسمت های تجارتی و مطالعهٔ بازارومصرف کالا وبهای آنها ورقابت خارجی را هم باید درمدنظر داشت وگزارشاتی راجع باین نوع مسائل بوزارت خانهٔ مربوط فرستاد.وضع تجارت روسیه درایران استحکامی داشت مخصوصاً درقسمت شمالی ایران که روابط تجارتی ازقدیم برقرارو بطوررضایت بخشی رو بتوسعه وترقی میرفت واحتیاج بدخالت قنسولخانه نداشت . تنها یکنوع رقابت تجارتی خارجی از قبیل اشیاء مدواجناس خرازی و کفش و غیره محسوس میشد که آنهارا با کلی بستال بین المللی وارد میکردند وروسیه هم نمیتوانست مانع ورودآنها بشود ولی اگر این رقابت بـا جریان عمدهٔ تجارت روسیه از حیث منسوجات وقند وچای وظروف بلوروچینی واجناس فلزی وگالش های کائوچو وانواع اجناس دیگر که خریداران ایرانی بآنها عادت داشتندوموافق سلیقهٔ آنهابود مقایسه شود چندان قابل ملاحظه نبود ونباید فراموش کرد که مبادله‌جنسی بین

روسیه وملل همجوار مسلمان آن از دیرزمانی برقرار وقدمت تاریخی دارد و دلیل وجود آن مسکوکات عربی است که بمقدار زیاد در تمام طول رودخانه ولگا وحتی در سواحل بالتیك بدست آمده است.

وظیفهٔ سیاسی قونسولخانه

اکنون وارد میشوم در وظائف سیاسی و یادآور میشوم که فعالیت قونسولی ازحیث امور سیاسی دراینموقع وضع خاصیرا درخاور اختیار کرده بود که نظائر آن در کشورهای باختری وجود نداشت.

شاید مطالعه سیاست روس درایران تا اندازه‌ای دقیق بنظر آید ولی بواسطه وضعی که تقریباً درمدت ربع قرن گذشته پیش آمده بود این سیاست با آرامش صورت می گرفت زیرا که روسیه و ایران هردو در این ربع قرن پیوسته رو بتکامل تدریجی رفته وتغییرات عمیقی دراوضاع این دو کشور حاصل شده بود. ررسیه درظرف این بیست و پنج سال اخیر پس از جنگ با ژاپن با اینکه ظاهراً خودرا دولت مشروطه‌ای نشان میداد بازهم دستوراتی که تقریباً موروثی آن شده بود بکارمیبرد واین رویه مانع آن بود که یك سیاست مساعد و آزادیخواهانه‌ای نسبت بهمسایگان مسلمان خود اتخاذ کند بلکه هنوزهم نسبت بعالم اسلامی بدبین و بی‌اعتماد بود درصورتیکه خود نیز تقریباً دارای بیست ملیون تبعه مسلمان است که منتظرند با سایر جمعیت‌های روسیه خواه روس یا غیرروس ازتحت رقیت بیرون آمده و دارای حقوق سیاسی بشوند و بدین وسیله آزادانه نشوونما کرده سرزمین مسکونی خودرا ازحیث تربیت اجتماعی وفرهنگی وادبی ومذهبی با فعالیت اصلاح کنند. روسیه تزاری هم از تحمل این اظهارات استقلال طلبی درمحیط اسلامی ولو آنکه منحصر بامور فرهنگی وادبی باشد احتراز داشت وبهمین جهت نمیتوانست طرز رفتارش را در ایران که عناصر آزادیخواه با استبداد شاه می جنگیدند عوض کند و عناصر استبداد طلب هم ازحمایت سفارت امپراطوری روس درتهران وقنسولخانه‌های ایالات خوشوقت وبهره‌ور بودند ازطرف دیگر عناصر ملی آزادیخواه نسبت بمنافع روسیه مظنون وخطرناك تلقی میشدند وبهمین جهات اجباراً سیاست روس در ایران دخالت‌های زیاد ازاندازه میکرد وسفارت روس هم درتهران درانتخاب حکام ایالات باید نظرداشته باشد و ازآنها پشتیبانی کند نه از این حیث که کاردان واداری باشند بلکه ازاین حیث که هوا خواه استبداد باشند وبآزادی خواهان نظرمساعد نداشته باشند. البته هرایرانی آزادیخواهی دراین موقع برضد روس کارمیکرد و بیشتر طرفدار انگلیس بود بنابراین چنین کسانی علاوه

بر اینکه مطلوب دولت تزاری نبودند باعث نگرانی نمایندگان روسیه هم میشدند ازطرفی هم فکر آزادیخواهی وحقوق‌طلبی مسلمانان که درسیاست داخلی روسیه بروز وظهوری داشت دولت تزاری‌را نسبت بآنها بدبین و فاقد اعتماد کرده بود وبهمین جهت رقابت دائمی وقدیمی روس وانگلیس را درآسیا روز به‌روز زیـادتر میکرد . البته خواهند گفت که موافقت روس وانگلیس درسال ۱۹۰۷ مناطق نفوذ این دو دولت را در خاورمیانه مجزا کرده بود بنا براین اینگونه بازیها دیگرچه لزومی داشت . بدیهی است باید چنین قضاوت کرد اما هیچکس فراموش نمیکند وتصدیق هم ندارد که عادات‌مزمن و کهنی که بمرورزمان بوجودآمده وپیوسته تقویت شده است ممکن است فوراً باامضای موافقت نامه‌ای که بیش‌ازیك آلت‌سیاسی نیست و برحسب ضرورت درپای‌تخت‌ها در اطراف میز بزرگی صورت گرفته این رقابت دیرین را ریشه کن کند . درست است که موافقت نامه‌ای بامضـاء رسیده اما تمام کارمندان قونسولگری‌روس‌وانگلیس‌همانطوری که بوده‌اندهستند وهیچگونه تغییری‌در رفتارشان پیدا نشده است بلکه همین قرار داد باعث شده بود که دستورات تازه‌ای بکاررود واعتمادی باستحکام‌آن نبود واوضاع ورفتار روزانه آنرا کاملا تکذیب میکرد و معلوم است که بصرف حرف و امضاء دوستی واقعی صورت نمیگیرد و کسانیکه ریش خود را در امور سیاسی سفید کرده اند در روز بعد ازقرار داد تغییر روش نمیدهند . بالاخره تمام این بازیها دراین صحنهٔ فوق العاده که من در رشت بمحض ورود ناظر آن بودم بمعرض نمایش درآمد . دراین صحنه سفارت روسی‌درایران بوجودآمد که‌دررأس‌آن یك سفیر آنگلوفیل قرارداشت این سفیرحریف بازی بریج ادوارد هفتم‌بود این وزیر بازیگرماهر مدتی درلندن سمت‌مستشاری سفارت روس راعهده‌دار بود . برعکس دررشت قونسولی گماشته شد که کاملا برضدانگلیس کارمیکرد ومیتوانم بـاجرئت بگویم که در پست های قبل خود درهندوستان وبعد در- سیستان تسلط جابرانهٔ خود رابکار برده بود توضیح‌آنکه دولت تزاری در سیستان هم قونسولخانه‌ای‌درسرحدافغانستان‌دایر کرده بود برای اینکه‌بتواند ازنزدیك مراقب اعمال انگلیس درافغانستان باشد ورئیس چنین پستی همین شخص (M.N) رئیس عالیه پست رشت‌بود وبخوبی ازعهده وظائفی که‌داشت برآمده وبرای‌جبران خدماتش باین پست منصوب‌گردیده بود بدیهی‌است پس از بیابان سیستان که درآنجا باعالم تمدن تقریباً قطع روابط پیدامیکند رشت برای‌او پست بسیار مطلوبی‌است که‌چندساعتی بیشتر باباد کوبه فاصله ندارد

از یکطرف پوك‌لوسکی Poklovsky وزیر مختار روسیه در تهران مأموریت داشت که با همکار انگلیسی خود سازش داشته باشد یعنی کسیکه بواسطه تمول سرشار مدتها در لندن مشغول عیاشی بوده و تقریبا طرفدار دولت بریتانیای کبیر است واز طرف دیگر M.N قونسول رشت که جوانی است فعال ودرتمام مدت خدمت خود برضد منافع انگلیس کار میکرد و در پستهائی مأموریت داشت که در آن جا در تمام دورهٔ تاریخ دیپلماسی مادرخاورمیانه دوستی باانگلیس خالی ازمعنی و بیمورد است .

بطوریکه‌قبلاهم‌ذکر کردم‌من‌پس ازحوادث ماه دسامبر۱۹۱۱ برشت واردشدم یعنی موقعیکه سازش روس‌وانگلیس‌درامورایران بسیارمشکل بنظر میآمد . تحریکات مـاژور استکس نظامی برای تشکیل ژاندارمری مالی که صلاحیتش برای تمام ایران تصویب شده بود (نه فقط درمنطقه نفوذانگلیس) نسبت بمنافع روسیه در ایران بمنزله تخطی آشکاری بود و بهمین جهة مابین وزارت خارجه روس و کابینه انگلیس کشمکش دیپلماتیك شروع‌شد و دولت روسیه به تهران‌اولتیماتم‌دادودر نتیجه شوسترمرگان امریکائی بکشور خودد‌عوت کرد وماژوراستکس هم دررأس ژاندارمری پذیرفته نشدوبالاخره شورش ایرانیان برضدروس مخصوصا درتبریز بوقوع پیوست ودولت روس هم درقسمت شمالی ایران باتصرفات نظامی مداخلاتی کردوعاقبت منتهی بزد-وخورد وحشیانه‌ای شد .

(M.N) رئیس پست‌رشت هم‌ازاین پیش‌آمد استفاده کرده وباین‌فکر افتاد که رقابت روسیه را ازحیث منافع درمقابل تهدید انگیس دراین ایالت پررنك تر کندودرصورتیکه(P.K) برعکس کوشش داشت که تصادم‌و کشمکش با انگلیس راتخفیف‌دهد ونسبت بایرانیان مهربانی کند واثردردناك‌زدوخورد دسامبر ۱۹۱۱ را ازمیان ببرد

باری من درایران درآغاز کار ناظر جنك بی صدائی بودم که در میان سفارت تهران وقونسولخانه رشت ایجادشده بود خوشبختانه این جنك با رفتن سفیرما ازتهران خاتمه یافت وبعدهم M.N بعنوان مرخصی از رشت بروسیه رفت ودیگر برنگشت وتقریبا‌پس ازدوسال اقامت دررشت کفالت‌این پست مهم بمن محول گردید .

سفیر درموقع بازگشت بروسیه دررشت نسبت بمن محبت زیادی کرد ونشان شیروخورشیدی که بدون اطلاع من‌ازتهران درخواست نموده بودبمن عطاکرد وبه M.N هم روی خوشی نشان نداد فقط دربدو ورود ملاقات

مختصری مابین آنها واقع گردید ودر تمام ملاقاتهای رسمی بجای M.N مرا همراه خود میبرد البته این اظهار محبت ازطرف وزیرمختار نسبت بمن تشویق مؤثری بود ولی در عین حال من بحساب خود رسیدگی میکردم و میفهمیدم که این رفتار او تا چه اندازه در انظار کلنی روس و مأمورین ایرانی نامطبوع است.

پس ازاین مقدمهٔ خارج ازموضوع که برای اساس ترسیم تابلوی فعالیت سیاسی قونسولخانه لازم بود میپردازم باصل موضوع . بطوریکه قبلا ذکر کردم نفوذقونسولخانه دررشت کاملا برقرار ومحسوس بود یعنی تنها مرجعی بود که هم تبعه روس وهم ایرانیها بآن رجوع میکردند حتی خارجیها هم تصور میکردند که قونسول روس در گیلان فرمانفرمای مطلق و فعال مایشاء است بعلاوه قونسول فعلی M.N هم مانند رؤسای قبل از خود دارای رفتارملایم وعادلانه‌ای نبود وپیوسته میل داشت که باخشونت رفتار کرده وتسلطجابرانهٔ خودرا بکاربرد وبهمین جهة است که شوسترمرگان در کتابی که بعنوان اختناق ایران پس از مراجعت بامریکا انتشار داد از خشونت و اعمال نفوذ تمام قونسولخانه های روس درایران شکایت میکندواما بعقیدهٔ من شوسترهم باغراق گوئی پرداخته وبیشتر اظهاراتش ازروی تعمداست .

تصورمیکنم سیاست رژیم قدیم روسیه رادرایران تا اندازه‌ای روشن کرده باشم البته این سیاست خالی از انتقاد نیست ولی باسیاست سایر دول هم چندان تفاوت محسوسی ندارد . زیرا که آن دول مقتدر نیز ازپیش آمدها استفاده کرده ونظایراین اعمال را درایران انجام میدادند وبرای تبرئه خود دلایل موجهی ذکر میکردند .

خلاصه تنظیم بیلان مالی برای رسیدگی بحساب سودوزیان دولت روس درایران بسیارمشکل است . بعقیدهٔ من روسیه‌درایران پول زیادی تلف کرده است والبته اظهارات من راجع ببانك روس درایران قابل بحث نیست همچنین نسبت بساختمان بندر انزلی ، پرفسور ازرو Ozereve کتابی نوشته است بعنوان (چگونه دولت روس پول ملت رامصرف میکند) من این کتابرا همراه خود بایران آوردم .

پرفسور مذکور راجع ببانك روس درایران وساختن بندر انزلی مطالب قابل توجهی دراین کتاب ذکر کرده است من نیز باا وهم عقیده‌هستم که‌ملیونهاپول که‌درایران برای تصرفات ودخالت های نظامی بمصرف رسیده کاملا بی نتیجه وبیهوده بوده است . شاید برای این دخالت ها متعذر باین

سیاست شوند که برای برقراری امنیت عمومی وجریان عملیات تجارتی حضور قشون روس درایران لازم بود ولی مسلم است که اقدامات ما درایران اغلب زیان آور بوده است . یکی ازهمکاران من درگزارش پرحجمی که اساس آن رابر روی آزمایشهای شخصی خود در تبریز قرار داده، رطب و یابسی بهم بافته وتبریزرا برای روسیه مرکزمهمی فرض میکند . شاید روزی بیاید که روح کنجکاوی درروسیه پیداشود و با مدارك مثبت که من بواسطه مهاجرت فاقدآنهاهستم قضاوت درست بیطرفانه‌ای دراین موضوع بکند و ممکن است دراین قضاوت دیپلماسی صرف پول درایران بنفع روس تمام نشده باشد .

بعقیده من اگر روابط روس وایران باحسن نیت درنظر گرفته‌شود برای هر دو کشور سودمند است و زمینهٔ مساعدی موجود است که این دو کشور بهم نزدیك شده ودر ترویج علوم وامورفلاحتی بااشتراك مساعی کار کنند زیرا که نسبت باین دوموضوع علمی وفلاحتی درهردو کشور کار زیاد و مزارع بسیاری که تاکنون لم یزرع مانده‌موجوداست وروسیه هم باید باین نکته متوجه شود که‌سیاست‌اعتباری‌و نفوذی بغیر از نتایج سطحی‌حاصل درستی‌نخواهد داشت ، وقتیکه من فعالیت های M.N را در رشت بخاطرمیاورم با اینکه انرژی وحس ملی اورا قابل تمجید میدانم بی اختیار افکارناگواری‌درمغزمن تولید میشود ، کار عمدهٔ این مرد این بود که پیوسته بیك مقاطعه کارگرجی موسوم به خشتاریا مساعدتهای بیموردی میکرد و امتیازات مهمی برای او میگرفت ازقبیل امتیازات فلاحتی وجنگلی وراه سازی وغیره شاید قونسول ما دلایل موجهی هم نداشت که خشتاریا را بدیگری ترجیح دهد خیال‌میکنم که روزی خشتاریا درلحظه مناسبی بقونسولخانه آمده و M.N هم که‌همیشه مایل بودکارهای خود را بااهمیت جلوه دهد باین صدد برآمده است که بـه ایرانیان وانگلیسها ثابت نماید که درگیلان ثروتهای طبیعی استخراج نشده بحدوفور موجوداست که باید برای بدست آوردن‌آنها سرمایه وقوهٔ ابتکار روس رابکار انداخت .

یکی ازامتیازات عمده‌ای که این‌قنسول برای خشتاریا گرفت درولایت طالش بود . این‌ولایت به‌پنج ناحیه تقسیم میشود و بهمین جهت آنجارا خمسه طوالش میگویند و واقع شده است در شمال غربی گیلان و در حوزهٔ اداری همین ایالت است طالش‌مانند یك نوارباریك ساحلی بحرخزراست که ازطرفی هم محدود میشود برشته جبالی که ازجنگل‌مستور وآنرا ازفلات ایران مجزا میکنند . قصبات و دهکده‌هائی دارد که مهم‌ترین‌آنها قصبه پرجمعیت کرگان-

رود است . این اجتماعات درطول‌ساحل بحرخزر پرا کنده‌اندو بازارهائی‌دارند
که اهالی محصول‌زراعتی خودرا درآنجا با اجناس صنعتی مبادله میکنند .
تجارهم فقط درزمستان بآنجا آمد وشد دارند زیرا که‌آب وهوای این‌ولایت
درتابستان چندان قابل تحمل‌نیست حشرات وتب‌های موذی درآنجا زیاد است



سکنه طالش ازحیث نژاد ایرانی هستند و زبان مخصوصی دارندکه
نبـاید از زبان‌های سادهٔ محلی‌محسوب شود این زبان که شباهتی بزبان
افغان‌ها دارد بمروززمان مانند سایرزبانهای ایالات دیگرایران توسعه یافته
است (Er -آسیای روس ص۲۲٤ Dorm) محصول‌عمده این ولایت برنج
است زیرا که درآنجا جریان‌های متعددآب وجود دارد . دردامنه کوهستان‌هم
اهالی به‌تربیت اغنام واحشام میپردازند . عده‌ایهم بصید ماهی مشغول وجمعی
هم بهیزم شکنی وفراهم ساختن زغال اشتغال دارند . رفتن بطالش بواسطه
نبودن راه خوب خالی‌ازاشکال‌نیست ازطریق دریا میتوان راحت‌تربآنجا رفت
درواقع طالش ولایتی‌است منفرد واز ولایات حوالی‌خود مجزا میباشد اهالی
آنهم هنوز بـا رژیم ملوك‌الطوایفی زندگانی میکنند و اداره‌کردن‌آنها با
خوانین کرکانرود است . عدهٔ دیگری‌هم موسوم به بیك‌ها هستندکه اتصالا با

این خوانین رقابت دارند و چون اهالی باین نوع زندگانی عادت کرده و تا اندازه‌ای ازجور مأمورین دولتی بر کنار هستند استقلال نسبی خودرا دوست میدارند و بهمین جهت قدری سر کش و ذاتاً آرام نیستند بمحض اینکه نسیم آزادی درایران وزید یعنی درسال ۱۹۰۹ اهالی برضد خان کرکانرود شورش کرده وعاقبت اورا مجبور کردند که برشت برود ودرضمن شورش چند دکانی را هم که متعلق به تبعه روس بود غارت کردند راجع باین غارت با مأمورین ایرانی مذاکراتی بعمل آمد وپس ازآنکه خسارات وارده را برآورد کردند قرارشد ازمالیات مأخوذه ازطالش جبران این‌خسارات بشود

نظر بسر کشی وطغیان اهالی طالش عمال روس باین فکرافتادند که درآنجا نفوذی داشته باشند وبواسطه همجواری با قفقاز چنین صلاح دیدند که نظم وآرامشی درآنجا برقرار سازند ودراین عمل یك نفع سیاسی‌را هم در نظرداشتند . وروی‌همین‌اصل بود که (M.N) برای‌خشتاریا طالش‌را انتخاب کرد وامتیازاتی گرفت اما گرفتن این‌امتیازات خالی‌ازاشکال نبود ومعترضین به تهران شکایاتی کردند . برای روشن‌شدن قضیه من ناچارم بطور خلاصه بشرح زیر بپردازم :

بطور کلی‌چنانکه قبلاهم اشاره کردم درایران‌اسناد ملکی‌اعتباردرستی نداشت مخصوصاً درنواحی دورافتاده که وضع ملوك‌الطوایفی داشت . موقعی که رعایای‌گرگانرود برضد خان شورش کردند از جور وظلم او و غصب و تصرف املاك‌هم شکایاتی داشتند وهمینکه اورا ازطالش بیرون کردند املاك متصرفی‌اورا ازقبیل مزارع برنج‌کاری وجنگل وغیره ملك طلق‌خود دانستند از طرفی‌هم بیك‌ها که اتصالا با قدرت مستبدانه خان در کشمکش بودند از موقع استفاده کرده و املاکی‌را بتصرف خود درآوردند بدیهی است که با این اوضاع و احوال ممکن نبود قراردادی با خان که‌آن‌وقت دررشت اقامت داشت وازعایدات املاك خود بی‌نصیب‌بود منعقدگردد واگراحیاناً اختیاراتی هم با امضای خان میگرفتند اهالی وبیك‌ها درطالش اعتراضاتی میکردند و بالعکس اگر با اینها قرارداد می‌بستند خان اعتراض میکرد وادعای حقوقی داشت ودرهرحال یك ملك مورد تنازع ممکن نبود موضوع قراردادی بشود و متأسفانه در جنب این منظره قضائی عملیاتی‌هم صورت‌گرفت که بر اختلال اوضاع آنجا افزود . توضیح آنکه چون اختیارات خشتاریا درطالش صورت خوشی‌نداشت یك اسکادرن قزاق برای‌حفظ امتیازات او بکرکانرود فرستاده شد که درآنجا چند ماهی اقامت داشت وبعد با اصرار پی در پی کلنل R که

فرمانده قشون روس ومقیم قزوین بود ودرطول راه شوسه انزلی به تهران تصرفات نظامی میکرد احضار گردید . این نیروی مسلح کرکانرود را قنسول رسماً ببهانه غارت دکاکین تبعه روس واحتمال شورش از فرمانده کل نظامی درخواست کرده و بآنجا فرستاده بود. اماحضورقزاقان دراین ناحیه با عمل امتیاز خشتاریا هیچ مناسبتی نداشت وموجب تفسیرات وتعبیراتی شد و سفارت روس تهران‌را به تشویش‌واضطراب‌انداخت بخصوص که دراین موقع سفارت تهران نسبت باعمال وحرکات (M.N) توجه خاصی داشت وعملیات اورا نمیپسندید خلاصه عاقبت قزاق‌ها ازطالش رفتند وقنسول به‌خشتاریا اجازه داد که خودش برای‌حفظ امتیازات پلیسی تشکیل‌دهد اوهم یکدسته سی نفری مسلح گرجی‌را بآنجا فرستاد که حاضر فرمان باشند اما این معالجه از مرض خطرناکتر بود زیرا که بجای یك واحد نظامی منظم اشخاص مسلحی را بآنجا فرستادند که بهیچ نوع نظامی‌آشنا نبوده وتضمینی‌هم درکار نبود . خلاصه تمام این سیاست بازیها و گرفتن‌امتیازات وکارهای دیگر که درنظر (M.N) میبایستی‌موجب استحکام نفوذ روسیه درشمال ایران بشود برعکس باشکل مسخره‌آمیزی به وضع غیرمترقبه‌ای برگشت . نه تنها هزاران گرجی‌مانند سیل بطالش‌وگیلان روی‌آوردند که رفتار پرصدا ووضع جنگجویانه‌آنها ایجاد مخاطرات میکرد بلکه در اطراف خشتاریاهم اغلب گرجیان با هوشی بودند که بنفوذ روس اعتنائی نداشتند ودرمعاشرت‌های صمیمانه بین خودشان بطوریکه بعدها بمن گزارش داده شد گیلاسهای مشروب خودرا برای استقلال وترقی گرجستان نوینی بلند میکردند که باید از کوهستانهای طالش شروع شده و رو بتوسعه برود . من نمیخواهم بمیهن‌پرستان گرجستانی که در این موقع خوب تشخیص داده بودند که باید افکارواعمال قنسولخانه‌را که مظهروتجسم تزاری بود بنفع خودبکاربرندملامت کنم بلکه میخواهم برسانم که قنسول ما بواسطه همین کارهای ناپسند بالاخره خودرا درمعرض‌استهزا دید . همین مثال کوچك مسئله ملیت امپراطوری روس‌را زیرنظرمیآورد . مسلم است تمام ملل غیرروس‌در حالیکه همه اهالی کشور بسیار پهناوری هستند میتوانستند موقع را غنیمت شمرده وبرای خود استقلالی فراهم نمایند (حتی در ماوراء سرحدات روسیه ودر زیر سپرنفوذ دولت تزاری) وبنابراین تجزیه وایجاد تشکیلات تازه و قطع روابط با بازاربزرك روس ازحیث اقتصاد صورت خوشی پیدا نمیکرد ومسلماً با این ترتیب یك استقلال واقعی برای روسیه بوجود نمی‌آمد . لازم بود امپراطوری روسیه روح بزرگتری نشان دهد واختیاراتی عطا کنند که

باعث رشد وتوسعه تربیتی واجتماعی و حتی سیاسی این ملل مختلف گردد و نظر نفع مشترکی پیدا شود تمرکزدادن این ملل وروسی کردن آنها بقوه قهریه واجبار سیاست مهمی محسوب نمیشود .

باری من نمی‌توانستم و وظیفه‌هم نداشتم که برئیس پست خود نصایحی بکنم ودستوری بدهم زیراکه او بتنهائی وبدون مشورت با دیگران تصمیماتی میگرفت ودارای مسئولیت لازم بود . البته منهم مانند اوفکرمیکردم که به‌اقدامات دولت انگلیس از دخول درشمال ایران و در نزدیکی بقفقاز در خط دیپلماسی قدیمی باید حاضرجواب بود اما نه با آن‌طرزعملی که او پیش گرفته بود . مسلماً تشکیل ژاندارمری ببهانه تنظیم امورمالیه برای اغفال ما بود . آیا ماژورقشون هندی یعنی ماژوراستکس همان‌شخصی نبود که درموقع بست نشستن دمکرات‌های ایران درسفارت بریتانی بسمت آتاشه نظامی نیرنك بکار میبرد وتبلیغات میکرد و بآنها تلقین میکردکه از شاه درخواست مشروطیت کنند ؟ البته او درفکرمنافع ملت ایران نبود بلکه بخوبی میدانست که اگر پارلمانی با اتکاء دولت انگلیس درایران تأسیس گردد برای اجرای نقشه‌های سیاسی انگلیس وسیله راحتی‌است . نفوذ انگلیس در افغانستان حتی پس از موافقت‌نامه ۱۹۰۷ طوری بود که روسیه نمیتوانست درآنجا قدم گذارد و به‌منزله میخی بودکه بمتصرفات روسیه درآسیای مرکزی سخت فشارمیآورد و فقط مدت کمی است که این میدان کشتی گیری با حقه‌بازیهائی که درآن انجام میگرفت تعطیل شده است با این حال ! کنون‌هم درصدد است که مقام خودرا درسواحل بحرخزرمحکم وپایدارنماید بدیهی‌است چنین عملی درد‌ربار روسیه تولید افکارجدیدی میکند . اما متأسفانه باید بگویم هرگاه شالودهٔ استقرار ما درطالش باعث اعتراضی‌هم نمیشد اجرای این‌نقشه عملاصورت خوشی‌نداشت امتیازات خشتاریا بطوریکه من مدلل کردم اساساً غلط بود و علاوه برغلط بودن خبط دیگری‌راهم قنسول مـا مرتکب شد که تصورمیکرد منافع روسیه بوسیله اعزام گرجی‌ها درطالش تأمین میشود .

ازطرفی‌هم بناهائیکه شده‌بود نباید خراب بشود خشتاریا بـا مخارج گزافی‌عمارت مجللی بسبك کاخهای ایوان‌دارهندی درجزیره میان پشته ساخته که شبها در نور الکتریك غرق بود ودر پهلوی‌آن‌هم کارخانه بزرك اره کشی بنا کرده بود که‌میگفتند‌برای بریدن‌چوبهائی‌است که از طالش باید بیاورند و چون‌آوردن چوب‌هم ازطالش مشکل‌بود همه عقیده داشتند که نصب این کار-خانه درانزلی بی‌مناسبت است . بعلاوه من درخاطرندارم که وقتی این کارخانه

شروع بعمل کرده باشد اما کارخانه‌دیگر یرا درضمن گردش دیدم که در کوهستان طالش بنا شده‌بود و با توربین کارمیکرد .

در کرکانرودهم عمارتی برای دفتر وانبارهائی برای نگاه داشتن برنج ساخته‌بودند درسراسرسواحل بحرخزرهم بناهائی بود که کارکنان شرکت در آنها منزل کرده ومشغول کار بودند .

درجنگلها برای بدست‌آوردن تخته‌های چوب بلوط باکتشاف پرداخته بودند دراین‌جنگلها درخت بلوط فراوان وازحیث جنس‌مرغوب‌است ازطرفی هم نمیدانم که‌آیا مطالعه وا کتشافات جنگلی‌طالش ازروی دقت بعمل‌آمده‌بود یانه. گزارش مهندسین ومتخصصین درزیردست من بود ومیدانم که دراین کار آن‌طور که بـاید دقت و صرف وقت نکرده بودند . خشتاریا هیزم شکنان گرجستانی‌را بآنجا آورده بود که تخته‌های چلیك تهیه کنند شاید چیزهائی‌هم فراهم کردند ولی درخاطر ندارم که محصولی صادر کرده باشند وچون حمل و نقل این‌تخته‌ها از کوهستان بساحل‌دریا اشکال داشت ودر کنار دریاهم وسایل ماشینی برای‌حمل بکشتی وجود نداشت معلوم نبود که بچه قیمتی تمام میشود . برای اصلاح این کار درصدد بودند که اسکله‌ای در کرکانرود بسازند وشاید با صرف سرمایه عمده‌ای‌کارهای خشتاریا عاقبت نتیجه خوبی میداد اما بواسطه پیش‌آمد جنك بین‌المللی عملیات اوقطع شد ونمیتوان برای‌آینده دراین‌باب اظهار نظر کرد .

خشتاریا علاوه برامتیازات جنگلی وفلاحتی طالش امتیاز حمل و نقل بـا اتومبیل‌راهم داشت وگاراژ بسیاربزرگی درقازیان بنا کرده بود . قازیان محله‌ایست ازانزلی که درساحل جنوبی بندر واقع شده و ازآنجا راه شوسه روس بطرف قزوین وتهران شروع میشود وخود شهرانزلی درساحل شمالی واقع است یعنی درانتهای یك قسمت باریك طویلی ازخشکی که مرداب‌را از دریا جدا میکنند و راه خشکی طالش از همین جـا شروع میشود . تقریباً ده اتومبیل بکارافتاده‌بود اما قوه‌آنها برای راههای کوهستانی مناسب‌نبود یعنی قسمتی ازراه شوسه که ازرشت تـا گردنه امتداد دارد وتقریباً ده کیلومتر در دهنه کوه روبیالا میرود ودروسط جنگل‌هم پیچ وخم زیادی دارد .

سفیدرودهم درپائین همین راه دردره عمیقی جاری است این رود از جبال کردستان سرچشمه میگیرد یعنی‌درسرحد خاك ایران وتر کیه ودرقسمت ایران غربی درسلسله جبال البرز برای خود معبری درست کرده و بطرف بحر خزر میرود این رود درقسمت فوقانی‌موسوم است بقزل‌اوزن و من درمسافرت

بآذربایجان مانند یك آشنای قدیمی بدیدنش موفق شدم .

خلاصه خشتاریا که تـا آن وقت گمنام بود (گمان میکنم در کاگری Cagry که جزء املاك شاهزاده الدنبورك Oldenbourg درساحل قفقازی بحراسود بود سمت سرباغبانی داشت) اکنون مشهور و شخص فوق‌العاده‌ای بشمارمیرفت . گیلانیها با نصف نام او که کلمه خوش است بازی کرده و گفته‌اند: خوشتر از خشتاریا ندارد کسی منزلی درانزلی .... باری او درانظار برای خود اعتباری فراهم ساخته بود ولی اخیراً نسبت بدارائیش عدم اعتمادی ایجاد شده بود زیرا که پاره‌ای ازحواله‌هایش دیر پرداخت میگردید ولی کارهایش تا پائیز ۱۹۱٤ که من ازرشت رفتم ادامه داشت

اگرچه این مطلب ازموضوع یادداشتهای تاریخی من خارج است اضافه میکنم که خشتار یاچندی بعد درموقع جمهوری بی‌بنیاد موقتی گرجستان بدون اینکه درحکومت آن سهیم باشد خود را ازجملهٔ سرمایه داران عمده معرفی میکرد درایران‌هم درقضیهٔ داستان مانندنفت شمال‌نامی‌ازاو برده‌میشود ومیگویند دراراضی نفت خیزخوریان نزدیك سمنان دستی دراز کرده بود و صحبت معامله ومصالحهٔ بین‌او و سینکلر Sinclair امریکائی در افواه بود که بالاخره صورتی بخودنگرفت‌وعاقبت برای استخراج نفت آن ناحیه‌شرکتی بمیان افتاد که درآن سرمایه های فرانسه وشوروی دخالت‌داشت وبطوریکه میگفتند خشتاریاهم قسمت خودرا درآن شرکت نگاهداشت بهرحال این مرد فعال چندسال قبل درپاریس درگذشت وباکارهای خود وداع کرد . با اینکه عملیات اورا غالباً نپسندیده وتنقیدمیکنند این‌نکته مسلم‌است که اویك نمونهٔ فعالیت جالب توجه و هنرمند بدون بحثی بود و در مقابل اشکالات همیشه استقامت بخرج میداد وهیچوقت مأیوس نمیگردید ودر تصمیماتی که میگرفت نهایت انرژی‌را برای انجام آنها صرف میکرد هرگاه امتیازات طالش او که من اساساً غلط میدانم باقدمهای احتیاط و بدون شتاب پیشرفت میکرد و مخصوصاً اگرجنك مانع صادرات او نمیگردید شاید کار هایش صورت خوبی پیدا میکرد ولی‌درهرحال بآنصورتی که بود محققاً بی نتیجه بود و بطریق اولی باعث نفوذ روسیه در گیلان نمیشـد . تنها نتیجهٔ عملیات او این بود که اثرات استبدادی روس‌را درنزد ایرانیان باقی گذارد . بطرزبورغ هم بعدها باین اشتباه پی برده بود . هنگامیکه من بعنوان مرخصی بآنجا رفتم یکی ازکارمندان عالی‌رتبهٔ وزارت امورخارجه راجع بکارهای خشتاریا بامن‌صحبت میکرد و خشتاریارا بمنزلهٔ پات فیندری Path finder فرض‌میکرد این

اصطلاح امریکائی دومفهوم دارد اگرازطرفی پیش قدم آبادی اراضی بایررا میرساند ازطرف دیگرسوانح‌و تصادفاتی‌را بخاطرمیآورد که ممکن‌است‌دارای خطر باشد هر گاه درممالك متحده آباد کنندگان نواحی‌بایر توانسته اند کار های مفیدانجام دهند باین جهت بوده که باهمکاری اهالی‌همان نواحی مشغول اقدام شده اند در صورتیکه چنین‌اقدامی درایران تنها بوسیله تبعهٔ خارجه‌قابل اغماض نیست مگراینکه برای کشور منبع عایداتی تولید کند یعنی‌همانطور که دارسی‌استرالیائی کمپانی بزرك نفت انگلیس‌وایران را ایجادکرد .

خلاصه آنکه خشتاریا بدون همکاری با اهالی مملکتی که در آنجا سرمایه وحس‌ابتکار موجود نبودشروع باقدام کرده استوبالاخره بطوریکه من شخصاً ناظر بودم پیش‌آمدها وحوادث غیر مترقبه راه حلی برای این‌نوع مسائل درایران وترکیه نشان داد . ایران پس‌ازجنك استقلال خود را بدست آورد وازرژیم کاپیتولاسیون خلاصی‌حاصل کرد وتوانست در ظرف ۲٤سال اخیرهیئت متخصصین خودرا تشکیل دهدو بسرعت بطرف صنعت متوجه گردد ترقی‌صنعتی بدواً بامساعدت دولت شروع شد وبعدها سرمایه‌های خصوصی‌هم درکاردخالت پیدا کرد وشرکتهای سهامی‌تشکیل‌یافت وسطح اقتصادی کشور بالارفت . یکی ازکارهای عمده شایان ملاحظه ساختمان راه آهن سراسری ایران‌است که بآن شعب‌فرعی‌نیزافزوده شده ومیشود واین‌خودیکی‌ازموجبات پیشرفت اموراقتصادی ایران است و خوشبختانه اینکار بدون تحمل سیاست ملال‌آورخارجی و امتیازگیران بیگانه انجام یافت . لغوقرارداد کمپانی نفت واستقرارآن براساس مفیدتری وسیله‌شد که پس‌ازسقوط سلسلهٔ قاجار تغییرات مهمی‌دراین کشور روی دهد امتیازدادن بخارج اساساً شامل زیانی‌نیست بلکه سیاستی که همراه‌آن امتیاز استزیان میرساند . مسلم‌است که این امتیازات تاکنون وسیله بود برای نفوذ دول بیگانه که از اینطریق دایرهٔ دخالت و تصرفات خودرا در ایران وسیع تر کردند وهمین موضوع وسیله ای بدست شوروی‌داد که توانستند از تبلیغات خودنتیجه بگیرند وبسکنه خاور تلقین کنند که ازسرمایه داران خارجی پرهیز کرده واتکاء باحساسات میهن پرستی وملی‌خود داشته باشند واین تحولات وتغییرات عمیقه‌را که ماشاهدوناظرآنها هستیم وبه عنوان بیداری کشور های‌آسیائی تلقی میکنیم بوجودآوردنداین نکته را هم بایددرمدنظرداشت که کمونیسم بالذات درخاوردارای تأثیرنیست زیراکه افکارآن هنوزدرروحیه اجتماعات شرقی ریشه نگرفته است فقط از این نظر که سرمایه داررا خارجی‌قلمداده توانسته‌است بامهارت تاراحساسات

ملی وبیزاری ازاجانب را مرتعش کند . درواقع کمونیسم ازاین راه در یك نشو وارتقای تاریخی که مقدر بوده وارد شده وبدون طی مراحل قهراً جلو افتاده‌است واگر بخواهیم واضحتر حرف بزنیم باید بگوئیم که این مسلك بسیرارتقائی خیانت کرده‌است .

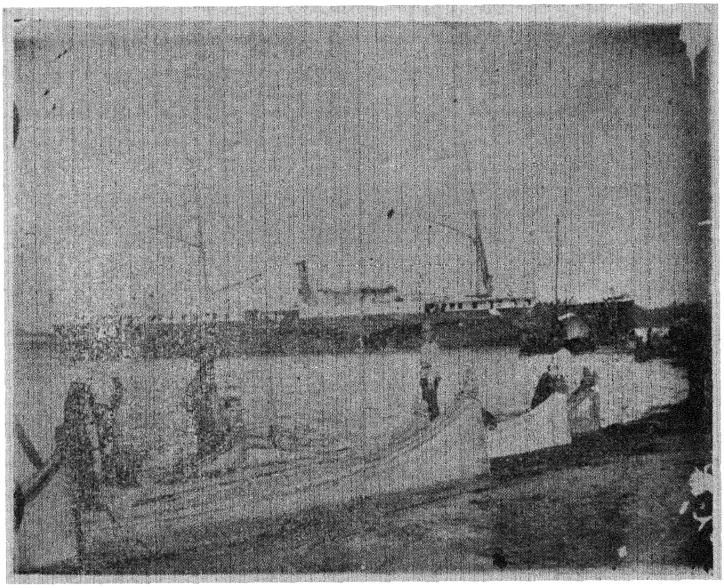
باری این افکار که بدون اراده ازخاطرمن بقلم آمده نباید باعث فراموشی من شود که دریکربع قرن پیش در گیلان بوده‌ام ونبایستی ازموضوع خارج شوم . خلاصه خشتاریا تنها کسی نبود که مساعدت قنسول ما را غنیمت دانسته و امتیازاتی گرفته باشد کسان دیگری هم امتیازاتی گرفتند مـانند مانگوبی Mangoubi که امتیاز درختهای بلوط جنگل تنکابن رابرای تهیه تخته‌های چلیك گرفت و متخصصین زیادی از خارج به‌گیلان آورد و آلی نیکو Aleinikov امتیازی درجنگل‌های مجاوررشت گرفت که سوخت شهر رشت را فراهم کند . البته این امتیازات چندان مهم نبود .



آرشیوهای قنسولخانه رشت

درآغاز مأموریت من کوشش داشتم که زودتر باموروقنسولخانه آشنا شوم وهرروز چیزتازه‌ای برمعلوماتم اضافه میگردید بعلاوه بکارهای روزانه قناعت نمیکردم ودرصدد بودم که بفهمم فعالیت قنسولخانه درگذشته چگونه

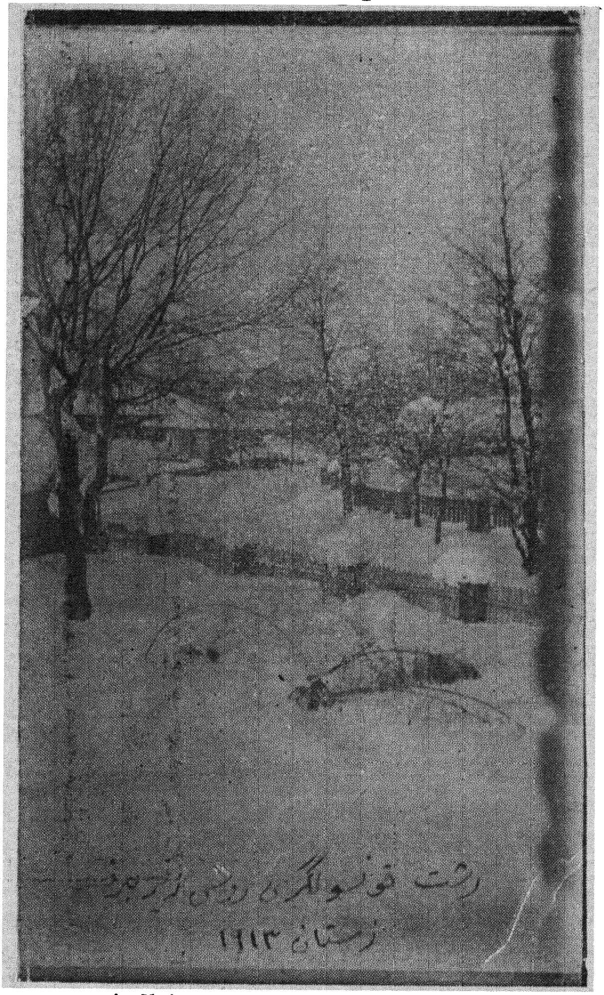
بوده‌است بنابراین درمواقع فراغت بمطالعهٔ پرونده هامیپرداختم که پاره ای ازآنها تقریباً مربوط بصدسال‌قبل بود درمیان رؤسای‌پست رشت دونفربودند بنام ولاسو Velassov وزینوویو Zinoviev که در ادامه خدمت بعدها بسفارت تهران‌منصوب گردیدند شخص‌اخیرپس‌ازآنکه مدتی دروزارت‌خارجه مدیرقسمت‌آسیائی بود بسفارت اسلامبول رفت. درموقع ورق‌زدن‌اوراق زرد شده بنام شدزکو Chodzko نیزبرخوردم که بعدهادرپاریس بخاورشناسی شهرتی‌یافت وچندین کتاب قابل توجه هم انتشارداد (۱)



قبل‌ازساختمان‌بندرانزلی وراه شوسه رشت بتهران روابط قنسولخانه باروسیه وسفارت ایران خالی ازاشکال نبود بخصوص در زمستان . کشتی که چاپار بادکوبه را میاورد گاهی نمی‌توانست بخشکی نزدیك شود ودر موقع طوفان دریا مجبوربود که مدتی‌دروسط دریا توقف کند . درداخلهٔ ایران هم برف زیادراه را مسدود میکرد ومانع عبورومرورمیشد .

(۱) کتابخانهٔ ملی مقدارزیادی ازنامه های شخصی‌شدز کورا راجع بایران حفظ کرده است .

واقعهٔ قابل ملاحظه‌ای که در آرشیوها جلب نظر مرا کرد این بود که اهالی رشت در موقع جشن افتتاح راه شوسه و برقراری ایستگاه ها برای



گرفتن حق‌العبور [illegible] در نظر آنها بدعتی بود و با نظر نفرت بآن مینگریستند و تصمیم گرفته بودند که بااسلحه بدفتر راهداری

حمله کنند و آنرا آتش بزنند ولی تاتارهای تبعه روس ازاین پیش‌آمد مسبوق شده و برهبری حاج صمدخان که بعدها بسمت تاجر باشی روس منصوب گردید اسلحه برداشته ودرقنسولخانه که مقابل دفترراهداری بود برای دفاع آماده شدند و بدینطریق مانع شورش گردیده و دفتر هم توانست حق العبور را دریافت نماید .

ازآرشیوها چنین استنباط میشد که تاآغازقرن بیستم یعنی تاموقع ساختن بندرانزلی وراه شوسه قنسولخانه چندان کاری نداشت فقط گاهی گزارشی راجع بمحصول ، خصوصاً ابریشم وپاره‌ای ازامورمربوط بکارگزاری وغیره بسفارتخانه میداد اما ترسیم راه انزلی به تهران کار قنسولخانه را زیاد کرد اگرچه ازنظرفنی راه سازی اشکالی نداشت ولی درضمن‌عمل به پیش‌آمدهای غیر مترقبه‌ای برمیخورد چنانکه عدهٔ زیادی ازکارگران روسی بواسطه تب های موذی یادیسانتری بخصوص درقسمت های باتلاقی گیلان تلف شدند (۱) واجباراً میبایستی آنهاراهمه‌روزه طرف‌عصر برشت یاجاهای خوش آب و هوا انتقال دهند واز حشرات موذی که ناقل مالاریا هستند دورسازند . اشکالات دیگری هم روی میداد مثلا دررودبار که قصبهٔ مهمی‌است راه باید از باغهای زیتون عبور نمایدوناچارقسمتی ازاشجارقطع‌میشد دراین جاهم شورش قریب - الوقوع بود اما قنسول روس پخی‌تونو Pokhitonov واسطه شده وبا پرداخت خسارات وارده غائله را رفع کرد ازتفصیل زندگانی قنسولها وتبعهٔ روس در گیلان صرفنظرمیکنم درآنوقت عدهٔ مهاجرین روسی قلیل ودرمیان جمعیت کثیری که ازحیث زندگانی واخلاق و عادات تفاوت داشتند زندگانی میکردند وهرآن بیم آن میرفت که وقایع حزن‌آوری روی دهد نویسنده ای بنام‌ژوزف کنراد Joseph . Conrad وضع زندگانی‌مهاجرین آنزمان را بشکل رمانی‌شرح داده وتوانسته‌است آلام ورنجهای روحی‌اروپائیان را که دراین آب وهوای ناسازگار بحال خودمانده بودند خوب نقاشی ومجسم سازد . این جمعیت قلیل بدون وسایل راحتی‌جسمانی‌وروحانی در گیلان بسر میبردند وحق‌این پرسش‌را داشتند که آیاخوب است یك عده کارمند قنسولی را همیشه دریك کشور ودریك محیط بطوراجبار نگاهدارند ؟ بدیهی‌است که انسان دریك محیط خارجی با طول مدت خسته میشود و قهراً باآن متجانس میگردد ودراینصورت کمتر اتفاق می‌افتد که محسنات آن محیط را فرا گیرد

(۱) درپونل که درکنارمرداب است وکارگران برای‌ساختن بندرانزلی‌سنك استخراج میکردند تب‌زردی باعث تلفات زیادی گردید .

بلکه بیشتر بمعایب آن میل میکنند ودیگر مانند کسیکه از خارج میآید بمحیط خودنگاه نمیکنند من ازاین نوع عمال واعمال آنها نمونه‌های زیادی دارم که ازذکر آن خودداری میکنم .

اخیراً دروزارت خارجه تصمیمی اتخاذ کرده بودند که برای پرورش عوامل خوب بهتر آن است که نگذارند عاملی دریك محل زیاد بماند خواه در ادارات مرکزی وخواه درخاور بلکه باید قانون نقل وانتقال را طرح واجرا نمایند مثلاپس از آنکه کارمندی چندسال درپست دورافتاده‌ای درآسیا بسر برد اورا بوزارت خانه انتقال دهند تازنك زدگی اورفع ودوباره صیقلی شود و مخصوصاً اورا وارد کنند درزندگانی مراکز بزرك که باتمام وسایل اجتماعی وروحی که درآن موجوداست آشنا گردد وافق وسیعتری ازسیاستهای بین‌المللی درنظر او قرار گیرد و بالعکس این آقایان که در ادارات مرکزی بعادات بد مبتلا میشوند وحتی مسئولیت را ازدست میدهند و باتفنن درمیان کاغذها میغلطند میبایستی بنوبهٔ خودمدت زمانی را درآسیا بسر برند برای اینکه عملا بحساب خود پردازند و ببینند چگونه باید بااوضاعی مواجه شد که هیچ نوع کتب دیپلماسی یافرمولهای دفترخانه برای حل مسائل کافی نیست وتحریر یك نامه باتصمیماتی که دراوضاع آشفته آنجا باید گرفته شود برابری نمیکند .

البته چنین رفرمی اگر عملی میشد بسیار عالی وپسندیده بود ولی متأسفانه چنین طرحی شاید اکنون درکارتن سبزی درگوشهٔ افتاده باشدهرگاه تصور کنیم که تمام عمال خاوری درمحیط های تن‌پرور مغلوب نمیشوندا شتباه کرده‌ایم موارداستثنائی آن بسیارقلیل است و بندرت کسانی بوده‌اند که توانسته‌اند خودرا بصورت آدم نگاهدارند واوقات بیکاری را صرف مطالعه کشوری که درآن هستند بکنند نسبت شرق‌شناسان که حرفه خودرا دوست داشته باشند خیلی کم است وغالب کارمندان همینکه تربیت مدرسه ای را فراگرفتند قناعت بمأموریت کرده وانجام وظیفه می کنند ودر سایر امور ذوق وهوش خود را بکار نمی اندازند .

خاورشناسان درخاور

البته مقصود مااین نیست که مأمورین خاوری را مورد ملامت قرار دهیم بلکه میگوئیم تأسف‌آوراست که خاورشناسی روسیه ازشاگردان خود درعوض معلوماتی که بدانها آموخته حتی مدارك کوچکی هم که مفید فایده باشد بدست نیاورده است

بعلاوه این نکته هم قابل توجه است که برای اینکارهیچگونه تشویق

و ترغیبی بعمل نیامده واگر بخواهیم حق مطلب را ادا کرده باشیم باید بگوئیم که دولت روسیه که منافع گوناگون وغیرقابل بحثی درخاور دارد هیچگونه تشکیلات مطالعه ای ندارد که اقلا با انجمن آسیائی که درپاریس تشکیل شده ومی تواند اعضای متفحص خودرا راهنمائی کند و مطالب مفیدی را انتشار دهد قابل مقایسه باشد. قبل ازحرکت من بایران درسنوات ۱۹۱۰ یا ۱۹۱۱ درسن پطرسبورغ انجمن خاورشناسی بنام اوروOro تأسیس شدوریاست افتخاری آن با شاهزاده خانم میلیتسانیکولایونا Militsa Nikolaievna بود یعنی دختر نیکلای مونتنگرو واین انجمن هم نتوانست ایفای وظیفه کند زیرا که جنگ وپس ازآن انقلاب کبیر روسیه مانع کارآن شد معلوم است در غیاب چنین مرکزی تنها خاورشناسانی که روابط خودرا با استادانشان حفظ کرده بودند بمطالعاتی پرداخته و میدانستند که زحماتشان در این راه بیهوده نبوده و ممکن است ارزشی هم داشته باشد .

درادارات رسمی هم اوضاع بهتر از این نبود و در وزارت امور خارجه انتشارات منظمی وجود نداشت که بتوان گزارشات قونسولی که قابل توجه ودقت باشد دید تنها کتابهای نارنجی ما بود که در موقع کشمکش های دیپلماسی تنظیم شده وبطور پراکنده مطالبی درآنها درج شده بود در سنوات قبل ازانقلاب وزارت خارجه بانظروشرکت بریتانی کبیرمدارك قابل توجهی را نسبت بتجدید حدود ایران وترکیه محرمانه منتشر کرده بود ونیز درهمین موقع بود که روابط تجارتی بطور کامل بامهروعلامت وزارت تجارت شروع شد ودردنبال آن آتاشه های تجارتی بوجودآمدند ومن درخاطردارم که دربدوامر پزشکی درتهران باین سمت منصوب شد بنابراین جای تعجب نیست که پست های قونسولی آنطور که باید باعث نفوذما نگردید وبازهم جای تعجب است که با وجود این اوضاع نفوذ روسیه بطور رضایت بخشی ادامه داشت .

ورود آقای کرستووتس

مطالب فوق که من از آرشیوها نقل کردم بزمانهای گذشتهٔ بسیاردوری مربوط است. اما پس ازاینکه بندرانزلی وراه شوسه ساخته شدو شعبه بانك استقراضی روس دررشت تأسیس شدو تجارتخانه ها وکارهای دیگر رو بازدیاد گذارد اوضاع بکلی تغییریافت وپست رشت اهمیتی پیدا کرد وچون راه خوب شدتمام کارمندان وزارت خارجه روسیه وکشورهای دیگر که بقزوین وتهران و کرمانشاه ـ اصفهان وغیره میرفتند برشت وارد وازآنجا بمسافرت خود ادامه

میدادند ودرموقع بازگشت یا مرخصی نیزازاینراه عبور میکردند کمترماهی میگذشت که ما یکی از همکاران خود را دررشت ملاقات نکنیم اگر کسی از روسیه میآمد خبرهای تازه و اطلاعات وزارتی را همراه میآورد . همکاران خارجی وشخصیت های مهم ایرانی نیز برشت آمد وشد میکردند و معمولا در این شهرتوقفی کرده وازقنسول ملاقاتی بعمل میآوردند مطابق معمول ایران تشریفات استقبال ازکارهای ضروری بود واین کاروقتی صورت میگرفت که

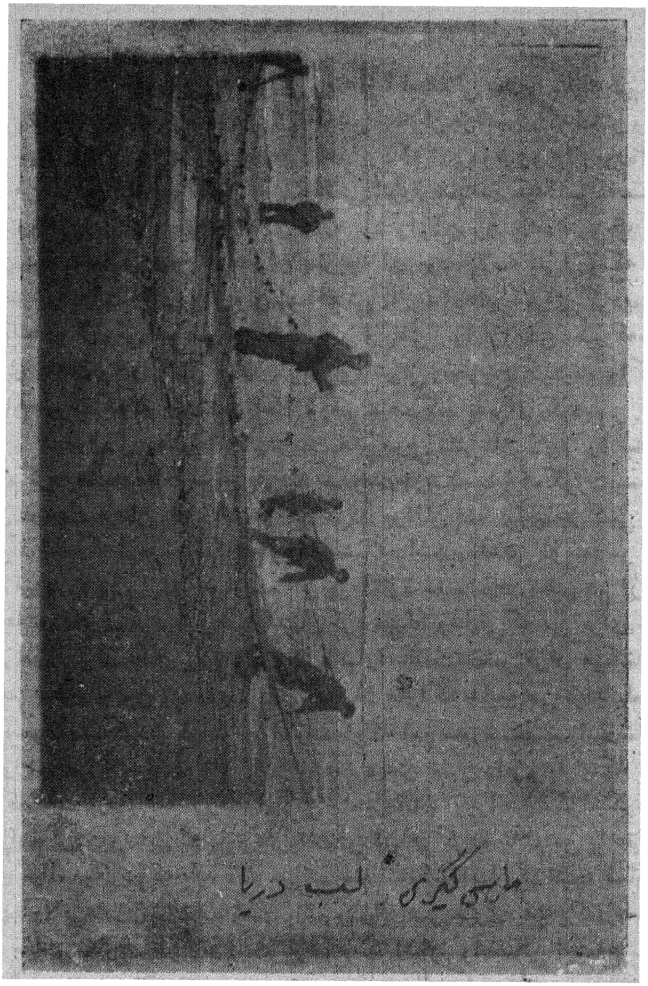


سفرای خارجه ومامورین عالیرتبهٔ ایرانی وارد میشدند وچنین استقبالی غالباً درباغ یا قریه ای درقرب شهرودر کنارراه شوسه واقع میگردید .درچنین مواقع حکام ایرانی واشخاص بزرگ و نمایندگان قونسولخانه ها همه برای خیرمقدم گفتن درآنجا جمع میشدند ویك عصرانه یا صبحانه باشکوهی برحسب موقع بافتخارتازه وارد صرف میشد . من نیزدرآنجا سفرائی را ملاقات کردم مانند موسیو لگوتتی Logotheti از اهالی اطریش هنگری وشاهزاده هانری رس Henry Reuss آلمانی و مخصوصاً سفیر روسیه مسیو کرستوونس

Korostovets که ملاقات او بمناسبت اوضاع و کیفیات خاصی که داشت در خاطر من محفوظ مانده است .

درموقع ورود او من بانزلی رفتم تا در کشتی باو تبریك ورود گویم بدبختانه کشتی درحین داخل شدن به بندر بتپهٔ ازشن برخورد و ببحر کت ماند کانالی که دریارا با فضای مرداب انزلی اتصال میدهد از دریا بوسیله دوشعبهٔ اسکله مانند جدا شده و درمعرض شن هائی واقع شده است که آب دراین نقطه وارد میکند واتصالا باید با ماشین مخصوصی پاك شود سفیر ازاین پیش آمد متغیر گردید خوشبختانه کشتی کوچکی که دراختیار ادارهٔ بندر بود نزدیك شد ومن توانستم باو خیر مقدم گویم .

بدیهی است دراین موقع کاری ازمن ساخته نبود فقط رنج این پیش آمد را تحمل میکردم پس از آنکه مهندس مدیر بندر را باو معرفی نمودم خواهش کردم که زودتر از کشتی خارج شود زیرا که صداهائی از کشتی بشن نشسته شنیده میشد اما دقیقهٔ بعد با همان کشتی کوچك مارا آوردند باسکله ماهیگیری لیانوزو که در آنجا مدیر مهمان نواز این مؤسسه در انتظار پذیرائی سفیر بود من امیدوار بودم که در اثر این پذیرائی مجلل در کنار میزی که در روی آن اغذیهٔ لذیذ فراوان با محصول متنوع ماهی که در رأس آنها خاویار مطبوعی قرارداشت بدخلقی سفیر تغییر کند ولی با کمال تأسف خبر آوردند که توپچی ایرانی که باید برطبق معمول ورود سفیر را با شلیك توپ اعلام دارد بواسطهٔ انفجار نابهنگام یکی از توپهای کهنه بازویش از تن جدا شده است سفیر فوراً مبلغی وجه نقد بمن داد که بتوپچی بدبخت بدهم و پس از آنکه درمؤسسه ماهی گیری گردش کردیم واطاقهای مولد برودت که برطبق معلومات جدید فنی ساخته شده بود تماشا کردیم و منازل کارگران و عمارتی که اسبابهای ماهی گیری در آن بود بازرسی شد دریکی از اتومبیل های کمپانی خشتاریا نشستیم و آمدیم بمنزل. خانم من تشریفات لازم را بخوبی فراهم کرده ووسایل استراحت سفیر را بنحو مطلوبی انجام داده بود معهذا بطوری که ضرب المثل میگوید هیچ دوئی نیست که سه نشود وقتیکه مسیو کرستووتس از طبقهٔ فوقانی برای صرف شام پائین آمد ودر سالنی که برحسب دعوت من اشخاص مهم ایرانی و سران مهاجرین روس وفرمانده قوای قزاق متصرفی بودند نشست من بلافاصله مشاهده کردم که نشان درجه اول سنت آن Ste Anne که بسینهٔ سفیر آویخته بود گردی مینائی وسطش که دارای عکس سنت آن است برجای خود نیست این دفعه سفیر با خنده آنرا ازسینهٔ خود برداشت ومجلس ما با سرور و



خوشی خاتمه یافت در این مجلس سفیر ما از سر گذشت طولانی خود در مغولستان وچین وشرکت در کنفرانس پرتسموت Portsmouth که بعد از جنگ روس وژاپون منعقد گردید صحبت میکرد و مدعوین با دقت گوش میدادند از عهدنامهٔ سه جانبهٔ روس وچین ومغول که در کیاختا در ۱۹۱۳ صورت گرفت وبموجب آن مغولستان یك وضع بین المللی بخود گرفت وباعث رضایت سه طرف شد

سخنرانی جالب توجهی کرد .

مسیو کرستووتس شخص نیرومند و با استقلالی بود و بایك دیپلمات رسمی تفاوت زیادی داشت اخیراً با دوشیزهٔ جوان فرانسوی که دختر رئیس پست چین بود ازدواج کرده وصحبت هم بود که این دوشیزه را ربوده است ولی من از این قضیه و تفصیل آن اطلاعی ندارم همینقدر میدانم که مسیو-کرستووتس زن اول خودرا طلاق داده بود واز آن زن یك دختر و یك پسر جوان داشت واززن دوم هم دارای پسربچه ای بود خلاصه پس از آنکه سفیر بادختر خود رفت ما ازرن جوان او باطفلش که بعد آمدند پذیرائی کردیم این زن یك نوکر چینی هم همراه داشت و پس ازرفتن آنها از پسر سفیر که درجهٔ افسری داشت و در آغاز جنك درپروس شرقی مجروح گردیده واکنون بتهران میرفت که درآنجا استراحت ورفع نقاهت کند پذیرائی کردیم .

درموقع ورود واقامت وعزیمت سفیرمن تشریفات لازم را بخوبی فراهم کردم مخصوصاً درموقع بازدید حکومت درشکه ما با اسکورت بیست نفر قزاق درتحت فرمان یك افسرحر کت کرد . قزاقان همه لباس چرکسی سیاه برتن داشتند که ازسینه شکافته وجای فشنك داشت و باشلقی ازپشت سر آنها موج میزد . زین ویراق اسبان هم از چرم تازهٔ سفید بود . سفیر هم از این تشریفات دلخوش گردید واظهارامتنان کرد معهذا وسایلی که من برای نشان دادن نفوذ روس بکار بردم وایرانیان آنهارا علامت تشخص فرض میکنندواز مراسم عادی تجاوز کرده بود دقت دیپلمات مارا که شاید کمی ازاشتباه در-آمده بود جلب کرد . فراموش نکرده ام که این سفیر نسبت بسیاست خارجی ما دراینموقع که سال ۱۹۱۴ آغازمیشد تردیدی نشان داد و با اینکه نسبت بمن ملاطفت کرد باطناً ازرفتاراو کمی متحیرماندم زیرا من فکرنمیکردم که درفراهم کردن وسایل تجلیل وتشریفات اواشتباهی کرده باشم من با عقیده و ایمان خیال میکردم که باید کاملا مراقب حفظ نفوذخودمان که نتیجه فشارهای سخت طولانی ما در آسیا بوده است باشم ودراین عمل چیزی میدیدم که ازدستور-های سیاسی خارج ومربوط است باوضاع جغرافیائی واحصائی اجتماع بشری که در آن نشو وارتقاء تاریخی ملت روس طی مراحل کرده است. بهرحال تردید سفیر نسبت بمقدرات روس در آسیا باعث رخنه ای درعقیده من نشد بعلاوه اضافه میکنم که کرستووتس اصلا اوکرانی و پس از انقلاب روسیه طرفدار تجزیه بود ونواده اوهم در موقع مهاجرت بلندن خود را هوا خواه استقلال اوکرانی معرفی کرد ودر آنجا مجله ای انتشارمیداد و از برنامهٔ خود دفاع



می کرد(۱)

---

(۱) بعدها من در پاریس فهمیدم که آقای کرستووتس در ماه مارس ۱۹۱۵ گزارش محرمانه‌ای بوزارت خارجه داده بود و دولت شوروی‌آن را انتشار داد (آرشیوقرمز نمره‌های ۶۵-۶۶) این گزارش مدرك معتبری است راجع

بقیه‌در پاورقی صفحه ۱۲۰

هیئت قونسولی رشت

نظر باینکه اوضاع دیپلماتیک‌را شرح میدهم بیمورد نمیدانم که بگویم علاوه برقنسولگری روس قنسولهای انگلیس و فرانسه و ترکیه هم در رشت بودند کمی بعدهم یکنفر دوافروش نماینده دولت آلمان شد البته گرفتاریها و مشاغل آنها خیلی کمتر از ما بود . انگلیس تجارت مختصری در شهر رشت داشت وشعبه بانك شاهی‌هم درآنجا دایر بود . قنسول فرانسه تبعه‌ای درآنجا نداشت ولی‌تبعه هلن‌را که مرکب از ۲۰ خانواده وشغلشان وارد کردن نوغان و صدور پیله‌ابریشم بودحمایت‌میکرد. همه‌ساله‌نیز از تجارتخانه‌بزرگی‌درلیون موسوم به ترای وپاین Terrail et Payen کسانی برای خرید ابریشم برشت میآمدند . تبعه ترکیه‌هم دررشت خیلی کم وآنهاهم یونانی واز اهالی بروس Brousse وشغلشان پرورش کرم ابریشم بود .

درموقع اقامت من دررشت قنسولها باهم سازش داشتند ولی قبل‌از من اوضاع طور دیگر بود وگاهی کدورت ونقاری در میان‌آنها تولید میشد مثل اینکه وقتی‌بنا بدرخواست قنسول روس منشی‌ایرانی قنسولخانه انگلیس ببهانه اینکه درنهضت ضد روسی رشتیان در دسامبر۱۱۹۱ دستی داشته است توقیف شده بود و موسیو رابینو Rabino قنسول انگلیس هم باین رفتار اعتراض کرده بود ولی ازاین اعتراض نتیجه نگرفت و خودش هم کمی بعد احضارشد . من نتوانستم موسیورابینو را خوب بشناسم تازه با اوآشنائی‌پیدا

بهمکاری روس وانگلیس درایران او درهمین تاریخ با همکارانگلیسی خود سیر تونلی Sir. Townley ازتهران احضار گردید .

درگزارش خود نقل میکند که همکاری او با سفیر بریتانی بی‌اندازه مشکل‌است وبرای حل مسئله پیشنهاد میکند که تهران بانگلیس واگذارشود وپایتخت ایران‌را درمنطقه بی‌طرف قراردهند و ایالات‌آذربایجان وگیلان و استرآباد در منطقه نفوذ روس قرارگیرند و تحت نظارت فرمانفرمای کل تاشکند و نایب‌السلطنه تفلیس اداره شوند و جای تعجب است که ژنرال کوروپاتکین Kouropatkine هم کمی بعد درگزارشی که در ماه فوریه ۱۹۱۷ بامپراطور روسیه میدهد همین پیشنهادرا میکند و مینویسد بنظر من لازم است ملك طلق پطر کبیر بروسیه عودت یابد یعنی ایالات استرآباد و گیلان ومازندران وبعلاوه باید با دولت انگلیس کنارآمد وقسمت‌های‌شمالی ایران را با تبریز وتهران و مشهد تحت‌الحمایه روس قرارداد (ارشیو قرمز نمره ۳٤) البته این ژنرال خیلی‌تندروی کرده است .

کرده بودم که رفت. موسیو رابینو کتب زیادی راجع بگیلان نوشته که باعث شهرت و افتخار او شده است ومن غالباً بآنها مراجعه کرده واستفاده میبردم پدرش در تهران مدیر بانك شاهی بود و بهمین جهة زودتر و بهتر بزندگانی ایرانی واقف گردیده بود بعد ها در موقع مهاجرت در انجمن آسیائی پاریس از ملاقات او خوشوقت شدم زیرا که اوهم در آنجا عضویت داشت وپس از اشغال پست هائی درمراکش ومصر متقاعد شده بود موسیو رابینو از روی دقت تاریخ گیلان وجغرافیای اداری و اقتصادی آنرا باروپا شناساند کتاب بزرگی بنام گیلان تألیف کرده است که مانند چند کتاب دیگر او بزبان فرانسه نوشته شده ومطالب بسیارمفیدی دارد و در هر حال برای هرنوع تفحصات آینده مقدمه وشالودهٔ محکمی ریخته است این کتاب یکی ازنمونه های خاور شناسی قونسولی است که آنچه راکه در خاور در باره کشوری که در آن اقامت دارند بایدانجام داد نشان میدهد. گیلان ازهرحیث میدان وسیعی برای مطالعات دارد این ایالت بوسیله جبال و جنگلها و باتلاقها از ایران مجزا شده ومدتی بعد از سایر ایالات باسلام گروید و مدتی زیاد بحال استقلال در مقابل مرکز سیاست کشور باقی ماند و بطور قطع تابع مرکز نشد مگر درقرن ۱۶ درزمان سلطنت شاه عباس کبیرودرموقع نهضت آزادیخواهی که عناصر ترقیخواه برضد استبداد شاه مبارزه میکردند گیلان نظر بمجاورت باروسیه که در آنجا مسلمانان قفقازی مخصوصاً بعد ازسال ۱۹۰۵ با سرعت زیادی برای بدست آوردن آزادی میکوشیدند و فعالیت ادبی بروز میدادند و روز نامه هائی بسبك نوین منتشر میکردند و عامه مسلمانان را ازخواب غفلت بیدارمیکردند بیشترمایل به تجدد وآزادیخواهی شده وهمیشه برای حصول مشروطیت دررأس جنگها قرارداشت.

زندگی اجتماعی

راجع بزندگانی اجتماعی برای من امکان نداشت که اطلاعات زیادی بدست آورم. بطوریکه قبلا هم اشاره کردم من در موقع بحران سال ۱۹۱۱ برشت وارد شدم که تمام مشروطه خواهان را تبعید کرده بودند وهنوز هم کشمکش هائی وجود داشت.

علاوه برتماس روزانه که دردفترقونسولخانه با عامهٔ مردم و مخصوصاً بادهقانان داشتم باأمورین دولتی واعیان شهرهم بندرت رفت وآمدی میکردم این ملاقاتها بیشترجنبه رسمی داشت. گاهی هم مجالس خصوصی و میهمانی ها درمنزل ما یا دوستان ایرانی تشکیل میشد که من درآنها حضور داشتم.

اجتماعات خصوصی درشهر یا در باغهای مجاورشهر صورت می گرفت دراین مجالس تفریحات ما منحصر بصرف مأکول و مشروب نبود بلکه صحبت های معنوی وادبی و بذله گوئی هم در کار بود . ایرانیها فوق العاده خوش محضر هستند و درصحبت هم ظرافت بخرج میدهند ومخصوصاً درمیان کلام اشعار و مطایبات وضرب المثل های شیرین ایراد مینمایند ومانندفرانسویان در ترکیب لغات مهارتی دارند ومضامین خوش و کنایات زیادی درست میکنند . مفاخرالدوله فرمان - فرمای گیلان وطالش در بذله گوئی ومزاح نمونه خوبی بود بخانم من وزیره خانم خطاب میکرد من وخانم بمعاشرت ومصاحبت او رغبتی داشتیم .

بی مناسبت نیست که بطور جمله معترضه چند کلمه ایهم راجع بطباخی ایرانی ذکر کنم بنا برضرب المثل معروف (بمن بگوچه میخوری تابتو بگویم چگونه آدمی هستی) بـاید گفت که ایرانی همان طور که در ادبیات لطافت و ظرافت نشان میدهد وبهمین جهت ادبیات او ازروی شایستگی درعالم مشهور ومقام بلندیرا احراز کرده درخوراك هم این سلیقه وذوقرا ازدست نداده است البته درمیان دهقان که بنان لواش وماست وپنیر یا خربوزه و غیره قناعت میکنند بـا اعیان ثروتمند که ازانواع نعمت ها متنعم است فرق بسیاری وجود دارد ولی درهرحال چه این خوراك فقیرانه وچه اعیانانه وممتاز باشد همیشه مطلوب است و مانند خوراك های اهالی چین مثلا نامطبوع نیست بسا اتفاق افتاده که من درسرسفرهٔ چادرنشینان وروستائیان حاضر بوده ام وهمیشه غذای آنهارا با لذت خورده ام بطورکلی مطبوخ آنهـا همیشه برروغن است و از استعمال ادویه زیاد پرهیز دارند اما با مهارت غذارا بـا چاشنیهای گوناگون مانندآبغوره و کبر و بلوط یا گردو (فسنجان) یا زرشك خشك و غیره لذیذومطبوع میکنند مشروب آنهاغالباً دوغ است که با گیاهپای مخصوصی آنرا معطرمیسازند. این گیاهها درطباخی زیاد استعمال میشود دررژیم غذائی گیلان مخصوصاً برنج مصرف میشود که آنراپخته ،سردیا گرم میخورند غالباً دهقان برنج پخته سردرا گلوله کرده باخود بمزارع میبرد طیوراهلی یاشکاری را کنسرو کرده درظروف سفالی نگاه میدارند ازانواع ماهی هم فقط آنهائی رامیخورند که فلس داشته باشد وسایر انواع آنرا حرام میدانند مؤسسهٔ - لیانوزو باقرارداد مخصوصی همه ساله اجازه ماهیگیری در شیلات رابآنها میدهد بااین شرط که اگرماهی ازوزن معینی تجاوز کند بمؤسسه واگذار شود . از حیوانات بزرك اهلی درگیلان گاو میش است که برای شخم زدن بکار میبرند گوشت گاو بسیار کم مصرف میشود و بیشتر گوشت گوسفند را

مصرف میکنند مخصوصاً گوشت بره که بسیار مطلوب است از گوشت خوك که در باطلاقها و نیزارهای گیلان فراوان است استفاده نمیشود زیرا که در مذهب اسلام صرف آن حرام است خوك و گراز بقدری در گیلان فراوان است که غالباً بمزارع برنج خسارت زیادی وارد میآورند و برنج تازه سبز شده را میخورند وروستائیان مجبورند که شب دراطراف مزرعه برنج پاسبانی کنند و با فریاد های عجیب وغریب این حیوانات را دورسازند واگراحیاناً یکی از آنها را بکشند همانجا خواهد ماند تا پوسیده شود در گیلان انواع سبزی بعمل میآید خیار وخربوزه وهندوانه بحدوفوراست ولی میوه آنجا بخوبی میوه فلاتهای بلندایران نیست درعوض گیلان تنهاایالتی است که درآن مرکبات فراوان بدست میآید . اخیراً در لاهیجان برای کشت چای آزمایشهائی بعمل آمده و نتیجهٔ مطلوبی داده است وازقراریکه اکنون اطلاع یافته‌ام یك قسمت ازچای مصرفی کشور ازگیلان ومازندران تأمین شده است . در ایران چای زیاد مصرف میشود درهردهکده چای خانه‌ای است که آنرا معمولاقهوه خانه میگویند در اطراف منجیل یك نوع دنبلان میروید که بسیارمطلوب است در جنگلها هم شکارفراوان وجوددارد مخصوصاًقرقاول که گوشت آن بسیارلذیذ است بعلاوه میتوان ارزاقی که درگیلان نیست ازبادکوبه وارد کرد آنهارا باکلی بستال می‌آورند که ازحقوق گمرکی هم معاف باشد وخلاصه آنکه درمجالس پذیرائی همه نوع اغذیه از خارج و داخل فراهم میشود و چیزی نیست که نتوان در سرمیزحاضر کرد .

قنسولخانه رشت هم درمواقع جشن‌ها مراقبت داشت که همه چیز بحد وفورفراهم باشد مخصوصاً در ٦ دسامبر که جشن تولدامپراطور گرفته میشد . حکومت گیلان هم درنوروز که آغازسال ومطابق است با ۲۲ مارس وموقع اعتدال ربیعی است جشن مفصلی میگرفت . بی مناسبت نمیدانم که چندکلمه ای راجع باین جشن ها ذکر کنم .

در ٦ دسامبر باندازه ای که موقعیت اجازه میداد مراسمی برگزار میشد ازقبیل رژه نظامی و مراسم مذهبی و مجالس پذیرائی و مخصوصاً یك مجلس شب نشینی که درآن مهاجرین روسی وبزرگان ایرانی هم دعوت میشدند مراسم مذهبی هم ازروی ناچاری درمعبد کوچکی که جزء ابنیه قنسولخانه بود وچند نیمکت وصندلی مستعمل داشت انجام می‌یافت بدبختانه با اینکه (M.N) درفراهم کردن این مراسم دقتی بعمل میآورد به پیش آمد بدی تصادف کرد توضیح آنکه برای انجام این مراسم ازآستارای روس کشیشی را دعوت کرده

بود این خادم‌خدا چون دید در این‌جا آزاد نیست و اشخاصی ناظر عملیات شخصی او هستند در مراجعت بکشیش مافوق خود شکایت کرده بود که قنسول رشت مشرك وبودائی مذهب است و بخانهٔ خدا احترامی نمیگذارد وقنسول را نظر باینکه چندی در هندوستان بوده بودائی قلمداد کرده بود ودر نتیجه در این باب مراسلاتی رد و بدل شد و بالاخره پاسخ قطعی چنین داده شد که این کشیش دائم‌الخمر بود وسر از پا نمیشناخت بطوریکه در یکی از ملاقاتهایش با مهاجرین روسی جعبهٔ واکسر را جعبهٔ خاویار فرض کرده ومیخواست از آن تناول نماید ورفتار او موجب حیرت حضار شده بود با این گزارش قضیه خاتمه یافت واز آن پس مراسم مذهبی از برنامه حذف شد . فقط نظامیان مؤمن گاهی نمازی در این معبد کوچك بودائی بجا میآوردند .

راجع برژه نظامی اشکالی درکار نبود زیرا که نیروی متصرفی روس دررشت حضور داشت ویکدفعه هم برای شکوه ۲۰ نفر از ملاحان دو کشتی روس که در انزلی لنگر انداخته بودند آوردند که دررژه شرکت کردند.

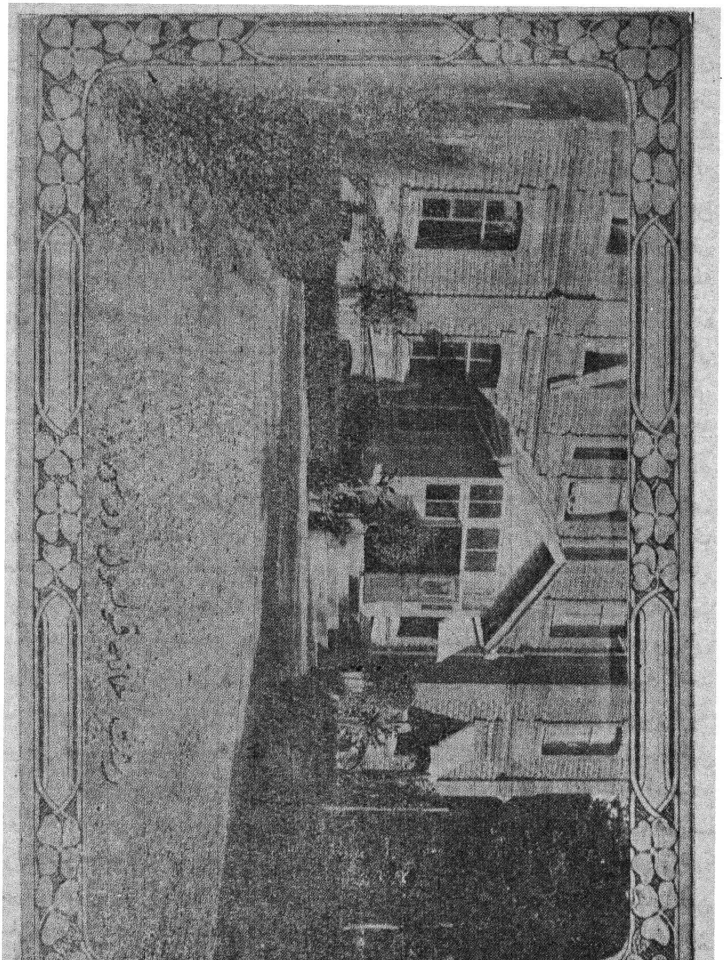
پذیرائی ازمهاجرین ومأمورین ایرانی هم بطور مطلوبی برگزار میشد ایرانیها هم لباس رسمی را دوست دارند ودرقنسولخانه باهمین لباس که غرق در نشانهای زیادی است حضور مییافتند وجملات فصیح وخوبی برای تبریك جشن ترکیب نموده وبکار میبردند ومن تصدیق میکنم که غالب آنها از دوستان صدیق ما بوده وآرزو داشتند که روابط بین دو کشور همسایه با حسن وجه برقرار باشد (۱)

بالاخره شب نشینی هم درقنسولخانه بطرز خوشی برگزار میشد عدهٔ زیادی میآمدند و بار کستر ایرانی سرگرم بودند ارکستر را حکومت ازروی لطف وصمیمیت برای ما فراهم میکرد مطربها نیز بارغبت مشغول کارشده وحضار راخوشوقت میکردند وما هم از آنها اظهار امتنان میکردیم رقص دسته جمعی لزگی قزاقان که باحرکت دادن شوشکه انجام میگرفت بی‌تماشا نبود وموجب تفریح خاطرهمکاران خارجی ما بود واز آن محظوظ میشدند . این شب نشینی بسیار مطبوع بود مخصوصاً ازوقتیکه (M.N) یك مهتابی وسیع شیشه داری برای اینکار بمنزل خود اضافه کردد که پر از نباتات گوناگون بود وشام هم روی میزهای

---

(۱) ششم دسامبر بقدری اهمیت داشت که قنسولخانه مدتی قبل از موقع مشغول فراهم‌ساختن مقدمات این جشن بود بطوریکه قنسول جده چندروز بجشن مانده بوزارت خارجه تلگراف مضحکی کرده بود که ششم دسامبر نزدیك شده ومن شراب شامپانی ندارم

کوچك صرف میشد یك دینامو هم موقتاً در روی مهتابی نصب میگردید که
تمام محوطه را بخوبی روشن میساخت و بر شکوه آن میافزود تمام این
تشریفات درسال ۱۹۱۳ برای دوره سلطنت سیصد ساله خانواده رمانو Romanov



فراهم میگردید وهمه ساله تجدیدمیشد . هیچکس در آن موقع نمیتوانست پیش

بینی کند که چهار سال بعد این خانواده با عظمت سقوط خواهد کرد و کشور امپراطوری رو بویرانی خواهد گذارد اتفاقاً نیروی نظامی روسی هم در رشت رژیمان قزاق ترک (Terek) بود که نیاکان آنها در سه قرن پیش کومك شایانی کردند تاخانواده رمانو بسلطنت روسیه برسد. یکدسته‌ازاین قزاقان‌هم برای افتخارحضور دراین جشن بسن پطرزبورغ احضارشده بودند . همکاری آنها بنفع خانواده رمانودرسال ۱۹۱۳ کاملا در رشت محسوس بود . از چیز هائی که من بعنوان یادگارنگاهداشته‌ام یکی‌هم مدالی‌است ازتصویر نیم رخ میخائیل فدرویچ Mikhail . Federovitch که خانوادهٔ سیصد ساله رومانورا بخاطرمیآورد اولین شخص این خانواده میخائیل نام‌داشته وآخرین آنها نیکلای دوم بود . باری هرگونه تنقیدی که از این خانواده بشود من دفاع نخواهم کرد اما این‌نکته مسلم‌است که روسیه عظمت مقام خودرا بوسیله این سلسله بدست‌آورده است .

اکنون موقع‌آنست که شمه ای هم ازجشن بهاری نوروزایرانی‌ذکر کنم . این جشن از بقایای مراسم باستانی این کشور است و بمذهب اسلام ربطی ندارد زیرا که هیچگونه مدرکی نیست که بتوان‌آنرا باسلام مربوط کرد بر عکس مراسم و تشریفات آن عقاید و عادات باستانی این کشور را بیاد میآورد . بدیهی است که این تشریفات بنابراصول‌الوهیت‌قوای‌طبیعی وپرستش اشعه روان بخش آفتاب بمرور زمان بوجود آمده است و بقایای همان عقاید کهن است که هنوزهم گاهی اظهاروجود میکند ویکی‌ازدلائل اثبات آن مراسمی است که در چهارشنبه‌آخرسال در همه جای ایران صورت میگیرد . شب چهارشنبه‌آتش زیادی درمنازل ومعابرافروخته ومردان وزنان جوان حتی گاهی پیران هم از روی آن جستن میکنند این رسم شبیه است بمراسمی که در مغرب درجشن سنت ژان بجا میآورند . این روزرا چهارشنبه سرخی هم میگویند شاید این نام را بمناسبت رنك‌آتش بآن داده اند. دلیل دیگرقدمت جشن نوروزاین است که درشب قبل ازآن سفره ای باید گسترده شود که علاوه برانواع شرینی وخوراکی هفت چیزدرآن یافت شود که حرف اول‌آنها سین‌باشد ومعمولاآنرا سفرهٔ هفت سین میگویند وبیاد بودهفت‌فرشتهٔ مقرب اهورمزدا که‌آنهارا امشاسپندان مینامند فراهم میسازند در میان این سفره ظرفی هم باید باشد که درآن دانه های گندم وجویا سایر حبوبات سبز شده باشد . در عید پاك روسیه هم عاداتی شبیه باین مراسم دیده میشود بهرحال این تشریفات نشان میدهد که‌این جشن درموقع بیداری طبیعت گرفته

میشود وازاین‌آتش بازیها نیروی حرارت‌آفتاب رادرخواست میکنند.
خلاصه جشن نوروز چندروزی وقت مارا میگرفت زیرا که نه فقط بایستی بالباس رسمی در سلام حکومتی حاضر شد که بمحض ورودماموزیك سرود ملی روس راآغازمیکرد . بلکه بایستی بدیدن تمام اعیان و اشراف شهرهم رفت زیرا که نوروزبزرگترین اعیاد ملی ایران است و ملاقاتها هم خالی از تکلف نیست و باید بتشریفات خاصی‌تسلیم شودپس ازآنکه باعبارات فصیح تبریك جشن گفته شد باید مفصلا بصحبت پرداخت وبصاحب منزل علاقه و مهری نشان داد خوردن شیرینی و صرف چای و قهوه هم تا اندازه ای اجباری است .
بالاخره شب هم باید در مجلس پذیرائی حکومت حضور یافت که اسباب سرگرمی ازهرحیث فراهم است از قبیل مطرب و مشروب ومأکول ومخصوصاًآتش بازی که ایرانیان درفراهم کردن آن مهارت فوق العاده ای دارند . مطربان بنواختن تاروتنبك وسایرآلات موسیقی مشغولند وپسرهای کوچك بتقلید دختران گیسوان بلندی دارند و با آهنك ساز میرقصند این سرگرمیها درنظرما غربیها یکنواخت است اما اگر زبان فارسی را بدانیم کسل نمیشویم دراین نوع مجالس صحبت قطع نمیشود .مدعوین غالباًباهوش وچرب‌زبان وحاضرجواب ولطیفه‌گوهستندودرخوش محضری بینظیرند انسان با رغبت بسخنان‌آنهاگوش میدهد ولذت میبرد .
خلاصه تماس من با اجتماعات ایرانی منحصر بمواردی که اشاره کردم نبود موارد دیگری هم بوده است که بسیار مطبوع وبمن خوش گذشته است در رشت نمایش های دائمی وجود نداشت اماگاهی که نمایشی میدادند من درآن حضورمییافتم. رفتن من فقط برای این نبود که بگفتگوی بازیگران گوش داده ومعلومات فارسی خودرا تکمیل کنم بلکه بازی آنها هم که با مهارت صورت میگرفت قابل توجه وتماشائی بود رل زنان را هم مردان بازی میکردند درخاطردارم که این پیس ها ازفرانسه ترجمه شده ونشان میداد که ایرانیها نمایشنامه های فرانسه را می‌پسندند وقتی هم در نمایش حاضرشدم که پیس‌آن ابتکاری بود ونتایج بدعادت بمسکرات را مجسم‌می‌نمود وجنبهٔ تعلیم وتربیتی داشت وقهرمان الکلی‌را در تهران نشان میداد که بواسطه این عادت بعاقبت بدی دچارگردید باید اقرار کنم که اگر در این نمایش ها حاضرنمیشدم‌ممکن نبود که باصطلاحات‌وعباراتی که بقول‌طهرانیان داشها ولاتها استعمال میکنندآشناگردم بعدهم با نویسندهٔ این پیس ابتکاری

که جوان آموزگاری بود آشنا شدم و نسخهٔ آنرا بمن داد که رونوشتی از آن برای پرفسور ژوکوسکی ایران شناس واستاد خودم فرستادم تا نمونه پیس‌های ابتکاری ایران را ببیند (۱) از اینها گذشته نمایشهای عمومی دیگری هم همه ساله بعنوان تعزیه در ماههای عزای محرم وصفر داده میشد در این نمایشها وقایع حزن آور کشته شدن حسن وحسین وسایر فرزندان علی خلیفه پیغمبر را مجسم میکردند وتماشاچیان مخصوصاً زنها احساسات حزن انگیزی بروز میدادند وفریادها میکشیدند و گریه میکردند و بر سر و سینه میزدند بستگی ایرانی بعلی داماد پیغمبر که اولاد و اعقاب او در جنگهای با بنی امیه بقتل رسیدند یکی از موضوعهای فکری خصوصی ایرانی است که علل مذهبی وسیاسی در آن دخالت دارد وموجب آن شده است که بشیعه ایرانی در اسلام مقام خاصی بدهد اگرچه بطور کلی اسلام مذهب عمومی و جهانگیر تصور میشود که باید نژاد های مختلف را بایك نوع اخوت مسلمانی در آغوش خود پناه دهد اما ایران پس ازمغلوب شدن ازاعراب باین نکته توجهی نکرد و بواسطه قبول تشیع خصائص ایرانی خودرا حفظ کرد.

در دوماه محرم وصفر مجالس روضه‌خوانی زیادی درهمه جای ایران منعقد می گردد وذاکرین متخصص سرگذشت تاریخی خانواده علی را با نظم ونثر روی منبر شرح میدهند وحضار می گریند. روضه‌خوانی یکنوع عبادت محسوب میشود. برای تعزیه بناهای مخصوصی ساخته شده که آنهارا تکیه یا حسینیه میگویند این بنا معمولا مربع ودر اطراف آن طاقنماهائی است که در این موقع تزیین و مفروش شده وحضار درآن‌ها می‌نشینند. گذشته ازاین اجتماعات ونمایشهای مذهبی گاهی‌هم نمایش‌های عمومی‌ورزشی‌داده میشود

جنك گاومیشان که در گیلان ورز و جنك میگویند گویا منحصر باین ایالت باشد این جنگی است که درموقع معین فراهم میکنند من گاهی در این نمایش حضور پیدا میکردم. خانه‌ایکه‌ما را درآن دعوت کرده بودند منظره جشنی را داشت گالری که مارا در آن جای دادند با قالیچه و پارچه های ابریشمین آرایش یافته بود. درمقابل گالری باغچه ای بود که برای میدان جنك معین کرده بودند. دهقانان بنوبه گاومیشهای خودرا ازدوطرف مقابل واردمیدان

---

(۱) تصورمیکنم اولین پیس فارسی شده که در ایران بمعرض نمایش گذارده‌شد کمدی‌مشهورروسی بود بعنوان گوگل روزر Gogsl Revezor که اخلاق اداری روس را قبل از ۱۳۶۰ مجسم میکرد و درایرانیها تأثیر مطلوبی داشت

میگردند . حیوانات فریاد میزدند وزمین را باپای خودمیخراشیدندوصاحبان خودرا که مأیوسانه محکم بافسار آنهاچسبیده بودندبدنبال میکشیدندهمینکه گاومیشان درمیدان بهم نزدیك میشدند سرهارا بزیرانداخته بهم حمله‌می - کردند وشاخ درشاخ حریف انداخته کشمکش‌سختی درمیان آنها روی‌میداد وبا تمام نیروی خود بهم فشاروارد میآوردند، دراطراف میدان هم‌تماشاچیان دایره وارایستاده وبا فریادهای عجیب وغریبی حیوانات را تشجیع‌میکردند وچون حیوانات درحین جنك وکشمکش بدایره نزدیك میشدندجمعیت فرار میکرد پس ازمدتی بالاخره یکی ازاین دوحیوان شکست خورده‌وباقدم- های سنگین ازمیدان میگریخت دراین موقع صاحب گاومیش فاتح‌افسار آنرا گرفته بطرف گالری نزدیك میشد ودر حالیکه اشعارحماسی میخواند پولها ودستمالهای ابریشمی که تماشاچیان‌ازهرطرف برای اومیانداختند جمع‌میکرد گاومیشان درآغاز کارحالت جنگی نداشتند و صاحبان آنها افسارشان را حرکت داده وباصداها وحرکات مخصوصی آنهارا تحریك بجنك میکردنداما همینکه میدان جنك بوسیله گاومیشان قبلی کنده شده وپرازخاك بودحیوانات تازه وارد کمترخونسردی بروزمیدادند بلکه شتاب داشتند درمحلی که بیشتر خاك زیروروشده موضع بگیرند وازبو کردن‌خاك تحریك میشدند وفوراً با حریف شاخ بشاخ میگردیدند . من درهیچ جای ایران غیراز گیلان ندیدم که گاومیشانرا بجنك اندازند اما جنك‌قوچها درغالب جاها معمول بود.

کشتی گرفتن‌مردان نیزدرایران‌شیوع دارداین نوع ورزش‌تشکیلات دقیق ومنظمی دارد واززمانهای بسیاردوردراین کشورمعمول بوده است.در رشت راجع باین موضوع چیزی نشنیدم ولی میدانم که‌درتهران‌وسایرشهرهای ایران باشگاههای ورزشی وجود دارد که آنها را زور خانه میگویند درآنجا ورزشکاران نظم وترتیب خاصی دارند وباید مدتی تمرینات‌مقدماتی بکنند تا پهلوان شوند یعنی باصطلاح خودشان باید زمان نوچه گی‌رادرتحت تعلیمات استادان فن بگذرانند ومانند سایرصنایع باید مدتی مراحل‌شاگردی را طی کنند تا بدرجهٔ استادی برسند .

ازجمله بازیهای سرگرم کنندهٔ عمومی بند بازی است که بازیگران با مهارت تامی در روی طناب درهوا بازی میکنند مارگیری هم که بوسیلهٔ اشخاص مخصوص صورت میگیردبی‌تماشا نیست من درطهران‌این‌نوع‌هنرمندی را دیدم ومارگیری را درخانه یکی ازدوستانم دعوت کرده بودند این مرد پس ازآنکه بادقت اطراف حیاط را بازرسی کرد گفت درحیاطی که بچهابازی

میکنند ماری است گفتیم اورا بگیرد افسونگر نی کوچکی از جیب خود بیرون آورده شروع بزدن کرد وطولی نکشید کهماررا ازسوراخ دیوار بیرون آورد اما آن یکنوع مار آبی بی‌اذیتی بود بعدهم از کیسهٔ خود انواع مارهای موذی را بیرون آورد و نمایشهائی داد مارهارا باصدای نی برقص میآورد یعنی روی دم بلند شده وتنه خودرا براست وچپ باآهنگ نی حرکت میدادند مارگیر آنهارا بدور گردن خود می‌پیچید و گاهی هم سر آنهارا دردهان خود میبرد و باآنها بازی میکرد بدیهی است که قبلا دندانهای زهردار آنهارا از دهانشان بیرون آورده بود در گیلان مارهای گوناگون سیاه وسفید وکوچك ودرشت وجود دارد که موجب وحشت تازه وارد میکردند ولی موذی نیستند نوع خطرناك ماردرایران نوعی ازافعی است که موسوم است بمار گرزه این مار بسیارچالاك است میگویند اگراسبی سهواً باواذیتی برساند باجست وخیز های زیادی تامدتی اسب را تعقیب میکند.

حیوانات گیلان شایستگی آنرا دارند که راجع بآنها شرح مبسوطی داده شود ولی این شرح را قلمی غیر ازقلم من باید به تحریر آورد. عیب بزرك تحصیلات روسیه درمدارس عالی این بود که دربرنامه جائی برای علوم طبیعی نگذارده بودند ووقت محصلین بیشترصرف یادگرفتن زبانهای یونانی ولاتین میشد وعلوم طبیعی رادرمدارس مخصوصی تدریس میکردند بسی تأسف داشتم که درموقع اقامت درایران که غالباً انسان درزندگانی باطبیعت تماس دارد ازاین معلومات بی بهره بودم علوم طبیعی برای من کتاب بسته ای بود حتی اطلاعات ابتدائی هم ازآن نداشتم. گیلان از حیث انواع شکار بر سایر ایالات ایران بر تری دارد زیرا که آب و نباتات گوناگون در آنجا بحد وفورموجوداست. فضای مرداب انزلی بمنزله موزهٔ طیورشناسی است درآنجا انواع مختلف طیورآبی را باستثنای مرغ غواص میتوان دید مانندمرغ سقا و لکلك وغازواردك وحواصل وغیره. درمزارع برنج مرغ یلوه و در جنگل قرقاول فراوان است ازمرغان شکاری کرکس دیده میشود که باکردن عریان درساحل بحرخزر درطیران وسرگرم شکاراست ازچهارپایان وحشی شغال بحد وفور وجود دارد بمحض اینکه هوا رو بتاریکی میرفت در حوالی قنسولخانه کنسرت آنها آغازمیشد وبدون خستگی تا نزدیکی صبح بزوزه کشیدن ادامه میدادند کفتار وروباه هم زیاددیده میشود واوترها (سك آبی) بواسطه فراوانی ماهی بسهولت تعیش میکنند در کوهستان مشجر انواع گوزن وگوسفندان وحشی برای شکارموجود است حیوانات سبع نیزازقبیل ببر وپلنك وگرك در کوهستان وجنگل هستند ببرازنواحی مجاورقفقاز وماوراء بحرخزر بگیلان

میآید یعنی درموقعیکه زمستان آن نواحی سخت شود بنواحی گیلان روی میآورند پوست این حیوانات در گیلان چندان بهائی ندارد وما توانستیم از انواع آنها تهیه کنیم . همین چندکلمه برای تعریف گیلان کافی است و برای شکارچیان و صیادان ماهی بمنزلهٔ بهشت پرنعمتی است امامن اقرارمیکنم که نه آن بودم و نه این وفقط از گردش باتفنك خوش بودم و بندرت اتفاق میافتاد کهاز گردش باشکاری مراجعت کنم . میل داشتم که صبح بسیارزود بطرف مردابی حرکت کنم مرداب در گیلان زیاد دیده میشود که معمولا آنرا استخرمیگویند دراین جاها شکارممنوع است وفقط کسانیکه اجازه دارندشب درتاریکی کمین میکنند وهمینکه هوا کمی روشن شد مرغابیان را شکار میکنند شکارچیان در قایق هستند ومرغابیان بااطمینان بقایق نزدیك میشوند و میتوان بسهولت بشکار آنها پرداخت . گاهی هم بادرشکه درساحل دریا گردش میکردم وتیری بطرف اردکها که درچندمتر فاصله درروی دریااستراحت کرده بودند رها میکردم . این نکته راهم بایدتذکاردهم که شکارچیان از بیانات من نباید اطمینان حاصل کنند که میتوان بسهولت چنتهٔ شکاری را پر کرد بلکه مقصودم این است که عاشقان شکارممکن است بآسانی بمطلوب برسند . دوموقع را درخاطر دارم که برخورد باشکاردرمن تأثیری داشت . یکی آنکه روزی با اتومبیل در کنارسفید رود که جاده پیچ وخم زیادی دارد گردش میکردیم غفلتاً در پیچی که زیرآن دامنهٔ پرازخاری بطرف دره ممتدبود بروباه آبی رنك بسیارقشنگی برخوردیم این حیوان که شاید بواسطهٔ درخشندگی اتومبیل خیره شده بود لحظهای بیحرکت ماند قزاقی که پهلوی شوفرنشسته بود فوراً بیرون جستهو تیری بطرف آن انداخت ولیمن برای بیرون آوردن تفنك فرصت تیراندازی نداشتم خلاصه روباه که شاید از تیرقزاق مجروح گردید در خارستان ناپدید شد وهرقدرما بجستجو پرداختیم نتوانستیم او را بدست آوریم و خانم من از فقدان آن اظهار تأسف زیادی کرد .

یکروزهم بارفیق باوفای خودم حاجی ابراهیم از قونسولخانه بعزم گردش بیرون آمدیم ودر فاصله کمی ازقنسولخانه در کنار جنگلی که قرقاول زیاد داشت توقف کردیم نمیدانم من درچه موضوعیفکر میکردم که متوجه اطراف نبودم ناگاهدیدم رنك ازروی حاجی پریده ودرنهایت ضعف وسستی تفنك خودرا باگلوله پرمیکند زیرا که تفنك های ما برای شکار قرقاول با ساچمه پر بود حاجی بدون اینکه حرفی بزند باسرخود اشاره بطرفی کرد من دیدم تقریباً در فاصله ۱۵ متری گرازقوی هیکلی در حالیکه چند توله همراه

داشت دندانهای خودرا با درختی تیزمیکرد وازدهانش کف بزمین میریخت خوشبختانه باد ازطرف ما نمیوزید که گراز بوی مارا حس کند ولحظه ای بعد با توله های خود براه افتاد وازما دورشدهمینکه فاصله زیادی ازماپیدا کرد حاجی بزبان آمد و گفت بخیر گذشت ازخطرجستیم زیرا که گرازماده وقتیکه بچه داشته باشد بسیارخطرناك است وبیمی ندارد که بانهایت بیباکی بانسان حمله ورشود دندانهای گراز بلند ونوك تیزاست ومانند حربه خطرناکی است گاهی دهقانان دندانهای آنرا بشکل صلیب درحلقه‌فلزی متصل کرده ومانند تعویذبگردن اسب میآویزند . درخاطردارم که روزی دوتوله گراز برای ما آوردند که خیلی کوچك وبدنشان خطوط نوارمانند سفیدی داشت.چون این حیوانات درطویله پرورش مییافتند زود رام شده وغالباً بدیدن آنها سر گرم بودیم وبا اسبان نیزانس گرفته بودند و هروقت که ما میخواستیم با درشکه حرکت کنیم میخواستند همراه اسبان بیایند وناچار آنهارا قهراً بطویله بر میگرداندیم زیرا که این نوع اسکورت در برنامه تشریفات خروج قنسول پیش بینی نشده بود خلاصه همینکه بزرك شدند بباغ سبزی کاری ماحمله کرده وآنرا ویران میکردند وما ناچارآنهارا کشتیم و نیز شغالی را هم برای ما آوردند که مدتی آنرا نگاهداشتیم این حیوان کاملا مأنوس شده و با سگها بازی میکرد نام آنرا گیلان گذارده بودیم اما روزی دیدیم که گیلان غریزهٔ وحشیانه خودرا بروزداد ونزدیك بود یکی ازرفقای کوچك خودراخفه کندو ما مجبورشدیم که آنرا تبعید کنیم باری بطوریکه قبلا هم اشاره کردم من روحاً شکارچی نبودم وتفنك برای من بهانه ای بود که پس ازساعات طولانی کارهای دفتری ازخرمن کاغذها کناره گرفته در بیرون شهر گردشی بکنم

منظرهٔ گیلان

منظرهٔ گیلان با مناظرسایرایالات ایران بکلی متفاوت است درسایر ایالات همه جا درروی فلاتهای مرتفع رنك زمین درزیرآفتاب سوزان مایل بزردی وشبیه است بپوست آهو. حیات‌ظهورو بروزی ندارد مگردرفواصل‌زیاد یعنی درواحه‌ها که منظره سبزآن جالب توجه است آب وسبزه درنظر ایرانی عوامل ایجاد سعادت جاودانی بشمارمیرود وبا هیچگونه منظری قابل‌مقایسه نیست بهمان اندازه که ما ازیك چیزنادرالوجود که با اشکال زیادی بآن رسیده باشیم لذت میبریم ایرانی هم ساعتها در کنار جویبار و سایه درختی بخوشوقتی بسرمیبرد نزهت وطراوت باغهای ایران مربوط است بمهارت و استادی که آب را بانظم وترتیب درآنهاجاری سازند گاهی آب در جدولهای

کوچك قشنك که با آجرهای کاشی مینائی ساخته اند روان است و گاهی هم
درسطوح پروسعت‌مانند حوض واستخر نمایشی دارد حوضها در زمینهای
پست و بلند که مخصوصاً بشکل پله کان‌درست کرده اند قراردارد‌آب بایدهمیشه
برای تکمیل منظروتفریح خاطردرزیرنظرباشد طبیعت درچنین آسایشگاهها
درمیان چهاردیوارمحبوس است وحالت‌آزاد واختیاری ندارد . هرچه‌درآنجا
دیده میشود حاصل دست انسان‌است که مطابق نقشه وسلیقه خود تنظیم کرده
است تا بقدرامکان‌سرورآورو نشاط انگیزباشد بی مناسبت‌نیست یادآورشوم
که‌کلمهٔ پارادی (پارادیس - فردوس) یعنی بهشت از ایران باستان توسط
زبان عبری بما رسیده است این پارکها اززمانهای بسیار قدیم در ایران
ساخته میشده وبعضی ازآنها باندازه ای بزرك بوده که درآن انواع شکار
پرورش میداده اند تا مالك‌آن بتواند ازلذت شکار کردن هم بهره‌ورباشد .
ازطرفی هم باید دید که نفوذ عرب دراین مورد چه کرده است ؟ ماميدانیم
که ایران پس ازقبول اسلام توسعهٔ زندگانی شهر نشینی را باعراب مدیون
است ساختن شهرها نه فقط برای احاطه وحفظ عمارت سلاطین وامراء بوده
بلکه‌حجره‌های‌آن هم بمنظورتجارت وصنعت بکار میرفته است میتوان فرض
کرد که اعراب فاتح که‌آنهارا ایرانیان بیابان‌گرد وسوسمارخوارخطاب می
کنند درتاخت وتازهای خود این باغهارا پسندیده ودر آنها ساکن شده اند
وبعد مطابق ابنیهٔ مسلمانی باشکال‌هندسی منظمی درآورده باشندالبته من
بطورقطع دراین باب اطلاعی ندارم این فکروقتی از خاطر من گذشت که
شرحی را درکتابی میخواندم که برادران تارود **Tharaud** در وصف
باغهای مراکش نوشته بودند . توصیفی که این کتاب در باغهای مراکش
میکرد با باغهائی که من دراصفهان وتهران وکاشان وغیره قبلا دیده بودم
مطابقت‌داشت .

بعضی هم گفته اند که منظرهٔ فلاتهای مرتفع ایران بواسطهٔ هوای
خشك و صاف در ارتفاعات زیاد دورنمائی را نمایش میدهد که اطراف آن
شفاف ورنگهای‌آن مجزا ومتمایزاست وشاید همین دورنما در نقشهٔ فرشهای
ایرانی تأثیرو دخالت داشته است ازآنجمله است ر . پ . پوادلارد **R. P.**
Poidelard که در کتابی بعنوان (در چهار راه جاده های ایران)
این شرح را نوشته است ولی باید گفت که قضاوت ما راجع بفرشهای تازه
است ونمونه ای موجود نیست که پیش ازقرن۱٦ باشد راست است که‌مینیاتور
های‌آنها بما اجازه میدهند که ازاین حدود تاریخی جلوتر برویم اما این

مسئله هم مسلم است که صنعت ایرانی دریك گذشتهٔ بسیاردوری غوطه وراست و نمیتوان در روابط نقشه ها و رنك آمیزی فرشها با دورنمای طبیعی فرض مثبتی کرد.

زندگانی روستائی

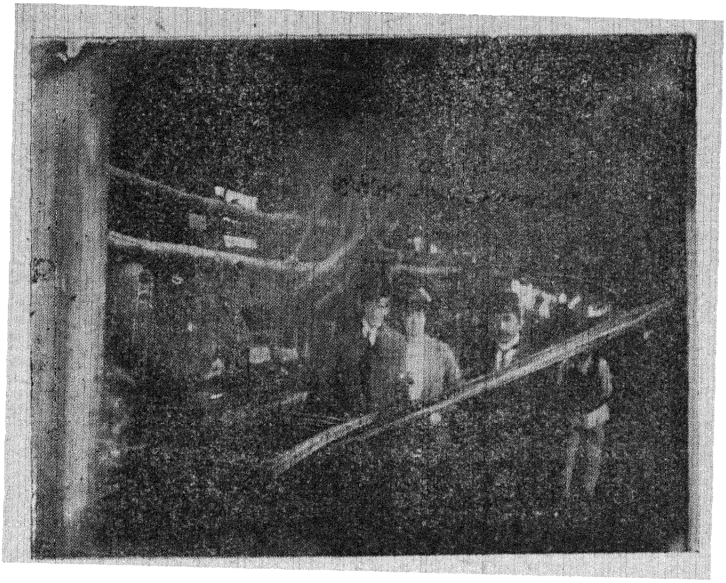
درهرحال قدرمسلم این است که اگرچنین فرضی واقعیت داشته باشد این نقشه ها ورنك آمیزیها نبایستی ازدورنمای گیلان اقتباس شده باشدزیرا که دراینجا طبیعت بسیارمتظاهروآزاد است گیاه دراینجاآزاد و خودسر و تابع هیچگونه نظم و ترتیبی نیست و همه جارا تصرف کرده است در گیلان انسان بایددائماً باطبیعت مبارزه کند دهقان هیچوقت بدون داشتن داس بمزرعه نمیرود زیرا که لازم است پیوسته درمیان علف زارراهی برای خود باز کند درمزارع باید باشدت با گیاههای خودرو بجنگد وآنهارا ریشه کن کندمجاری آب هم اگرجزئی غفلتی بشودفوراًازعلف مسدودمیگردد. در اینجا گیاه خودرو در کمین است تا کوچکترین زمینی را که ازنظردورافتاده است تصرف نماید. خلاصه زحمت زارع زیاد است دهقان گیلك شعری میخوانند که معنی آن این است : بهارمیآید وبا اوسه غم همراه است : پرورش کرم ابریشم کار کردن درمزارع برنج فکرمعشوقه. مزرعه برنج کاری اگربموقع تصفیه و مواظبت نشود چندی بعد تولید اشکال میکند زیرا که ریشه کن کردن گیاه کار بسیار سختی است وچنین مزرعه ای مانند دل معشوقه نسبت بزارع وفادار نخواهد ماند کرم ابریشم نیزمانند دلبرطنازی هولناك است وتربیت آن توجه ومواظبت زیادی لازم دارد ابتدا باید تخم آنرا در کیسهٔ کوچکی درزیرلباس مماس با بدن نگاهداشت تا ازحرارت بدن شکفته شود وپس ازبیرون آمدن از تخم نظر باینکه کرم کوچك درخوراك حریص است باید جیره آنرا ازبرك درخت توت همیشه آماده داشت وازهوای ملایم درپناه گذارد وبسا کارهای دقیق دیگر که همه بسختی انجام میگیرد.

کشت برنج یکی از کارهای اساسی زارع گیلانی است ابتدا نهال لطیف تازه روئیده آنرا نشا میکنند این نهال بتدریج نمومیکند وسرانجام زرد رنك شده و خوشه خود را متمایل مینماید. دهقان پس ازشخم زدن مزرعه راآب میدهد وپس ازآن درگل راه رفته وزمین راآمادهٔ کشت میکند خارها وعلف های هرزه را ازریشه در میآورد و زمین را با غلطك سنگی صاف ومسطح میسازد. بقیهٔ کارها مربوط بزنان است که نهال را نشاکرده وهمه روزه علف هارا ازریشه درآورند همینکه محصول رسید باز زن باید

شلتوك را بکوبد وپاك کنند تا برنج بدست آید برای اینکار شلتوك را در هاونی ریخته واهرمی را که درسر آن قطعه چوب بزرگی قراردارد باپاهای خود بحرکت درمیآورد وشلتوك را میکوبد .

موقع برنج کاری بی تماشانیست مردان وبیشترزنان دیده میشوند که در مزارع خم شده ونهال را میکارند وغالباً سرودهای محلی را باآهنك خوشی میخوانند. مزارع بوسیله درختان یابرآمدگی زمین و مجاری آب از یکدیگر مجزا میشود . خانه‌های دهکده بهم متصل نیست وفواصل زیادی درمیان آنها موجود است بام خانه باساقه برنج پوشیده شده ودامنه آن ازسه طرف بطور سراشیب بزمین میرسد و از طرفی که باز است راهروی در آن دیده میشود این خانه هامرا بیاد کلبه های افریقائی میانداخت .

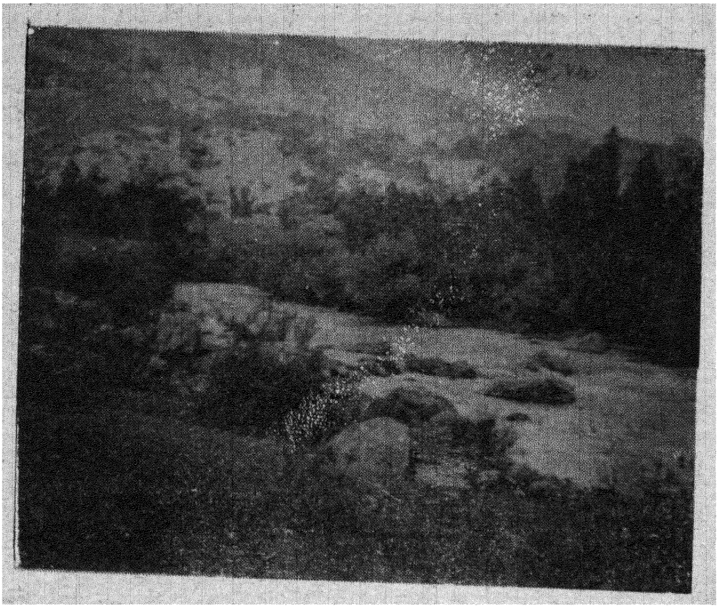
این بناهای پوشالی غالبا ازچندین درخت احاطه شده که اغلب درختان توت هستند دهقان گیلك نه تنها بزراعت برنج میپردازد بلکه تربیت کرم ابریشم نیزازوظائف ضروری اواست در پهلوی درختان کهن نهال دانی هم هست که در آن نهال های کوچك توت دیده میشود ، برای تربیت کرم ابریشم بنائی ساخته شده که تقریباً بشکل ساختمانهای بدوی وموسوم به تلمبار است ودر مجاورت خانه واقع گردیده باغچه سبزی کاری نیزهست که در آن انواع سبزی وخیارو کدو کاشته اند قسمتی ازخانه هم جایگاه حیوانات است در گیلان حیوانات اهلی کم دیده میشود من در آنجا هیچوقت بگله ای از حیوانات بر نخوردم در دعاوی دهقانی راجع بحیوانات غالبا صحبت از نصف و حتی ربع گاو کاری است که دو یاچهار نفر بشرکت مالك هستندوهریك بنوبت باید ازاین گاو برای شخم زدن استفاده کنند درروزهای بازاری مخصوصاً پس از بدست آمدن برنج وپیله ابریشم هیجانی دردهقانان تولید میگردد و بطوردسته جمعی یاانفرادی بطرف شهررشت میآیند درحالیکه چوبی روی شانه‌ها گذارده‌اند که بدوطرف آن زنبیل های بزرك پرازبرنج یا پیله ابریشم آویخته است این زنبیل هارا بزبان گیلکی چن میگویند پیله هارا معمولا بمقاطعه کاران که برای آنها تخم کرم ابریشم فراهم کرده اند میفروشند . خریداران غالباً یونانی بودند که در رشت بنگاه‌هائی داشتند و کرم پیله را در کوره های مخصوصی با حرارت کشته وابریشم آنرا درطشت هائی که برای اینکارداشتند بازمیکردند دهقان گیلك استحکام بدنی زیادی ندارد زیرا که پشه مالاریا در مزارع باتلاقی برنج کاری زیاداست ودهقانان عموماً باین مرض مبتلاهستندا گرچه بمرورزمان ازتب معاف شده اند ولی اثرمالاریا درآنها باقی است و همیشه



زردرنك وضعیف اند. اگرچه طبیعت باگیلك مساعدت کرده ودارای آب فراوان و آفتاب وزمین حاصلخیز است (برعکس سایرایالات ایران که انسان باید تلاش زیادی بکند تامختصر آبی برای زراعت تهیه کند) ولی اهالی بواسطه آب وهوای بدهمیشه سست و ناتوان هستندضرب المثلی هم درایران رایج است که میگویند اگرمرض میخواهی برو بگیلان. از رشتیهائی که بوطن خوددلبستگی دارند شنیدم که میگفتند این ضرب المثل درست نیست وصحیح آن این است : اگر مرز میخواهی برو گیلان ومقصود ازمرز برآمدگی زمین های مزروع است . بهرحال من قاضی نیستم که دراین نوع مشاجرات دخالت و قضاوت کنم و یقین دارم که زارع گیلك توانائی ندارد که بشخصه از عهده وظائف خود برآید باین دلیل که همه ساله درموقع کارهای زراعتی اشخاص مزدور ازخلخال که ولایتی است در ۱۵۰ کیلومتری جنوب غربی گیلان ودرفلات مرتفعی واقع است برشت میآیند و در کشت و برداشت محصول بدهقانان کومك میکنند . خلخال بطور کافی از مزایای طبیعت بهره ور نیست وسکنه آن همیشه دچار قحطی است . درموقعیکه شرح مسافرت خودرا باکاروان ازتبریز بقزوین درماه مه ۱۹۱۸ خواهم داد بازهم راجع بخلخال صحبت خواهم کرد . باری اهالی خلخال برای گریز از قحطی

همه ساله بطرف گیلان روی میآورند واین خود یك نمونه اجتماعی قابل کاوشی است که من فرصت غور در آنرا نداشته ام . تعیین تاریخ این مهاجرت فصلی شایان توجه است و نمیتوان فهمید که در صورت نبودن کومك خلخال گیلان قبلا چه میکرده است . ممکن است فرض کرد که این مهاجرت خلخالی ها بگیلان ازموقعی شروع شد که برنج کاری در گیلان توسعه یافته است یعنی دراواسط قرن ۱۹ که ایران دراوضاع اقتصادی تغییرشکل حاصل کرده است و درصدد برآمده که برای مازاد محصول خود مدخلی پیدا کند البته این توسعه اقتصادی از وقتی شروع شد که خط آهن قفقاز واسطهٔ انتقال محصول ایران بطرف بندر باتوم وبحراسود گردیده است وپیش از آن این عمل با زحمت ازراه کاروانی تاریخی که ایرانرا بطرابوزان اتصال میداد صورت میگرفت واز میان کشور ارمنستان عبور میکرد . لازم است بوضع اجتماعی گیلان هم رسیدگی شود که آیا جمعیت آن درطی قرن ۱۹ اضافه شده یا تقلیل یافته است ؟ بدبختانه این رسیدگی درایران بعدم اطلاعات مکفی احصائیه برمیخورد . فقط بطور کلی میدانیم که جمعیت گیلان بواسطه پیش آمدهای تاریخی نامساعد رو بنقصان رفته است . با فقدان احصائیه میتوان بدفاتر مالیات ارضی گیلان مراجعه کرد زیرا که چنین دفاتری بواسطه همکاری مستوفیان که مأموریتشان برای اخذ مالیات موروثی بوده روشن تر واطمینان بخش است واین کار برای جوانان محصل حقوق درنوشتن تزهای خود موضوع بسیارخوبی است پاره‌ای از این جوانان راجع باین موضوع مطالب سودمندی جمع آوری کرده و باعث شناسائی کشورخود شده‌اند . این نکته‌راهم باید دانست که مستوفیان درهر بیست یا سی سال بدفاترمالیات ارضی مراجعه کرده وآنهارا برطبق مقتضیات زمان واوضاع آن اصلاح میکردند و باصطلاح خودشان بنیچه جدیدی تنظیم میکردند وچون بهتر ازاین دفاتر مدرکی دردست نیست باید ارزش آنهارا دانست و با مطالعه دقیق نتایج مفیدی ازآنها استخراج کرد .

اگرچه مزارع برنج کاری گیلان مرا از مطلب دور انداخت و بدون اراده در مبحث جغرافیای انسانی وارد شدم ولی ایراد این مقدمه‌را برای خواننده خالی ازفایده ندانستم اکنون برمیگردم بجغرافیای اختصاری خود و راجع باختلاف اساسی گیلان با فلاتهای مرتفع ایران صحبت میکنم . درداخله ایران خانه‌های منفرد ومتفرق درمیان مزارع دیده نمیشود واجتماعات دهقانی همه جا دریك محل تشکیل یافته و تقریباً با زمین اختلاط حاصل کرده است زیرا که خانه‌ها عموماً با دیوارهای گلی ساخته شده که همرنك زمین است و



چوب‌هم نظر بکمیابی و گرانی کمتر درآنها بکار رفته است و چون از گیلان ازراه شوسه بطرف تهران برویم این گفته ما ثابت میگردد . در بالا دست سفید رود قصبه رود بار یك نمونه گیلکی است ولی چون از رودخانه عبور کرده و از ساحل چپ بساحل راست برویم اولین اجتماع قصبه منجیل است که بکلی با خانه‌های گیلانی تفاوت دارد . دراینجا خانه‌ها بامهای مسطحی‌دارند که با خاك پوشیده شده ودیگرخانه پوشالی و جنگلی دیده نمیشود رنك این خانه‌ها زرد مایل بخاکستری است و چون از این‌جا گذشتیم بداخلهٔ فلات ایران وارد میشویم وبا جنگل وسکنه‌آن وخانه‌هائیکه کلاه پوشالی برسر گذارده ونواحی افریقارا بخاطر میآورند وداع میکنیم . جریان‌آب بتدریج کم میشود وبجاهائی میرسیم که بکلی‌ناپدید میگردد ازاین پس سیستم قناتهای زیرزمینی دیده میشود یعنی‌آبرا از منبعی با کمال زحمت و احتیاط بوسیله مجاری حفرشده درزیر زمین به مزارع میآورند وسرچاهها راپوشانیده‌اندتا ازتبخیرآب درزیراشعه سوزان‌آفتاب جلوگیری شود. یگانه

وسیله اساسی ترقی ایران و تنها وسیله اضافه کردن جمعیت آن پیدا کردن آب است تا بتوان اراضی پهناور قابل کشت را زراعت کرد وفقط از طریق آبیاری است که میتوان ازدیاد نفوس ایرانرا تأمین کرد . بعقیده من اشخاصی که به ترقی کشور خود علاقه دارند اگر از اینراه بتوانند خدمتی بمیهن خود بکنند بیشتر از هرنوع برنامه بسیار قشنگ میهن خواهانه خدمت خواهند کرد (۱)

تردیدی نیست که در گیلان هم کارهـای کردنی بسیار است تا ترتیب آبیاری بر اساس صحیحی قرار گیرد . البته نباید کارهارا بطبیعت وا گذارد . درصورتیکه باتلاقها خشك شود وناکشهائی حفر کنند وجاده هارا بسازند و خارها وعلفهای بی ثمررا از ریشه درآورند ممکن است محصول گیلان دو برابر شود ودرعین حال باید شالوده اقتصادی جنگلیرا بریزند ومانع قطع اشجار و تخلیه جنگل شوند .

نزهت منظره گیلان مربوط است بامتیاز حاصلخیزی زمین . درآنجا نباتات بطور بی نظمی روئیده و گیاهان زیرجنگل بهم متصلشده بتنهٔ درختان قـوی فشار واردمیآورند. مزارع برنج که خوب شخم خورده و حـاضر است زحمت دهقانرا جبران کند نیزشکوهی جداگانه دارد. اما منظره ایران داخلی دارای افق وسیع وچشم اندازهای بسیار دور ودرعین حال یکنواختی است و هر قدر چشم جستجو کند چیزی پیدا نمیشود که در روی آن توقف کند بـرعکس گیلان که پردهـای ضخیم سبزه پیوسته در جلو نظر است . حضورانسانهم درآنجا بیشتراحساس میشود واین مسئلهرا میتوان ازدودآبی رنگی کهازخانههای مخفی درمیان درختان متصاعد میگردد استنباط کرد. دراینجا جریان آب کند و همیشه گل آلوداست ولی جابجااستخری دیده میشود که از نیزاری محصور و آب آن صاف و بمنزلهٔ آئینهٔ بزرگی است که در آن آسمان صورت

(۱) قبل ازجنك بزرك دولت روسیه پیشنهادی تهیه کرده بود که آب کارونرا که سرچشمه آن فاصله زیادی از اصفهان ندارد بزاینده رود آورده برحاصلخیزی اراضی این شهر بیفزاید اما دولت انگلیس با این پیشنهاد مخالفت کرد این موضوعرا مسیو کرستوتس در یادداشت خود ذکر کرده است با اینکه دولت روس حاضرشده بود که متخصصین این کار از انگلستان دعوت شوند دولت انگلیس مانع اجرای آن گردید واین پیشنهاد مفیدبرای همیشه بدون اجرا ماند

مترجم — : خوشبختانه اکنون شرکت ایرانی برای اینکار تشکیل و شروع بکار کرده است و بطوریکه پیش بینی میشود پس ازمدت کمی آب کوهرنك بطرف زاینده رود جریان خواهد یافت

تازهٔ خودرا می بیند کمی دورتر پل‌محمدبی‌است که در روی رودخانه واقع وقوس خودرا بشکل بیضی موهومی درآب منعکس کرده است قدری بعد بمحوطه‌ای میرسیم که یك امامزاده باآجرهای سبزرنك خودنمائی میکند این‌جا مقبرهٔ یکی‌ازامامان است که نسبش بعلی‌خلیفه وداماد پیغمبرمیرسد.

در گردش‌های پیاده بیش‌ازدو یاسه کیلومتری از قونسولخانه دور نمیشدیم ولی‌هروقت فرصتی‌دست میداد بادرشکه یا سوار براسب مسافت زیادتری طی‌میکردیم بیشتراین گردشها باین‌منظور بود که محوطه‌قنسولی را خوب بشناسیم خانم من نیزدراین گردشهای‌دورهمراه بود و ازدیدن مناظرطبیعی قشنك سرگرم میشد .

گردش درمحوطه قنسولی

مادررفتن بحسن کیاده رغبتی‌داشتیم در آنجا لیانوزو برای تهیهٔ خاویار بنگاهی دارد . در انزلی هم بنگاهی هست برای تهیه ماهی کلن colin (نوعی از ماهی که گوشت آن ترد وخوش طعم است) حسن کیاده درسی کیلومتری انزلی‌دردهانه سفید رودواقع‌است ما بادرشکه تا دو کیلومتری انزلی‌میرفتیم درآنجا تنیکا Tnika منتظرمابود (دستگاه نقلیه که باسه اسب حرکت میکند) بمحض ورود در آن نشسته در ساحل دریا راه می‌پیمودیم ومناظر بسیارقشنك طبیعی‌را تماشا میکردیم از سمت چپ دریای آبی‌رنك سطح پرچین خودرا نمـایش میداد وازسمت راست مزارع حاصلخیز که درختان جابجاآنها را قطع کرده خودنمائی میکردند در مقابل کوهی بود که خود را ازپشت جنگل نشان میداد ونوبه بنوبه صحنه های جدیدی درمقابل‌ما بازمیشد واز تماشای آنها لذت میبردیم در فصل بهاربنفشه زمین را بارنك جالب توجه خود مفروش کرده وهوا را عطرآگین میساخت منظره دریای خزر بسیار گیرنده وجذاب است امواج آن که پیاپی بطرف ساحل می‌آید بچرخهای دستگاه ما برمیخورد اردك هاوانواع مرغابی‌درنزدیکی‌ساحل درردریا شناوری میکردند وپرهای‌الوان قشنك‌آنها درپرتو اشعهٔ آفتاب درخشندگی وجلوه خاصی داشت‌گاهی هم صیادی دیده میشد که قلابی‌درآب انداخته وتاکمر بیحرکت درآب‌ایستاده وبامواج نظردوخته‌است ناگاه باحرکت مخصوصی قلاب را بااطمینان از آب بیرون میانداخت وماهی‌درشتی درساحل برقاصی‌میپرداخت در عرض راه لحظه‌ای هم دریك یادو واتاگا Vataga یعنی درجاهـای فرعی صید ماهی‌توقف مختصری میکردیم درهریك ازاین محل ها تقریباً ده نفرصیاد

روسی زندگانی میکردند لوازم ماهی گیری زیادی درانبارداشتند و کشتی کوچکی هم دراختیار آنها بود پس از آنکه چندکلمه ای بزبان روسی با آنهامبادله میشددوباره براه ادامه میدادیم از گفتگو کردن باآنهااحساس میکردیم که درروسیه هستیم سر کارگران باتلفن عبور مارا بحسن کیاده اطلاع میدادند بچه های کوچك بومی عقب درشکه میدویدند و بزبان ترکی فریادمیزدند الله ساخلاسین (خداشمارا حفظ کند)

روزی دریکی از این بناهاتوقف زیادی کردیم ایام جشن کارناوال بودروس هائی که در آنجا بودند ازماخواهش کردند که مختصرغذائی بخوریم غذای مطبوعی آوردند که ازمراسم معمول قدیمی این جشن است و موسوم است به بلینی Bliny و بمنزله کلوچه ایست که از کرهٔ آب کرده باآرد گندم سیاه میپزند و با کرم ترش میخورند خاویاروماهی آزاد وماهی دودی هم درسفره بود چون این کلوچه هالذیذ ومیزبانان مهربان هم مفتخر بودند که قنسول وخانمش سفرهٔ آنهارا پذیرفته اند اصراری داشتند که مازیادتر بخوریم وماهم بنابرخواهش آنهازیادروی کردیم و بسی موجب تأسف شد که همین کلوچه هارا درحسن کیاده بطرز بهتری برای مافراهم کرده ودرپارچه ای گذارده بودند که گرم بماند و ماازخوردن آنها محروم ماندیم واجباراً بشکم پرستی خود اقرار کرده و تمنا کردیم که بمیزبانانی که درراه ازماپذیرائی کرده بودند اعتراضی نشود.

پس ازقدری استراحت ازمنزل بعزم گردش بیرون آمدیم موسیو اس مدیر بنگاه از روی رغبت تمام مؤسسات را بمانشان داد که همه خوب و درنهایت نظافت بودند. احیاناً اگرماهی خاویارتازه ای میآوردند ماهم برای تماشای تهیه خاویار درعمل حضور پیدامیکردیم ماهی خاویار بسیار درشت و با یك ضربت سخت چکش چوبی گیج میشود امانمیمیرد ودر حالیکه هنوز زنده است شکم آن را میشکافند و کیسه ای که شامل چندین کیلو تخم است بیرون میآورند وازغربالی میگذرانندخاویارتازه را اگر کمی نمك بزنند مطبوعترین غذا هاست و خوش خوراکهای اروپائی لذت آنرا نچشیده اند پول مراند Paul Morand دراین باب شرحی بعنوان تیر کمان شرقی نوشته و لذت خاویارتازه را دردلتای روددانوب به تفصیل توصیف میکند.

کارمن دراین بنگاه ها منحصر بصرف اغذیهٔ لذیذ نبود هرگاه ذکری میکنم ازاین جهت است که میزباآرایشهائی که داشت طرز زندگانی روسی را درمنزل مهمان نوازموسیواس نشان میداد. میزبان، درآنجا فامیل بزرگی داشت علاوه برافرادفامیل یك نیانیای (دایه بچه ها) پیروزنی هم که پرستاری

اطفال‌را میکرد دراین‌خانواده بودند این منزل درساحل دریا درمیان جنگل ناپدید گردیده وازهر گونه اجتماع بزرگی بر کنار بود . اما کشتی‌های کوچك و کشتی‌های بخاری درساحل لنگرانداخته وبوسیلهٔ خط تلفون تاسرحد روسیه ارتباط برقرار بود وبواسطهٔ موجود بودن این روابط کار کنان مؤسسات صید ماهی لیانوزو احساس تنهائی نمیکردند بعلاوه ایشان فقط در موقع صید ماهی باین نواحی میآمدند ودرتابستان بروسیه میرفتند .

انصافاً اقرار میکنم که درموقع گردش درمؤسسات لیانوزو هیچوقت شکایتی ازکار کنان آنها نشنیدم کار ها بنوع مطلوب اداره شده وزندگانی کارگران کاملاتأمین شده بود . دراولین ملاقات با موسیوواس مشاهده کردم که دراین مؤسسه بزرك دبستانی برای تحصیل اطفال نیست ازاو خواهش کردم که درایجادآن توجهی بکند خواهش من پذیرفته شدونظر باینکه این فکر از طرف من بآنهاداده شد درموقع تشکیل دبستان تمثالی‌هم بیادبود من‌ازسنت بازیل که نشانهٔ نام شخصی من‌است در کلاس نصب کردند .

درمیان تمام امتیازات رژیم‌سابق‌روس درایران که بوسیلهٔ عهدنامهٔ ۱۹۲۱ بین روس و ایران لغوشد تنها امتیازلیانوزو بنام شرکت مختلط شوروی و ایران مداومت درعمل دارد واهالی خوش گذران پاریس از نعمت خاویار آن بهره‌ور هستند اما من‌که این شرکت‌را سابقاً خوب شناخته بودم اکنون در پاریس‌فقط درحین عبور بقوطی‌های خاویاردرجعبه آینه هانظری‌انداخته‌وبهمین قناعت دارم وایام گذشته‌را که ناپدید گردیده‌اندو باره بخاطرمیآورم.

در ساحل شرقی انزلی نقاط دیگری را هم دیده ام مانند لنگرود ورودسر وخرم‌آباد وچالوس‌وغیره . منطقهٔ صیدماهی لیانوزو درچالوس بانتها میرسد یعنی تقریباً درسرحد مازندران. ازاین‌جا به بعد محوطه قونسولی استرآبادشروع میشود مناظرقسمت شرقی سواحل‌بحرخزر برای نقاشی ازدلتای سفید رود بهتراست . دراین‌جاجبال بدریا نزدیکتر وجنگل متدرجاً ازدامنه نزول کرده‌ودرامواج دریا منعکس میگردد کوه پاره‌های عظیم‌الجثه‌از کوه بساحل آمده‌وخلیجهای کوچك تشکیل‌داده اند مسافرینی که بسیاحت ایران میآیند غالباً بدیدن‌آثارتاریخی‌اصفهان وشیرازمیروند واین نواحی را نمی بینند از سیاحان فرانسه که اخیراً بایران آمده اند تنها واتلن Wattelin بدیداراین‌منظرهٔ دلربا موفق گردیده است ودر کتاب خود که بنام (ایران‌بیحرکت) نوشته راجع باین‌منظره شرح مفصلی ذکر کرده است .

شهر کوچك لنگرود سابقاً پایتخت یکقسمت گیلان بوده که اکنون موسوم است به بیه پس یعنی آنطرف سفیدرود موقعی که من بسیاحت این شهر پرداختم بیش ازچندخانه قدیمی در آنجا وجود نداشت اما آثار باستانی در آن دیده میشد مانند درهای چوبی که باشیشه‌های الوان بشکل موزائیك ساخته شده بود من یکی از نمونه های آنرا برای درست کردن پاراوان خریدم. درمدخل مسجدلنگرود حکمی ازشاه عباس کبیر درروی قطعه‌سنك مرمری باقی است . مفاد این حکم ممنوع داشتن اهالی از جنك خروس است . شایداهالی بجنك خروسها اشتیاقی داشته‌اند .درهمین مسجددوقطعه پارچهٔ دست دوزی قشنگی محفوظ است که دوشاهزاده را سرتاپا نمایش میدهد . درحوالی شهرلنگرود باغ بسیارزیبا ودلگشائی است موسوم بباغ دیو شل که متعلق است بخانوادهٔ منجم باشی . در لاهیجان مزارع چای دیده میشود . اولین متخصصین چای کاری‌چندنفر گرجی بودند که‌ازحوالی باتوم (درآنجا هم کشت چای معمول است) بآنجا آمدند بعد هم چندنفر چینی رابرای این منظور استخدام کرده بایران آوردند کشت‌چای‌وتربیت آن در گیلان ازابتکارات شاهزادهٔ کاشف السلطنه است .

درهر کشور اهالی یك ناحیه مورداستهزا واقع میشوند درگیلان هم اهالی لنگرود را استهزا میکنند درگیلان معروف است که روزی‌یك نفر ازاهالی لنگرود در کناردریا میرفت اتفاقاً بقطعه یخ شفافی برخورد وصورت خود را در آن دید فوراً تعظیمی کرده و گفت به بخشید آقا من شمارا ندیدم .

من برای امرلازمی برودسرچالوس رفته بودم واین مسافرت‌چندان مطبوع واقع نشد توضیح آنکه این مسافرت برای ملاقات باسالارالدوله بود که‌بآن نواحی آمده بود تااوضاع مالی خودرا بادستبرد بوجوه گمرکی تأمین کند قبلا هم باین موضوع اشاره‌ای کردم دراین سفر قضیه مضحکی هم رویداد وآن اینست که یك افسر کشیك کشتی با داشتن هرنوع نقشه لازم راهراگم کرد وما در میان دریا سرگردان بودیم خوشبختانه پس از مدتی قایقی ازساحل بکشتی جنگی ما نزدیك شد که‌درآن یکنفرروس ازکارگران لیانوزو بود وبوسیله‌اودانستیم که ازرودسر بسی فاصله‌داریم بنابراین اورا برای راهنمائی بکشتی پذیرفتیم تابساحل رودسررسیدیم و کسی‌رافرستادیم که‌تحقیق کرده‌وازقضیه ما اطلاع بدهد قدری بعدقایقی را دیدیم که با پرچم روس از رود خانه ای که در نی زار ناپدید

گردیده بود نمودارشد وفرستادهٔما بامباشر گمرك بکشتی آمدندو گفتند که شاهزاده پس از آنکه ازتصمیمات سخت قونسولخانه آگاهی یافت پولی راکه ازصندوق گمرك بعنوان قرض برداشته بود پس داد من فوراً باین فکر افتادم که نظیر این سرگذشت را در کتاب جاودانی حاجی بابای اصفهانی دیده‌ام .

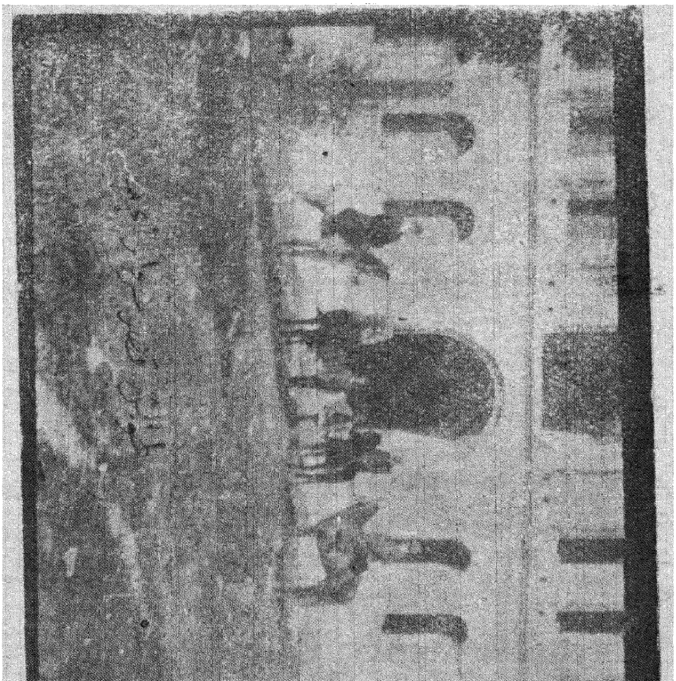
مسافرت من‌هم بچالوس باخوشی برگزارنشد من بوسیلهٔ یکی از کشتیهای لیانوزو بآنجا رفته بودم تااغتشاشی که دربنگاه مانکوبی بروز کرده بود اصلاح کنم . ده نفرقزاق روس نیزهمراه برده بودم و چون به چالوس رسیدم کارگران بومی که موجب اختلال‌شده بودند همه را احضار و صحبتهای تهدید آمیزی کردم آنها نیز محرکین توطئه‌را نشان‌داده وبمن اطمینان دادند که بکارادامه دهند‌منهم تصمیم گرفتم که محرکین را توقیف کرده ودرمراجعت تحویل‌زمامداران‌ایرانی بدهم بنابراین آن‌هارا درتحت محافظت قزاقان قرارداده ورفتم بسیاحت این گوشه که تاکنون آن را ندیده بودم ویکساعت بعدبر گشتم بکشتی ومعلوم شدکه پس‌ازرفتن من جمعیت کارگران بقزاقان حمله کرده و اشخاص تحت‌الحفظ را آزاد کرده‌اند فهمیدم که خبط کرده‌ام ومیبایستی آن‌هارا بکشتی فرستاده باشم که ازساحل دور وکارگران جرئت نمیکردند که بآن نزدیك شوند وچون نمیتوانستم ازاین پیش‌آمد صرفنظر کنم ودر چالوس هم نماینده حکومت نبود که بآن مراجعه کنم بناچاربخرم‌آباد رفتم که مرکزاداری تنکابن و چالوس است بدبختانه همینکه بآنجا وارد شدم فهمیدم که حکومت برای اجتناب ازملاقات من بااین پیش‌آمد فراراختیار کرده است پس به‌منشی اول ایرانی که همراه من بود دستور دادم که یادداشت‌سختی باوبنویسد و وتأکید کند که کارگران بلافاصله باید بکار مشغول ومقصرین توقیف گردند وخود منشی‌راماًمورنمودم که برودوحاکم‌را هرجاهست‌پیدا کرده‌یادداشت را باو بدهد وبطرف رشت حرکت کردم بطوری که منشی‌پس‌از مراجعت بمن‌گزارش داد حاکم جوان بی‌تجربه ومنتظرچنین‌پیش‌آمد فوق‌العاده‌ای نبود . وتصور نمیکرد که با چنین فشاری باومراجعه شود . چون امورآنجا بحسب ظاهرصورتی بخود گرفت و کارمانکوبی اصلاح شد واساس قضیه‌هم همین بود من نخواستم قضیه را بزرك و تعقیب کنم اما این پیش‌آمد برای من درس عبرتی‌شد که فقط اعتماد بنفوذ قنسولی‌درزوایای دوردست رشت کافی‌نیست ونباید تصور کرد که حضورمن با چند نفرقزاق اثرسحرآمیزی

خواهد داشت .

خاطرهٔ تلخ این قضیه کمی درخرم آباد ترمیم یافت . در آنجا پارك خوش منظر و باشکوه سپهدار را دیدم که بسیار تماشائی و جالب توجه بود تمام ناحیهٔ تنکابن به سپهدار تعلق دارد این مالك بزرك یعنی سپهدار درسال ۱۹۰۹ رل مهمی را بازی کرد او بود که بطرف تهران قشون کشیده مشروطیت را دوباره بوجود آورد . قبلاهم ذکر کردم که درموقع رفتن باصفهان قشون اورا در نزدیکی تهران دیدم سپهدار یکی ازاعیان با عزم ایران بود و هرچه تصمیم میگرفت درانجام آن کوشش داشت خواه سرنگون کردن شاه باشد ازتخت سلطنت وخواه امور باغبانی وزراعت باشد . پارك قشنك خرم آباد بادرختان زیبای سرو ومرکبات وساختمان‌های تعیش گاه شایسته وصف مشروحی است واگرمن بچالوس نمیرفتم باهمیت وشکوه آن واقف نمیگردیدم .

درماه اوت ۱۹۱٤ نیز برای امر لازمی با خانم بطالش رفتم توضیح آنکه دراین موقع جنك شروع شده بود وبمن اطلاع دادند که یمن الدوله حاکم طالش مشغول تبلیغاتی شده است که مخالف بااتحاد ما وایران می باشد مدت زیادی نبود که این شخص بحکومت طالش منصوب شده بود درموقع عبور ازرشت بملاقات من آمد وتصور نمیکردم که برضد منافع ما کار کند . زیرا که در بدو امر توجه مرا جلب کرد وخودرا هوا خواه زبان اسپرانتو معرفی میکرد البته این قضیه ضامن اموراداریش نبود ولی درهرحال خود را طوری نشان میداد که دارای روح کنجکاوی است ونسبت باکتشافات عصر توجهی دارد وروابط بین المللی را هم خوب درك میکند تحریکات وتبلیغات اوموجب تعجب من گردید وتصمیم گرفتم که بطالش رفته بااو شخصاملاقات وصحبت کنم . قسمتی ازمسافرت مادر فضای مرداب انزلی گذشت کشتی کوچك بندری مارا تازاویهٔ شمال شرقی مرداب که بطالش نزدیکتر بود برد وازآنجا بایدراه را بااسب طی کرد گذشتن ازرودخانه‌ها که درمسیر ما واقع بود خالی ازاشکال نبود وبایستی ازجاهای کم عمق عبور کرد بخصوص رودخانهٔ دنیاچال که عریض ودارای موانعی بود ناچار بوسیلهٔ راهنمائی ازآن عبور کردیم منخط سیر کم عمق آن مستقیم نبود وبایستی کاملا مواظب راهنما باشیم که آهسته درجلوی ماراه میرفت وامتداد کم عمق را نشان میداد جریان آب هم سرعتی

داشت وبطوریکه میگفتنددارای شن‌های متحرك نیزهست بالاخره پس از دو روز بکر کانرودرسیدیم که مرکزاداری ولایت طالش‌وحاکم‌نشین‌است ازبدبختی‌من ایندفعه هم‌حاکم فرار اختیار کرده بودوچون من‌ازکارچالوس تجربه حاصل کرده بودم نمیخواستم خودرا مغلوب نشان دهم شب را در کر کانرود بسربرده وصبح قاطرهائی تهیه کرده بطرف کوهستان درهمان امتدادی که حاکم رفته بودحرکت کردیم وازاین نقل مکان غیر مترقبه هم ناراضی نبودم زیراوسیله ای بود که عملیات خشتاریا را از نزدیك ببینم .

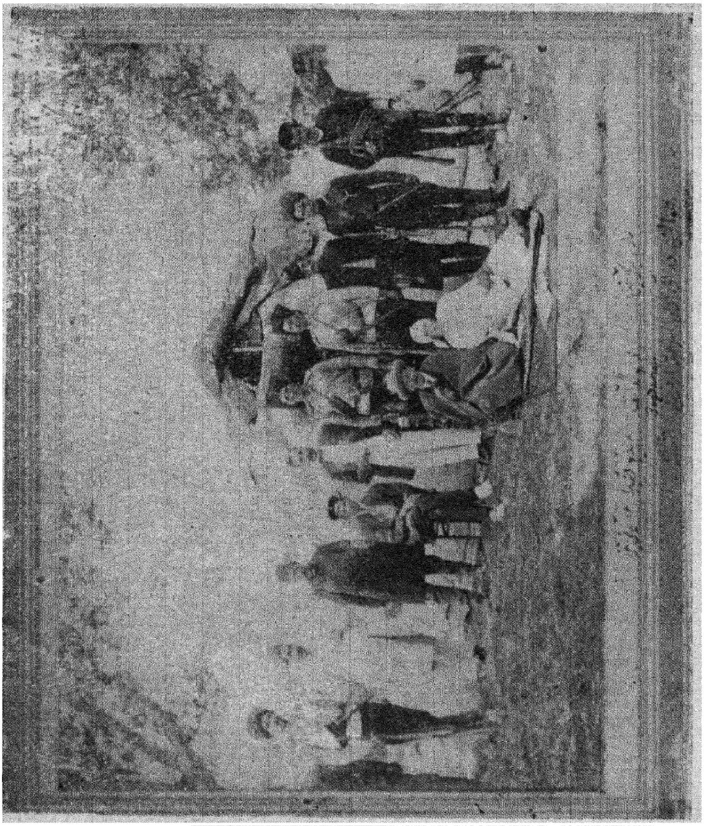


یکساعت بعدبدشتی‌رسیدیم‌که قصرخان کر کانرود درآن واقع‌شده‌است این بنابسیارعالی وباسنك تراشیده ساخته‌شده ولی درآن وقت متروك و

غیرمسکون بودزیرا که مالك آن بواسطه شورش رعایا فرار کرده و برشت رفته بودبعد بجنگل انبوهی رسیدیم که راه باریکی در آن رسم شده و پیوسته رو ببالا میرفت و جابجا از میان تخته سنگهای بزرك و ریزش کوهها میگذشت قاطرها از این راه بیمی نداشته و باقدمهای محکم راه عبور را پیدا میکردند در بین راه دهقانانی دیده میشدند که در دنبال گاوهائی که بر پشت آنها بار گذارده بودند بطرف دشت میرفتند عاقبت پس از خستگی زیاد بدهکده آق اولر (خانه های سفید) رسیدیم . در این جا خانه ها از هم فاصلهٔ زیادی دارند و در اطراف آنها مزارع و مراتع زیادی دیده میشود سابقاً قنسولهای روس ایام تابستان را در این جا بسر میبردند اقامت در این ارتفاعات در هنگام تابستان مطبوع است من بخوشبختی قنسولهای قبل ازخود حسرت میبردم که فرصت داشتند در مدت چندهفته دور از قنسولخانه از رنج کارهای خسته کننده فارغ و باستراحت پردازند در هر حال این افکار مانع تحقیقات من نشد و در نتیجه فهمیدم که عاشق زبان اسپرانتو ملاقات مرا مفید بحال خود ندانسته و اثر پای او در کوهستان گم شده است حاکم طالش نخواسته بود که مانند قنسولهای قدیم ما چندی در آق اولر بماند و شاید هم از بیراهه بتهران رفته بود و خلاصه آنکه راه عاقلانه ای را پیش گرفته بود ما هر دو بدون اینکه ملاقاتی در میان باشد بمقاصد یکدیگر پی برده بودیم .

باری آق اولر مرکب است از چند دهکده که در این ناحیه پراکنده است امادارای هوای روان بخشی است چمنهای مینائی و کوهستانی که این ناحیه را در جنوب از خلخال و در مغرب از اردبیل جدا میکند منظره بسیار دلکش و مطبوعی دارد . آلاچیقی از چادر نمدی برای ما فراهم کردند و تخت خوابهای سفری ما را در آن جای دادند . غذائی خوردیم و تجدید قوائی کردیم و پس از مختصر استراحتی در اطراف دهکده قدم زدیم محلی را بما نشان دادند که آنرا ژنرال یورتی میگفتند و معلوم شد که یکی از اشخاص مهم روسی از اردبیل باینجا آمده و چندی در دریاچه های کوچك آن که شکار بحری فراوان دارد سرگرم بوده است بعد برگشتیم به آلاچیق و باصرف چای با همسفران بصحبت پرداختیم آفتاب در شرف زوال و آرامشی حکمفرما بود ناگهان در دهکده صدای آوازی باهمان تحریر دلربای ایرانی بلند شد که در این گوشه روستائی

جلب توجه مارا کرد مستخدمی را فرستادیم که ازخواننده خواهش کند لحظه‌ای نزد ما بیاید و از آواز خود مارا محظوظ سازد .



برای توضیح اضافه میکنم که در این سفر موسیو B هم همراه ما بود این همسفرما ایران شناس واقعی وفارغ التحصیل دانشکدهٔ السنه شرقی سن پطرزبورغ بود و ایران‌را در نهایت خوبی میشناخت أشعار عرفانی صوفیه‌را بسیار دوست میداشت ومعنی آنهارا بخوبی میدانست . لباس ایرانی‌را هم پسندیده بود عبائی بدوش افکنده و کلاه ایرانی برسر داشت کمی بعد مستخدم ما با درویشی آمد پس از تعارف و مراسم معمول درویش شروع بخواندن کرد

ولحظه‌ای چندمارا سرگرم نمود بعدراجع باقسام مختلف‌درویشهای ایرانی ومسلك وتشکیلات آنهاصحبت بمیان‌آمد درویش که انتظار چنین‌صحنه‌ای‌را نداشت نظر بعطف توجهی که باومیشد آنچه درچنته داشت بماتحویل‌داداین درویش ویلان درادبیات فارسی‌چندان دستی‌نداشت والبته مشتریان بیابانی اوهم بیش‌ازاین ازاوتوقعی نداشتند وبخواندن اشعار و دعا هائی که میداد قناعت داشتند . دراین‌هنگام موسیو B بمیان افتادواشعارعالی‌صوفیانه ای خواند ومعنی باطنی‌وعرفانی‌آنهارا شرح میداد درویش بیچاره مبهوت باو مینگریست ومیدید که باحریف عالم ومتبحری مقابل‌شده است ودرتمام این مدت درایرانی‌بودن موسیو B تردیدی در خاطرش راه نیافت عاقبت در مقابل این‌دانش‌عرفانی عمیق‌سرفرودآورده باحال تحیربموسیو B نزدیك شدودست اورا بوسیدوگفت شما پیشوا ومرشدمن‌هستید . خلاصه این‌صحنه نمایش‌غیرمترقبه کاملا مارا مجذوب ساخت ومن‌نمیدانم که آیاموسیو B در این‌حین که من‌مشغول نوشتن‌این سطورهستم واو کرسی‌ادبیات فارسی‌رادر کلکته اشغال کرده است این شب تاریخی آق اولررا بیاددارد یانه ؟ ولی من این‌شب‌را هرگز فراموش نکرده و نخواهم کرد تبحری که دراین‌شب موسیو B دراشعاروگفتارایرانی نشان دادمرانیزمتحیر کرد وبخود گفتم که این‌است خاورشناسی‌واقعی واین‌است کسی که توانسته‌است درعمق افکارو اندیشه های‌ایرانی وارد گردد وبازبان شیرین فارسی‌وادبیات‌آن‌کاملاآشنا گردد وهم دراین موقع بمعلومات خاوری خود متوجه شدم ودانستم که در جنب این‌مرددانشمند چقدرحقیرو ناچیزم وبسی‌متأسف گردیدم که مشاغل‌بمن تغییرجهتی داده است واززمینهٔ خاور شناسی بزمینهٔ سیاسی منتقل شده‌ام . البته من‌بیشترراغب بودم که اوقات‌خودرا صرف تحصیل ادبیات‌وتاریخ‌ایران کرده ودرتوقیف بیچارگان ودویدن دردنبال حکام وقضاوت درکارگذاری نباشم امااین افسوس‌دیگرفایده‌ای نداشت زیراکه دراین راه‌گرفتار شده وجزاینکه ببازی‌خود قیافهٔ خوبی‌نشان دهم چاره‌ای نداشتم .

پس‌ازآنکه این‌شب‌رادرآلاچیق بخوبی‌وخوشی بسر بردیم‌وبامدادان چادرما ازشبنم سفیدمیدرخشید قصدمراجعت کردیم واز راه دیگری آمدیم ورسیدیم‌بمرتعی که‌نام عجیب کوکو Coco داشت نزدیك‌ظهر بود که درنزد

چوپانهای مهمان نوازفرودآمده وغذائی بانهایت لذت خوردیم دراینوقت کسوف کلی خورشیدواقع شدحیوانات‌قبل‌ازوقوع آن مضطر بانه بجنبش آمدند درصورتیکه میز بانان ماوحشتی بروزنداده وآرام بودند ومیگفتند شایسته نیست که انسان درچنین مواقع تحیر نشان دهد حتی‌وقتی‌هم که غافلگیر شود زیرا که همه چیز بامروخواست خدا انجام‌میگیرد بااین‌حال بادقت به‌بیانات موسیو B (۱) راجع بدلائل گرفتن آفتاب گوش میدادند اما نمیدانم که باور کردند یا نه ؟ در خاطر دارم که در کوکو قبرهای کهنهٔ غولها رابمن نشان‌دادندومیگفتند بتوسط فرنگیها دراین‌جاها حفریاتی بعمل‌آمده ومن‌خیال میکنم که این‌اعمال بتوسط موسیودمرگان انجام یافته‌وتوانسته است بکومك‌اشیاء مکشوفه‌عصر آهن تمدن ماوراءقفقازرادر آن‌عصر باتمدن این‌نواحی تطبیق نماید‌دراین‌جادرازمنهٔ‌ماقبل‌تاریخ جماعتی میزیسته که‌ایرانی بوده‌اندمخصوصاسکنهٔ‌طالش‌همان‌کادوسیها بوده‌اند که‌مؤلفین‌ومورخین‌قدیم بآنهااشاره کرده‌اند بعدهادرموقع‌خواندن کتابی فرض‌دیگری بخاطرمن گذشت کتاب‌بنام‌کاج ها(Kadj) برخوردم که افسانه‌های‌تاریخی‌ارمنی آنهاراارواح دراین‌شریرمیپنداشتندفکر کردم که‌شاید بنا براشتقاق‌لغات‌نام‌کاج بانام‌کادوسی بیگانه نباشد بعلاوه‌قرائن دیگری‌هم‌هست یعنی‌اشعاررزمی‌ایرانی‌ازسواحل بحرخزرزیادگفتگو میکنندمخصوصاًازماز ندران که درآنجادیوهاوموجودات افسانه‌ای بوده‌اند که بتوسط پهلوان های شاهنامه مغلوب شده‌اند . شاید این‌موجودات مافوق طبیعت همان سکنه نواحی صعب الوصول بوده اند که از حیث‌نژادغیرایرانی ودرفلاتهای مرتفع زندگانی‌میکرده‌اند پس ممکن است که‌کادوسیهای طالش بمنزلهٔ ارواح موذیه تصورشده ودر افسانه های ارمنی‌بنام‌کاج داخل‌شده‌اند از نظر جغرافیائی طالش نسبت بارمنستان‌ناحیهٔ دوردست ومرموزی‌بوده وازحیث اشتقاق هم دوکلمه‌کاد وکاج‌ممکن است دارای ریشهٔ مشترکی باشند علم منشأ نژاد های قدیم که علمی است جذاب و دلفریب بطورحتم تحلیل این بقایای اساطیری راکه گاهی تنها گواه تماس های بسیار قدیم است که بعدها صورت افسانه بخود گرفته در بر دارد و اگر اینطور باشد می توان تمام موجودات عجیب

بگانو Boganov درسال ۱۹۴۵درکابل درگذشت .

وغریبی را که سنگهای قدیمی معابد گوتیك بما ارائه میدهند از آنجمله دانست اینها نیز جز سالنامهای نژادشناسی قرون وسطی چیز دیگری نیستند . از مراتع کوکو حرکت کرده ازراههای صعب العبور بجائی از جنگل وارد شدیم که در آنجا توربینهائی در زیر آبشاری برای بکار انداختن کارخانهٔ نجاری نصب کرده بودند در امتیازات خشتار یاکارها پیشرفتی داشت ولی هنوز در مراحل مقدماتی بود در آنجا شب را درخانهٔ بزرگی که بعدها محل سکنای کارگران صادرات شد بسر بردیم در این موقع فقط چند نفر کارگر گرجی در آنجا بودند که بواسطهٔ تب مالاریا ضعیف شده بودند و باچاخوخبیلی (Tchakhokhbili) که نوعی ازمرغان اهلی قفقاز است ازما پذیرائی خوبی کردند. فردای آنروز بکر کانرود رسیدیم و با کشتی لیانوزو که در انتظار ما بود بسرعت بانزلی رفتیم .

این مسافرت با همه خستگی‌ها بسیار مطبوع واقع شد و تقریباً یکهفته طول کشید. در موقع ورود برشت گزارش دادند که موسیو کرستووتس درغیاب من برشت آمده بود ومن متأسف شدم که برای تعقیب مقاصد او ازپذیرائیش باز ماندم باری پس از ورود گزارشی از عملیات ومشاهدات خوددرطالش تهیه کرده و بسفارت فرستادم بلافاصله تلگراف رمزی از تهران رسید که ازمن توضیحاتی خواسته بودند زیرا که دولت ایران باطلاع سفارت رسانده بود که قنسول رشت حاکم طالش را بیرون کرده و عملیات خلاف قانونی انجام داده است من در پاسخ قضایارا بطوریکه واقع شده بود مفصلا گزارش دادم و به تبلیغات خصومت آمیز حاکم وعزیمت خودم برای تماس بااو و فرار غیر مترقبه او اشاره کردم و بعدها فهمیدم که قضیه طالش کم وبیش نظیر واقعه‌ای بوده که درماکو روی داده‌است. ماکوخان نشین کوچکی است در پایهٔ کوه آرارات یعنی در محلی که روسیه و ترکیه و ایران هم مرز میگردند رفتارخان ملقب بسردار نیزمانند رفتار حاکم طالش بوده‌است مخصوصاً تبلیغات ترك دوستی او نظر بموقعیت جغرافیائی وسوق الجیشی ماکو غیر مطلوب بوده و موسیو الفریو (Olferiev) قنسول روس مجبور شده است که باسردار مذکور بخشونت رفتار کرده و اورا به تفلیس تبعید کند تصور میکنم که این عمل بدستور و تعلیمات نایب السلطنهٔ قفقاز بوده‌است .

موسیو سازانو وزیرامور خارجه باین دوعمل که درآن‌واحد بوقوع پیوسته و البته خارج از اقدامات دیپلماتیك عادی و محققا در یك موقعیت استثنائی مربوط بزمان جنك بوده اهمیتی قائل شده بود پس از آنکه از امور رشت و ماکو اطلاع حاصل کرد تلگرامی بطور بخشنامه مخابره نمود باین مضمون که باید دراین موقع باکمال‌احتیاط و دوراندیشی رفتار کرد عده‌ای از قونسولهای جوان ما اخیراً حرارت بیموقعی بروز داده‌اند که درچنین موقع مناسبتی نداشته است . من‌این ملامت پدرانه‌راتاآنجا که بحساب خودم بود پذیرفتم.

اکنون پس‌ازیکربع قرن قضایای گذشته طوردیگری در نظرمن جلوه میکنند سیاستی که روسیه درایران بر طبق رژیم قدیم تعقیب میکرد سیاستی بود که نه‌تنهااز حیث‌حقوقی بلکه‌عملا این کشوررا تحت‌الحمایه خودمیدانست بنابر این آنرا ازاستقلال محروم نموده‌ودریك حال ضعف و هرج و مرجی نگاه میداشت و البته این سیاست بسیار بدی بود که نتایج آن در جریان جنك بزرك محسوس گردید بعلاوه بدی این وضع را اخیراً سن پطرزبورغ هم درك کرده بود من درآنجا بنامهٔ محرمانه‌ای بر خوردم که موسیو سازانو بموسیو سابلین Sabline شارژ دافر تهران نوشته بود (درتاریخ ۳۰ مارس ۱۹۱۳ نمره ۱۷٦) درمیان‌عبارات آن این جمله دیده میشد : (بعضی از نماینده‌های قونسولی ما مخصوصا در جاهائی که‌قشون مااشغال‌نموده‌ازموقع‌استفاده کرده‌وتقریبااداره‌امور محلی راکاملا در دست خودگرفته‌اند) البته چنین وضعی مدیر سیاسی خارجی ما رانسبت به نفوذ اداری بومی‌ونفوذ خود قونسولها بیمناك کرده بود وباین فکرافتاد که پس‌ازمراجعت‌قشون‌نفوذاداری‌ایران بواسطه دخالت‌قونسولها که متکی بقوای نظامی‌است منتهی بصفر خواهد شد ونفوذ خود قونسولها نیز بدون این اتکاء از میان خواهد رفت حال باید دیدکه‌آیا انگلیسهادر منطقه نفوذ خود طور دیگری‌رفتار میکردند یانه ؟ پرواضح است که رفتار آنها هم بطور محسوسی بهمین طریق بود سفیر انگلیس سر تونلی بطور یادداشت بموسیوسابلین‌گفته بود (مخابره ۳۰ر۹ر۱۹۱۳ نمره ۵۷) که نمایندگان انگلیسی در شیراز وبوشهر مشغول اداره کردن ایالات جنوبی

هستند حکام ومامورین مالیه و ژاندارمری هیچیك نمی توانند قدمی بدون تصویب قونسولهای ما بردارند والبته باید قبلا صلاحدیدآنهارا بخواهند.

بعقیده من اگر دولت ایران سرباز کافی داشت وقدرت بیشتری بخرج میداد میتوانست بطور اطمینان بخشی سرحدات خود را بانظامیان مسلح حفظ کندو بیطرفی خود رابطور مؤثری درمقابل ترکیه نگاهدارد همانطور که در ۱۸۵۵و۱۸۷۷عمل کرد ومامجبور نمیشدیم که دراواخرجنك دولشکر ازجبهه جدا کرده بایران بفرستیم ومسلم است اگر این دولشکر درطول سرحدات روس وایران وجودداشت بیشتر ازحدلزوم میتوانست جناح چپ قشون مارا که باترکیه میجنگید حفظ کند. بعلاوه عقیده نایب السلطنه کنت ورنتسوداشکو Vorontsv Dachkov که من بعدها درسن پطرزبورغ در سال ۱۹۱۵ ملاقات کردم نیزهمین بود نظر دیگری هم در کاربود که اهمیتش بیشتراست وآن این است که تعهدات ما درمقابل انگلیس وسیله ای شد که بتواند هندوستان را خوب حفظ کند.

خلاصه آنکه تمام قربانیهائی که روسیه درایران داد و مجاهداتی که درآنجا کرد همه بنفع انگلستان تمام شد.

واقعا دولت انگلیس هم در مقابل این فداکاریها خوب از ما تشکر کرد زیرا پس ازآنکه خیالش ازهرحیث راحت گردید فوراً مشغول قراردادی با ایران شد که درمعنی تصرف کامل این کشوربود ومخفیانه هم میل تجزیه را درماوراء قفقازویا اقلا درآذربایجان روس تحریك میکرد زیراکه بباد کوبه ومخصوصا نفت آن چشم طمع داشت درصورتیکه اگر بخواهیم بدقت بجنك بزرك وعلل تولیدآن رسیدگی کنیم خواهیم دید که تهدیدآلمان وعملیات آن درآسیا قسمت عمده اش متوجه انگلیس بود نه برضد دولت روسیه

باری نمیدانم حرارت فوق العاده ای که من بروزدادم و بهمین جهة مورد ملامت واقع شدم آیا حقیقتاً عمل مهمی بوده است ؟ من باعث فرار یك مامور ایرانی شدم که رفتارش کاملا برخلاف بیطرفی رسمی دولت ایران بود پس توقیف سفیر ترکیه رادر ایران درموقع شکار دراطراف تهران چگونه باید تعبیروتفسیر کرد ؟ یعنی عاصم ترقوت بیك Assim.Torgout

که بعدهم ازراه روسیه بکشور خود تبعید گردید. آیا سفرای روس و -
انگلیس که درتهـران مرتکب چنین عملی شدند حقوق اشخاص را نقـض
نکرده‌اند ؟ درصورتیکه من تازه وارد در سیاست بودم وهمیشه از روی
وجدان کارمیکردم .

بطوریکه قبلا هم ذکر کردم فعالیت سیاسی من در موقع افول دو
رژیم روس وایران که هر دومحکومیت تاریخی حاصل کرده بودند شروع
شد ونمیتوانستم خودرا ازنفوذ لازم روس ونه ازهرج ومرجی که‌درایران
رویداده ومحتاج باصلاح بود بر کنار گیرم . من اطمینان بلکه یقین قطعی
دارم که زمینه سازش واتحادی درمیان روسیه وایران بسهولت فراهم می
گردد . یك ایران‌مقتدر ونیرومندی لازم است تا بتواند دولت وملت خود
رادر انظار تمام‌ملل‌دنیامحترم نگاهدارد ووجودچنین‌اقتداری‌متضمن‌هیچگونه
زیانی برای‌روسیه نیست‌چنین‌زیانی‌زمانی بروزخواهد کرد که‌ایران‌خودرادر
دنبال نفوذدولت بیگانه‌ای‌اندازد البته‌درچنین‌موقعی‌روسیه نمیتواند از مشاهدهٔ
هواپیماهائی که ازطرف ایران بیایند ودربالای شهرهای بادکوبه و باتوم
پرواز کنند بیطرف بماند (این جمله ایست که مولوتو **Molotov**
دریکی از نطقهای خود ایراد کرده است) من یقین دارم که نقشه های
همکاری روس و ایران ازحیث مبـادلات تجارتی ورژیم فلاحتی وفنی و
کارهـای علمی مشترك ثمرات نیکوئی ببارخواهدآورد . والبته این دو -
کشور بقیود تاریخی وتمدن‌قدیمی که آنها را بهم مربوط ساخته خوب آگاه
هستند . وبالاخره نباید فراموش کرد که روسهای ما قبل تاریخ همـان
طوائف‌سیت بوده‌اند که‌اکنون محققین ایرانی بودن‌آنها راثابت کرده‌اند.
اشعاررزمی روس‌وایران پهلوانان مشترك دارند واین مسئله را پرفسور-
(V . F . Miller) مدیر مدرسه السنه خاوری لازارو در
تفحصات خود ثـابت کـرده است . در مـوزه ارمیتاژ ظـریفترین
زرگری طوائف سیت وظروف نقرهٔ زمان ساسانیان باهم دیده میشوند .
آثار مکشوفه در ماوراء بحرخزر که تازه بآنها برخورده اند بـااشیاء
مکشوفه برنزی لرستان شباهت دارند وروابط قدیمی روس وشوش رااز
حیث تمدن‌نشان میدهندوخلاصه آنکه مجاورت باستانی ایران وروسیه آثار

عمیقی درداخل یکدیگر باقی گذارده که شاید روزی آنها رابهتر ازحالیه بشناسند وآن وقتی روشن میشود که مثلا تصوف وعرفان عمومی ملت روس را که بمرورزمان پرورش یافته باتصوف وعرفان ایران مقایسه نمایند (۱)

منظورمن ازذکراین مطالب این نیست که بنوشتههای خودآب ورنگی بدهم بلکه مشهودات خودرا با نهایت صداقت بقلم میآورم ومیدانم کهاگر این مشاهدات ارزشی داشته باشد بواسطه همین صداقت است که من پیشهٔ خود ساخته ام وباز تکرارمیکنم که روابط روس وایران برروی دلائل و مدارك محکمی قرارداشته واشتباهات وخبط های شخصی در مقابل آنها ارزشی ندارد .

گردشهای من در گیلان همه برای انجام وظیفه نبوده است وخوشبختانه قسمتی ازآنها جنبهٔ مطالعه داشته ومقصودم فقط شناسائی اوضاع این ایالت بوده است مانند گردش درخرابه های کالارودخان درقرب فومن که درجنوب غربی رشت واقع ومسافت آن تا گیلان در حدود چهل کیلومتر است ایالت گیلان شاید بواسطه مرطوب بودن زمین دارای آثار باستانی

(۱) نیکلا بردیا او Nicolas Berdiaev که یکی از متفکرین روسی ودرپاریس معروف است میگوید : ملت روس ازحیث ترکیب هوش وروح ملتی است خاوری روسیه مشرق عیسوی است که درمدت دو قرن تأثیرات غربی را با کمال صعوبت تحمل نموده (مخصوصاً طبقه تربیت شده) ودرهمین طبقه است که آن تأثیرات نفوذ یافته است . من نیز درتحت تأثیرات و افکار ایرانیم توانستم یك حالت تصوف عمومی ملت روس را که شبیه است بهمان عملیات روحی که درویشهای صوفی ایران دارند مطالعه کنم. زیرا که هردو بایك حالت جذبه پیوسته یك جمله را تکرار میکنند (ذکر) تا بخدا راه یابند .

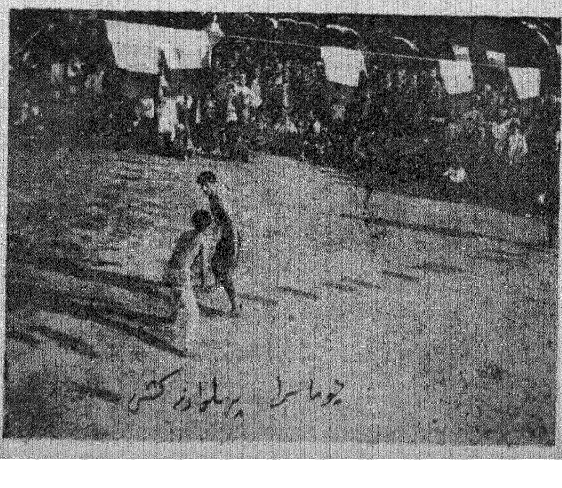
روح مذهبی روس و ایران ازاین حیث متصل میشود بیك سرچشمهٔ روحانی وهمین سرچشمه است که شالوده ساختمان مسلك آباء کلیسای شرقی را راجع بفضائل مخصوص عبادات طرح میکند .مطالعات من دراین موضوع در مجله ایتالیائی انتشار یافته است (اروپای شرقی . نوامبر و دسامبر - ۱۹۳٤ . یك نمونهٔ مذهبی روسی)

ممتازی نباشد خرابه های مذکور تنها اثری است که تا کنون برجای مانده آنهم باین جهت که درقسمت مرتفع کوهستانی واقع است . فومن ازامکنه بسیار قدیمی است که مرورزمان عبدالفتاح فومنی مورخ گیلان ملوك الطوائف را بوجود آورده است . کتاب تاریخ او با توجهات موسیو رابینو بطبع رسیده است درزمان قدیم فومن پایتخت یك سلسله ازامرای محلی بوده است برای سیاحت خرابه های مذکورما یك قسمت ازراه را با درشگه طی کردیم و قسمت دیگر را که کوهستانی بود با اسب رفتیم . این خرابه ها باقی مانده یك امارت نشین مهمی است حصار آن که دردامنه کوهستان دورمیزندو مدخل اصلی که در آن پله کان عریضی واقع است نسبةً بهتر محفوظ مانده قطعه سنك مرمری که در بالای درب ورود بوده بزمین افتاده ودو نیمه شده است من توانستم کتیبه آنرا رونویس کرده وبخوانم این کتیبه میرساند که ساختمان این قصر بحکم امیردوباج انجام یافته است در داخل محوطه آثار منازل متعددی دیده میشود که همه ویران شده است .

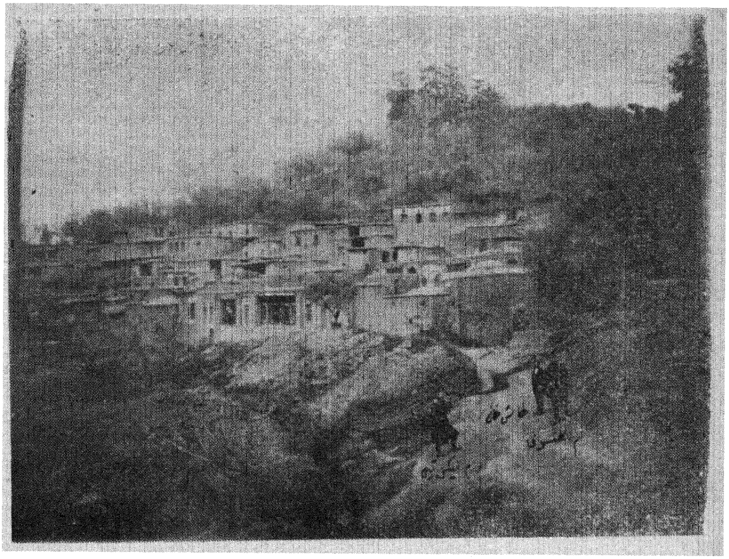
درموقع مراجعت دردهکدهٔ چوماسرا که بایداسب عوض کنیم تشریفاتی برای ورود ما فراهم کرده بودند ما نمیتوانستیم بطور ناشناس از این جا عبور کنیم واجباراً تسلیم مراسمی شدیم که در موقع ورود اشخاص مهمی انجام میگیرد . درمدخل دهکده گوسفندی را باصطلاح خودشان برای (خوش اوغوری) ما قربانی کرده ومارا مجبور نمودند که ازمیان سروتنهٔ آن که ازهم جدا کرده بودند عبور نمائیم تماشای این قربانی چیز جالب توجهی نداشت فقط آخرین تشنجات که هنوز حیوان را تکان میداد وخون زیادی که بزمین ریخته شده بود دیده میشد وجوانان دهکده بکشتی گیری پرداختند اگر ازاین مراسم جلوگیری میکردم مثل این بود که عدم رضایت نشان داده باشم .

دیدن یك نوع تشریفات دیگرهم برای من پیش آمد وآن درموقعی بود که بدهکده کلشتر **Kelechter** رفتیم این دهکده در مقابل رودبار درطرف دیگر سفیدرود واقع است درمدخل دهکده پیرزنی رادیدم که درنظرمن مانند جادوگری جلوه کرد . منقلی دردست داشت که درآن علفهائی میسوخت ودود غلیظی ازآن صعودمیکرد پیرزن چشم بمن دوخته

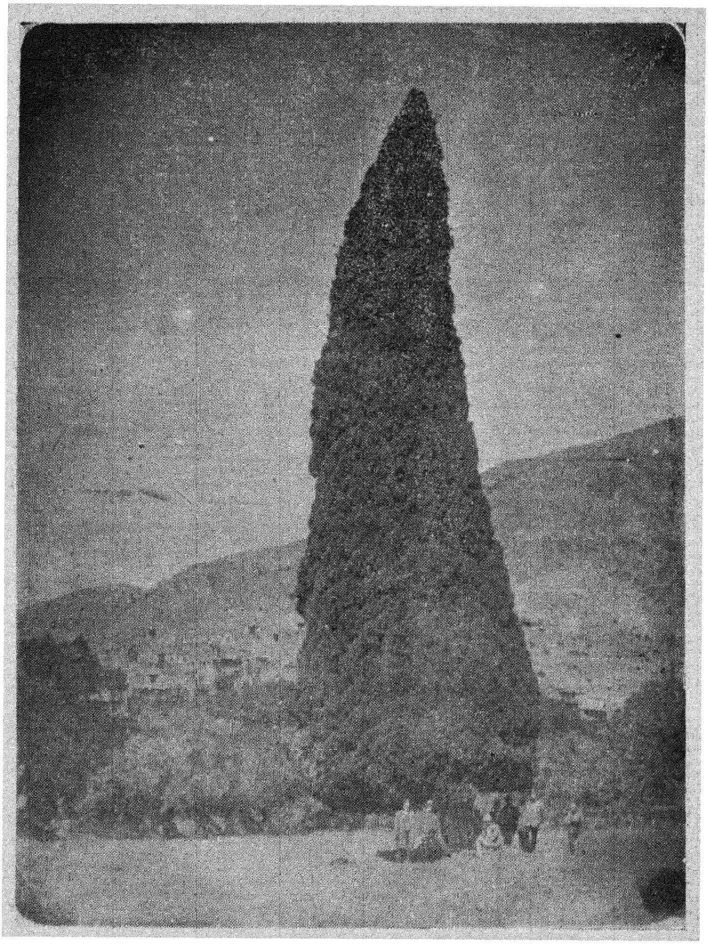

فومن - چوماسارا
پهلوان کشی
۱۹۱۴


چوماسرا پهلوانان کشی

ودعائی میخواند ومن ابتدا ملتفت نشدم که بااین دود تشریفاتی برای‌ورود من قائل‌شده است وخیال میکردم شاید برای دفع اجنه دعا میخواند بعد



فهمیدم که با خانم محترمی مواجه شده ام واو مادرشخص جوانی است از آشنایان من این جوان‌درموقعیکه درمسکومشغول تحصیل بود بامن‌دوستی پیدا کرد . این خانم تنها زنی بود که درگیلان خودرا بی پرده بمن نشان داد ومن ازمصاحبت اوخوشوقت شدم با اینکه پیرشده بود با انرژی و هوش زیادی املاك خودرا درآنجا اداره میکرد . در قرب این دهکده درخت سرو مشهور هرزبیل **Harzébil** را دیدم که بسیار تنومند و تقریباً ۲۰متر بلندی داشت میگفتند که ناصرالدین شاه در موقع مسافرت باروپا در این جا توقف کرده وعصرانه ای درسایه این سرو غول پیکر صرف نموده است درحالی که درشاخه های انبوه‌آن قبلا هیئت ارکستری مخفی شده وهنگام غذا خوردن‌شاه بنواختن نغمات دلپذیری‌پرداخته‌اند که موجب تعجب شاه شده‌است

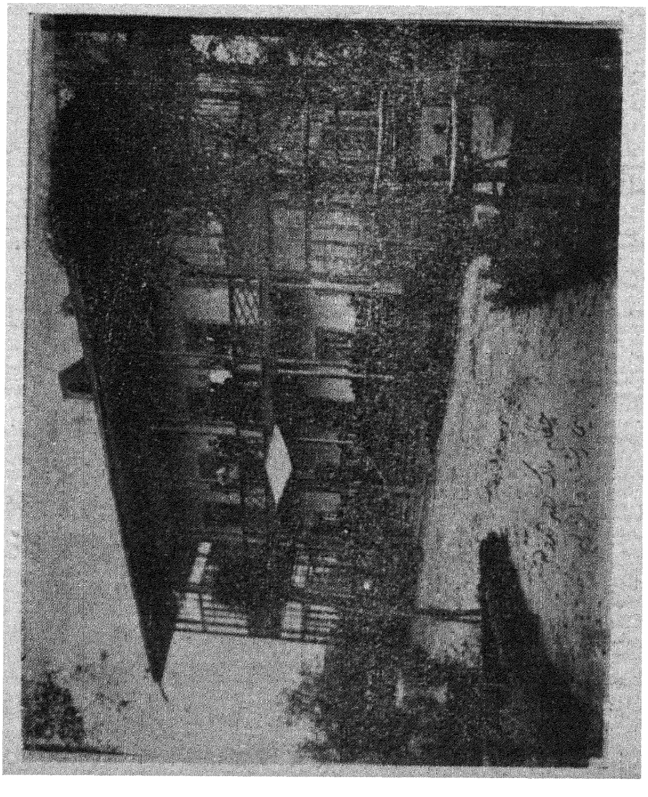


مطالعات خاور شناسی

اکنون موقع آن است که درضمن مشاغل ووظائف رسمی اشاره‌ای هم بخاورشناسی خود بکنم . بدیهی است درامورادارای من متصل با ایرانیها سروکارداشتم وتا اندازه ای کشورخودرا درتحت مناظرمختلفش بمن نشان

میدادند واین خود متضمن فوایدی بود زیرا که با زندگانی ایرانی آشنا میشدم ومطالب تازه ای بر کتاب لغت‌خودمیافزودم که درمکالمه‌وتحریرات زبان فارسی کومك شایانی بمن میکرد اما لازم بود که‌بغیرازاین‌اطلاعات که در مشاغل روزانه برای من حاصل میشد مطالعات دیگری هم بکنم ابتدا باین فکرافتادم که طریقه حرف زدن گیلکی را یاد بگیرم زیرا که دهقانان گیلان مخصوصا زنان آنها بجز زبان گیلك زبان دیگری نمیدانند. شنیده بودم که مجموعهٔ اشعاری بزبان گیلکی است که نامش نیزار است ولی نسخهٔ آن‌منحصر بفرد بود وبنابرروایتی درویشی این کتاب‌خطی را که‌در امامزاده ای بوده ربوده است ونظر باینکه نوشته ای بدست من نیافتاد برآن شدم که اشعاری را از کسانی که خوش لهجه بودند شنیده‌ویادداشت نمایم. آشپزی داشتیم رضانام که گیلك بود ومن بوسیله او توانستم قطعات کوچك اشعاری را جمع کنم ازصرف ونحواین‌زبان هم یادداشتهائی کردم کسانیکه زبان فارسی را خوب بدانند در فراگرفتن زبان گیلکی چندان باشکال برنمیخورند بالاخره توانستم بصرف افعال آن‌آشنا شده و تا اندازه ای حرف زدن‌آنرا بفهمم. اما فرصت کافی برای مطالعه کامل و آموختن‌آن نداشتم. بطوریکه اطلاع یافته ام اکنون یك انجمن‌ادبی در رشت وجود دارد که‌توجهی‌بعبارات عامیانه وافسانه ها ومنظومات‌وداستان های عمومی دارد وشاید باکوشش این انجمن زبان گیلك افتخار آشنائی با مطبوعات را پیدا کرده باشد زیرا که چندشعری ازربان گیلکی‌چاپ‌شده برای من فرستاده اند. موسیو آ. کریستن سن A. Christensen پروفسور دانمارکی که در کنگره خاور شناسان در اکسفورد Oxford درسال ۱۹۲۸ بامن‌آشنائی پیدا کرد درموقع رفتن بگیلان از من تقاضا کرد که چند توصیه بآشنایان‌گیلانی خودم برای‌او بنویسم ومنهم‌درخواست اورا اجابت کردم وتوانست درمدت اقامت کوتاهش مطالب مفیدی راجع بزبان گیلك تهیه نماید، یادداشتهائی که خودم‌داشتم همه را دادم‌بپرفسور ژوکولسکی‌وتصورمیکنم اکنون درآرشیو موزه‌آسیائی سن پطرزبورغ موجود باشد.

یکی ازکارهای دیگرمن تحقیق درحقوق عادی فلاحتی بود برای این موضوع رساله ای را اختیار کردم که تألیف حاج سیدمحمودودررشت بنام تسویهٔ حقوق چاپ شده بود. حاج سیدمحمود یکی از مجتهدین رشت بود. اودرکتاب خودازطرق مختلف روابط مالك‌وزارع گیلان بحث‌می‌کند ووظائف هریك را مشروحاً ذکرکرده است. من این کتاب را ترجمه کرده وضمیمهٔ مفصلی هم راجع‌بزندگانی خانوادگی دهقان‌ومسکن وعادات وطرزتغذیهٔ آن برترجمه اضافه کردم. همکاری ولطف شایان تقدیر میرزاعیسی‌خان مفتش‌مالیه رشت که تحصیلات خودرا درانگلستان کرده و گیلانرا خوب میشناخت وسایل سهولت انجام این‌کاررا برای من فراهم



ساخت . این شخص علاوه برشغل تفتیش مالیه ملك چغام متعلق بناصر الملك را هم اداره میکرد چغام درمیان رشت وانزلی واقع وما غالباً بآنجامی- رفتیم وچند ساعتی ازمصاحبت میرزا عیسی‌خان محظوظ میشدیم اویکی‌از نجیب زاده های ایران ومعلومات غربی را هم باصالت خود اضافه کرده بود ومأموریت های خودرا نیز بدرستی وصداقت انجام میداد . اخیراًهم‌در لندن بسمت کمیسر ایران درشرکت نفت انگلیس وایران اقامت داشت ونام خانوادگی فیض‌را اختیار کرده بود زیرا در ایران در رژیم حالیه‌قانونی بتصویب رسید که هر کسی علاوه برنام‌شخصی‌نام خانوادگی هم داشته‌باشد متأسفانه بطوریکه شنیدم سه سال قبل این مردشریف درلندن‌فوت کرد

مصاحبت میرزا عیسی‌خان برای من قابل استفاده ولذت‌بخش بود او نیز ازمعاشرت با من اظهار رضایت میکرد . درهمین‌معاشرتها بود که من توانستم با مساعدت او ضمیمه تسویه حقوق را بنویسم این مجموعه شامل اوضاع روستائی گیلان وخالی‌ازفایده نیست حاج سید محمود رساله خودرا درموقع‌اغتشاش گیلان‌نوشت وقصدش این‌بود که روابط زارع ومالك‌را که بحال بغرنجی درآمده بود روشن کرده واز یادآوری قواعد ورسوم عادی زارع را کمی راحت کند . ریشه فساد این‌بود که مالك نسبت بزارع دونوع اقتدار داشت یکی گرفتن مالیات دولتی ودیگری گرفتن حقوق شخصی‌خود وهمین اقتدارات میدان وسیعی برای استبداد وظلم بزارع فراهم میکرد و بدون بیم باید گفت که دهقان‌نسبت بمالك مانند برده است و درتحت‌بهانه- های مختلف دائماً باو مدیون است و زندگانی او روز بروز رو بسختی میرود وباید با حسابهای گوناگون بارخودرا نزد مباشرخالی کند. کسانی که ازجریان مالیاتی این زمان‌آگاه باشند میدانند که دونوع مالیات باید پرداخت‌گردد : نوع اول مالیاتی‌است که‌حکومت محل‌درمقابل‌خزانه دولت بعهده‌گرفته ونوع دوم اضافه مالیاتی‌است که بسته است باشتهای حاکم و مبلغی که بعنوان پیشکش پرداخته است . البته حاکم فقط در فکر بدست آوردن مبلغی که بعنوان پیشکش پرداخته، نیست بلکه در صدد است که هر قدر بتواند وجوهی ازاهالی بهرعنوان باشد بنفع خود بگیرد و این اضافه مالیات بحدی معمول است که تقریباً بطور نیم رسمی تفاوت عمل نامیده

میشود . ازاینها گذشته نایب‌الحکومه نیز سر کیسهٔ خودرا باز گذارده ومی‌خواهد آنرا ازاضافه مالیات پر کند وچون بطور مستقیم پیش رویم میرسیم بمباشر که آخرین حلقهٔ این زنجیر و کسی است که با دهقان تماس مستقیم دارد ومأمور اخذ مالیات وحقوق ارباب است . مباشر در دهکده نمایندهٔ خزینه دولت وارباب است وتنها کسی‌است که نوشتن وخواندن میداند . بنا براین آزا ی کامل در تفسیر رسوم وقواعد دارد و علاوه بر آنچه از زارع می‌گیرد وجهی‌هم بعنوان مواجب از ارباب دریافت میکند وبرای اینکه درروابط با ارباب کمتر بخطر افتد تفاوت سنگی‌هم از زارع بی‌نوا می‌گیرد یعنی درموقع تحویل گرفتن جنس‌سنك خودرا بکارمیبرد که ازسنك قانونی زیادتر است .

از طرفی ارباب هم مخارجی میکند مثلا مجاری آب را مالك حفر میکند واگرزارعی‌را بملك خود می‌آورد مجبوراست بذر و گاو ومساعده ولوازم زراعت باوبدهد . حساب این خرجها که برای زارع شده‌واسترداد آن بسته است بوجدان مالك که حتی گاهی اجارهٔ تیر خانه و یك درخت توت هم ازقلم نمی‌افتد وچون زارع درچنین قیودی گرفتار شد کمتر اتفاق می‌افتد که بتواند بزندگانی قانعانه خود ادامه دهد واز زیر بار این قروض خلاص شود و همیشه بعناوین مختلفی بمالك مدیون است . ارباب هم غالبا با حاکم در مشاجره است تا بتواند بطریق سهل‌تری نسبت بمالیات ادای دین کند .

در واقع دست و پای زارع با زنجیر محکمی بسته شده است زیرا تنهااواست که باید درآخرحساب تمام این بارهارا بدوش گیرد وبرای دفاع هم هیچگونه سلاحی ندارد بدیهی است وقتی که خودرا در چنین تنگنائی گرفتار دید چارهٔ منحصر بفردش این است که لحاف پاره خودرا بدوش گرفته فرار اختیار کند و بهمین دلیل است که غالب مزارع و دهکده ها متروك وخرابه مانده‌است ولی‌این‌قضایا وپیش‌آمدها مانع پرداخت‌مالیات نمیشود یعنی‌مالیاتی که دردفاتر رسمی ثبت وضبط شده است واین دفاترهم درظرف ۲۵ یا ۳۰ سال یکبار مورد مراجعه مستوفیان قرار می گیرد و میزان مالیاتراامعین میکنند دراین‌صورت درموقع فرار زارعی‌ارباب بدهی

اورا بزارعینی که باقی‌مانده‌اند سرشکن میکند و ازآنها می گیرد . باری مقصود من این نیست که صفحه را سیاه کنم و از دستگاهی که بزارع فشار می‌آورد باغراق صحبت کنم بلکه میخواهم برسانم پس ازآن که با دقت در رژیم فلاحتی ایران وارد شدم یقین حاصل کردم که نوش داروی بیداری آسیارا نه پارلمان بدست داده و نه کارخانه‌ها وروزنامه‌ها وراه‌آهن ونه سایر ابتکارات بلکه یگانه راه علاج اصلاح حال‌دهقان است که اکثریت جمعیت آسیائی‌را تشکیل میدهد واگر بخواهند بشاهراه ترقی داخل گردند دراولین قدم بایدبترمیم زندگانی‌روستائی بپردازند و وسایل راحتی‌دهقان را فراهم سازند. هرگاه ایران متجدد توجهی باوضاع روستائی کرده باشد باعث خوشوقتی من‌خواهد شد وبسی‌مایلم که آنچه راجع باوضاع زندگانی دهقان ذکر کردم یادگاری‌از زمان گذشته باشد نه حال.

این جمله راهم اضافه میکنم که درگیلان درحقوق عادی زمانی هم هست که‌موسوم‌است‌بایام‌قدغن وآن‌چهل روز قبل ازعید نوروزاست دراین ایام دهقان حق‌آنرا دارد که ازارباب جداشود و نزد ارباب دیگری برود بااین شرط که دین خودراکاملا بارباب سابق اداکرده باشد ، گاهی هم اتفاق میافتد که ارباب تازه بجای زارع این‌دیون را میپردازد واورا بملك خودانتقال می دهد اما دراینصورت باززارع مدیون ارباب جدید میشود و سربار خسته کننده‌ای براواضافه میگردد بهر حال این‌آزادی موقتی زارع درگیلان‌ازجمله‌حقوق عادی است . درروسیه هم قبل ازبردگی زارع‌نظیر این رسم وجود داشت ودهقان‌میتوانست‌باصطلاح آنوقت (بسنت ژرژ) برود اما پس ازآنکه بحالت بردگی درآمد ازاین‌آزادی محروم شد وبحدی از این واقعه متأثرگردید که‌یادگارآن درضرب المثلی باقیمانده است وچون یك پیش آمد غیرمترقبه تأثرآوری روی دهد میگویند :مادر کوچك این روزسنت ژرژ تواست .

بسی متأسفم که‌اوقات‌زیادی‌را صرف کتاب‌تسویه‌حقوق کردم‌واز آن نتیجه‌ای حاصل نشد . یادداشتهای مرادرسال ١٩١٨ یکنفرایرانی‌درتهران گرفت که بفارسی ترجمه کرده‌ودرمجله‌فلاحت‌منتشرنماید ولی تا کنون‌اثری ازآن ندیده‌ام‌خوشبختانه‌اصول‌آن درخاطرم ماند وبعدها درتحقیقات نظائر

آن بکارم خورد .

درموقع اقامت رشت برحسب اتفاق رابطهٔ هم با بهائیان این شهر پیدا کردم راهنمای من سید احمد باقراوف بود که مانندهم مسلکان ده‌سال‌قبل خود آزاری ندیده‌بود. افراد این فرقه بسیار محتاط هستند وعقاید خود را اظهار نمیکنند مگر بکسانی که بآنها اعتماد داشته باشند .

درخاطر ندارم که درچه موقع وساطتی بنفع این فرقه کرده باشم‌و شاید فقط میل داشته‌ام که ازاوضاع واحوال آنها آگاهی حاصل کنم . در خاطرم‌هست که یکی ازمبلغین این‌طایفه‌درموقعی که بعکا میرفت در موقع ورود برشت ازمن ملاقاتی کرد و چند ماه بعد درآغازسال ۱۹۱٤ مراجعت نمود وازعبدالبها نامه‌ای برای من آورد . رئیس این طایفه درآن نامه از من تمجیداتی کرده بود که‌البته من شایسته‌آن نبودم مثلا دراین نامه مرا پناه دهنده محرومین خطاب نموده و تشکر کرده بود که من پرچم عدالت و انصاف وغیره رابلند کرده‌ام از خوانـدن این نامه و نوشته های دیگر از تعلیمات مؤسس این فرقه‌اطلاعاتی‌حاصل کردم که‌پیوسته برضدهر نوع تعصب ملی ومذهبی ونژادی مبارزه میکنند . عبدالبها این دستور بهاءالله راکه بزبان عربی استدرنامه خود ذکر کرده بود : لیس الفخر لمن یحب‌الوطن بل لمن یحب العالم یعنی محبت بوطن افتخار ندارد بلکه باید بعالم محبت داشت . نوشته‌های دیگری‌هم‌ازعبدالبها بمن ارائه دادند که صحبت ازصلح عمومی وموافقت بین‌ملل خاور وباختر بود ازجمله نوشته بود که آفتاب از مشرق طلوع کرده ولی اشعه‌آن درغرب بیشترتأثیر کرده است تعلیمات - عبدالبها برای شرق و غرب یکسان است و میگوید عالم بشریت احتیاج بمربی دارد . حقیقت یکی است تفاوت دراین است که پاره‌ای ازملل بسن کمال رسیده‌انددرصورتیکه‌سایرین‌هنوز درعالم طفولیت مانده اند .نگاه کنیدچگونه باغبان‌آسمانی باشجارتوجه میکنند تارشد کرده وبارآورشوند وبازمیگوید تعلیمات بهاءالله مانند اشعه آفتاب است چگونه نمیتوان نعمت تربیت رادرك کرد. بسیاهان افریقائی توجه کنید که هنوز وحشی مانده‌اند درصورتیکه سیاهان امریکا متمدن شده وبتمام مسائل جاری نظر دارند . کیفیات وشرائط اجتماعی را باید از نظر دورساخت . تمام مردم یکسان

هستند . حواریون ماهی گیران یاصنعتگران ساده‌ای بودند اهمیت آنها از این جهة است که تعلیمات عیسی را تبلیغ می کردند . نوشته هائی هم از عبدالبها بمن دادند که خطاب باشخاص سیاستمدار امریکا و کنگره صلح و غیره بود.

تعلیمات اختصاصی باب که پیروان او بتوسط جانشینش عبدالبها تعقیب میکنند دارای مزایائی است مخصوصا چون محیط و موقعیت را در نظر بگیرند بمقصود او بهتر پی میبرند . باب بشدت با تعصب و تاریکی فکر محیط که‌مانع شرکت ایران در زندگانی غربی بوده مبارزه کرده است وافق‌فکر هم میهنانش‌را توسعه داده است (۱)

ذکر این مطالب برای کسانیکه در تفحص مقدرات ایران هستند خالی از فایده‌نیست معهذا باید گفت که تعلیمات باب برای رفورم میهنش کافی نبوده است . قبل‌از اوهم ایران‌دارای اشخاص روشن فکری بوده‌است که تکمیل اخلاق‌را توصیه وتبلیغ میکرده‌اند . اشعار صوفیه دارای‌یکنوع الهامات عالیه است وانسانرا وادار میکند که‌ازمادیات دوری‌جسته وعلو همتی حاصل کند ودرطریق الی‌الله سالك شود. فکرایرانی اساسا پس از قبول‌اسلام فقط به‌تبدیل مذهب قانع‌نشده است بلکه پیوسته بامیل‌مفرطی‌از طرق‌مختلفه‌درتفحص‌شناسائی‌خدا بوده‌است .

نظر باینکه فکر ایرانی درطی قرون در حال تصفیه‌بود واز حیات مادی کناره گیری‌مینمود وافرادبرجسته آن کشوررادریك رکودحزن انگیزی نگاهداشته‌بود برای خروج ازاین رکود اهرمدیگری‌غیراز الهامات‌تصوف وعرفان‌ومواعظ اخوت‌و صلح عمومی‌لازم‌بود و خلاصه آنکه ایران‌بیش‌از وعاظ مذهبی‌محتاج‌برفورماتورهای سیاسی بود تا بتوانند طرز اداری کشوررا اصلاح وآسایش‌ورفاه اهالی را درتحت‌حمایت قانون تأمین کنند و امنیت وانتظام عمومی را فراهم سازند .

---

(۱) معلوم است که‌مؤلف تاحدی تحت تأثیر مبلغین این‌طایفه واقع گردیده که بذکر این‌مطالب پرداخته‌است . بعلاوه‌اشتباه تاریخی‌هم کرده که عبدالبهارا جانشین باب قرارداده‌است (مترجم)

ترقی ایران درقرن نوزدهم

در اینجا لازم است قبلا یك نظر کلی باوضاع وپیش‌آمدهای قرن نوزدهم بیاندازیم .

سلطنت سلسله قاجاریه که‌درقرن هیجدهم تأسیس شده بود یك‌ضعف تدریجی درایران تولید کرد که‌در موقع پادشاهی محمدعلیشاه بنقطه حضیض خودرسید وشاه اجباراً در ۱۹۰۹ ازتخت سلطنت بر کنار گردید و پسرش احمدشاه قائمقام اوشد .این‌شاه‌جوان دارای‌اقتدار مؤهومی بودو بسهولت تاج‌را ازسر برداشت وتسلیم رضاخان کرد که‌مؤسس سلسله جدید پهلوی است . (۱۹۲۵)

درزمان سلطنت قاجاریه ایران در جنگهای باروسیه درآغاز قرن نوزدهم متصرفات قفقازی خود را بموجب عهد نامه گلستان در تاریخ ۱۲ر۱۰ر۱۸۱۳وعهدنامه‌ترکمان چای‌درتاریخ ۱۰ر۲ر۱۸۲۹ از دست‌داد ودر موقع ورود قشون روس درمشرق‌بحر خزر قسمتی از نواحی ترکمن نشین نیز ازتصرف ایران خارج گردید وبحرخزرهم بدولت روس تعلق گرفت(واگذاری پایگاه‌بحری‌جزایرآشوراده در ۱۸٤۱) و از آن پس پرچم ایران ازاین نواحی ناپدید گردید . درسنوات ۳٦ -۱۸۳٥ هم‌ایران در کشمکش باانگلیس ازهرات ناراضی وبدون بهرمندی بر گشت و در ۱۸٥٦ دولت‌انگلیس بتقلیدروسیه قدرت ونفوذ خودرا درخلیج فارس‌ثابت نمود . نتیجه این شکستهای نظامی موجب اعطای امتیازات تجارتی و قضائی به‌بیگانگان گردید وبالاخره تمام دول بیگانه وارث مواد عهد نامه ترکمان چای شدند .

دو دولت مقتدر روس و انگلیس هم پیوسته میدان‌نفوذ خودرا درقرن ۱۹درخاورمیانه توسعه میدادند وبتدریج بهم نزدیك میشدند. وچندی نگذشت که‌در حوالی افغانستان وایران باهم‌مواجه گردیدند و انگلستان فراموش نکرده‌است که امپراطورپل (Paul) متحد ناپلئون در تاریخ ۱۲ر۱ر۱۸۰۱ به‌ارلو (Orlov) آتامان قزاقان حوالی رود دن Don فرمان‌داد که‌بطرف هندوستان لشگر کشیده وبانگلیسها حمله کند و در جاهائیکه انتظار ورود قشون روس‌را ندارند ضربت‌حساسی بآنها بزنداما

مرگ ناگهانی پل (مقتول در ۱ر۳ر۱۸۰۳) اجرای این نقشه جنگی را متوقف ساخت (عده‌ای از مورخین اظهار عقیده کرده‌اند که سفیر انگلیس سر شارل ویت‌ورت Charles. Wuitvvorth در این قتل دستی داشته است) جای تعجب نیست که از آن به بعد در هنگام جنگ روس و ایران در تاریخ ۱۸۲۸ معلمین انگلیسی در صفوف قشون ایران دیده شوند و افسران روسی هم بنوبه خود در جنگ هرات شرکت کنند. درموقعیکه افغانها در سال ۱۸۸۵ بقلعه کوشکا (Kouchka) روس که آخرین نقطه فشار روس در امتداد هندوستان بود نزدیك شدند روسها ضربت سختی بافغانها زدند و چیزی نمانده بود که معلمین انگلیسی محبوس گردند و الکساندر سوم بدون اینکه باعتراضات بریتانیا اعتنائی بکند به ژنرال کومارو Komarov نشان افتخار داد و یادداشت جدید تهدیدآمیز انگلیس امپراطور روسیه را وادار کرد که دسته کشتی دریای بالتیك را تجهیز و آماده جنك کند اما دوهفته بعد بریتانی کبیر روش مسالمت آمیزی اختیار کرد و تحدید حدود روس و انگلیس وافغان درموقع بروز همین حوادث صورت گرفت.

از توجه باین مقدمه مختصر معلوم میشود که در سیستم روابط کلی دولتین روس و انگلیس در خاورمیانه ایران هم اجباراً مانند افغانستان و تبت درمعرض رقابت این دوهمسایه قوی واقع گردید و هرسه کشور ناچار شدند ضرباتی را که این دو دولت بهم میزدند تحمل نمایند. نباید از نظر دور داشت که در توسعه روابط روس وانگلیس درخاور باآنکه ظاهر فریبنده آنی داشته باشدهمیشه این کشمکش وجود خواهد داشت خلاصه مادامی که انگلیس حاضر نشود که هندوستان را بحال خود واگذارد (مخزن آدم ومواد اولیه) و روسیه هم دست از سر قفقاز برندارد (مخزن نفت و مانگانز) وآسیای مرکزی را رها نکند (مخزن پنبه وانواع فلزات) این اوضاع که تاریخ و جغرافی درآن دخالت دارد تغییر اساسی پیدا نخواهد کرد.

اکنون که وضع ایران را در نقشه بین‌المللی معین کردیم میتوانیم به سرعت مراحل متوالیه دست اندازی روس و انگلیس را درداخل آن از نظر بگذرانیم. توجه باین دست‌اندازی تأثرآور است امتیازات نوبه بنوبه دراین کشور داخل میشوند وشروع آنها از موقعی است که کمپانی انگلیس

وهند درایران به نصب تیرهای تلگراف مشغول شد (۱۸۷۰) در بدو امر این عمل بی‌ضرر بلکه سودمند بنظر می‌آمد البته نمایش ظاهری آن چنین بود اما پس از کشیدن سیم هردفتر تلگرافی پرچم خارجی‌را درایران بر-افراشت و عوامل نفوذ انگلیس در آن جای گرفتند . بعلاوه بنا بـر رسوم قرون وسطی این دفترها محل بستی‌شد برای ایرانیانی که با صاحبان نفوذ و زمامداران خود مشاجره‌ای داشتند . البته دولت روس‌هم نمی‌توانست از مشاهده این اعمال‌آرام بنشیند او نیز مهره‌ای درصفحه این شطرنج بجلو راند و فوراً برای تسلط و نفوذ خود در ایران درسال ۱۸۷۹ فرمانی از ناصرالدین‌شاه گرفت که بموجب آن قشونی درتحت نظرافسران روسی شبیه بقزاق درایران تشکیل دهد وبعدها این قشون با افسران روسی تنها واحد تمرین کرده بود که منظما ازدولت ایران حقوق دریافت‌میکردنددرصورتی که نام بقیه قشون ایران فقط درروی‌کاغذ دیده میشد. درسال ۱۸۸۸دولت انگلیس امتیازگرفت که درجنوب غربی ایران درشط کارون کشتی‌رانی کند وپس ازآن امتیاز ساختن راه بختیاریرا بتوسط برادران لنچ گرفت و از این ببعدگرفتن‌امتیازات‌پی‌درپی‌شروع‌شدمانند امتیاز بانك شاهنشاهی با حق انتشاراسکناس(۱۸۸۹)روسیه‌هم درمقابل بانك استقراضی‌را که شعبه‌بانك دولتی‌روس‌بودتأسیس کرد(۱۸۹۰)درهمین‌موقع بود که دولت ایران بـاب قرض را مفتوح کرد ابتدا درسال ۱۸۹۲ ازانگلیس مبلغی قرض کرد وپس ازآن از روسیه درسنوات (۱۹۰۰و۱۹۰۱و۱۹۰۲) این قرضهای پی‌درپی نه فقط باستقلال مالی ایران لطمهٔ بزرگی واردآورد بلکه گمرکات هم به عنوان وثیقه این قروض در خلیج فارس تحت نظارت انگلیس و در شمال تحت نظارت روس درآمد نظارت در مـالیه وگمرکات ایران هم بتوسط مستشاران و مأمورین بلژیکی بعمل می‌آمد علاوه براینها انگلیس ضربت استادانهٔ خودرا در ۲۸ر۵ر۱۹۰۱ واردآورد وامتیاز نفت جنوب ایران را گرفت (امتیاز دارسی) معاهده گمرکی روس وایران درسال ۱۹۰۳ بـا اینکه از قرضه خود ربح سرشار صدی پنج می‌گرفت در مقـابل امتیازات انگلیس چیز مهمی بشمار نمیرفت بنابراین امتیاز ساختمان بندر انزلی و ترسیم راه شوسهٔ انزلی بتهران راگرفت و کفهٔ ترازو بنفع روس‌پائین‌رفت

رقابت روس وانگلیس در ایران باخذ امتیازاتی که ذکر شد خاتمه نیافت. امتیاز کشیدن راه‌آهن نیز مطالعه جداگانه‌ای لازم دارد که بواسطه عدم سازش انگلیس وروس انجام نگرفت. تصور میکنم با ذکر این مقدمات اوضاع رقابت روس و انگلیسرا در ایران تا اندازه‌ای روشن کرده باشم بطورخلاصه ثروتهای طبیعی وقشون ومالیه ومسکوکات وطرق ارتباطی و امور بنادر وغیره همه درتصرف واختیار بیگانگان درآمد.

خوشبختانه ازفزونی درد معالجه نیز بخودی خود پیدا شد زیرا که این‌مداخلات که ازروی‌رقابت‌دوهمسایه درایران‌صورت می‌گرفت بالضروره کشور ایران را بیشتر باروپا نزدیك کرد.

ایران بتدریج درتحت‌تأثیراوضاع‌اقتصادی واجتماعی دنیا قرارگرفت وازطریق تجارت روابط زیادتری بامالك خارج پیدا کرد و با وضاع و احوال وطرز اداری آن کشورها بیشتر آشنا شد. ازطرفی هم بواسطه سرمشق مسلمانان روسیه که ازنهضت انقلابی درسنوات ۱۹۰٤ و ۱۹۰۵ بر کنار نماندند کشورشیروخورشیدهم برای‌تحول‌وتغییرشکل آماده‌شد واین تغییرشکل دردومرحله بوقوع پیوست

مرحله اول که ازسال ۱۹۰۵ تاسال ۱۹۰۹ طول کشید مرحله‌ایست که مردان باعزم‌آزادیخواه مانند سپهدارتنکابنی و سرداراسعدبختیاری و ستارخان وباقرخان تبریزی وغیره از میان ملت سر بلند کرده و با رژیم استبدادی شاه بجنك پرداختند. این مرحله دوره درهم وبرهمی داشت از طرفی مخالفت های شاه بامشروطیت وازطرفی‌جنگهای‌محلی برای‌استقرار مشروطیت درکاربود وبالاخره باستعفا وتبعید شاه منتهی شد (۱۹۰۹) و پارلمان که در۱۹۰۸ با ضربات توپهای معلمین روسی بریگاد قزاق‌ایرانی منحل‌گردیده بود مجدداً درتهران انعقاد یافت و برای اصلاح امور مالی شوسترمرگان امریکائی را بسمت خزانه داربایران خواستند. شوستر نقشه هائی کشید وخواست رفورمی‌بکند اما دولت روس مانع اجرای مقاصد او گردید بنابراین انقلابیون ازجا جستند وبرآن شدند که برضدروس‌شورش کنند ولی دولت تزاری بآنها فرصت نداده وقشون خودرا درقسمت‌شمالی ایران واردکرد (۱۹۱۱)

حمله نیروهای انقلابی بشکست منتهی گردید. درجنك ۱۹۱۵ اقداماتی بعمل آمد که ایران را از تسلط ومداخلات بیگانگان خلاص کنند ولی بنتیجه ای نرسید وایرانی که بیطرفی خودرا اعلان کرده بود میدان جنگی شد که درآن روس وانگلیس وترکیه باهم تصادم پیدا کردند

آخرین شاه سلسله قاجار

احمدشاه که در نتیجه استعفای پدرخود درسال ۱۹۰۹ بمقام سلطنت رسید وناصرالملك سمت نیابت سلطنت اورا داشت در تابستان سال ۱۹۱٤ بسن بلوغ رسید ونیابت سلطنت ازمیان رفت دراین هنگام درسراسر کشور ایران جشن‌هائی برپاشد وهیچکس خیال نمیکرد که آخرین شاه قاجارهم مانند آخرین شاه سلسله رومانو باید باتخت وتاج وداع گوید. چون سلسله سلاطین قاجاررا باسلسله رومانومقایسه کنیم می‌بینیم که مدت سلطنت آنها کوتاه‌تر بوده‌است زیرا که سلطنت قاجاردراواخرقرن هیجدهم آغازودرسال ۱۹۲۵ خاتمه یافته است. این مقایسه ازچندجهت دیگرنیز بنفع قاجارنیست زیرا که سلسله رومانوملك موروثی خودرا توسعه داده واساس آنرا محکم کرد برعکس قاجاریه آنچه بارث مالك شده بود بمرورزمان ازدست داد چنانکه درجنك باروس ازمتصرفات قفقازی خودمحروم‌شد ودرآذربایجان هم تجاوزات ترکیه را تحمل نمود وازحمله بافغانستان هم برای فتح هرات مأیوس برگشت. درطی قرن نوزدهم مداخلات وتصرفات دولتین روس و انگلیس درایران زیادترشد وکمتر بمقاومت بر میخورد درصورتیکه روسیه دردوران سلطنت خانواده رومانو مخصوصا درآغاز سلطنت کاترین دوم نهضت ادبی کرد وبتوسعه هوش مای خدمتی نمود این نهضت را اشراف طبقه ممتازوثروتمند که مایل استقلال کشورخودبودند و در خدمات دولتی دخالت داشتند بوجودآوردند اما درایران قاجارنظیرآن روی نداد. گوئی خون میهن پرستی ونیروی حیاتی کشور که درزمان سلسله صفویه درقرون (۱٦-۱۸) آب ورنك قابل‌ملاحظه ای داشت بتدریج‌دردوران سلطنت‌قاجار درعروق خشکیده وتمام شده بود

فقط جنبش سلسله صفویه‌است که میتوان آنرا درردیف جنبشهای سلسله رمانو قرارداد نمایندگان بزرك این دوسلسله درایران شاه‌عباس کبیرودر

روسیه پطر کبیر بوده که‌موجب افتخار اعقاب خود گردیده‌اند .در زمان قاجاریه‌دراواسط قرن‌نوزدهم یك‌نهضت روحانی قابل‌توجهی توسط میرزا علیمحمد باب صورت گرفت که‌مقصودش رفرم مذهبی بود قوانین جدیدی آورد و سازش ووحدت بین‌المللی‌را تبلیغ میکرد و برضد افکار خرافاتی مبارزه میکرد.امااین‌نهضت هم با جنگهای شدید و خونریزی تأثر آوری خاموش‌شد و مؤسس آن‌هم در تبریز بقتل‌رسید و مسلك‌بابیت پس ازقتل مؤسس خود وتحمل جنگهای داخلی از ایران خارج شد ه ودر کشورهای بیگانه هم‌جوارخود بامرارحیات پرداخت . در همین موقع‌بود که انشعابی درآن رویداد و بهائیت بروز کرد درهرحال چنین بنظر میآید که بابیت با اوهام و نفوذ طبقه‌روحانی و سلطنت استبدادی میجنگید اما این مبارزه بااستبداد به‌نتیجه‌ای نرسیدمگر بعدازجنك‌بزرك که‌رضا شاه پهلوی در ایران طلوع کرد وایران‌را با مجاهدات زیاد بصورتی در آورد کـه اکنون دیده میشود .

بنابراین منشاء انقلابات و مبنای ایران نورا باید دربابیت وقبل از آن درشیخیت تفحص کرد. اگربابیت دربدو بروز شکست‌خورد ونتوانست بمقصود نائل‌گردد برای این‌بود که‌محیط‌اجتماعی دراواسط قرن نوزدهم رشدطبیعی نکرده بود وایران آن‌زمان حالت ملوك‌الطوائفی داشت و از نفوذخارجی هم بر کناربود مخصوصاً ازحیث اوضاع اقتصادی و فلاحتی با خارج آشنائی نداشت و مبادله تجارتیش بسیار محدود بود امـا همینکه محصول ایران‌بازاری پیدا کرد وتجارت روبه توسعه گذارد بتدریج‌اوضاع ملوك‌الطوائفی روبه‌تحلیل رفت. املاك که تاآنوقت دردست رؤسای‌عشایر تمرکز یافته وبهمین‌جهت در کشور نفوذی داشتند کم‌کم مورد معاملات تجارتی واقع‌گردیدوچون‌مالك تغییر کرد اوضاع ملوك‌الطوائفی‌هم‌بتدریج ازمیان‌رفت و تجار به‌تهیه محصولات صادراتی پرداختند ودر صدد تقویت خود برآمدند و برای حفظ دارائی وتأمین آزادی خود پیوسته در آرزوی رفورمی‌بودندتاازتعدیات مستبدین بر کنار باشند وبرای اصلاح اموراداری کشور وبرقراری انتظامات عمومی و مبارزه‌باهرج‌ومرج درگوشه‌و کنار صحبتهائی بمیان آمد و خلاصه آنکه طبقه تاجر بیشتر ازهرطبقه طرفدار

اصلاحات بود عده‌ای هم بخارج مهاجرت‌نموده و درآنجاها مشغول کسب‌و کار شدند وبالطبع تحت تأثیر اجتماعات تازه ای واقع گردیدند و بیشتر بآزادی توجه نمودند بطوریکه نسیم آزادی ابتدا ازخارج بطرف ایران وزیدن‌گرفت‌و دلیل آن اینست که اولین روزنامه‌هـای‌فارسی که‌از آزادی سخن میگفتند درخارج از کشور طلوع کردند مانند روزنامه حبل‌المتین که در هندوستان‌منتشرمیگردید و بعدازآن چهره‌نما دراسکندریه وروز-نامه ثریا دراسلامبول و غیره . تمام این روزنامه ها مخفیانه بایران‌وارد میشد و مردم با رغبت میخواندند بدیهی است خواندن این‌روزنامه هـا در روح‌وفکر ایرانی‌تأثیرات زیادی‌داشت .

در حال مداومت بتحقیق و مقایسه سلسله رمانو و قاجاریه که هردو تقریباً دریکوقت ازمیان رفتند باین نکته برمیخوریم که سقوط‌آنها مربوط بوده است بعدم توجه درتحولات اجتماعی و سیاسی کشورهای خود . فرقهٔ دسامبریست Decembristes (۱) هم درروسیه تقریباً رل‌بابی‌های ایران را بازی کرد کـه مقاصد انقلابی‌آن در سال ۱۸۲۵ بنتیجه‌ای نرسید و نیکلای اول با نهایت وحشی‌گری ازپیشرفت مقاصدآنها جلوگیری نمود دسامبریست ها اغلب افسران‌گارد بودند که در سفرجنگی فرانسه بواسطه اقامت در پاریس بفکر انقلابی شبیه بانقلاب فرانسه افتادند امـا غافلگیر شده ومشت نظامی بسیارسختی خوردند درهرحال فرقه دسامبریست‌روسیه نیز مانند بابی‌های ایرانی مقدمة‌الجیش نهضت انقلابی بود اینها اولین اشخاصی بودند که بـه سیستم سلطنت که در انظار مستحکم جلوه مینمود تکان سختی دادند . اینان نیز مانند بابیان ایران بواسطه نداشتن پشتیبان شکست‌خوردند بعلاوه محیط روسیه‌هم اگرچه مانند ایران ملوك‌الطوائفی نبود هنوز مستعد رفورم اساسی رژیم نشده‌بود درآنجاهم مانند ایران‌لازم

(۱) فرقه دسامبریست افسران روسی بودند که پس از جنك با ناپلئون و اقامت درفرانسه مشروطه‌خواه شده ودرسال ۱۸۲۵ برضدحکومت نیکلای اول قیام کردند ولی‌نتیجه‌ای ازقیام خود نگرفتند عدهٔ زیادی‌ازآنها اعدام و بقیه هم بسیبری اعزام و بزندان ابدی محکوم‌گردیدند . شاعر مشهور پوشکین نیز ازهمدستان‌آنها بود .

بود تحولات اجتماعی که براساس اقتصادی باشد بعمل آید تا بتوانند بیشتر وبهتر برژیم قدیم که تحمل آن مشکل بود حمله‌ورشوند .

بدیهی است مقایسه من راجع بایران و روسیه روی کلیات است و مقصودم رساندن این نکته است که قسمتی از زندگانی عملی خاورشناسی من درمحیط های ایران وروسیه درموقع بروز علائم زوال وانحطاط هر دو سلسله رومانو وقاجاریه بوده است .

درموقع تحصیل احساس میکردم که رژیم حکومت روس مریض است وایران راهم که دراولین دفعه در سال ۱۹۰۹ دیدم روابطش بـا گذشته قطع شده بود بنابراین من درموقع بروز قطعی حوادث تاریخی این دو کشور زندگانی وکار کرده‌ام وتجزیه وترکیبی که میکنم کاملا خارج از منطق وغیرموجه نیست . اگرچه درمدت اقامت درایران با سمت مستخدم روس طرفدارمنافع دولت روس بودم ولی درعین حال نسبت بآزادیخواهان ومیهن‌پرستان ایرانی‌هم مهر وعاطفه‌ای نشان میدادم وپیوسته درصدد بودم که باندازه امکان کوشش کنم که تأثیر نفوذ روس را که باعث زحمت آنها بود تخفیف دهم . خانم منهم دراعمال نیك با من شریك و همدست بود و روابط مارا با ایرانیان ببهترین وجهی حفظ میکرد برای نمونه بیکی از کارهای اواشاره میکنم : درموقع ورود نایب‌السلطنه برشت که میخواست بتهران برود او خودرا مانند یك دیپلمات ماهری‌معرفی کرد دسته گل بسیار قشنگی ترتیب داد و با نوارهای ابریشمین برنك پرچمهای روس و ایران بسته وبرای نایب‌السلطنه فرستاد این مرد عالیمقام هم ازمشاهده این عمل دقیق بسیار خوشوقت گردید و پس از ورود بتهران یك نشان علمی برای خانم فرستاد که حکومت گیلان با انگشتری باوعطا کرد.

مرحله دوم انقلاب ایران درسال ۱۹۲۱ شروع شد وآن موقعی بود که رضاخان درصحنه‌سیاست نمایان گردید . این‌مردتاآن تاریخ دربریگاد قزاق سمت سرهنگی داشت وازسال ۱۹۲۵ باینطرف برتخت سلطنت ــ ایران جلوس کرد وزمام امور کشوررا بدست گرفت .

درواقع او مؤسس انقلاب حقیقی وتغییرشکل کشورایران بودهمین که درصحنه نمایان گردیدبتدریج ایران استقلال خودرا بدست آوردومتوجه

صنعت شد و بتقویت خود پرداخت .

من گواه عینی این تاریخ جدید ایران نبوده‌ام و بنا براین از بررسی تفصیلی عملیات رضاشاه خودداری کرده و فقط بملاحظهٔ کلیات آن میپردازم ومیگویم که انقلاب لازم در ایران بروز نکرد مگر بادست شخص برجسته ولایقی که توانست خودرا درسطح موقعیت قرارداده وبر آن تسلط یابد و حاصل آنکه انقلاب به نتیجه نرسید مگر وقتیکه یك فرد نیرومند از طبقه متوسط ملت ایران سر بلند کرد وتصمیم گرفت که باهمت وعزم بهرج ومرج خاتمه دهد وچرخهای شکسته کشور را تعمیر کرده بکاراندازد این فرد نیرومند کاملا باحتیاجات کشورخود واقف بود وباارادهٔ قوی شروع باصلاحات نمود وتشکیلات منظمی بوجود آورد ظهوریکی از افراد شهرنشین (از خانواده نظامی) درروی صحنه سیاست از تصادفاتی است که درایران تازگی دارد زیرا بطوریکه ویکتور برارد Victor Berard مؤلف کتاب انقلاب ایران میگوید درایران قاعده کلی این بوده است که تاج کیان پیوسته دست بدست درمیان قبایل بگردد ورؤسای عشایرهریك بنوبه زمام اقتداررا دردست بگیرند. پس خروج سلطان ازصف مالکین ارضی متوسط مازندران برای ارتقاء اجتماعی ایران بسی شایان توجه است .

باری جنبشی بعمل آمد و مسئله دانستنی این است که بفهمیم واقعا ایران تا چه اندازه باآن گذشته اسف آور قطع رابطه کرده است .هرگاه این بنای جدید برروی شالوده محکمی قرار گرفته باشد واگرآب وهوای اجتماعی رو باصلاح رفته بدون تردید ایران بطور جدی در راهی داخل شده است که مناظر ترقی وتعالی برویاو باز کرده واگرغیرازاین باشد ممکن است پس ازناپدیدشدن این رفرماتوردوباره بحالت متوسطی درآید .

عقیده عمومی روسیه نسبت بایران

چون مقصود من این بوده است که تابلوی فعالیت خودرا در گیلان پاك وبی آلایش نگاه دارم وابدا درفکرآرایش آن نبوده‌ام با کمال صداقت اعتراف میکنم که رفتارروسیه درشمال ایران مانندرفتاری بود که در یك ناحیهٔ تحت الحمایه باید انجام گیرد و سیاستمداران وقت هم دراین فکر نبودند که تعقیب چنین سیاستی بکجا منتهی خواهد شد این سیاست برطبق

یك نوع بیحسی تاریخی مداومت داشت بدون اینکه اقلاتوجه مجلس دومارا که بمنزلهٔ پارلمان آن‌زمان بود و به تنظیمات داخلی اشتغال داشت بطرف خودجلب نماید این بی‌توجهی بحدی بود که من نمیتوانم اقلا نام یك سیاستمدار روسی‌را ذکر کنم که قبل‌ازجنك دردوماراجع به دیپلماسی‌ما درخاورمیانه حرفی‌زده باشد موقعیکه دوماتشکیل یافت اعمال مهمی‌را انجام داد مانند قرارداد روس وانگلیس راجع بایران درسال ۱۹۰۷ ومقاولهٔ پوتسدام در ۱۹۱۱ وغیره که میبایستی بابررسی‌دقیق وبحث زیادتری‌انجام یابد. عقیده عمومی باین مسائل‌خاوری توجهی نداشت و بیشتر نسبت بترکیه احساساتی بروز میداد مخصوصا فکر روسیه کاملا متوجه مسئلهٔ بغازها بود . موسیو میلیوکو Milioukov لیدرحزب دموکرات مشروطه خواه شخصاً به‌ترکیه رفت وباژون ترك هاتماس گرفت امادرمقابل ایران جز بیحسی چیزی دیده نمیشد ومثل این‌بود که ایران ازدایرهٔ سیاست‌کلی‌خارج است (۱)

مقصودمن دراینجا نشان دادن وضع‌محیط ترقی خواه روسیه است . البته ممکن‌است بمن‌پاسخ دهند که محیط مذکور گرفتارمسائل مهم حیاتی بود وبایستی برای ایجادحکومت مشروطه با دربار تزاری مبارزه کند وبا شتاب برای حصول مقصودبکوشد . این‌پاسخ‌قابل تصدیق‌است امابی‌قیدی کامل هم نسبت بمنافع خاوری تأسف‌آوراست شایدهم این بی‌قیدی ناشی ازحس‌انتقامی‌باشد که درروحیه طبقهٔ منورالفکرروسی نسبت بزمان گذشته باقیمانده یعنی‌زمانیکه مملکت روسیه درتحت سلطهٔ مغول بوده‌است زیرا که کشمکش بامغول موجب توقف نشووارتقاء روسیه گردید وروابطی را

---

(۱) بااینکه گفتیم هیچ دلیلی در دست نیست که مجلس دوماراجع بخاور اظهارنظری کرده باشداین مسئله‌را هم‌نبایدبسکوت بگذرانیم کەمطبوعات روسیه بدقت‌جریان‌حوادث ایران راگوشزدمیکردندحتی‌درسال ۱۹۰۸ یك روزنامه نویس حساس‌موسوم به پانو Panov اظهاراتی کرد ومن‌نمیدانم چگونه مراسلات محرمانهٔ کلنل‌لیاخو فرماندهٔ بریگادقزاق ایرانی را بدست آورده بوداین مراسلات ثابت میکرد که بمباردمان پارلمان‌ایران‌باتصویب زمامداران نظامی‌روس انجام یافته وکلنل‌لیاخو بامرآن ها این اقدام را کرده است .

که میخواست باغرب پیدا کند پیوسته قطع میکرد پس بایستی دراین موقع آسیارا درسیر قهقرائی خود باقی گذارد تاروسیه بتواند در شاهراه ترقی و تکامل طی مراحلی نماید باوجوداینکه اززمان مغول تاکنون قرنها گذشته بازهم این حس انتقام و تنفراز آسیا درروحیهٔ ملت روس باقی است غافل ازاینکه این رویه درسیاست نسبت بخاور غلط است آنوقت نفهمیدند و بعد ها هم جنك های دائمی باممالك آسیائی مانع درك این نکته شد که روابط روسیه باآسیا غیرازروابطی است که باسایر ممالك دارد و باید با نظر دیگری بآن نگاه کنند و بفهمند که روسیه بستگی باطنی کاملی باآسیا دارد و ملیون ها تبعهٔ آن ازحیث تربیت ومنشاء ونژاد آسیائی هستند روسیه در آسیا مناظر بسیاروسیعی دارد که پیوسته باید بآن متوجه باشد باید علو همت بخرج دهد و باهمکاری باملل خاوری وضع خاصی درآنجا برای خود ایجاد نماید البته چنین وضعی هم نباید با اعمال زورانجام یابد . این نکته مسلم است که مقدرات ما بامقدرات ملل خاوری اشتراك داردودرواقع خود ماهم ازحیث قوای فکری وعادات واخلاق موروثی خاوری هستیم . اوضاع اجتماعی واقتصادی ما از خاوردور نیست معاشرت مابایکنفر ایرانی بسی سهلتر وخوشتر بوده است تا با یکنفر انگلیسی

خلاصه آنکه روسیه این رویهٔ مسالمت آمیز وهمکاری باملل خاوری را ازدست دادو باین فکر افتاد که باهرگونه اقدامات ملل آسیائی که مخالف میل او است بشدت باقوه قهریه مبارزه کند درصورتیکه صواب آن بود که به تحقیقات عمیقی پردازند وآزمایشهائی بعمل آورند تابفهمند که نباید تمام خصائص آسیائی را ازحیث اجتماع واخلاق وعادات زیر پا گذاشت البته لازم بود که بشرایط وجودوتقاضاهای اجتماعی که مربوط به تشکیلات ملل خاوری است ودرمجاورت ماز ندگانی میکنند توجه خاصی بشود مسلم است که اگر این افکار پیش میآمد وصورت عمل بخود میگرفت مادرسیاست خودمان در آسیا حتی در ماوراء سرحدات خود هم طریق اطمینان بخشی را پیدا کرده بودیم ماازاین ورق برندهٔ مهم که تاریخ وجغرافی در بازیهای دیپلماتیك دردسترس ما گذارده بود ابداً نتوانستیم بارژیم قدیم استفاده کنیم شورویها این مسئله را بهترازتزارها فهمیدند وتوانستند برای مدتی درآهنك نشو

وارتقاء آسیائی داخل شوند ودرآنجا بجای مخالفت همکاری کنند . اگرچه اساس عملیات آنها برروی شالودهٔ دیگری غیرازآنچه من ذکر کردم قرار دارد اماتا اندازه‌ای پیشرفت روسیه را درآسیا امکان پذیر کرده‌است .

بی قیدی سیاستمداران وطبقهٔ روشن‌فکر روس در تحت رژیم سابق نسبت بخاور باستثنای ترکیه بهت آوراست. دراطراف ترکیه افکار تمرکز یافت. این افکار نظر باهمیت مسئله بغازها ازمسکو یعنی رم سوم تاسنت صوفی که نماینده ملی ومذهبی ترکیه است وفیلسوف ولادمیر سلوویو **Vladimir Soloviov** برای آن قدر و قیمتی قائل شده است میدان جولان آزادی داشت اما چون از این میدان خارج شویم بعدم مطلق بر میخوریم در مدارس هم بجز تعلیمات بسیار مقدماتی راجع بخاور و تمدن آن چیز دیگری بما تعلیم نمیدادند . در آموزشگاههای متوسطه فقط فصول کتب کلاسی کوچك تاریخ آشور وبابل ومصر وفنیقیه بود که دانش آموزان بطوراجبار وطوطی‌وار حفظ میکردند راجع باسلام ومذهب بودای هندوستان وشرق اقصی مطلقاً چیزی تدریس نمیشد . برنامهٔ مدرسه ماعبارت بود ازشناسائی محوطهٔ دریای مدیترانه در این برنامه گاهی تصادفاً برمیخوردیم بمقدرات اولیه روسیه که باطناً باآسیا بستگی داشت اما مثل این بود که عمداً مایل نبودند که ما بطورعمقی بامسائل خاوری آشنا شویم .

شورویها برعکس دراینگونه مسائل دقیق شده و کتبی هم راجع بخاور شناسی تألیف کرده‌اندو نسبت بآسیا موادی که برای روشنائی فکروسیاست روسیه لازم بوده ذکر کرده‌اند وهمین باعث پیشرفت آنها شده است .

بعقیدهٔ من محیط ترقی‌خواه راجع به عملیات وتشکیلات روسی آسیا فاقد برنامه بود . گاهی ازعملیات تنقیداتی میشد ولی معالجه هرگز از عالم خیال تجاوز نمیکرد .

عقیدهٔ کهنه پرستان و مرتجعین روسیه همیشه این بوده است که تزار سفید مؤید من عندالله رلی درآسیا بازی کرده‌است مخترع این عقیده شاهزاده اسپراوختومسکی **Esper. Oukhtomsky** بوده که تزار را در هنگام ولیعهدی درمسافرت بشرق اقصی همراهی کرد .

درهرصورت اگر به تفحص پردازیم چه ازدست چپ یعنی ترقی‌خواهان

دوما وچه ازدست‌راست که اکثریت آن‌از درباریان بود هرگز بیك وسعت نظر واقعی برنمیخوریم که بتواند سیاست‌روس‌را درتحولات قریب‌الوقوعی که هم‌درروسیه‌وهم‌درآسیا بروزخواهد کرد پیش‌بینی کند .

در موقعیکه از کرستووتس صحبت میکردم اشاره ای کردم که این دیپلمات نسبت بسیاست خارجی دولت روسیه درتردید بود وچون من بی‌اطلاع وازاسرار محرمانه آگاه نبودم اشارات اورا مانند مطالب بی‌ربط درخاطرخودبهم نزدیك میکردم ونمیتوانستم نتیجه‌ای استخراج کنم اما در واقعه مراجعت محمدعلیشاه بایران درپائیزسال ۱۹۱۲ بآن اشارات واقف گردیدم . سفارت روس دراین موقع ازروی ناچاری درمقابل شاه مخلوع که درتحت حمایت روس وانگلیس درسال ۱۹۰۹ ازمملکت خود تبعید شد یك‌وضع‌منفی‌اختیار کرده‌بود‌اما بعدها بطور نیم‌رسمی فهمیدم که درسن‌پطرز - بورغ ازقصد مراجعت محمدعلیشاه پشتیبانی میشد ودلیلش هم این است که این شاه سراسرمملکت‌روسیه‌را بدون اضطراب از ادسا تا کراسنوودسك Krasnovodsk سیاحت کرد . آیا او درانظار پاره ای ازمحیط های روسیه یك‌شاه مخلوعی نبود که بواسطه شورش ملت تبعید شده بود ؟ البته اگرمحمدعلیشاه این تصمیم غلط مراجعت بایران راگرفت بدون پشتیبانی نبوده‌است .

خلاصه آنکه من دررشت ازاین درسها استفاده کرده ورفتار خوبی پیشهٔ‌خود ساختم وآن‌این‌بود که نبایدمنتظردستورات وتعلیمات قطعی بوده‌و آنها را اجرا نمایم بلکه باید بادرنظر گرفتن منافع روسیه با ایرانیها هم سازش کنم وازاین خط مشی هم پشیمانی ندارم .

عزیمت از رشت بروسیه بعنوان مرخصی

درتابستان سال ۱۹۱٤ بمن اطلاع دادند که بسمت منشی قنسول - ژنرالی تبریز منصوب شده‌ام البته این یك ترقی مقامی بود که بسیارزود بآن نائل گردیدم و معلوم شد که‌کار های رشت من مورد پسند واقع شده است . ایالت‌آذربایجان که سرحد روسیه وترکیه است مانند گیلان میدان فعالیت قابل توجهی داشت بنابراین ازدوستان وزارت خارجه که این پست را برای من معین کرده بودند تشکر کردم ومرخصی قانونی خودرا پس‌از

سه سال خدمت در گیلان تقاضا نمودم این تقاضا بدون اشکال پذیرفته شد باین شرط که تاورودموسیو B قونسول رشت بمانم وپس از تحویل دادن قونسولخانه ووارد کردن او در جریان امور حرکت کنم . ورود او کمی بتأخیر افتاد ومن نتوانستم حرکت کنم مگر در ماه سپتامبر بعد از شروع جنك بزرك .

باری با کمال تأثر از دوستان روسی وایرانی وخارجی خودتودیع بعمل آوردم ومخصوصاً بواسطه ابتلاء بمرض مالاریا که پیوسته با شدت حملات خودرا تکرار میکرد ناچار بودم که زود تر حرکت کنم وبه پطرز بورغ بروم زیرا که معالجه این مرض جزدر پایتخت روسیه امکان پذیر نبود قبل ازوزود بسن پطرزبورغ اجباراً چندروزی را در بادکوبه توقف کردم وپس از آن بمسکو رفتم و باز چندی مرض مرا بستری کرد وبالاخره در تزار سکوئی سلو Tsarskoïe . Selo که هوایش بهتراز پایتخت بود توقف کرده وشروع بمعالجه نمودم .

دراوقات مرخصی تأثرات جنك را درجبههٔ غربی تحمل نمودم. توضیح آنکه درماه فوریه ۱۹۱۵ بقصددیدن مادرم به اوگوستوو Avgoustovo رفتم وپس از یك هفته اقامت دراین محل عقب نشینی قشون روس ازپروس شرقی مارا مجبور بترك این محل کرد ناچار بادرشکه در برف در میان جنگلهای مشهور این ناحیه براه افتادیم و چون بشهر کوچك ژانو Janow رسیدیم غفلتا با توپخانهٔ دشمن مواجه شدیم دراینجا یك وحشت جنون مانندی تولید گردیده ومردم باشتاب فرار میکردند تماشای این منظره بی اندازه حزن آور بود درعرض راه من اسب زین دار بدون صاحبی را یافته برای سبك شدن باردرشکه بر آن سوار شدم وباعجله براه ادامه دادیم در بین راه بیك دسته افسرعالیرتبه روسی برخوردم وخودم را بآنها معرفی کردم آنها تعجب کردند که رفیق تصادفی راهشان که سوار براسب بی صاحبی است منشی قونسول ژنرالی تبریزاست که برای گذراندن ایام مرخصی باین نواحی آمده وبهیچوجه مایل نیست که بدست آلمانها اسیر گردد جویای اوضاع جنك شدم ومعلوم شد که پیشرفت آلمانها با سرعت عجیبی که هیچکس پیش بینی و تصور آنرا نمیکرد صورت گرفته باری این عقب نشینی

نیروی روس حالت شکست خوردگی داشت ودرصفوف نظامیان آثار بی نظمی وشوریدگی کاملا محسوس بود دربین راه بواحدهائی برمیخوردیم که امتداد مخالف جبهه را اختیار کرده بودند در جاده ازدحامی بودقطارهای تمام نشدنی‌فراریان‌را میدیدیم که اثاثیه خودرا دردوچرخها ریخته‌وبسرعت فرارمی کردندو کسانیکه باچرخهای اسبی حرکت میکردند اجباراًو با کمال یأس اثاثیه خود را بزمین میریختند وازاسب ودوچرخه صرف نظر می - کردند زیرا که پس ازخروج ازجنگل‌راه باتلاقی وعبور ازآن‌مشکل بود.

بالاخره باکوشش‌زیادتوانستیم تااندازه‌ای ازمنطقه آتشباردورشویم ومجبوراً شب را در خانهٔ کوچك راهداری بسر بردیم این خانه کوچك از غولهای‌پرپشم که چکمه درپا داشتندپربوداینها اهالی سیبری‌وتوپچیان لشگر سوم بودند که‌شکست خورده وعقب نشینی اختیار کرده واغلب دهقانان سیبری بودند که لباسهای نظامی برتن و تفنك های بسیارخوبی داشتند برای اینکه لباسهایشان خراب نشود پوست سنجاب برسر کشیده بودند اما ازما بامهربانی وگرمی پذیرائی نمودند غذائی که ما و آنها همراه داشتیم درمیان‌خود تقسیم کردیم وچای راباهم صرف نمودیم آنهااز فقدان لوازم جنگی سخت شکایت داشتند وهمین باعث شده بود که پشت بدشمن کرده عقب نشینی کنند چنانکه ذکر کردم اینها خرده مالکینی بودند که درموطن‌خودیعنی‌سیبری‌زندگانی راحتی داشتند وتأثراتی‌راکه‌از دیدن پروس‌شرقی درآنهاایجادشده بود برای ماحکایت میکردندوازطریقه زندگانی‌آلمانها وخانه های قشنك وتمیز بابامهای سفالی یاحلبی وداخلهٔ نظیف‌آنها تمجید مینمودند وازغارتی که بعضی ازواحدهای‌روسی‌ازروی - حماقت مرتکب شده بودنداظهار تأسف‌میکردندومی گفتند این احمق‌هااز انهدام این خانه‌های ظریف وغارت اثاثیه لذت میبردند خودماهم در عرض راه سورتمه هائی‌را دیدیم که‌پرازاشیاء مختلف‌غارتی ودرحفره هامتروك مانده بود . خلاصه جنك با منظره هولناکش در نظرمن پدیدار گردید رها کردن‌کانونهای‌خانوادگی‌تاراج وتلف کردن دسترنج دیگران ازروی بی شعوری وفرار کردن‌بنواحی مجهول کاملا هیولای وحشت‌آورجنك رادر نظر من مجسم می کرد . پس از صرف غذای مختصری نظر باینکه

جمعیت زیاد ومنزل هم کوچك بود بزحمت برای خانم ومادرم جائی تهیه کردم وخودازروی ناچاری شب را درطویله حیوانات بسر بردم وبامداد دهقانی را پیدا کردم که باجرت زیادی مارا باسورتمه بایستگاه راه آهن که نزدیك بود ببرد درطی راه‌ازجنگلی عبور کردیم که درزیر برف مستور و منظره بسیار قشنك وجالبی داشت ومثل این بود که صحنه نمایشی را باد کورهای‌عالی‌زینت‌داده باشند و البته این دکور واقعی وطبیعی بود نه‌مصنوعی‌تمام روز را تا اول شب راه‌پیمودیم وهمینکه هوا تاریك‌شدو شب‌فرارسید‌بایستگاه‌سو کولکا Sokolka وارد‌شدیم هنوزچنددقیقه‌بحر کت قطار سریع‌السیر مانده بود که ما درآن داخل گردیدیم همهمه وقیل وقال تازه واردهامسافرین خوابیده را بیدار کرد آنها باوحشت تصور کردند که آلمانها بقطار حمله ورشده اند ماگرفتاریها و حوادث غیرمترقبه را برای آنها شرح دادیم در میان صحبت آه واه تعجب انگیز زیاد شنیده می شد .

بالاخره باتحمل زحمت و مشقت زیاد وارد سن‌پطرزبورغ شدیم و پس‌ازچند هفته اسباب سفرخودرا که بادرشکه میآمددریافت کردیم ومدت زیادی درشکه بواسطهٔ برف و باتلاق‌درراه مانده‌بودوبازحمت به‌گرودنو Grodno رسید واثاثیه را بمادرم که درآنجا پناهنده شده بودتحویل‌داد

دراین موقع که آغازسال ۱۹۱۵ بود درپای تخت هنوز خبری نبود واوضاع بحال عادی ادامه داشت . تأثرات وسختی‌های سفرمن هم‌بتدریج رو به تقلیل رفت کسالت مزاج‌هم بهبودی یافت بنابراین به تهیهٔ مقدمات مراجعت بایران پرداختیم خوشبختانه از طرف وزارت خارجه هم راجع بحرکت فشاری بمن واردنمی‌آمد حتی اجازه داده بودند که هر قدر لازم باشد برای معالجه ممکن‌است درپای تخت اقامت داشته باشم درضمن پیش آمدی هم رویداد که ممکن بود من دیگر ایران را نه بینم توضیح آنکه بمن‌اطلاع دادند که پست نیابت قنسول در کاوالا Kavala در نزدیکی سالونیك حالی‌است وحصول آن برای من ممکن‌است ومن نیز در هنگام مسافرت به بلغارستان وایام‌استاژدرقسطنطنیه بسی‌شایق بودم که درمحوطهٔ بالکان کار کنم اما تقدیر چنین بود که نسبت بایران وفادار باشم .

تکلیف رفتن به کاوالا ازطرف چندنفر کارکنان وزارت خانه که من قبل از حرکت برشت با آنها همکاری داشتم شده بود زیرا مدیران این قسمت همیشه بامن مساعد بودند . ازطرفی هم مأمورین وزارتی که راجع بایران بامن تماس داشتند مایل به تغییرپست من نبودند و بعذر اینکه نمیخواهند از تماس با من برکنار باشند ازقبول این پست جدید بامن مخالفت میکردند ومحض تشویق ایران شناسی مرادست آویز کرده بعضویت کیمسیونی که مامور رسیدگی عملیات یکی ازقنسولهای خاوری بوددعوت کردندهمکاری من دراین کمیسیون مفیدواقع گردید زیرا که با تجربیات اندوختهٔ دررشت توانستم نواقص انشائی اسناد ومدارك و تصدیقات قضائی و فرمولهائی که بکاررفته بود بدقت بررسی نموده ودر بارهٔ آنها قضاوت کنم .

تهیهٔ مقدمات مسافرت به تبریز

ازفکر مسافرت به بالکان که میدانستم قطعاً امکان پذیر نخواهدشد صرفنظر کرده وبا رئیس پست تبریز که آنوقت در پطرزبورغ بود یعنی موسیو ارلو (Orlov) قنسول ژنرال تبریزتماس گرفتم او با کمال خوشروئی ومهربانی بمن برخورد کرد وازهمکاری بامن اظهار خوشنودی زیاد نمود محل خدمت اوسابقاً درترکیه بود و قبل از آنکه به پست تبریز منصوب گردد پست بغداد را داشت و بهمین جهة توانسته بود مسئله تحدید حدود ترك وایران را ازنزدیك مشاهده نماید . تحدیدحدود بوسیلهٔ مامورین‌دو کشور ذینفع بعمل میآمد در حالیکه کمیسرهای روس و انگلیس هم در عملیات نظارت داشتند .این کمیسیون تقریبا مدت یکسال مشغول کاربود و ازخلیج فارس تاآرارات رفت وموقعی بکار های خود خاتمه داد که ترکیه داخل جنك شد مستر هوبارد Hobbard کمیسر انگلیس بعد ها دراین باب کتاب مفیدی انتشارداد ودرآن تحدید حدود وتغییرات را مفصلا ذکر کرد کمیسرروس موسیو مینورسکی Minorsky نیز مطالعات تاریخی عمیقی دراین موضوع داشت و مدارك پربهائی را منتشر کرد که بعنوان مطالب‌محرمانه دروزارت‌خارجه روسیه ضبط شددرهمان‌انتشارات گزارشی هم از موسیو ارلو که آن وقت دربغداد سمت قنسولی داشت واز طرف بین‌النهرین قسمتی‌ازسرحدات را دیده بود موجود است .

ونمیدانستیم که باید باسن پطرز بورغ وداع ابدی کنیم زیرا که دو سال بعد انقلاب بزرك روسیه صورت گرفت و ما دیگر نتوانستیم بآنجا برویم

تفلیس پایتخت گرجستان

خلاصه ما با راه‌آهن به تفلیس وارد شدیم و در آنجا مختصر توقفی کردیم وازاینکه دوباره بدیدن این شهر قشنك موفق گردیدم بسیار محظوظ شدم وایام تحصیلی رابخاطرآوردم که برای گردش بقفقاز آمده واین شهر زیبای خوش منظر را در کنار رود کورا در میان کوهستان دیده بودم . مخصوصاً محله بومی آولا بار Avlabar که کاملا شرقی بود . تفلیس یکی از شهرهای قدیمی گرجستان است که قبل از آنکه بتصرف روس درآید موردعلاقه ایران وترکیه بوددولت روسیه بموجب دعوت آخرین شاه گرجستان اراکله Eraclé که‌حمایت کاترین دوم را خواستارشده بود در آنجا قدم گذارد وبااین شاه عهد نامه ای تنظیم کرد همین عهد نامه اساس ادعای گرجیها را که مایل به آزادی و استقلال کشورخود هستندتشکیل می دهد . ادعای آنها این‌است کـه اولاروسیه بوظیفه حمایت‌خود رفتارنکرده است وثانیا پس‌ازچندی درزمان سلطنت الکساندر اول قـدم در گـرجستان گـذارد وحقوقی را که بـر طبق این عهدنامه برای گرجستان قائل شده‌بود بکلی زیرپاگذاشت‌و نظر به پیش‌بینی استقلال احتمالی آن خط بطلانی براین عهدنامه کشید .در این باب مذاکرات ومباحثات تند وباحرارتی بعمل آمد ولی به نتیجه‌ای نرسید امابابد دانست که گرجستان بادست خویش انهدام خودرا فراهم نمود . در موقع عظمت‌واقتدارخوددرقرن‌دوازدهم بجنگهای ملوك الطوایفی پرداخت وخانواده‌های مختلف سلطنتی باهم جنگیدند وگرجستان‌را طعمه‌ای کردند که همسایگان مسلمان بسهولت توانستند آنرا بلع نمایند . روابط بسیار قدیمی آن باروسیه که اساسا درهردو کشور برمذهب‌ارتودکس قرار گرفته بودموجب آن‌شد که درموقع‌مخاطرات‌بزرك بمسکو مراجعه کرده وآخرین تخته پاره نجات‌خود را از آن بخواهـد . گواه صادق این‌روابط نتردام دیوری Notre - Dame d' Iverie (یعنی نتردام گرجی) است وآن تمثالی است که حتی در قلب مسکو مورد احترام ملت روس‌بوده‌ودر

مدخل میدان سرخ درقصر کرملین معبدی برای آن وقف گردیده بود .

کدورت خاطر پاره‌ای ازگرجیان که از ارزش تمدن تاریخی قدیم خود آگاه هستند بسهولت فهمیده میشود و بسیار متأسفند که استقلال کشورشان از دست رفته‌است اما انصاف نیست که تنها روسیه‌را دراین امر مقصر دانست.

ساختمان عظمت وترقی یا انحطاط ملل بدست خودآنها صورت می‌گیرد بعلاوه حضورروسیه درمصبهای جنوبی سلسله جبال قفقاز امنیت خارجی و تنظیمات داخلی این کشور را تأمین کردفقط این تنظیمات بادست سنگینی برقرارشدولی محققااین سنگینی بیشترازوزنی که بخودروسیه فشارمیآوردنبود، و برطبق مقتضیات اداری آن زمان بوده است ودر هرحال نمیتوان این مسئله رابسکوت گذرانید که نمایندگان اشرافی گرجی از این پیش آمد ها استفاده زیادی کرده و در قشون ودوایر دولتی روسیه و حتی در دربار تزاروارد شده ومقامات عالی را اشغال کرده‌اندوازحیث اقتصادی‌هم گرجستان که در محیط امپراطوری مترقی بود روبه توسعه میرفت وبهر اندازه که اوضاع سیاسی درروسیه تغییرشکل مییافت وافکار آزادیخواهی بروز میکرد گرجستان‌هم از این پیش‌آمدها استفاده میکرد .شرکت آنها درامورروسیه بقدری زیادبود که‌میتوان درحزب سوسیالیست‌روسی‌ونهضتی که‌بدست آنها انجام‌گرفت اشخاص بسیاری ازگرجی هارا نام برد این مسئله‌راهم بایدتذکار داد که دررفورمهائی که روح‌آزادیخواهی برای‌انجام آنها مبارزه میکرد چه‌درگرجستان و چه درروسیه مقصود نهائی این نبود که مقدرات تاریخی که‌این دو ملت‌را بهم پیوسته تجزیه شود بلکه مقصود این بود که‌مشترکا ازمحیط تازه‌ای که فراهم میکردندونتایجی که از آن حاصل میشد همه بهره‌ور باشند من نمیخواهم در اینجا توقف کرده به‌تفصیل پردازم همینقدر بطورخلاصه میگویم که درطی قرن‌نوزدهم ملت گرجستان بطور قابل توجهی بیدارشد و احساسات فوق العاده‌ای بروز داد و درآثارمختلف ادبی وروزنامه نویسی وغیره‌ترقی‌شایانی کرد مسلم است که دخول افکارگرجی در امور جاری‌مساعدتهای عمده‌ای‌بطبقهٔ روشنفکر روسیه کرد و معلوم بود که دراین نقشهٔ مشترك باید یك مفهوم تحقق پیدا

کند . درهرصورت اگر تزاریسم بی اعتماد نمیتوانست مسئلهٔ مشکل موافقت دادن ملل مختلف متعدد امپراطوری را حل کند برعکس محیط ترقی خواه و آزادی خواه روسیه بهتر توانست موافقت و سازشی میان این عناصر مختلف ایجاد نماید و البته این سازش هم باید طوری باشد که حقوق هریك بطوریکه زندگانی مشترك تقاضا میکند محفوظ بماند و بهترین راه این است که بملل مختلف بفهمانند که باید تشریك مساعی کنند و وظائفی را انجام دهند تا تعادل درستی درمیان قوای مایل بمرکز وقوای فرار از مرکز که در داخل تشکیلات روسیه مشغول بازی هستند حاصل گردد.

دربهارسال ۱۹۱۵ من درتفلیس باین افکار مشغول بودم بدون اینکه ازخاطرم عبور کند که روزیکه دوباره باین افکار مراجعه کنم روسیه بزرك را خواهم دید که با ارادهٔ یکنفر گرجی یعنی استالین جوگاشویلی Staline - Djougachvili که هم وطنان قفقازیش بکار انداختن نقشهٔ اولیه او را در امپراطوری قدیم تزارها تامین میکردند اداره میشود . هرگاه فرمانروائی او بر روسیه جبران مافات باشد البته گرجستان بمنتها اوج رفعت و عظمت خود رسیده است . و بحث در عهد نامهٔ کاترین دوم برای نسل آتیه معنی نخواهد داشت .

تعرض قشون روس در آذربایجان

درهر حال در رژیم انتظامی قدیم روسیه که بشرح آن پرداختم برای من و تمام کسانیکه در آن سرحدات بنفع روسیه خدمت میکردند یك مسئله مسلم شده بود و آن اینستکه سیاست ما در ایران باطنا با اوضاع قفقاز بستگی داشته وعکس العملهائی ایجاد میکرده و انعکاسهای آن هم آنی و فوری بوده است . در پیش اشاره کردم که عناصر انقلابی قفقاز مخصوصا جمعیت مسلمان آنجا در وقایع ایران در سال ۱۹۰۵ دستی داشته اند ونیز ذکر کردم که درآغاز جنك مسئله دانستنی این بود که آیا ما باید بنگاهداری سرحدات قفقازی خودمان قناعت کنیم ویا آنکه ازسرحد تجاوز کرده درخاك ایران بفعالیت نظامی پردازیم بالاخره درموقع عزیمت من ازپطرزبورغ شق ثانی را که عقیدهٔ نایب السلطنه قفقاز کنت ورنت سو داشکو برخلاف آن بود ترجیح دادند .

جنگهای صوفیان و خان تختی و ارومیه که قشون ما با
قوای ترکیه درزمستان ۱۵ - ۱۹۱٤ در آذربایجان کرد بنفع ما تمام شد
وچون ترکها تبریز وارومیه را موقتا تخلیه کردند مجدداً راهی برای ما
بازشد ومن توانستم باخانم بجلفا برسم (۱) درموقع عبور از سرحد ایران
قلل مرتفع جبال آرارات را تماشا کردیم وپس از مختصر توقفی در جلفا
درشکه ای پیدا کرده بطرف تبریز رفتیم .

ساختمان راه‌آهن که میبایستی جلفارا به تبریز اتصال دهد با شعبه‌ای
که ازصوفیان بشرفخانه در کنار دریاچه ارومیه میرفت ادامه داشت و چند
کیلو متری هم ریل گذاری شده بود اشکال عبور این خط در گردنهٔ یام
بود که بایستی در آنجا تونلی حفر شود . در بین راه به نیروی بزرك
شارپانتیه Charpentier برخوردیم که بدون شتاب بطرف تبریز میرفت
این لشگر که در جبههٔ آلمان دارای افتخاراتی گردیده مرکب بود از
رژیمانهای سواره نظام نیژه گورودسکی Nijégorodsky وتورسکوئی
Tverskoï وسورسکی Séversky که درتاریخ نظامی روس مشهور
هستند علاوه براین یك بریگاد قزاق هم بود که با توپخانهٔ مکمل وخوش
نما راه میپیمودند . این نیروی مهم که برای صحنهٔ جنك ایران مافوق لزوم
بود بایستی دریاچهٔ ارومیه را دورزده واین نواحی‌را ازوجود ترکها اگر
درآنجا باشند پاك کند وموقعیت مارا مجدداً درآنجا مستحکم سازد .

(۱) درابتدای قرن ۱۷ جلفا شهری بود دارای ٤۰ هزار سکنه واز حیث
صنعت وتجارت ازشهرهای خوب ارمنستان محسوب میشد . شاه عباس کبیر
سکنه این شهررا بکلی بطرف اصفهان کوچ داد وشهر در زیرچشم ارمنی
های خارج شده سوخت واکنون ازاین شهر جز چند خرابه بدون استفاده
ومصالحی از پل قدیم که چهار برج داشت وورود ارس با خشم بپایهٔ آن
بر میخورد چیزی بجای نمانده است اهالی این شهر در موقع ورود من
بآنجا منحصر بده خانواده بود که در کاروانسرای مخروبه ای منزل
داشتند .

شاه عباس این مهاجرین را باصفهان آوردو درمحله‌ای بیرون شهر
جای داد ونام‌آنرا جلفا نهاد .

ورود به تبریز

پس ازمختصر توقف در مرند (۱) که افسانه قبر مادر نوح را در آنجا نشان میدهد دوباره بطی راه پرداخته وبالاخره درکوچه های شهر تبریز داخل شدیم . مسافرت ما از سن‌پطرزبورغ تا تبریز تقریبا ده‌روز طول کشید . قنسول های تبریز پس از جنك صوفیان که بتوسط ژنرال چرنوزوبو Tchernozoubov بوقوع پیوست توانسته بودند به تبریز برگشته و پست های خودرا اشغال کنند . این نکته را هم باید ذکر کنم که فعالیت نظامی ما برضد ترکیه بقدرت دولت ایران لطمه ای نمیزد و سیاست خوبی که ما درابتدا بکار بردیم این بود که بورود ولیعهد به‌تبریز رضایت دادیم . قاجاریه از قدیم روشی داشتند که همیشه باید ولیعهد های آنها فرمانفرمای آذربایجان باشند .

در ضمن ملاقاتهای رسمی باقنسول های فرانسه و انگلیس وامریکا وقتی هم درخواست کردم که برای تقدیم احترام بحضور ولیعهد بروم ولیعهد در ارك دولتی منزل داشت یعنی ارك قدیمی‌مغول که درمرکزشهر واقع است . در روز و ساعتی که معین شده بود باتفاق موسیو B کفیل قنسولگری بارك حکومتی رفتیم . از حیاط بزرك پر درختی عبور کردیم ناگاه درفاصلهٔ کمی‌جوانی‌را دیدیم که سرگرم‌تیراندازی‌بطرف گنجشکان است . ازرفتار B که بشتاب بطرف اورفت فهمیدم که این جوان شاهزاده ولیعهد است موسیو B چون باو نزدیك شد سلام با احترامی باوداده‌منهم به تقلید او مراسم احترام را بجاآوردم ولیعهد مارا بسالن رسمی‌برد و مدت یکربع ساعت با ماصحبت کرد ومحسوس بود که ازصحبت کردن من بزبان فارسی‌خوشنود‌داشت .

تفریح‌ولیعهد درشکار گنجشك مرا بفکرانداخت که شاید نمیخواست درموقع ورودوملاقات ما اضطراب ونگرانی خودرانشان دهد وبرای‌رفع

---

(۱) افسانه‌میگویدشهر نخجوان‌را که‌آنطرف رود ارس واقع‌است نوح بنا کرده یعنی پس‌ازآنکه اولین تاك را در دامنهٔ کوه آرارات‌کاشت به بنای این شهرپرداخت (ا . رکلو . آسیای روس صفحه ۲۷٦)
E. Reclus . Asie Russe .

تشویش درونی درمقابل این هدفهای متحرك به تمرین تیراندازی پرداخته است شاید هم فکرمن بی مورد بوده واو برای سرگرمی باینکار مبادرت کرده بود. چندی بعدهم فهمیدم که میل مفرطی به موتوسیکلت سواری دارد ویکنفرازافسران روسی این ورزش را باو تعلیم میداده است بسی متأسفم که دراین ملاقات مطلب قابل ذکری بمیان نیامد . من تا اینوقت بملاقات دونفرازشاهزادگان قاجار موفق گردیده بودم یکی سالارالدوله که آدم با عزم وفعالی بود اما انرژی او بملاحظات سیاسی بر خورد ونتوانست از فعالیت های خود نتیجه‌ای بگیرد وسرانجام هم اجباراً ازایران تبعید ودر اروپادرگذشت‌ودیگری‌همین ولیعهد موسوم به حسن میرزا بودکه باوجود



صغرسن در این موقع خاص دررأس حکومت ایالت بزرك آذربایجان که درآنجانیروهای روس وترك باهم تصادم حاصل کرده بودندقرارداشت بعلاوه درتمام مدت حکومت خود رل بدون تأثیری را بازی کرد بعقیده من این جوان ازشخصیت خود اثری بروز نداده وعاقبت هم پس ازسقوط سلسله قاجارمجبورشدکه درخارج ایران بزندگانی خودخاتمه دهد . در -

سنوات - ۱۵-۱۹۱٤ تهران در فرستادن ولیعـهد به تبریز اهمیتی قائل شده بود . پس ازآنکه شجاع الدوله مرتجع باوجود پشتیبانی روس شکست خورد تصور میکردند که حضورولیعهد درتبریز موجب نگاهداری واستحکام این ایالت خواهدشداشخاصی هم که درملازمت ولیعهد به تبریز آمده بودند دستورداشتند که بانفوذ روس درآنجا مبارزه کنند .

پس ازآنکه روزهای اول ورودما صرف ملاقاتها شد ودرزندگانی کلنی روس و خارجیان مقیم تبریز داخل شدیم درصدد برآمدیم که منزل موقتی برای خود فراهم کنیم بنا براین بمنزل یکی از همقطارهای خود موسیو (M.E) که درباغشمال درخانه موسیو شاپشال منزل داشت رفتیم شاپشال از اهالی کریمه وتحصیلات خاوری را در دانشکدۀ سن پطرزبورغ بپایان رسانیده بود وچندی بعد به تبریز آمده ودرنزد محمدعلی میرزا که آنوقت فرمانفرمای آذربایجان بود تقربی حاصل نموده ودرواقع رل فرمانفرمائی را او بازی می کرد وبتدریج مقام مهمی را احراز کرد وفواید مادی زیادی هم داشت وهمینکه محمدعلیشاه ازسلطنت برکنارشد شاپشال هم بسن پطرزبورغ احضار گردید ودروزارت خارجه مشغول کاربود دورۀ اشتغال او بهمین جاخاتمه نیافت وپس ازانقلاب روسیه بقسطنطنیه رفت و در آنجا مشغول تجارت آنتیك شد چندی بعدهم دولت لهستان اورا دعوت کرد وپست ریاست مذهبی یعنی گاهـام Gaham را در نـواحی ویلنو Vilno باو داد ومن نمیدانم پس از اعاده این کشورها به اتحاد جماهیر شوروی بکجا رفت وچه شد ؟ شاپشال بسیار خوش محضر ومهربان ویکی ازبهترین شناسندگان ایران بود . ملاقات من با او درسن پطرزبورغ واقع گردید درخاطردارم که شاپشال مطالعات خودرا راجع به تمثالهای مقدس ایرانی درکتابی انتشار داده بود . بطورکلی اسلام نقل تصویر انسانرا درصنایع ممنوع کرده است شیعۀ ایران نیز مختصات خود را در این باب حفظ کرده وامامان را بطریق خاصی پرستش میکنند ومعتقد است که تصاویرآنان از انظار ناپاك بایدمحفوظ باشد معهذا شاپشال توانسته بود چندتصویر بدست آورده ودر کتاب خود نقل کند . هرگاه شاپشال سرگذشت خود را در مدت اقامت در ایران بقلم آورده باشد محققا زمان قابل توجهی ازتاریخ

ایران راخوب روشن کرده است . من تا کنون ازآثارقلمی او بیش از دو کتاب ندیده‌ام یکی همان کتاب فوق‌الذکر است ودیگری کتابی است که‌در هنگام اقامت در لهستان راجع بادبیات آذربایجان نوشته است گمان میکنم دردانشگاه ویلنو کرسی زبان ترکی را هم اشغال کرده بود .

خلاصه ما چندهفته که در تبریز اقامت داشتیم درخانهٔ قشنگ شاپسال بسر بردیم‌این خانه ازحیث ساختمان ترکیبی‌است ازاسلوب اروپائی‌وایرانی بالاخره تقدیر چنین خواست که ما مدت زیادی درتبریز نمانده وبارومیه منتقل شویم .

چندروز پس ازورود ما به تبریز لشگرشارپانیته بآنجاواردشد این ژنرال‌روسی‌ازحیث نژاد فرانسوی بوداجداد او بابرنادت Bernadotte ازفرانسه بسوئد مهاجرت کرده ودرقسمت غربی فنلاند که بعدهادرنتیجه جنك روس باسوئدیکی ازایالات روسیه شد مسکن گزیدندومتدرجاًدرخدمات تزاری‌داخل‌شدند اشرافی که مالك اراضی بودنددرموقع بخصوصی بسهولت به‌تغییرمسکن‌تن‌درمیدادندزیرا که‌دراین‌تغییرمکان‌لطمه‌ای بحقوق‌مالکیتشان وارد نمی‌آمد .ایالت‌بالت‌روسیه‌نیزنمونه دیگری ازاین نوع است . طبقه اشرافی بالت که از اعقاب طوائف ژرمن است همینکه ازطرف دانمارك وسوئد ولهستان تخفیف مقام دید در زمان فتوحات پطر کبیر دخول خود را در محوطهٔ‌امپراطوری‌روس خوشتر یافت ودرادارات وقشون‌ودیپلماسی روس وظایف مهمی را بعهده داشته است و همیشه خود را در مقابل تزار قیصرترو Treu باوفانشان‌داده واوراپادشاهی تصور میکرد که‌امتیازات ملوك الطوائفی این بارون هارا ضمانت کرده‌ومحفوظ خواهد داشت .

این مسئله هم بطوریکه‌دیده‌شد باز منظرهٔ خاصی ازدرهم‌ریختگی ملت روسیه است‌زیرا که بارونهای بالت که نژاداً آلمانی هستند ازحقوق اشرافیت خوددر ایالات‌استونی Esthonie ولتونی Lettonie استفاده میکردند،وخلاصه آنکه ناجوری ملت روس‌از این جمعیت های غیر روسی که دارای‌خصایص مختلف اجتماعی بودند بخوبی دیده می شد .

این پیوستگی بواسطه جنك بزرك و انقلاب روسیه موقتاً قطع شد زیرا که درسال ۱۹۳۹ نظر بموافقت ژرمن و شوروی عناصر بالت آلمانی

بدهلیز و پسنانی Posnanie منتقل گردیدند اما در سال ۱۹۲۰ دوباره ممالك بالت در تحت شکل جمهوری های شوروی بروسیه پیوست.

اگرچه نام ژنرال شارپانیته مرا از موضوع خارج کرد ولی برای شناساندن او ایراد این مختصر را لازم دانستم . باری حضور این جمعیت زیاد سواره نظام در تبریز مرا بافکار دیگری که بیشتر در نقشهٔ خاورشناسی دخالت داشت متوجه ساخت . لشگر شارپانیته بطوریکه قبلا هم اشاره کردم دارای یك بریگاد قزاق ماوراء بایکال هم بود که از حیث نژاد اختلاط داشت در پهلوی نمونهٔ روسی اهالی سیبری هم باریشهای خرمائی و چشمان آبی رنك دیده میشدند اینها اعقاب طوائف کنکیستادور بودند که برای روسیه در ماوراء جبال اورال فتوحاتی کرده Conquistadors وآن نواحی را آباد نمودند از اینها گذشته نمونهٔ مغولی هم در بین آنها دیده می شد که از طوائف بوریات Bouriates و بومیان نواحی دریاچهٔ بایکال بودند و من چون در ارك تبریز یعنی ارك مغول در رژه این جمعیت کثیر نظامی حضور یافتم بی اختیار فکر و عقیده اورازی Eurasie (۱) در خاطر من ایجاد گردید . آیا تبریز وقتی پایتخت سلسله مغول نبوده است (در قرون ۱۳ و ۱٤) ؟ مگر همین طوائف فاتح مغول نبودند که در فلات ایران سرازیر شده همه جارا تصرف کردند وتا آنطرف مدیترانه بممالك روسیه دست اندازی نمودند؟ آیا روسیه وایران هردوزمانی از جملهٔ الوسهای مغول واز ضمائم امپراطوری آنها نبودند ؟ اینجا بود که تاریخ در نظر من تکرار میشد و میدیدم بازهم افواج مغولی درهمین محوطه آمده اند بااین تفاوت که این دفعه این قشون ازمرکز سیاسی مغول دستور نمیگرفت وتابع دستورات سن پطرزبورغ بود که نقطه نهائی غربی توسعه روس است. ازاین نوسان انرژی روس که بایك آهنك ازمغرب بطرف مشرق میرود ودوباره به نقطهٔ عزیمت برمیگردد من درسی فرا گرفتم وآن این بود که نمیتوان تاریخ روسیه راتعبیر و تفسیر کرد ومجبوراً آنرا در تنگنای ارتقاء خاص اروپائی داخل نمود بلکه برعکس باید جنبهٔ آسیائی مارادر نظر گرفت یعنی بستگی وارتباط باطنی جغرافیائی و نژادی مارا با قارهٔ -

(۱) عقیده‌ای که تاریخ روسیه را به تمدن آسیائی مربوط میسازد .

آسیا نباید فراموش کرد .

البته من افکار امریکائی را تصدیق نمیکنم وعقیده دارم که اگر روسیه را ازقسمت اروپائی خود محروم می ساختند باز میتوانست بصورت دولت مقتدری درآید که شالوده آن برمتصـرفات ممتاز آسیائی آن قرار گرفته باشد . قسمت آسیائی روسیه طبیعتاً طوری است که میتواند برای آن مقام شایسته‌ای را تأمین کند و دارای جمعیت زیادی ازملل متعدد فعال باشد با این شرط که نگذارند منابع پر فایده سطحی وزیرزمینی که تا آنطرف جبال اورال تا حدود اقیانوس ساکن موجود است بیفایده بمانـد . و ایـن یـك مسئله عجیب تـاریخی است کـه تزارهای سفید درحینیکه شالوده دخول روسیه را در آسیا میریختند آن بلندی فکر رانداشتند که برای این قسمت متصرفات آسیائی خودارزشی قائل شده ونتایج عملی استخراج نمایند . اما شورویهای سرخ که بفرض و خیال خودجنبهٔ بین‌المللی گرفته اند در استخراج آن نتایج میکوشند ودر صنعتی کردن آسیا فعالیت زیادی بروز میدهند وبا منطق هم موافقت دارد که شایدروزی ملل آسیائی روسی شوند بعلاوه چه کسی میداند که آیا دراساس ومنشاء این سیاست همان تهدیدی که درآغاز انقلاب شوروی احساس میشد بازهم پیدانشود وممالك دیگر برای منع سرایت این مسلك برای بهداشت عمومی خوداز پیشرفت آن جلو گیری نکنند؟ امکان قطع روابط شوروی باممالك کاپیتالیست همیشه درافکار فرمانروایان روسیه کنونی موجود است .

در نیروی شار پانتیه در یکی از رژیمانها یکنفر سرجوخه - سواره نظام بنام بودیونی Boudionny وجودداشت که بعدها بدرجهٔ مارشالی قشون سرخ رسید واکنون ریاست بازرسی کل افواج سوارادارد.

البته کسانیکه بانظر ساده‌ای بتماشای این نیروی عظیم نظامی پرداخته بودند هرگز بفکرشان نمیرسید که حضور این نیرو ممکن است یادگاری ازگذشته راکه تصور میکردند بکلی فراموش شده مخفیانه دربرداشته باشد همانطور که اکنون نمی توانند حوادثی راکه فعلامخفی ودرآینده نزدیکی بروز خواهد کرد بتصور آورند .

درهرحال قدمهای محکم این سواران باصفوف فشرده در کوچه‌های

تنك تبریز بی تماشا نبود اهالی‌ازهرطرف برای این تماشا که در ایران نادرالوقوع وبسیار دیدنی است باشتاب حضور پیدا میکردند .

درتعقیب این تماشا پذیرائیهای مخصوصی هم بعمل‌آمد . مخصوصاً درخاطردارم که یك گاردن پارتی‌تشکیل یافت که در آن سرودهای‌ملی‌تمام دول متحد شنیده میشد .درموقعیکه‌سرود مارسیز فرانسه را میخواندند موسیو نیکلا قونسول فرانسه‌نتوانست‌ازگریه خودداری کند مخصوصا بدیدن افسران وافراد قشون که دارای نشانهای لژیون دونورو صلیب جنگی و مدالهای نظامی‌فرانسه‌بودند‌تأثرات‌او‌تحریك‌شده بوداین نشانها وامتیازات یادگار حملات درخشان آنها در جبهه آلمان بودکه دولت فرانسه ازنظر پاداش‌بآنهاعطا کرده بود دریکی ازاین حملات متهورانه که‌مقصود تصرف‌توپخانه دشمن بود من یکی ازدوستان خاورشناس خودرا که دراین جنك تاریخی درجه افسری داشت ازدست دادم . من باوعلاقه‌ای داشتم‌زیرا که درسنوات ۱۰ ـ۱۹۰۸ درسن پطرز بورغ دردورهٔ تحصیلی همکلاس بودیم .

خلاصه‌حضورلشکر شارپانتیه‌مدت چندروز در تبریز محیط خاصی ایجاد کرد که هر کس درآن احساسات مخصوص خود را بروز میداد . احساسات خانم من که فرانسوی‌وبایك‌نفرروسی وصلت کرده بوداز‌تماشات بی اندازه محسوسی داشت این احساسات مربوط به میهنش بود که‌ازاینجا فاصله بسیاردوری داشت‌اما آثارآن دراین اتحاد مسلحانه ازنزدیك دیده می شد .

بهرحال چون جنك درمیان بود نیروی شارپانتیه بزودی در امتداد جنوب برای دورزدن دراطراف دریاچهٔ ارومیه حرکت کردتاآن‌نواحی‌را ازوجود دشمن پاك نماید وانعکاس این جشنها وپذیرائیها محوگردید .

پس ازچندی معلوم شد که ترکها بعدازشکست خوردن درخان‌تختی عقب نشینی‌اختیار کرده وازسرحد گذشته‌اند . درسن پطرزبورغ هم‌تصمیم گرفته شد که قونسولخانه ارومیه که‌دردسامبر۱۹۱٤ تخلیه شده ودرنتیجه رفتن قونسول جمعیت مسیحی نیزمهاجرت کرده بودند مجدداً مفتوح گردد..

من ندانستم بچه علت وزارت خارجه روسیه نخواست (۱۱.۷)راکه

رئیس این پست بود دوباره بآنجا بفرستند و برای چه مرا بجای او انتخاب کرد . همین قدر میدانم که دراوایل ماه مه تلگرامی دریافت کردم که باید فوراً بارومیه رفته وقونسولخانه را دایر کنم .

منصوب شدن بقونسولگری ارومیه

من مجبور بودم که باوامر صادره اطاعت کنم بعلاوه ازاین تغییر پست هم راضی بودم زیرا که اوضاع تبریز مطابق میلم نبود اگرچه سمت منشی قونسول ژنرالی راداشتم ولی اکنون قونسول غایب و بجای او M.B برسیدگی امور میپرداخت او نسبت بمن سابقه خدمت زیادتری داشت اما من هم مدت یکسال قونسولخانه رشت را که پست مهمی بوداداره نموده و باستقلال عادت کرده بودم زیردست بودن برای من شاق بود بعلاوه احساس میکردم که میخواهند مسئولیت کارهای زیاد اداری و قضائی رابگردن من انداخته وفعالیت در امور سیاسی وواسطه بودن میان متنفذین نظامی وادارات دولتی ایران و غیره باM.B باشد وخلاصه آنکه امور دفتری براطلاعات من چیزی نمیافزود وکارهای آن مانند کارهای دفتری رشت بود که برای من فایده‌ای نداشت ومیل داشتم که بیش ازاینها بلند پروازی کنم . رفتن بارومیه که تازه دشمن آنرا تخلیه کرده و افتتاح قونسولخانه وتماس گرفتن با مامورین ایرانی و میسیونهای اروپائی واهالی که در معرض جنك واقع بوده اند بنظر من جالبتر از بازی کردن باکاغذهای دفتر قونسولگری تبریز آمد ومثل این بود که درآن ماموریت اقلا ازصفر به رقم ۹ ترقی کرده باشم .

بنا براین بادرشکه وتختخوابهای سفری ولوازم مختصر بطرف ارومیه رهسپار گردیدم ودستور دادم که اثاثیه مارا که ازرشت باید برسد بارومیه بفرستند ونیز دستور داشتم که قبل از رسیدن بارومیه به موهانجی رفته با ژنرال چرنوزوبو که فرمانده این قسمت جبههٔ ما بود تماس بگیرم پس از ملاقات ژنرال بمن اطمینان داد که تمام نواحی دریاچه ارومیه ازوجوددشمن پاك شده و مهاجرین مسیحی میتوانند بخانمان خود عودت نمایند و هیچ مانعی برای باز کردن قونسولخانه وجود ندارد اما کمی هم تعجب کرد که من خانم را نیز همراه دارم من باو گفتم که وزارتخانه در این موضوع دستوری بمن نداده است بعلاوه درصورتیکه زندگانی باید درارومیه بحال

عادی برگردد ومهاجرین مسیحی که باشتاب بمنازل خود میروند باخطری مواجه نمیشوندچه‌ضرر دارد که‌خانم هم بامن باشد ودرکارها بامن‌مساعدت نماید مخصوصا درامورخیریه ونوع پرستی میتواند بسکنه بدبخت وغارت زده آن سامان کمك شایانی بکند. عجب اینکه خود ژنرال هم که بمن ایراد میکرد خانم خود راهمراه داشت منتها برای حفظ ظاهر اورا بلباس خواهران تارك دنیا درآورده بود.

رئیس روحانی طوایف آشوری بنام مارشیمون **Mar Chimoun**



نیزدراینموقع بملاقات ژنرال آمده بودتا بااو همدست شده‌درجنك علیه‌تر کها شرکت نماید ، مارشیمون ریاست روحانی و عرفی قبایل نستری را داشت که درقسمتی از سنجاق Sandjak و گیاور Guiaver و ولایت وان سکنی دارند در نقشه اجتماعی این نستوریهای کوهستانی باکردهای همسایه خود اختلاف زیادی ندارند فقط تفاوت در این است که هر قبیله دررأس خود کشیشی دارد وتشکیلات حکومتی آنها تقریباً روحانی است و زندگانی عشایری دارند وهر قبیله رئیسی دارد موسوم به ملیك Malik این قبایل که هیچوقت تحت احصائیه در نیامده و همیشه از مامورین مقتدر ترکیه پرهیز کرده ودر کوهستانهای صعب الوصول فراری هستند شایدافرادآن‌هابه ۳۰ الی ۵۰ هزارنفر برسد . مارشیمون چندهزار مردان جنگی این‌قبایل را تحت فرمان در آورده و میخواست با ترکها بجنگد . جهادی که ترکهاعامهٔ مسلمانان‌رادرآن دعوت کرده بودندموجب آن‌شده بود که قبایل کرد آزادنه بقتل‌و غارت مسیحیان پردازند .اگر چه ترکها مارشیمونرا باسلامبول دعوت کرده‌بودند که باوتأمین بدهند اما او اعتمادی باین دعوت نداشت وفقط یك‌راه خروج برای خود پیدا کرده وآن سازش باروسها بود.اولوازم کافی برای جنك نداشت قراربود روسها تفنك و فشنك وسایرلوازم جنگی‌رابا وبدهند تا حالت تعرضی بخودگرفته در امتداد گیاور فشارترکهارا تخفیف دهد اما این نقشه چون دیر بمرحله اجرا درآمد نتیجهٔ رضایت بخشی نداد ومارشیمون درماه اکتبر مجبور شد که با قبایل خود بطرف خطوط جنگی ما عقب نشینی کند و سر انجام با کوهستانهای موطن خود وداع ابدی گوید. مارشیمون جوانی بود که‌تقریبا سی‌سال داشت عمامه‌ای‌برسر وقبای کلیسائی دربر وصلیبی بسینه آویخته داشت و ازصباحت منظر و تشخص هم بی بهره نبودهمراهانش که نزدیك چادراو کشیك میدادندلباسهائی برتن داشتند که‌تقریباً شباهتی بلباس کردها داشت همه‌مسلح وحالت جنگی بخود گرفته بودند . در پهلوی او شخصی هم‌بود که لباس نظامی برتن وکاسکت وزارت خارجه روسیه‌رابرسر داشت نام‌او آقا پطرس واصلانستوری بوداو خودرا بعنوان آتاشهٔ قونسولگری ارومیه بمن معرفی کرد زبان روسی را دست وپاشکسته حرف‌میزد ومایل

بود که بیشتر بانگلیسی صحبت کند من بازهم راجع باین موضوع بعد ها صحبت خواهم کرد.

خلاصه پس از آنکه مذاکرات ما با ژنرال تمام شد براه خود ادامه دادیم. درطول راه بمهاجرینی که بارومیه باز میگشتند بر میخوریم وچون قونسول را میدیدند که باخانمش بارومیه میرود همه اظهار خوشوقتی میکردند ما نیزازدیدن آنها خرسند شدیم وبالاخره روزسوم مسافرت کمی بعدازظهر ارومیه را درمیان باغهائیکه آنرا احاطه کرده بودند دیدیم و در محلیکه برای ما چادری برپا نموده بودند پیاده شدیم کانی روس واعیان و اشراف محلی ومیسیونرهای فرانسوی وامریکائی استقبال شایانی کردند وبما خیر مقدم گفتند من نیزاز پذیرائی آنها اظهار تشکر کرده وگفتم بسی مایلم که بامساعدت وهمکاری شما اوضاع آشفته بواسطهٔ جنگ را ترمیم کنم

پس از پذیرائی ازآنجا حرکت کرده درمنزل تاجر باشی روس که مسلمان بود وارد شدیم ودرصدد بودیم که خانه مناسبی پیدا کرده قونسولخانه را دایر نمائیم زیرا که قونسولخانه قدیمی راترکها و کردها درهنگام اقامت خود آتش زده و با خاك یکسان کرده بودند. مسلم بود که اولین ملاقات ما باید با عالیجناب امیل سنتاك Emile Sontag که در ایران نماینده روحانی دربار پاپ بود بعمل آید. من میدانستم که این کشیش بزرك بهمراهی چند نفر آباء لازاریست وسن ونسان دوپل St vincent de paul در هنگام حمله دشمن درپست میسیونری خود باقی مانده بودند. در موقع ورودما عالیجناب هنوزازنقاهت تب تیفوئید که در ارومیه بروز کرده و تمام اعضای میسیون کاتولیك بآن مبتلا شده بودند رهائی حاصل نکرده بود. یکی از میسیونرها موسوم به پرر نولت Père Renault ازاین تب در گذشت زیرا که درحال تب به مسیحیانی که در میسیون پناهنده شده بودند پیوسته مساعدت میکرد. در اولین ملاقات من بعالیجناب گفتم که سفارت روس و فرمانده قشون مااززحمات شما قدردانی کرده واحترامات خودرا بشما تقدیم میکنند و باو اطمینان دادم که قونسولگری روس درحل معضلات و اصلاحات لازم کاملا با اوهمکاری خواهد کرد. فرانسوی بودن خانم من هم دراولین ملاقات موجب آن شد که بهترین روابط ما بااین مؤسسه مذهبی که بافاصله بسیار

بعید ازوطن دورافتاده ودرسرحدات کردستان بخدمات خیریه خود ادامه میداد برقرار باشد .

دومین ملاقات من بامیسیون امریکائی بود و من از آشنائی با دکتر رور . و . آشید Rever. W. A. Shedd که ریاست این میسیون را داشت خوشوقت گردیدم . امریکائیها نظر به بیطرفی خود در مدت اقامت ترکها با استقامت در ارومیه مانده و بمسیحیان مساعدت های شایان تقدیری کرده بودند .

گزارشهای میسیونرها و مشاهدات عینی خودم بمن اجازه میدهند که تابلوی کوچکی رااززمستان ۱۵ـ ۱۹۱٤ در ارومیه ترسیم نمایم . البته شرح مفصل آن محتاج بمطالعه جداگانه‌ای بود (۱) من فقط باین مختصر اکتفا میکنم که در موقع عزیمت قشون روس از ارومیه در سال ۱۹۱٤ که‌در دنبال آن عزیمت قونسول و میسیون ارتودکس واقع شد مسیحیان بوی دیوانه‌وار بطرف سرحد قفقاز فرار کردند سختی این مهاجرت را درماه‌دسامبر درهوای سرد فلاتهای مرتفع و در میان‌راههای صعب‌العبور که پراز قشون وگاری ودرشکه وگله‌های احشام و اغنام بود آنطوریکه باید نمیتوان بتصور آورد .

تنظیم احصائیه قربانیهای این وقایع غیرممکن است . کسانیکه توانستندفراراختیار کنند خوشبخت تر از آنهائی بودند که بواسطه فقدان وسایل حرکت دردهکده های دوردست‌ماندنداین بدبختان درموقعیکه کردها باین نواحی وارد وشروع بقتل وغارت کردند بطرف شهرارومیه‌روی آوردند و درمیسیونهای‌کاتولیك و امریکائی پناهنده شدند . میسیونها هم توانستند چند هزار نفر را پناه دهند اما بواسطهٔ‌ازدحام وترس وگرسنگی وخستگی ونبودن بهداشت اوضاعشان بسیار بد بود . کشتارهای دسته‌جمعی نیز

(۱) برای شرح تفصیلی این وقایع رجوع شود بمقاله ای که من بعنوان (ملت کوچك‌قربانی جنك) یعنی آشوریها و کلدانیها درمجله علوم سیاسی شماره ٤ سال ۱۹۲۱ دردائرة‌المعارف اسلام انتشار داده‌ام

موسیو گرك Gorek نیزدر بیانیه رسمی آسیای‌فرانسه درسال ۱۹۲٤ ازاین‌وقایع ذکری کرده است .

صورت گرفت مثل اینکه یکدفعه ٦٥ نفر از آنهارا جبراً ازمیسیون فرانسه بیرون کشیده ویکباره تیرباران کردند . اجساد این قربانیها چند روز در روی زمین ماند . پر رنولت شبها بقتلگاه میرفت ولاشهٔ آنهارا درزیرخاك وسنك پنهان میکرد وچون مرض تیفوئید باشدت باوحمله ورگردید عاقبت قربانی فداکاریهای خود شد . دکتر. پ . پاکارد P . packard میسیونر امریکائی توانست جان دویست نفر از این آوارگان را که بوسیلهٔ کردها در کلیسای دهکده گوی تپهٔ محاصره شده بودند بخرد . او تنها با نوکر خود پرچم امریکا را بدست گرفت و رفت با کردها مذاکراتی کرد وبا شرط خلع سلاح این دسته از مسیحیان را نجات داد و بمیسیون خود برد .

خواننده میتواند تأثرات حزن انگیز مرا از این کشتار وحشیانه و فداکاریهای میسیونرها خوب استنباط نماید .

اوضاع سیاسی و نظامی در آذربایجان

برای روشن شدن وقایع ارومیه باید اشاره کنم بکلیات اوضاع سیاسی ونظامی این مدت سه ساله اقامت خودم یعنی ازماه مه ۱۹۱۵ تا ماه آوریل ۱۹۱۸ . درپیش گفتم که درموقع ورود ما بآذربایجان دولت روسیه تصمیم گرفته بود که فعالیت نظامی خود را در خاك ایران توسعه دهد و از نفوذ ترکیه درطی زمستان ۱۵-۱۹۱٤ جلوگیری نماید زیراکه ترکها موفق شده بودند که بطرف ارومیه وتبریز پیشروی کرده واین نواحی شمالی را متصرف شوند و لشگر خلیل بیك در امتداد ارومیه مشغول عملیات نظامی بود وچند واحد منظم هم در امتداد تبریز عملیاتی میکردند اما قسمت عمده قشون ترك ازافراد غیرمنظم کرد تشکیل یافته بود یعنی قبایل کردمسکون درخاك ترکیه وایران با آنها متحد شده و در زیر پرچم جهاد جمع شده بودند . شرکت کردهای ایرانی باترکها از نقطه نظرسیاسی بروخامت اوضاع افزوده بود . دولت ایران بیطرفی خودرا بطور تئوری اعلان کرد اما حفظ این بیطرفی برای او غیرممکن بود و همین باعث شد که ایران صحنه جنك وعملیات نظامی روس و ترك شده و مصائب حاصلهٔ از آن را تحمل نماید اوضاع ایران صورت مبهمی بخودگرفته بود نمایندگان قنسولی

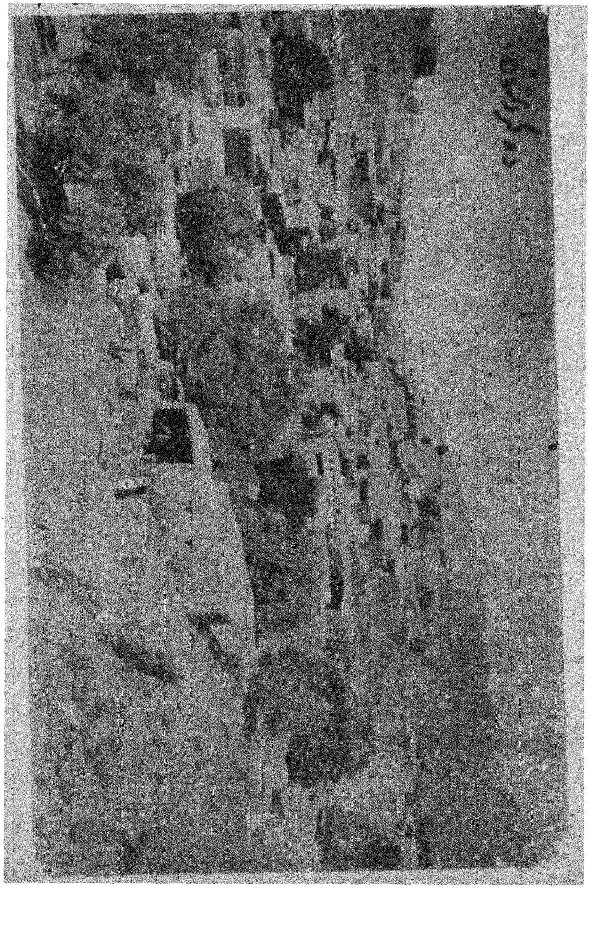
و نیروهای نظامی طریقهٔ عملشان با مأمورین ایرانی موافقت نداشت.

پیشرفت ترکها بواسطهٔ جنگهای باقشون روس درصوفیان وخان - تختی دربهارسال ۱۹۱۵ متوقف گردید ومزیت نیروی روس از ورود سوار نظام شاوپانتیه دراطراف دریاچه ارومیه ثابت شد امابرخلاف انتظار نیروی شاوپانتیه بفاصلهٔ کمی مأمورشد که بطرف ترکیه برود و ساخلوی ارومیه منحصر شد بیك گردان توپچی قفقازی وچند دستهٔصد نفری قزاق. دراواخر ماه ژوئیه ۱۹۱۵ ترکها درجبههٔ اصلی یعنی درملازگرد فشارزیادی وارد آوردند و گردان‌قفقازی نیز بقسمت تهدید شده منتقل گردید ونزدیك بود ارومیه برای دفعه دوم تخلیه شود اما من تصمیم گـرفتم که از پست خود کناره گیری نکنم محض احتیاط خانم را با آرشیوهای قونسولی بخوی که در شمال ارومیه واقع و کمتر در معرض تهدید بود فرستادم و خود رفتم روی تپه ای که درحوالی شهرواقع وموسوم بود بکوه یهودیان وبادویست نفرقزاق ودوتوپ که باقی مانده بود موضع گرفتم پس ازچندی یك گردان پیاده نظام هم بما ملحق گردید وتقریباً مدت یکماه یعنی تا ۱۹ ماه اوت روی این‌تپه ماندیم.

درمدت اقامت در کوه یهود ارتباط خودرا با حاکم شهرقطع نکردم گاهی نامه‌ای باومینوشتم وگاهی هم بایکنفرگزمه برای ملاقات اوداخل کوچه های تنك ارومیه میشدم وحاکم را باجمله های دوستانه تهدید می - کردم و میگفتم که ما نیروی زیادی داریم و توپها همه بطرف منزل شما متوجه‌است واگرمختصر بی‌نظمی روی‌دهد دست باقدامات مسلحانه‌خواهیم زد و یقین دارم که همین تهدید من باعث نظم و آرامش شهر گردید البته مرا ازاین سیاستی که برای مصلحت بموقع بکاربردم معذورخواهند داشت زیراکه همین سیاست ازبروزحوادث بزرگی که شاید اولین قربانیهای آن خود ایرانیان بودند جلوگیری کرد.

کردها با پشتیبانی عدهٔ قلیلی نظامیان ترك بخیال‌افتادند که بسنگرما حمله کنند ولی مابعقب راندن آنها موفق شدیم درطی این مدت وضع‌جبههٔ اصلی جنك بنفع ما مستحکم گردید وارومیه دوباره نیروی روسی را که برای تقویت ما آمدند دید و اوضاع این ناحیه که بواسطهٔ حوادث باختلال

برخورده بود دوباره تا اندازه‌ای بجریان عادی افتاد درپائیز ۱۹۱۵ لازم شد که مسافرتی بساوجبلاغ کرده بتحقیقات محلی بپردازم زیـرا بقراریکه شنیده بودم‌دوباره‌در آنجا اجتماع ترکها و کردها شروع شده بود در این مسافرت خانم هم همراه بود و عملیاتی که درآنجا کردیم بی نتیجه نبود . در آنجا مقصود باطنی خود را پنهان کرده وگفتم که بـرای تحقیق قتل قونسول روس، کلنل یاس Yass که در دسامبر ۱۹۱٤ واقع شده باین



نواحی آمده ام .

بطوریکه معلوم شد کلنل یاس بوضع فجیعی کشته شده بود وزارت خارجه روسیه ازاین واقعه بشدت متأثر گردید . این مرد نظامی که‌درمحوطه قونسولی‌ما داخل گردید ابتدا درخراسان درتربت حیدری بخدمت پرداخت تربت حیدری بمنزلهٔ یکی از حلقه های کوچك زنجیر مراقبت ما بود ، این پست بموجب معاهده بین المللی برای جلوگیری از سرایت مرض طاعون هند درآنجا برقرارشد کلنل یاس درمطالعات امورمحلی و یادگرفتن زبان افغانی لیاقتی بروز داد و بعد هم بسمت قونسول ساوجبلاغ منصوب گردید واولین شخصی بود که دراین پست جدید فعالیتی نشان داد دراینجا هم همان جرارت و هوش نافذ خود را بکار انداخت ودراندك زمانی بازندگانی کردها وزبان‌آنها آشنا گردید ، هیچکس مانند او نمیتوانست پست نظارت ساوجبلاغ را درمیان کردستان اداره کند .

کلنل یاس مدارك مفید فراوانی بدست آورده وآنهارا منتشرساخت بواسطهٔ همین‌مدارك بود که ما توانستیم این نواحی‌را بیشتر و بهتر بشناسیم کلنل بواسطهٔ صفات نیك و فتوت که از خصائص ذاتی او بود توانست در مدت قلیلی توجه ومهر کردها را بطرف خود جلب نماید وبا کمال اقتدار و نفوذ در میان آنها زندگی کند بنابر ضرب المثل انگلیسی آدم درستی در مقام درستی بود . در واقع آدمی بود که دشمن با نظر اضطراب باو می نگریست .

دراواخر سال ۱۹۱٤ ازساوجبلاغ بمیاندوآب رفت تا وقایع را از نزدیك مشاهده کرده و با نفـوذی که داشت در مواقع مقتضی در اوضاع آنجا دخالت کند بدبختانـه در اواسط ژانویه حاکـم قدیمی تبریز که تقریباً بحالت‌تبعید در قفقاز روزگار میگذرانید بایران بازگشت و دست باقداماتی‌زد که‌بزیان خودش منتهی گردید وعملیاتش درحوالی میان‌دوآب در جنك باکردها بشکست خاتمه‌یافت در همین موقع‌بود که‌کلنل یاس‌هم بتقل وسیله ،

دست جنایتکاری که قونسولی را بخاك هلاك انداخت یعنی کسی را که جنك نمیکرد ازمیان برد باین هم اکتفا نکرده سرقنسول‌مقتول را بریده

بساوجبلاغ آورد ودرمقابل خانه یکی از معاریف کرد موسوم بقاضی فتاح درمعرض تماشا گذارد وهمه ازاین جنایت اظهار خوشوقتی میکردند یکی ازترکها هم بنام متصرف درمیان این تماشاچیها حضورداشت وبیشتر از همه از این واقعه اظهار خوشنودی میکرد گوبا این دست بتوسط اشخاص دیگری غیر از آنچه ذکرشد بعمل پرداخته بود خلاصه پس از تماشا سر بریده را بدست بچه های کرددادند و خدا میداند که درکجا مفقود گردید تن اورا در میاندوآب درنزدیکی رودخانه دفن کردند و بطوریکه شنیدم طغیان آب بهاری قبر را با خود برد چندی بعد ژنرال ریبال چنکو Rybaltchenko بتلافی این جنایت خانه قاضی فتاح را آتش زدو با خاك یکسان کرد .

من مایل بودم که با رؤسای قبایل کرد تماس گرفته وبانصایح لازم آنهارا وادار کنم که رفتارعاقلانه ای پیش گیرند .

این قسمت از مأموریت من بنتایج زیادی منتهی نگردید زیرا که نتوانستم مدت زیادی درآنجا توقف نمایم و با وجود میل زیادی که داشتم بیش ازیك هفته نتوانستم در آنجا بمانم زیرا که عملیات نظامی خاتمه یافته بود ،

درمدت توقف دراین نواحی از مطالعات خود چنین نتیجه گرفتم که کردها هم مانند تمام ملل شرقی بمضمون العجلة من الشیطان در اقدام به عملیات شتابی ندارندمخصوصاً در وقایع جنگی که بخت واقبال پیوسته تغییر پذیر است .

برای مذاکره با رؤسای قبایل اقلا یکماه وقت لازم بود زیراکه منازل آنها در کوهستان پراکنده و فاصله زیادی از شهر داشت و بایستی قاصد ها فرستاد ومراسلاتی رد و بدل کرد تا بتوان بملاقات یکی از آنها موفق گردید کسانی راکه توانستم به بینم علی خان پسر سردارمکری بود که بتوسط ترکها در آغاز سال ۱۹۱۵ بقتل رسیده‌ودیگری‌با پیر آقای منکور و چند نفر دیگر . در هرحال این مسافرت کوتاه تا اندازه ای مفید واقع شد وروابط ما با کردهای این ناحیه که پس‌ازمرگ کلنل یاس‌مقطوع

شده بود دوباره برقرار گردید (۱)

درساوجبلاغ بایکنفرمیسیونر پروتستان آشنا شدم که اصلاز اهالی نروژودراینوقت امریکائی محسوب میشد نام او مستر فوسوم Fossum بود ازآشنائی ومعاشرت بااو اطلاعات تازه ومفیدی بدستآوردم ونیزدر این‌میسیون‌فرائولن شولمبرکFräulein Schulembergرادیدم که تفصیل اقامت موسیو لیتن Litten قونسول آلمان مقیم تبریزرا برای‌من نقل کرد که چگونه پس‌ازآنکه قشون ما تبریزرا تصرف کرد ازآنجاخارج شد .عکسی هم در ساوجبلاغ بدست آوردم ومعلوم‌شد که قونسول آلمان در اینجا تنها نبوده است زیرا که در این عکس افسرآلمانی هم با صلیب آهن دیده‌میشد که دروسط یکدسته افسران‌ترك نشسته بود(۲)نام‌این افسر را ندانستم گمان میکنم‌عضو میسیون تبلیغاتی آلمان‌درایران باشد.

که ابتدا درحلب توقف داشته و بعد به بغداد رفته است این‌میسیون‌درماه اوت۱۹۱۵دوقسمت‌شده.قسمت‌بزرك‌آن‌بازوك‌مایر zug.Mayer واردمان Erdmanوغیره‌بطرف کرمانشاه‌حرکت کرده‌و قسمت کوچکتر بموصل و کردستان‌رفته‌اند‌افسرمجهول‌نیزبایدازافرادقسمت‌اخیر باشد بعلاوه میدانم که آلمانها بهتر وبیشتر ازما ازمطالعهٔ نواحی کردستان استفاده کرده اند و

(۱) اسامی رؤسای کرد که با ترکها متحد شده بودند بقرار زیر گفته شد :

۱ - علی‌آقا مظفرالعشایر از قبیله ژوریك ۲ - حمزه آقا ممش ۳ - حاج محمد آقا ایلخانی دبکری ٤ - حاج معروف آقا سهام‌لشگر دبکری ٥ - مفتی سلیمان آقامظفر نظام ٦ -حاج‌عبدالرحمن بیك ایلخانی‌بیك زاده ۷ -گلابی‌آقا دبکری ۸ -قره‌نی آقا امیرالعشایر ممش ۹ - محمدصالح خان اعظام‌الملك بیك‌زاده .

(۲)اسامی سه‌نفر افسرآلمانی که درماه مارس ۱۹۱۵ از ساوجبلاغ گذشته‌اند بقرارزیر است :

۱- Berghasen ۲- وس‌Voss ۳- پاشن‌Paschenاین سه‌نفر ازبغداد به تهران‌میرفته‌اند بعدهامن پاشن‌رادر(۱۹۱۸)ملاقات کردم وشرح آنرا درآتیه ذکرخواهم کرد .

دلیل آن این است که پرفسور اسکار من Oscar Mann با مساعدت شخصی گیوم Guillaum چندین بار بکردستان مسافرت کرده ودر نواحی مختلف آن اقامت داشته است و در سال ۱۹۰۸ در ناحیهٔ ساوجبلاغ بوده پرفسور مذکور درسال ۱۹۱۴ درگذشت وانتشارات خوبی راجع بکردستان و کردشناسی داشته است .

باری من نسبت بطایفهٔ قره پاپاخ کاملا اطمینان حاصل کردم . این طایفه در ناحیهٔ سولدوز ساکن است که ازحیث حبوبات ازاراضی ممتاز بشمار میرود وبقدری حاصل فراوان میآورد که بطور ضرب المثل مشهور است که باحاصل یکسالهٔ آن میتوان دریاچهٔ ارومیه را پر کرد افراد این طایفه از ورود ما اظهار خوشوقتی کردند . اگرچه از حیث نژاد ترك هستند ولی مذهب آنها تشیع است ودرموقع ورود کردها وترکها درزمستان ۱۵-۱۹۱٤ به ناملایماتی برخوردند و صدماتی دیدند اما نسبت بما خوشرفتاری کردند . علاوه براینکه در موقع جنك موجبات نگرانی برای مافراهم نکردند روی موافقت بمانشان داده و آنچه آذوقه و علیق برای قشون خواستیم با کمال میل بمادادند (۱)

دراین جابطور جملهٔ معترضه اضافه میکنم که در پائیز ۱۹۱۵ نقشهٔ آلمان بهم خورد آنها میخواستند شاه را از تهران حرکت داده با سفیر آلمان باصفهان انتقال دهند وبعد ایران را برضدمتحدین بجنك وارد نمایند اما درآخرین لحظه سفرای روس و انگلیس بمیان افتاده و مانع حرکت شاه شدند . درهمانوقت زمامداران روسی برای جلوگیری ازوقایع احتمالی تصمیم گرفتند که ژنرال باراتوف بایك لشگر بایران فرستاده شود نیروی باراتوف بزودی وارد ایران شد وافراد آن دردنبال هم ازبحرخزر تاسرحد بین النهرین استقرار یافته وشهرهای قزوین وهمدان و کرمانشاه را تصرف

(۱) رؤسای عمدهٔ طایفهٔ قرهٔ پاپاخ دراینموقع اشخاص زیر بودند .
۱ - حسنعلی خان امیر تومان درده کدهٔ محمدیار ۲ - رشید السلطنه در نقده ۳ - باپیر آقا میرپنج درحسنلو ٤ - حسین آقا میرپنج درفرقوزاد ۵ - صولت السلطنه درحمیانه ٦ - خان کیشی خان میر بهادر لشکر ۷ - ارمس خان میرپنج دردورقا ۸ - میرآقا سرتیپ درشیخ احمد ۹ - تقی بك درآق حزده

کردند و بطور تفرق یا اتصال در چند صد کیلو متری ارومیه در جناح چپ ما بودند .

باری من در مراجعت درهیچ جا توقف نکرده باشتاب بارومیه آمدم وقبل ازورود قشون درآنجا بودم اوضاع شهر بصورت بسیار بدی درآمده بود توضیح آنکه قبایل نستوری پس ازمقاومت سختی در مقابل حملات ترك دربالای رودخانهٔ زاب بزرك بواسطهٔ فقدان ذخیره درطی تابستان ۱۹۱۵ مجبور شدند که بطرف خطوط جنگی ماعقب نشینی کنند ودرپائیز همان سال سیل مانند بنواحی خوی و سلماس وارومیه آمدند · ماهم نمیتوانستیم ازآنها نگاهداری کنیم بد بختانه اشکالاتی که درتابستان برای آنها پیش آمد مقارن بود باعقب نشینی قشون ما (موقعیکه من بکوه یهودیان رفتیم ناحیهٔ وان هم تخلیه شد وحملهٔ تعرضی ترك ازطرف ملازگرد شروع گردید .)

شکست نستوری‌هاوعقب نشینی آنها باتمام اغنام و احشام برای ما سرباری شد و بکلی اوضاع را مختل کرد . پناه دادن ۳۰ تا ٤۰ هزار نفر نستوری شکست خورده آنهم‌در ناحیه‌ای که بواسطهٔ جنگهای قبلی بکلی غارت شده بودکار بسیارمشکلی بود بدیهی‌است نگاهداری و اداره کردن این جمعیت کوهستانی باآن افکار واخلاق مخصوص غیرممکن بود آنهم‌در موقعیکه هنوز آثار وحشت واضطراب جنك درسیمای آنها پدیدار وناچار مجبور بترك‌کانون خانوادگی شده بودند استقرار این کوهستانیهای‌وحشی درمجاورت مسلمانان آرام فلات نشین ابداًامکان پذیر نبود . چگونه‌میتوان اصول زندگی مشترك با نژادهای مختلف را بآنها تلقین کرد اینهادرطی قرون متمادی بزندگانی عشایری عادت کرده ودر محیط کردها که بنوبه با آنها دشمنی یا اتحاد داشته اندزندگانی‌میکردند ، و بالاخره چگونه ممکن بودکه آنها را بکارواداشت وتشکیلات منظمی برای آنها داد و نگذاردکه به بیکاری خطرناك عادت نمایند؟ اینها همه مسائل بسیار دقیق ومشکلی بود که بایستی‌حل کرد ومن درفصل‌فعالیت‌قونسولی مفصلا بشرح آن خواهم پرداخت .

بهرحال منَ حاضرشدم که ۱۰ تا۱۵ هزارنفرآنهارادرنواحی ارومیه

بپذیرم زیرا که تمام‌دهکده‌های‌عیسوی‌نشین ویران‌شده و بومیان باقیمانده بزحمت درآنجا زندگانی میکردند واگر میخواستم این‌وحشیان کوه نشین را درقراء مسلمان نشین جای دهم فوق‌العاده خطرناك بود .

ازطرفی‌هم عدهٔ نظامیان روسی دراورمیه برای تشکیل لشگردوم سوار نظام قفقاز روبافزایش گذاشت .

دربهار سال ۱۹۱٦ ما درامتداد موصل مخصوصاً بطرف راواندوز بعملیات نظامی پرداختیم اماپیشروی ما نظر باینکه انگلیسها کوت‌العماره را دوباره تصرف کردند متوقف گردید درهمین موقع بود که ترکها قوای خودرا در راواندوز متوجه ما کردند اوضاع نظامی ما ازتابستان ۱۹۱٦ تا پائیز ۱۹۱۷ تقریباً استحکامی‌داشت وبرای امور قنسولی اطمینان بخش بود درماه ژوئیه۱۹۱۷ نیزیك‌حمله تعرضی بتوسط کرنسکیKerensky صورت‌گرفت و آن در موقعی بود که قشون ما در امتداد سلیمانیه بطرف بین‌النهرین میرفت و نیروی کرنسکی با نیروی باراتو برای چند روزی اتصال یافت .

درهمین موقع بود که من بعزم گردش بجبهه رفتم - با وجود قوای تازه و زیاد و وسایل ارتباط‌کامل - تجزیه وتحلیل قشون برای من محرز گردید. فراموش نکرده‌ام که درموقع توقف یك گردان پیاده‌نظام برای راحت‌باش چگونه همان سربازانی که هنوز آثار اطاعت درآنها دیده میشد فرمانده خود شاهزاده وادلسکی vadolsky را مدت پنج ساعت‌محاصره کردند وبالاخره‌شاهزاده مجبور شد که عقیدهٔ خودرا راجع بکنفرانس استکهلم و تئوری‌کارل مارکس در معرض افکارآنها بگذارد در ماه سپتامبر همان سال یك عمل نظامی محلی بتوسط قوای‌آشوری و کلدانی درتحت فرمان‌مارشیمون‌دراراماrOramarدر امتداد جولامرك‌و موصل‌بوقوع پیوست .

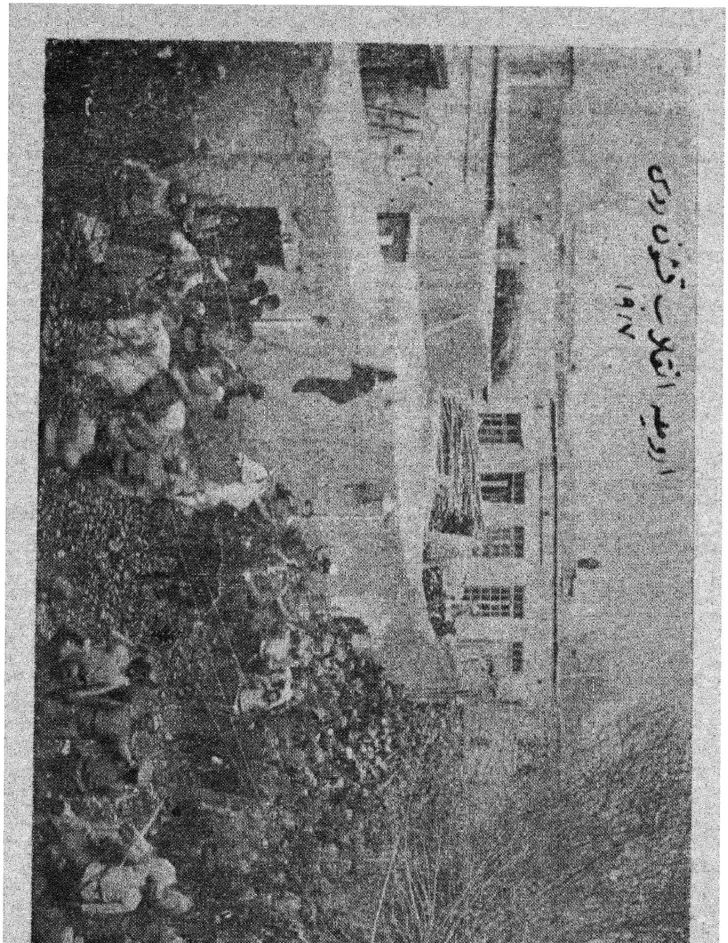
اوضاع روزبروز وخیم تر میشد مخصوصاً در موقع اقدامات کرنیلو Kornilovمن‌شخصاً‌توانستم‌آثارشورش قشون‌را مشاهده‌کنم زیرا که‌با وجود روابط مورد اعتماد که با قشون‌داشتم یکروزصبح کمیسر مخصوصی ازطرف سربازان دردفتر من حضور پیدا کرد وگفت که من ازطرف کمیتهٔ

لشکر وکالت دارم که درعملیات ورفتارشما نظارت داشته باشم.

درهمین وقت انتخابات سازمانی همه‌جا در لشکرما صورت گرفت و سوسیالیست‌های انقلابی اکثریت حاصل کردند وظاهراً طوری‌نمایش داشت که تأثیر ونفوذ بالشویست در صفوف لشکرچندان قابل ملاحظه نیست اما انتظامات واطاعت سربازان‌با سرعت تحیرآمیزی روبزوال میرفت حقیقت این است که ما قبل ازواقعهٔ بروز بلشویك‌هم درمعنی دارای قشون نبودیم در ارومیه تقریباً هشتاد هزار سربازان روسی بودند که خوب میخوردند و استراحت میکردند وکارآنها منحصر باین بود که در سه نوبت بازارهای فقیرانه این شهررا غارت کنند . اموال غارتی‌راهم با لباس نظامی وچکمه های خود و ذخایر جنگی وبالاخره هرچه را که ازآنها تقاضا میشد حتی تفنك وفشنك خودرا هم‌فروختند .

ترکها بالطبع ناظر جریان پیش آمدها بودند . درموقع سرکشی بجبهه یکی ازافسران روسی بیانیه‌ای بمن داد ترکها دراین بیانیه‌سربازان مارا ترغیب بصلح کرده‌واطمینان‌داده بودند که کرنسکی خودرابانگلیسها فروخته است وچنین وچنان کرده . من فوراً جواب تندی باین بیانیه نوشته وبه‌ترکها خاطرنشان کردم که شکست شما قطعی است وملت ترك عنقریب منهدم خواهدشد واشاره کردم که اگربنای صلح باشد شما بایدآنرا ازما درخواست کنید تازودتر جنك خاتمه یابد نسخه‌های متعددی از این جواب تهیه کرده ودرجاهائی که‌در دسترس ترکها بود منتشر کردم .

اکنون میپردازم بترك‌محاربه موصل که اگراشتباه نکنم تاریخ‌دقیق آن چهارم دسامبر ۱۹۱۷ بوده است فرمول بلشویست عبارت است از- صلح درجبهه وجنك در عقب‌آن . تمام پیشرفتهای بلشویست در روی همین فرمول که حالت روحی‌آنها را خوب‌روشن‌میکندقراردارد . سایرمسائل سیاسی ومباحثات خیالی جز اتلاف وقت نتیجه‌ای‌نداشت وچنین بنظر میآمد که‌همه گرفتارهیپنوتیسم‌شده و به‌تشکیل مجلس مؤسسان که ازآن‌ذکری درمیان بود اطمینان قطعی داشتند وخلاصه‌آنکه اتکاء همه بهمین افکار - موهوم و خیالی بود . درمیان‌انقلابی که بدون خونریزی صورت گرفت و افسانه مجلس مؤسسان فاصله ممتدی وجود داشت که درآن توده باحالت


١٩١٧

عصبانیت واضطراب بسر میبرد ودو با کمال بی صبری منتظر حل مسئله بود .
عاقبت بلشویست ها مسئله‌را بدون زحمت حل کردند .(۱)

موقعیکه درارومیه درمذاکرات بی انتهای کنگره قشون حضور پیدا کردم ودرآنجا تمام رنگهای سیاسی مختلف را از خطبای سربازو سخن رانان قزاق و افسران شنیدم احساس بلکه یقین حاصل کردم که برد با بالشویست است .

باری هیئت نمایندگی که پس ازمبادله تلگرافهای بی سیم بموصل عزیمت کرد مرکب بود از کلنل ارکان حرب بنام ارن Ern و کاپیتن تسوریکو Tsourikov و کمیسر لشکر بنام تاسك Task که سوسیال دموکرات و مانشویك بود وسالتیکو Saltykov ملاح که بلشویك ونماینده کمیته‌لشکر بود .

این هیئت در موصل با یك افسر آلمانی موسوم به‌اوبرست پیراکن Oberst pirakin داخل مذاکره شد ومخابراتی هم که ازآنجا با تلگراف بیسیم میشد همه بزبان آلمانی بود شرح متارکهٔ جنك و غیره چندان مهم نبود که دراینجا قابل نقل باشد البته این مذاکرات راجع به متارکهٔ جنك صورت ظاهری‌داشت زیراکه قبل ازمراجعت هیئت ازموصل قوهٔ نبود که بتواند قشونرا درجبهه نگاهدارد . دردسامبر ۱۹۱۷ و ژانویه ۱۹۱۸ قشون بالتمام ازجبهه‌عقب کشیدو باوضع وحشیانه‌ای درمعبر خود بغارت پرداخت وابداً ازفرماندهان خود اطاعت نداشت.

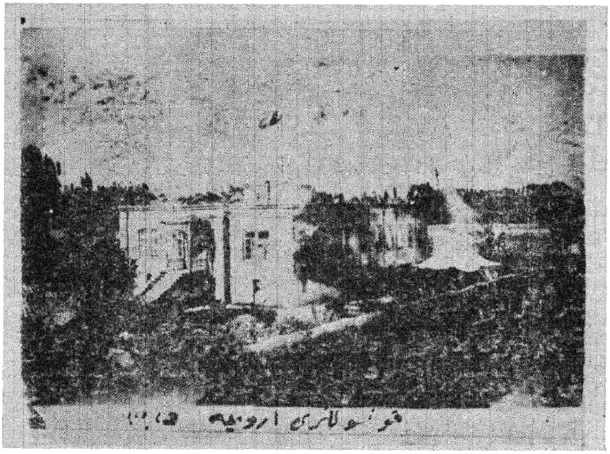
فعالیت قونسولی درارومیه

قسمت عمدهٔ وقایع سیاسی ونظامی ارومیه درسالهای ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۸

---

(۱) دراین انقلاب اختلاف عقیده نسبت بمقدرات آتیه روسیه زیاد بودوخلاصه آنکه افکار آزادیخواهی وحقوقی ورفورم‌لازم همه حالت مبهم و موهومی داشت برعکس ظهور بلشویسم بیشتر بحقیقت نزدیك و با وضع روسیه درسال ۱۹۱۷ وباسنت هائی که در خاطرها مانده بود وبا تفحص روس در حقیقت اجتماعی وجهانی که‌شامل جهت مادی باشد وبالاخره بامتد دولت‌های روسیه که اساس آن برقوهٔ قهریه بود بیشتر موافقت داشت .
(بردیائو Berdiaev سرچشمه ومعنی کمونیسم روسیه صفحه ۱۵۲)

که‌من درآنجا اقامت داشتم درفوق ذکرشد بااینکه شرح این‌وقایع‌صورت سادهٔ خشك‌وبیروحی دارد همیشه درنظر من مانند هیولای زنده متحرکی است وهیچوقت ازخاطرم نمیرود که چگونه درهرآن سرو کلهٔ خود را در قونسولخانه بمن نشان میداد مخصوصاً عملیات نظامی که بر طبق منطق خود پیوسته رو بتوسعه میرفت وغالباً بزیان اهالی بدبخت تمام میشد زیرا



که‌بطور اضطراردر میان این عملیات واقع بودند . ترکها درموقع‌تصرف ارومیه درزمستان ۱۵ ـ۱۹۱٤ ازعنصر مسیحی که قسمت عمده آن راه حزن آور مهاجرت راپیش گرفت فدیه‌وجزیه زیادی گرفتند ومسلمانان‌بومی هم که بشرکت درجهاد دعوت شدند خساراتی دیده و قربانیهائی دادند طبق اطلاعات حاصله قشون منظم ترك بدرفتاری نداشته بلکه اهالی بیشتر ازکردها و مجاهدین انقلابی ایرانی که با ترکها همدست شده بودند شکایت داشتند .

درپائیزسال۱۹۱۵نیز نستوری‌های مارشیمون سربارفقر وبیچارگی اهالی آنجا شدند زیرا که این کوهستانی‌های وحشی بحکم اجبار موطن خودرا ترك وباین نواحی سرازیر گردیدند و درآخر کارهم پس‌از پیشرفت ما در کردستان دربهار ۱۹۱٦ جماعتی ازپناهندگان کرد بارومیه آمدند و

ما نمی‌توانستیم آنهارا بحال خود واگذاریم .

برای اجتناب ازامراض مسریه که مبادا درقشون ماهم رخنه کند لازم شد که باین جمعیت کثیر پناهندگان که فاقد همه‌چیز بودند مساعدتهائی بکنیم و واجب تر از هر کار این بود که آنهارا تحت نظر گرفته نگذاریم موجب فراهم کردن اختلال اوضاع شوند وباهالی بومی صدمه زنند . اهالی بدبخت پس از دیدن آن همه مصائب وسختی‌ها تازه بکارهای زراعتی مشغول شده بودند بعلاوه روابط مسلمان و مسیحی هم صورت تیره‌ای بخود گرفته بود و ممکن بود با اندك بهانه‌ای درمیان آنها مصادمه و کشمکش واقع گردد

اصلاح این اوضاع در بدو ورود بارومیه برای من لازم بود بعلاوه بمن دستور داده بودند که مهاجرین را دردهکده‌ها ومنازل خودشان جای دهم واموال آنهارا که بغارت رفته بود بآنان مسترد نمایم . البته اگر ترکها و کردها ارومیه را تهدید نکرده بودند شاید تا اندازه‌ای می‌توانستم به‌اصلاحات موفق شوم. این قضیه‌ای بود که از دور بآن نگـاه می کردند و باصطلاح معروف دستی از دور بآتش داشتند درصورتی که اگر بمحل می‌آمدند میدیدند که تا چه حد اوضاع پریشان و پیچیده ودر واقع بحالت بغرنجی درآمده است .

اینمسئله مسلم بود که درموقع مهاجرت مسیحیان مسلمانان از موقع استفاده کرده و اموال آنهارا بقدری که توانستند تصاحب کردند اما وقتی که ترکها و کردها ومجاهدین ایرانی باین نواحی وارد شدند اموال مسلمانان نیز ازدستبرد محفوظ نماند وآنها نیز بنوبه خود کمتر از مسیحیان غارت ندیدند درهرحال موقع مراجعت مسیحیان وضع زندگانی همه پریشان شده بود خواه مسلمان باشند یا مسیحی دراینصورت چگونه ممکن بود بمسلمانان فشاروارد آورد ومطالبه اموال غارتی مسیحیان رانمود ؟ هرگاه می‌خواستیم ازروی عدالت وانصاف رفتار کنیم میبایستی رفع خسارت هردو ملترا در نظر بگیریم و چون ولایت ارومیه دارای یکصد دهکده مسلمان و مسیحی نشین ویا مختلط بود وجود یکنفرقنسول برای اصلاح اوضاع پریشان آنجا کافی نبود بلکه اقلا ده کمسیون لازم بود که هریك بیك قسمت از امور رسیدگی کند پس فکر استرداد اموال غارت شده ابداً عملی نمیشد بنا بر

این من این فکررا بکلی ازسر بدر کردم وفقط ازمالکین تقاضا نمودم که باندازه امکان با زارعین مساعدت کرده و وسائل استقرار آنهارا در محل فراهم نمایند وآنهارا بکارهای‌زراعتی وادارند ودرگزارشات خود اشاره کردم که مسیحیان محتاج مساعدت واعانه هستند بالاخره موفق‌شدم که چند عدل لباس بگیرم این لباسها را خانم من بکمك خواهران سن ونسان میسیون‌کاتولیك میان مستمندان ومحتاجان قسمت کردند پس از هجوم سیل بزرك نستوری‌ها کمیتهٔ خیریه‌ای‌هم تشکیل دادم و اعتبار قابل ملاحظه‌ای گرفتم این کمیته مرکب بود ازرؤسای میسیونها که خود ریاست‌آنرا قبول کردم‌وبعمل پرداختیم طریقه رفتار میسیون امریکائی بهتر از کمیتهٔما بود آنها مردان را براه سازی و زنان را بکارهای دستی گماشتند و در مقابل کار اجرتی بآنها میدادند سایر میسیون های کاتولیك و ارتودکس فقط بدادن اعانه اکتفا می کردند .

در عین حال که ریاست کمیته خیریه پناهندگان را داشتم عضویت تشکیلات مرکزی کل امور خیریه‌راهم که درتفلیس بهمت ژنرال تاماشو Tamachev تأسیس‌یافته بوددارا بودم‌ومن می‌بایستی‌حساب تقسیم اعانات را بآن مرکز بدهم در کمیته‌خیریهٔ ما موسیو مرو Moreau بلژیکی مدیر گمرك ارومیه نیزشرکت‌داشت وافتخاراً حسابداری کمیته مارا قبول کرده بود ما درهر ماه یکدفعه در محلی برای تقسیم اعانه جمع میشدیم در این مجمع جناب سرژ Serge رئیس میسیون ارتودکس و جناب سنتاك نماینده روحانی لازاریست ورئیس میسیون کاتولیك ودکتر . آ . شید رئیس میسیون امریکائی ویك کشیش ارمنی ویك نماینده کمیته آشوروکلده و دکتر یونان مالیك ویکی‌از مأمورین ایران حضور داشتند با اینکه این کمیسیون مختلط واز اشخاص مختلف تشکیل یافته‌بودباهم سازش خوبی داشتند این‌کارهای خیریه تا اندازه‌ای باعث تخفیف رنج مسیحیان و سایر پناهندگان شد دراینجا باید علو همت دولت امپراطوری روسیه‌را نیز در نظرداشت که از حیث مالی مساعدت شایانی بما کرد . عملیات ماهم بطور بی‌طرفانه انجام می گرفت حتی میسیون ارتودکس هم با سایر میسیونهادر اخذ اعانه تفاوتی‌نداشت وهریك ازفرق مختلف مذهبی‌قسمت اعانه خودرا

طبق تعداد کسانی که درپناه داشت دریافت می کرد این عمل نیك از نظر نوع دوستی انجام می گرفت بدون اینکه سیاستی دردنبال داشته باشد من توانستم ازهمین صندوق مساعدتی بچند صدنفر کردهای پناهندهٔ بارومیه‌هم بکنم البته بهتر این بود که کارخانه‌هائی تأسیس نمود واین افراد واجب ـ الرعایه‌را بکار مشغول کرد ولی موقعیت اجازه چنین عملی را نمیداد زیرا که مهاجرین درتمام ناحیهٔ ارومیه پراکنده بودند واشخاص بی‌استعداد هم درمیان آنها زیاد دیده میشدنستوری‌های کوهستانی مارشیمون که اکثریت را تشکیل میدادند همه بی‌خانمان وباستثنای سال ۱۹۱٦ در هرآن مراقب مخاطرات و پیش آمد های ناگوار بودند زیرا که ما بجبهه جنك نزدیك بودیم وهرگونه‌تشکیل بادوامی دراین محیط غیرممکن بود بطوریکه‌قبلا هم اشاره شد فقط میسیون امریکائی که مامور تعلیم وتربیت بود توانست سرمایهٔ خیریهٔ خود را درست بمصرف برساند این میسیون برای کار های زراعتی هم مساعده می داد وکارگاههائی درست کرده بود که زنان‌لباس ولحاف میدوختند وبکارهای دستی وبافندگی وغیره اشتغال داشتند . من نیز توانستم یکعده اشخاص سالم را بوسیلهٔ نظامیان براه سازی و حفر خندق وسنگر بگمارم و کوهستانیهارا مجبور کنم که باقاطرهای خودبامور حمل ونقل پردازند .

در پیش ذکر کردم که برای قنسول امکان نداشت که به تقصیرات رسیدگی کرده وبه تفحص غارتگران پردازد ومسلمانانرا که دراین سختی اوضاع سهیم بوده‌اند مجازات کند مسلم‌است که در موقع مهاجرت‌مسیحیان درزمستان ۱۵- ۱۹۱٤ که باعجله‌صورت‌گرفت‌نه فقط اموال مادی‌بغارت رفت بلکه غریزه های بد نیز تحریك شد و چند دخترجوان مسیحی بدست مسلمانها افتادند . من بامساعدت دکترشید کوششی کردم وبجاهائی که این اعمال وقوع یافته بود رفتم تا باندازهٔ امکان اصلاحاتی بکنم و زنان را بخانواده‌های خود برگردانم . این اقدام بجز درچندمورد سودمندواقع نشدزیرا که زنان‌ازترس‌خودرا نشان نمیدادند وبعضی هم آبستن شده‌بودند بنا براین چارهٔ نبود جزاینکه باملاطفت ومهربانی باصلاحات پردازیم‌واقلا مهریه‌ای‌برای‌آنهامعین کنیم‌دعاوی جزئی ازٔ قبیل یك‌گوسفند ویایك کیسه

گندم وابزار کار ویك گلیم کهنه وغیره بدون مداخله رسمی درمیان‌خودشان اصلاح شد. مسلمانان بسی خوشوقت شدند ازاینکه مراجعت قنسول‌وقشون روس‌مزاحمتی برای آنهافراهم نکرد وآنچه راکه با وحشت انتظارداشتند بوقوع نه پیوست وهمین عمل موجب آن شد که باهمسایگان مسیحی خود بدون‌آنکه نفوذ ما درآن دخالتی بکند سازش داشته باشند.

درموقع ورود باورمیه‌مهمترین وظیفه من‌این بود که‌با کمال‌شجاعت درکارخود قضاوت کنم و بفهمم که برای چه باینجا آمده ام آیاباید مانند حاکم جباری باشم ویاآنکه از روی انصاف و عدالت بکار پرداخته باین اوضاع پریشان اهالی سروسامانی بدهم پس از مختصر فکری برآن شدم که شق اخیر را اختیار کرده و تابلوی اعمال گذشته مسلمان ومسیحی را ازنظر دور سازم زیراکه دراین موقع انصاف و وجدان همین‌طریق را اقتضامی کرد وباوظیفه‌من موافقت داشت. البته‌قونسول نبایدفرماندهی قشونکشی مجازاتی‌رادر مقابل اهالی کشوری که درآن مقیم است اختیار نماید آنهم درکشور ایران که‌بی طرفی خودرا اعلان کرده ونه با دولت روس جنك می کرد و نه روی خوشی به ترکیهٔ نشان میداد بلکه موقعیت اقتضاکرده بود که‌ترك وروس دراین کشور خصومت خودرا تعقیب کنند ودرنتیجه یك‌قسمت اهالی این‌ناحیه نسبت بقسمت دیگر مرتکب اعمال‌قابل ملامتی بشوند. بدیهی است که دخول قونسول دراین کشمکش بی‌مورد است قونسول باید باعمالی رسیدگی کند که پای تبعه دولتش درمیان‌باشد.

درضمن این‌افکار عاقلانه ناظر فعالیت میسیونرهاهم‌بودم. کشیش باید دراعمال‌ورفتار خودفداکاری نشان داده وسطح اخلاق مسیحیانی‌راکه در کشورهای شرقی پراکنده شده‌اند بلند کند. صورت ظاهر وظائف آنها این‌است اما متأسفانه باید اقرار کنم که‌در اینجا کشیشان برخلاف وظیفه رفتار می کردند ودر عملیات خلاف‌وجدان وعدالت حمایت قونسول را نیز تقاضا می‌نمودند و ازافرادتحت‌الحمایهٔ خود افواج نظامی تشکیل‌می‌دادند الیخ مخلوط کردن‌مذهب باسیاست صورت‌خوشی‌ندارد ومن تصدیق دارم که این کشیشان‌پیوسته دراین صدد بودند که‌خندق‌بسیار عمیقی درمیان‌مسلمان و مسیحی حفر کنند و برای‌مسیحیان امتیازاتی قائل شوند.

بدیهی است رئیس میسیون ارتودکس یعنی جناب سرژ اعمال و نظریات مرا نمی‌پسندید و مدتها طول کشید تا روابط تیرهٔ ما صورت بهتری بخود بگیرد .

من در گزارشات خود بوزارتخانه و سفارت روس در ایران باعمال این جناب اشاره‌ای کردم و بادلیل ثابت نمودم که روسیه ازاین طرز رفتار و حمایت مسیحیان وعداوت با مسلمانان بهره‌ای نخواهد برد بلکه حس نفرت و انزجار مسلمانان را بیشتر تحریك خواهد کرد این کشیشان عقیده دارند که در مشاجرات همیشه باید ازمسیحیان طرفداری کرد و با این طرز رفتار میسیون روسی را بانفوذ نمود .

در نتیجه این گزارش جناب سرژ که بمقامات عالی وحتی بمحیط دربار تزاری اتکاء داشت عاقبت مجبور شد که با ارومیه وداع ابدی گوید و کشیش پیمن Pimen قائم مقام او گردید . این کشیش کمتر مزاحم من بود و توانستم بااو سازشی بکنم .

قضیه مضحك این است که عالی جناب سرژ در آغاز آشنائی با نظر تعجب و تنفر بمن می‌نگریست که‌چرا زن من کاتولیك است . من بدون ملاحظه باو گفتم که این موضوع با مقام رسمی و ماموریت من منافاتی ندارد و نباید دروظائف شخصی هم ملاحظاتی در کار باشد .

بطوریکه قبلا اشاره کردم خانم من دراینموقع هم مهارتی نشان داده ومانند دیپلمات زبردستی بفوریت ثابت کرد که عالی جناب مقصراست زیرا که بدون آشنائی و شناسائی کامل اورا کاتولیك فرض می کند واورا میزبانی معرفی کرد که پیوسته مراقب سالون و مواظب رفتار میهمان خود است بعلاوه روزی هم مهارت دیگری بخرج داد که عکس آن مجلس را هنوز داریم . توضیح آنکه جناب سرژ را بمنزل ما دعوت کرد واورا اجباراً بملاقات جناب سنتاك رئیس میسیون کاتولیك وادار کرد در صورتیکه این دو نفر بطوری ازهم دوری می‌جستند که درمدت چندین سال توقف درارومیه همدیگر را ندیده بودند .

خلاصه آنکه پست قونسولی ارومیه از بیت المقدس دست کمی نداشت ومیبایستی پیوسته منافع مذاهب مختلفه را بحال تعادل نگاهداشت میسیون کاتولیك



که بوسیله لازاریستهاوخواهران سن‌ونسان اداره می‌شد نظر بقدمت تاریخی برتری بدون بحثی برسایر میسیونها داشت و محترماً بعملیات خود ادامه می‌داد فعالیت میسیونرهای کاتولیك در این قسمت آسیا از زمانهای قدیم شروع شده‌است وچون بکتاب آسمانیوس **Assemanius** که بزبان لاتین راجع بمسیحیت ایران نوشته شده مراجعه شود این مسئله قدمت ثابت می‌گردد. کاتولیك ها درشهرتبریز پایتخت آذربایجان نیزمؤسسه‌ای‌دارندو درسلماس‌هم‌شعبه‌ای‌دایر کرده‌انددرارومیه‌هم نظر باینکه جناب‌سنتاك کشیش‌و نماینده روحانی پاپ حضورداشت و باید در تمام ایران نظارت در مذهب داشته‌باشد میسیون‌کاتولیك دارای نفوذ قابل توجهی بود البته این نفوذ را بوسیله رئیس عالی‌مقام و محترم خود بدست آورده بود اما وسایل مالی این میسیون بسیار کم و ازاین حیث بامیسیون امریکائی قابل مقایسه نبود امریکائی‌ها باتمام وسائل لازم‌مجهز بودندو میسیون‌ارتودکس‌هم نظر بنفوذ سیاسی روسیه در این‌نواحی دارای وسائل لازم بود ودر امور مالی نقصی

نداشت .

درجنب این میسیونهای سه گانه لوتریهای آلمانی هم بودند اما بواسطه وقوع جنك اجباراً مهاجرت کردند ومن بدیدار آنها موفق نگردیدم چند نفری هم از پروتستانها و آنگلیکان در آنجا وجود داشتند . بیشتر مسیحیانی که در تحت تأثیر این میسیونهای مختلف قرار گرفته بودند از طوائف آشوری و کلدانی یعنی عناصری بودند که روسها آنها را بنام آیسور Aïssors می‌شناختند عده قلیلی ارمنی هم در سه یا چهار دهکده امرار حیات می‌کردند و پیرو کشیشان خود بودند و میسیونرها نتوانسته بودند بآنها دست اندازی کنند . تعریف دقیق نژادی آیسورها بی‌نهایت مشکل است. صفت ممیزه آنها فقط زبان است ، این جمعیت بزبان سیریاك یا زبان آرامی شرقی حرف می‌زنند یعنی یکنوع زبان سمیتیك که ر . پ . دووال R.P.Duval آنرا خوب مطالعه کرده است حرف زدن باین زبان اجازه می‌دهد که این طایفه را به آرامی‌ها اتصال داد .تاریخ آنها چندی با آشوریها مخلوط بوده است درهرحال مدرك مثبت وقطعی راجع بآنها در دست نیست یکی از میسیونرهای امریکائی موسوم به گرانت Grant عقیده داشت که آیسورها از اعقاب قبایل یهود هستند که باسارت نقل مکان داده شده اند اما این فرض مورد تصدیق دانشمندان واقع نشده است وممکن نیست بطور علمی محل درستی در بین ملل آسیائی قدیم برای این نژاد بخصوص معین کرد . بعید نیست که خود آیسورها یا اقلا چند نفری که از مدارس امریکائی و اروپائی بیرون آمده اند مایل شده باشند که خود را از حیث نژاد و منشاء بآشوریها بچسبانند و برای دلیل هم تکیه کرده اند بمحل مسکونی خود درموصل (نینوای قدیم) که بعد هم در کوهستان مجاور موصل پراکنده شده و پیش آمده اند تا بخاك ایران رسیده اند و نام آشوری یا سوریائی را انتخاب نموده اند تصدیق بستگی این طایفه بملت آشور قدیم بسیار مشکل است بلکه می‌توان قبول کرد که این طایفه در زمینهٔ مذهبی قبل از اینکه تحت تأثیر میسیونرهای نستوری واقع شوند بستگی داشته اند بیك کلیسیای شرقی بسیار قدیم که تاریخ آن از قرن پنجم شروع می‌شود و مربوط است بتاریخ زمان ساسانیان که پایتختشان در تیسفون نزدیك بغداد بوده است بعلاوه نستوری‌ها

ابتدادر بین‌النهرین و بعدهادرحوزهٔ‌دریاچهٔ ارومیه بمذهب کاتولیك گرویده‌اند .هسته ابتدائی آنها که اتصال به نیاکانشان دارد درحوالی‌قرن‌شانزدهم درجبال کردستان مرکزی که در شمال دشت بین‌النهرین [illegible] خود را نشان



می‌دهداستقرار یافته و ازحیث اداری مربوط می‌شوند بولایت وان و در همینجا بود که در موقع جنك ۱۸ــ ۱۹۱٤ زندگانی قبیله‌ای‌داشتند .این اجتماع یکنوع حکومت روحانی داشت که‌درراس آن یك رئیس روحانی موروثی بوده بنام‌مارشیمون‌ودرهرقبیله نیز مانندقبایل (جلو ـ باز ـ تخوما تیاري وغیره) در پهلوی ملیك که‌رئیس عرفی آنها بوده یك کشیش هم بنام آبونا **Abouna** بوده‌است

اکنون باید اصل دوم‌نام‌آنها یعنی کلدانی را نیز تحت بررسی قرار

داد دراین جا هم تفکرات تاریخی با ارزشی بمیان می‌آید که من به بحث آنها نمی‌پردازم زیرا که‌مسئله خیلی پیچیده است وتاریخ قدیم شرق نه‌فقط کلدانی‌های بین‌النهرین را می‌شناسد بلکه طایفه خالد را نیز می‌شناسد که‌درحوالی دریاچهٔ وان‌سلطنتی‌داشته‌اندبنام‌سلطنت اورارتو Ourartou که درقرن هشتم قبل‌از میلاد مسیح اقتداری بخود دید و با مملکت‌آشور رقابت‌میکرد ودر هرحال این نکته‌قابل توجه است که‌در تشکیلات کشیشی بیزانس نام خالد محفوظ مانده وآن عبارت از اسقف نشینی درآسیا بوده است در اینجا نیز باید گفت که اگر روزی درسلسله انساب‌ونسلها تحقیق شود مارا نسبت باین طایفه بزمینه ای خواهد برد که‌بیشتر جنبهٔ مذهبی دارد نه نژادی.

بهرحال این افکار وملاحظات در مدت اقامت ارومیه ازخاطر من‌می‌گذشت و بدرستی آنها اطمینان قطعی ندارم البته خاورشناسانی که‌ازمن عالم‌تر باشند باید بمطالعه گذشته این طایفه بپردازند بعلاوه من‌فرصت‌لازم راهم نداشتم که دراین‌موضوع غوررسی و تحقیقات کاملی بکنم‌زیرامشاغل اداری که پیوسته مرادرفشارمیگذاشت‌مانع‌این نوع مطالعات بود.

خلاصه این بود وضع گوشهٔ از ایران که‌مقدرات سکنهٔ ارومیه‌را در بهارسال ۱۹۱۵ نمایش‌میداد .

درپیش اشاره کردم که برای من امکان نداشت و میل‌هم نداشتم که در اعمال‌گذشته دخالت کرده و در میـان مسلمان و عیسوی که روابطشان بواسطه اعلان جهاد ترکیه تیره شده‌بود حکمیت کنم بواسطه همین اعلان بود که یك قسمت ازسکنه مسیحی در موقع عقب نشینی موقتی قشون ما در زمستان ۱۹۱٤-۱۵ بطرف سرحد روسیه فرار کرد و قسمتی‌هم بمیسیون های کاتولیك و امریکائی پناه برد و پاره‌ای از مسلمانـان بغارت اموال متروکهٔ مسیحیان پرداختند این‌غارت هنگامی روی داد که قشون ترك باین نواحی‌وارد گردید. مقدمة‌الجیش‌آن سپاهیان چریك کرد ومجاهدین ایرانی بودند . این عده‌قبل‌ازاینکه قسمت عمده لشکر خلیل بیك برسد بهرچه توانست وموافق سلیقه خود دید دست‌اندازی کرد و فرمانده ترك‌هم هنوز حضور نداشت که‌ازآنهاجلوگیری کند. بعلاوه باید دانست که اموال مسلمان

و مسیحی هردو در معرض غارت قرار گرفت . و منهم نمی‌توانستم در این شکارگاه وحشتناك که همان غارتگران قبلی بنوبه خودغارت‌زده‌وقربانی شدند وارد شوم‌کاری که درنظر من بیشتراهمیت داشت ومی‌توانستم بآن توجه کنم این بود که باندازه امکان انتظاماتی برقرار کنم و کوشش نمایم که کینه ها و عداوت ها فراموش شده و سکنه مشغول کارهای خود بشوند متأسفانه در همان اوقات که مقارن بود با پائیز ١٩١٥سیل قبایل‌نستوری مارشیمون پس‌از مقاومت دلیرانه با کردها وترکها مجبور بترك کوهستان های خود شده و بطرف این ناحیه سرازیر گردید و براین اوضاع آشفته سرباری شد . ناچار برای مساعدت پناهندگان وجهی درخواست کردم و بیمارستانی برای جلوگیری امراض مسریه دایر نمودم‌عقب‌نشینی نستوری‌ها بطرف صفوف نظامی ما اوضاع سیاسی‌را مختل کرد زیرا که این طوایف کوهستانی مسلح که با کردها وترکها جنگیده بودند اگر رسماً از طرف مادعوت‌بجنك باترکها نشده‌اقلاازطرف‌فرماندهی نظامی ما تشویق وتحریك شده‌بودند و بنابراین‌خواه‌وناخواه ازجمله‌متحدین‌شکست‌خورده ما محسوب می‌گردیدند وحق داشتند که بقشون ما ملحق شوند . ازطرفی‌هم مسلم بود که روسیه در جنك با ترکیه مقاصد خودرا که از آن جمله استخلاص ارمنستان‌بودتعقیب میکنند و بالضروره بایددرمقدرات قبایل‌آیسور مخصوصاً آن قسمتی که جمعیت ولایت وان را تشکیل میدهد دخالت داشته باشد . از طرفی‌هم مسلم بود که مارشیمون بتفلیس رفته وبا گران دوك نیکلا راجع بآزادی واستقلال قبایل‌آیسورمذاکراتی کرده و درنتیجه با آسایش خیال مراجعت کرده‌است.علاوه‌بر نستوری‌های ترکیه که انتظارداشتند بعدازجنك آزاد و مستقل گردند آن عده هم که تبعه ایران و در ارومیه مسکن داشت صرفنظر ازاختلاف مذهبی‌ازهمان نژاد بود اینها نیز که چندهزارنفر بودند امیدواری داشتند که بعد ازجنك تغییراتی دراوضاعشان روی دهد وازتحت تسلط دول مسلمان بیرون روند . عدهٔ ازآنها که درطی دو نسل در تحت نفوذ وتربیت میسیونها بودند کشیش وآموزگار ودکترشده واز حیث فهم و شعور بردیگران برتری داشتند و مایل بودندکه در این نهضت بیداری ملی‌قائد وپیشوای ملت‌آیسور شده ودر تحت سپر روسیه‌آرزوهای‌خودرا

بمرحله عمل درآورند .

این دسته از موقعیت استفاده کرده یك انجمن ملی آشور و کلده در ارومیه تأسیس کردند ودرحالی که بحسب ظاهر در مقابل مأمورین ایرانی اظهار اطاعت وانقیاد می کردند برنامهٔ مقاصد نهائی آنها معلوم بود بنابر این من مجبور بودم که عملیات آنهارا در زیر نظر داشته باشم . ازطرفی‌هم نمی‌توانستم و نمی‌خواستم فراموش کنم که من قنسولی بیش نیستم آنهم در ایرانی که بی‌طرفی‌خودرا رسماً اعلان کرده ودر ارومیه‌هم نمایندگانی‌دارد که من باید رسمیت آنهارا بشناسم وهمین مأمورین دولتی باید امورسکنه این نواحی‌را اداره کنند . اما چه باید کرد که اوضاع حقوقی وعملی‌در اینجا اختلاط پیدا کرده وقشون ما این ناحیه‌را میدان جنك شناخته است زیرا که قشون ترك را ازاینجا بعقب رانده ومیدان را تصرف کرده است بنابراین عملیات ما اجباراً با پیشرفت‌کار مأمورین ایرانی‌موافقت نداشت واحتیاجات نظامی برسایر احتیاجات برتری داشت .

خلاصه درهمین محیط پریشان بود که من مجبور بودم مدت سه سال بفعالیت پردازم ودرمیان منافع مختلفه که یومیه‌باهم تصادم داشتند سازشی فراهم کنم .جلوگیری ازمقاصد انجمن ملی‌آشوروکلدانی برای من چندان اشکالی نداشت و می‌توانستم آنرا تبدیل کنم بانجمنی که جنبهٔ نوع پرستی داشته باشد نه جنبهٔ سیاسی . رئیس آن دکتر یونان آدم عاقلی بود اما مراقبت عملیات عناصرمتعدد مسیحی که باتکاء فرماندهان نظامی‌ما تحریك شده بودند بسیارمشکل بلکه غیرممکن بود اینها مایل بودند که حسابهای شخصی‌خودرا با مسلمانان‌تصفیه کنند دراینصورت من‌مجبور بودم ازمسلمانان که درمعرض تهدید واقع شده‌اند دفاع نمایم ونگذارم که این‌عناصر شورش طلب بواسطه‌حضورقشون ما درصدد انتقام برآیند وبمسلمانان‌آزار رسانند

البته مواقع مساعدی هم برای‌آنها پیش می‌آمد زیرا که برای تهیه آذوقه وسایر لوازم قشون واسطه بودند ودرفراهم کردن علیق وحیوانات باربر برمسلمانان تحمیلاتی می کردند وحقاً باید اقرار کنم که درمیان این واسطه ها اشخاص‌پاکدامن و صلح‌جو بندرت دیده میشد واغلب مردمان شرور وفاسدی بودند .

در تمام اوقات اشخاص ناراضی بقنسولخانه مراجعه می کردند و من مجبور بودم درکار دخالت کرده واشکالات را بطوری که منافع مختلفه باهم سازش داشته باشند مرتفع نمایم وابن کاری بود بسیار مشکل و ناگوار که غالباً مرا عصبانی میکرد . فقط درموقع مراجعت اعتمادالدوله حاکم قدیمی که شخص کارآزموده‌ای بود و با نظامیان ما سازشی داشت قدری راحت بودم این حاکم با یك منطق عاقلانه‌ای بحل قضایای پیچیده که در آن عقاید مختلفه دخالت داشت موفق گردید و بوسیله تشکیل یکدسته امنیه‌ای مرکب ازمسیحی و مسلمان تحت فرمان رئیس پلیسی که از قفقاز طلبیده بود نظم وآرامشی درنواحی ارومیه برقرار کرد ودر خود شهرهم اداره پلیسی دایر نمود . برای روشنائی شهر و سنك فرش کردن کوچه ها نیز اقدامات خوبی بعمل آورد و مانند مدیر دلسوزی شب و روز فعالیت می - کرد و من با کمال صداقت و اطمینان اقرار می کنم که نسبت باهالی جز نیکوکاری وخیرخواهی اقدامی نکرد برخلاف حکام سابق و لاحق که همه خودسرواستبداد رأی داشتند وپیوسته امور مردم را با اشکال مواجه میکردند وافسران نظامی روسی را بشدت عصبانی مینمودند.هیچیك مانند اعتمادالدوله بفکر اصلاح امورشهری و فراهم ساختن وسایل سازش بین عناصر مختلفه نبود ، هموطنانش قدراین مرد خیرخواه را ندانسته واورادر آغازانقلاب روسیه معزول کردند ودرتبریززندانی نمودند و پس از آنکه چندین ماه درزندان رنج کشید عاقبت مسموم شدودرگذشت . من دراینجا نام اورا باحترام یاد کرده‌وبرای اوطلب روان شادی میکنم . اعتمادالدوله درموقع حکومت درارومیه ازطرف دولت‌روسیه بافتخاراتی که‌حقاً لیاقت آنرا داشت نائل گشت .

اکنون که‌منظرهٔ اموراداری‌وسیاسی‌ونظامی‌را که‌پیوسته‌مرادرارومیه مشغول‌میداشت‌تا اندازه ای‌نشان دادم بامور‌بهداشتی که با اقدامات من سروصورتی گرفت‌میپردازم.مراجعت‌سکنهٔ‌محلی که‌درمهاجرت رنجها کشیده ومصائب وسختیها دیده‌وورودنستوری ها در پائیز ۱۹۱۵ وبعد هم‌ورود کردهای ناوچیا در۱۹۱۶ وحضورقشون ما ازدحامی در شهر ایجاد کرد و بنابراین مسئله بهداشت جلب توجه مرا نمود . نسبت بقشون فرماندهی



نظامی بطوریکه لازم بود ٬وسایل بهداشت را فراهم کرده بود ٬اما نسبت بجمعیت زیاد شهری توجهی نداشت درارومیه هم بغیراز بیمارستان میسیون امریکائی که بواسطه مراقبت وفعالیت قابل تمجید رئیس آن دکتر پاکارد Packard و شاگردان مدرسه طبی خودش و چند دکتر کلدانی خوب اداره میشدمؤسسه بهداشت‌دیگری‌وجود نداشت درپائیز ۱۹۱۵ وبای خفیفی درشهر بروز کرد ومن توانستم ازمؤسسه‌صلیب‌احمر قفقازمقداری‌دارو بگیرم و بعد هم درنتیجه گزارشات‌ودرخواستی که کردم وزارت امورخارجه

روسیه هیئت مخصوصی را برای جلوگیری از امراض مسریه باورمیه اعزام داشت که من آنرا در میسیون ارتدوکس جای دادم این هیئت خدمات قابل تقدیر فراموش نشدنی انجام داد و رئیس آن دکتر آ. کاش A . Kach پزشك دانشمند و میکرب شناس فعالیت شایانی کرد و پس از ورود بتأسیس یك بیمارستان مجانی پرداخت و سکنه اعم از مسیحی و مسلمان بآن مراجعه میکردند این بیمارستان تنها مؤسسه تبلیغاتی قابل ذکر بود .

سرویس بهداشت با افزایش دائمی وسایل لازم پیوسته رو بتوسعه و ترقی بود اداره صلیب احمر قفقاز ریاست آنرا بعهده من محول نمود من نیز با اجازهٔ سفارت آنرا قبول کردم و در پهلوی ارکان حرب قشون آنرا اداره میکردم در موقع انقلاب روسیه دو بیمارستان باضافه تشکیلات بهداشتی صلیب احمر در ارومیه تحت اختیار من بود بعلاوه دو درمانگاه روسی دیگر هم وجود داشت که اداره آنها بعهده دیگری بود .

در پائیز ۱۹۱۷ نیز یك آمبولانس کوهستانی قفقازی که از تشکیلات فرانسه بود از راه آرخانژل Arkhangel بارومیه آمد . ریاست آن با موسیو . پ . کوژل P. Caujole بود . این آمبولانس دارای تشکیلات تازه و از هر حیث مکمل و بتوسط رئیس عالیقدری اداره میشد و برای مساعدت بکلنی کوچك فرانسه و بطور کلی برای کلنی‌های متحدین که عبارت بودند از میسیونرهای فرانسوی و امریکائی و قونسولگری روسیه بموقع رسید .

من احترامات خالصانه خودرا باین هیئت فرانسوی که مخاطرات یك سفر طولانی را تحمل کرده و برای مساعدت بسکنهٔ ارومیه بایران آمد تقدیم میکنم و بسی متأسفم که ورود آن مقارن شد با شورش و فساد اخلاق قشون ما و وقایع تنفرآوری که از این بی‌نظمی پدیدار گردید و در نتیجه آمبولانس فرانسه باوضاع آشفته سیاسی برخورد .

ورود غیرمترقبه آمبولانس فرانسه بدون اینکه متضمن برنامه معینی باشد تنها عمل خیرخواهانه و نوع دوستی بود که از طرف فرانسه در ایران صورت گرفت اما متأسفانه این هیئت نتوانست کاملا بوظائف خود عمل نماید

و با کدورت از ایران رفت (۱)

مسئله کرد

در پائیز ۱۹۱۵ من به تفحص ومطالعه احوال طوائف کرد پرداختم ابتدا در ساوجبلاغ باین فکر افتادم واز یکنفر سکنهٔ آنجا تحقیقاتی راجع باین موضوع نمودم و بعد با یك ملای متبحر نهری آشنا شدم که مردی ادیب و کاملا باوضاع خاوری آگاه بود وچون بزبان کردی آشنا شدم یك کتاب دستورمکالمه کردی وروسی برای نظامیان خودمان منتشر کردم وپس ازآن هم کتاب دیگری راجع باحوال وخصوصیات قبایل کرد انتشاردادم .

بی مورد نیست که دراینجا بطوراختصار شرح ملاقات ومذاکرات خود را با کردها ذکر کنم باوجوداینکه اکنون فاصلهٔ زیادی ازآنها داوم خوب میبینم که کردهامردمانی بی اساس وفاقد اخلاق هستند . فرماندهی نظامی ما میل داشت که کردهااسلحه خودرا بزمین گذارده وزنان مسیحی را که باسارت برده واموالی را که غارت کرده بودندمسترددارند ودرمقابل بآنها تأمین داده شود که براحتی در کوهستانهای خودزندگی کنندامأ کردها باقرآن سوگند یاد کرده ومعاهداتی می بستند وپس ازرفتن دوباره تاخت وتازخودراشروع میکردند. تنها راه حل مسئلهٔ موافقت با کردمیبایستی جنك سرد وتبلیغات ودادن پول زیاد باشد .خلع سلاح کردواسترداد اموال غارتی آنهم درموقع جنك جز بشوخی بچیز دیگری شباهت نداشت.

صرفنظر از این ملاحظات کلی نسبت باین قبایل باید سیاست خاصی

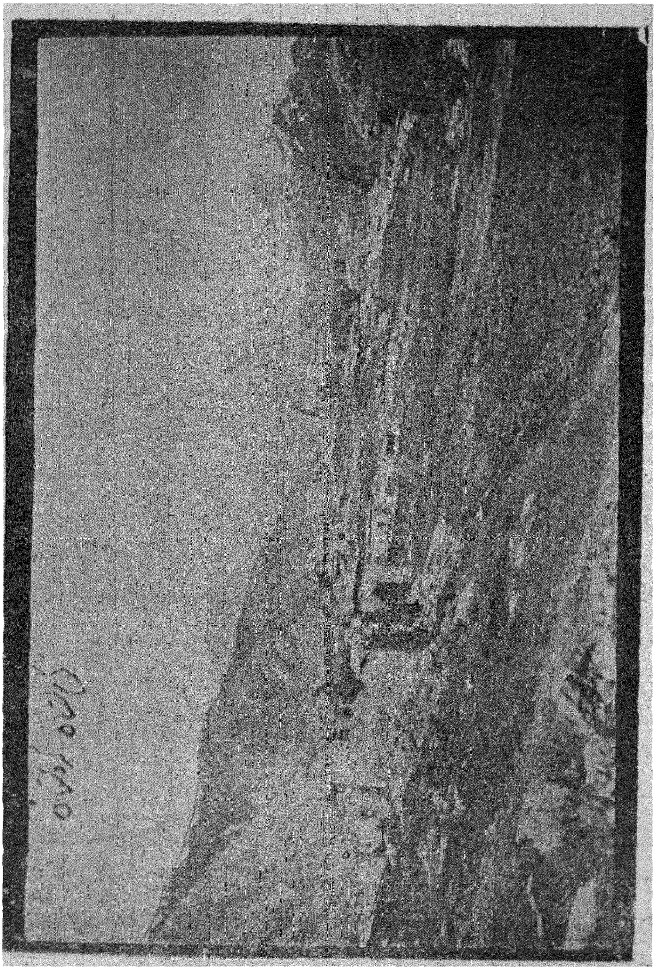
---

(۱) موسیو کوژل شرح عملیات وسرگذشت خودرا در کتابی بعنوان مصائب آمبولانس فرانسه درایران مفصلا نوشته، است یکی ازاعضای این آمبولانس امیل زاوی Fmile Zavie بود که چندین کتاب ازمشاهدات خوددرقفقاز وایران منتشرساخت. یك کتاب روسی هم ب شکلوسکی B . Chklovsky نوشته است که بزبان فرانسه ترجمه شده واین شخص را من دراورمیه وقتی که سمت کمیسر سیاسی داشت دیدم اودر کتاب خوداز وقایع سنوات ۱۸ــ۱۹۱۷ صحبت میکندوضمناً مرا نمایندهٔ کشور آهوان آبی رنك معرفی میکندومقصودش ازاین جمله این است که موهوم بودن قونسولخانه را درمقابل سربازان افسار گسیخته روسی تعریف کند

اتخاذ شود که همه آنرا تعقیب نمایند تا به نتیجه‌ای برسد . متأسفانه در آن موقع خط مشی مشترکی وجود نداشت . در ارکان حرب تفلیس شاهزاده شاخوسکوئی Chakhovskoï نسبت باین موضوع نظر عاقلانه‌ای داشت اما در ایران بهمان اندازه که قونسول وجود داشت اختلاف نظر درکار بود . هر یك از قنسولهای خوی و ارومیه و کرمانشاه وغیره نظر خاصی درحل مسئله داشت و بواسطه فقدان یك نقشه کلی هریك ازاین قونسولها فکری درخاطر میپرورانید که نتایج آن بزودی مشهود گردید درتفلیس بنا برقرارداد واطمینان رسمی یکی ازرؤسای کرد ازنژاد طایفهٔ شاه‌منش؟ بیتلیس برای تجهیز قبایل کرد این ناحیه پول‌زیادی بمصرف رسیدو ابداً نتیجه‌ای‌از آن گرفته نشد درخوی هم قنسول ما باظهار موافقت‌وهمدستی یکی ازرؤسای کرد موسوم باسمعیل آقای سمیقو اعتماد حاصل کرده وبنا به تقاضای این قنسول نشانهاوهدایای زیادی باسمعیل‌آقا داده شد مادامی که ما در این ناحیه قوی بودیم این شخص ظاهراً آرام بود ولی‌باطناً با ترکها مکاتبه داشت‌وهمینکه‌موقع رامناسب دید مارشیمون را در٤ مارس ۱۹۱۸ درکهنه شهرخائنانه کشت .

بطوریکه شنیدم درمنطقه‌عملیات ژنرال باراتوهم معاهداتی‌با کردها صورت‌گرفت ولی‌به نتیجهٔ مثبتی نرسید ابداً اطمینان بقول‌و تعهدات آنها نبود وغالباً ارتباطات قشون‌ما بواسطه دسته‌های مسلح کرد تهدید وقطع می‌گردید ونیزشنیدم که یکی ازافسران عالی‌رتبه ماماموریت یافت که‌به بروجرد رفته با رؤسای طوائف لر بندوبستی‌بکنند و در ضمن وعده های گوناگون حق پوشیدن پالتوی ژنرالی را هم بآنهاداده‌بود ومن نفهمیدم نتیجهٔ این مأموریت چه‌شد

خود من نیز در ارومیه از این‌اشتباهات برکنار نبودم اما همینکه فهمیدم که‌هرگونه قراردادی با کردبی‌نتیجه است بمطالعه اوضاع کردستان وزبان کردی پرداختم . اگرچه این اقدام من درسیر حوادث تأثیری نداشت ولی برای خاورشناسی ما بی‌فایده نبود تعرض قبایل کرد بیشتر بواسطه اعلان‌جهادی بود که‌ازطرف ترکها منتشر شده‌بود یك‌قسمت ازمتن اعلان این‌است :



تمام مسلمانانی که در معرض آزار واذیت دول مهاجم روس و فرانسه و انگلیس واقع شده‌اند مانند اهالی کریمه وقازان و ترکستان و بخارا و خیوه‌و هندوستان وچین و افغانستان و افریقا وایران وغیره باید ر این جنك بهیئت اجتماع دوش بدوش نظامیان عثمانی بوظائف مقدس

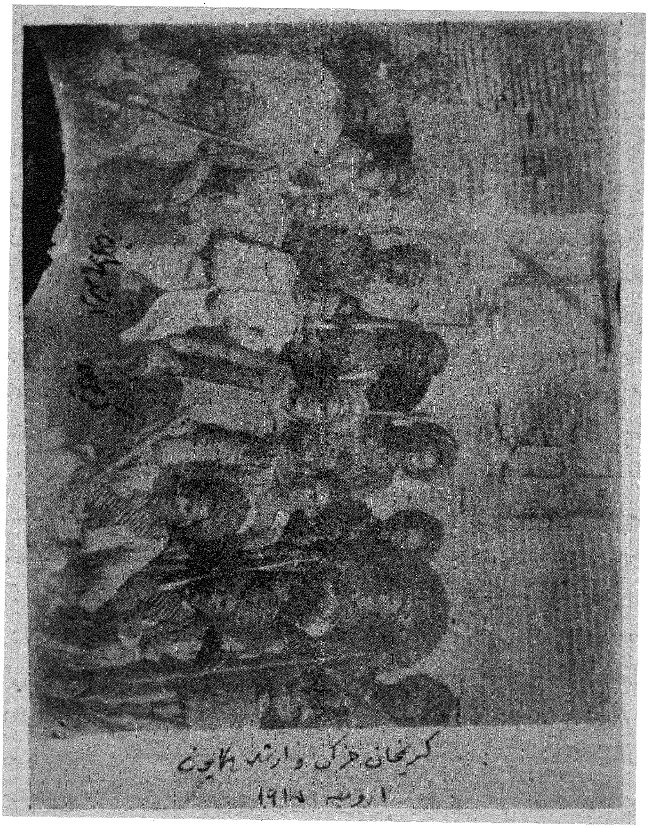
مذهبی اسلام عمل کرده باجان ومال دراین جهاد مقدس شرکت نمایند(۱)

عبارت‌فوق قسمتی‌است ازاعلان جهاد که درهزاران نسخه برای‌دعوت مسلمانان بجنگ درآسیا منتشرشده بود ومن نسخه‌های آنرا درارومیه‌دیدم بواسطه همین اعلان جهاد بود که کردها بشورش پرداخته و در زمستان ۱۹۱٤-۱۵ مانند سیل بطرف فلات حاصلخیز ارومیه سرازیر شدند وهمین دعوت بجهاد بود که‌موجبات‌قتل وغارتها و خرابی‌هارا در این ایالت‌ممتاز زرخیز وپرثروت فراهم ساخت و آنرا کاملا مبدل بیك ویرانه کرد. همین دعوت زمینه‌مساعدی برای غارتگری کردها بوجود آورد من‌ازیکی از رؤسای کرد علت این قتل و غارت را پرسیدم پاسخی که بمن داد این بود: اهمیتی نداردامروزمن‌غارت‌میکنم‌فردا دیگران‌مراغارت‌خواهند کرد. نام پاره‌ای ازرؤسای کرد که‌ما باآنها دراین نواحی‌مذاکرات وبندوبستی کردیم بقرار زیراست:

بدر خان بیك وگرگین بیك ازقبیلهٔ بیك زادهٔ دشت - باروخالو و تیمورآقای‌شکاك-عبدالله‌بیك بیك‌زادهٔ بنار - کریم خان وپیروبك هرکی - سلیمانخان منصورالممالك زرا اهل اشنو - حمزه سمان ممش- رؤسای مکری در حوالی بوکان وعلی خان پسر سردار مکری که ترکها او را کشتند.

درمیان رؤسای کرد فقط‌سلیمان خان اشنوئی رامیتوان نام برد که عواقب اعمال کردهای ایرانی را درشرکت جهاد استنباط‌کرده بود وتنها کسی‌بود که‌درموقع اقامت ترکهادراین نواحی بسلماس نرفت وازشکست خوردن درخان تختی ونتایج‌آن مصون ماند. او ازشیخ جمال الدین رایت راجع به‌تبلیغ جهاد مطالب عجیبی برای من نقل کرد. مسئله جهادبوسیلهٔ شیوخ وعوامل‌آنها خیلی زود درکردستان انتشاریافت تنها یکی ازشیوخ بنام شیخ باباکه درحوالی ساوجبلاغ زندگانی بازهد وتقوائی داشت ودر نظر کردها محترم بود بااین اعلان جهادمخالفت میکرد وترکها او را در

(۱) متن کامل وتفصیل دعوت بجهاد را باید در کتاب موسیو آندره ماند لستام André Mandelstam درتحت‌عنوان‌مقدرات‌مملکت‌عثمانی‌دید (کتاب‌فروشی پایت Payot ۱۹۱۷)



زمستان۱۶- ۱۹۱۵ بواسطه نظریات خلاف جهاد ورأفتش نسبت بمسیحیان بدار آویختند . شیخ بابا این جهاد را منافی بامقررات اسلامی میدانست و نظر به نتایجی که دردنبال داشت تصویب نمیکرد . عقیدهٔ اسنوك هورگرنژ Snouk. Hourgronje مستشرق بی‌طرف که در حقوق اسلامی تبحر وبصیرت کاملی داشت با عقیدهٔ این مجتهد کرد موافق بود .

اساس روابط ترك و کرددرهنگام جنك استحکامی نداشت واشخاص فهمیده بآن اعتمادی نداشتند زیرا که ترکان درموقع لزوم کسانی‌را که سد راه میدانستند از میان میبردند علاوه برقتل شیخ بابا وسردار منکری

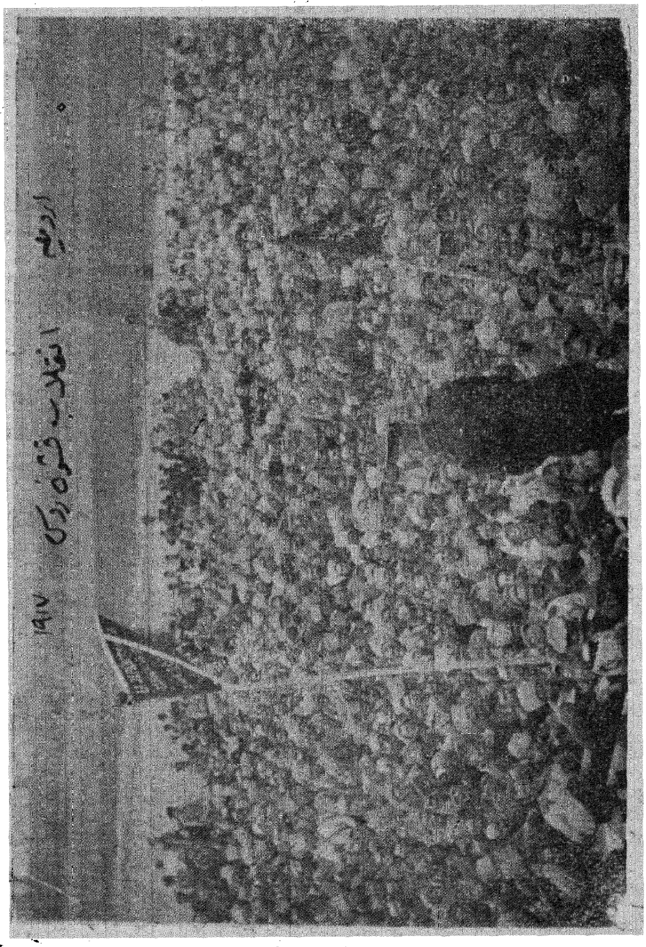
مثالهای دیگری نیز میتوان ذکر کرد .

درابتدای جنگ روحانیون مسلمان کرد که ازتأثیرات سیاسی قسطنطنیه دور بودند واعلان جهاد را فقط درتحت منظرهٔ مذهبی میدیدند کرد ها را بجهاد دعوت میکردند اما پاره‌ای ازروحانیون که درخود ترکیه زندگانی میکردند واز سیاست دور نبودند نسبت به این اعلان جهاد مخالفت هائی بروز میدادند مانند ابوبکر افندی اربیلی Erbil (بزبان کردی آنجارا هاولر Hawler تلفظ میکنند) ومحمد افندی اهل قوی سنجاق و عبدالقادر افندی اهل بیاره Biareh وطا افندی اهل هاکاری Hakkari وغیره . این روحانیون بکردها میگفتند : جنگی که شما راباًن دعوت می کنندمشروع نیست . این دعوت بجهاد با شرایطی که شریعت معین میکند موافقت ندارد . دردنبال فکر مذهبی مسئله ملیت کرد بمیان آمد . بطوری که میدانیم در اواسط قرن نوزدهم باب عالی درجاهائی بکردستان دست اندازی کرد که قبل ازآن بوسیله نمایندگان موروثی اشرافی کرد اداره میشد واین موضوع هنوز در خاطراشراف کرد باقی بود بنابر این اعقاب کسانیکه از نفوذ وقدرت اشرافی محروم گردیده بودند بامکان عودت آن امیدواری پیدا کردند مانندخانوادهٔ بدرخان بك بهتان Bohtan از اعقاب ابراهیم پاشای ملانی Melani که خودرا شاهزاده میدانستند و بیك های میر سودینان Sovdinan ومحمدیان ومیرهای هاکاری اما این امید واری بحبس وقتل منتهی گردید واشخاص بزرك ومحترمی در کردستان مرکزی بقتل رسیدند مانندشیخ عبدالسلام بارزانی وشیخ سعیدسلیمانیه‌ای وشیخ سلیم بیتلیسی وسید علی هیزانی ونوادهٔ اوشیخ شهاب‌الدین وشیخ نور محمد بریکی Bériki وغیره .

مقصود من ازاین شرح مفصل این نیست که بخواهم قبل ازمطالعه و محاکمه قضاوتی کرده ویا اینکه بطور تئوری شالودهٔ کردستان مستقلی را بریزم بلکه خواسته ام دخالت عمومی کرد ها را در مسئله جهادبرسانم و بیطرفانه اوضاع آنوقت کردستان را نشان دهم .

بعلاوه پس از تغییراتی که بواسطه انقلاب در روسیه حاصل گردید روزی درارومیه یکنفر کردبملاقات من آمد که ازطرف کمیته آزادی واستقلال

کردستان مأموریت داشت و نامه ای هم از کمیته بمن داد که مضمون آن آزادیخواهی واستقلال کردستان را میرساند ومطالبی برضد ترکها در آن



نوشته شده بود . وبااینکه رئیس کمیته یکی‌ازاشخاص بانفوذ و مقتدر کرد بود مقاصد آنها به نتیجه‌ای نرسید معهذا اقدامات این کمیته قابل توجه است زیرا که اولا روحیه پاره‌ای از کردها رانشان میدهد ثانیاً میرساند که انقلاب

روسیه باچه سرعتی درخاورهم مرزخود تأثیر وانعکاس داشته است .

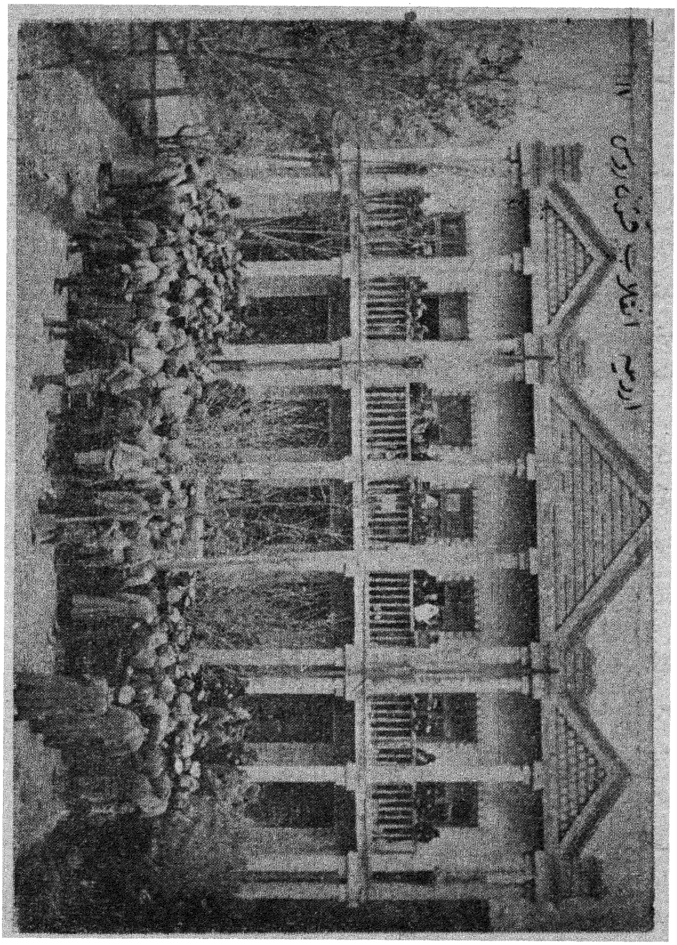
البته من نخواسته‌ام ازذکر اوضاع‌واحوال فعلی طوائف کرد نتیجه‌ای بگیرم زیرا که این مسئله متضمن مطالعات دقیق‌محلی است بلکه خواستم بپاره ای‌از خصائص مسلمه کرد که در موقع جنك بآن برخورده‌ام اشاره‌ای کرده باشم . (۱)

تشکیلات نظامی مسیحی

بی نظمی وشورش قشون روس ومتارکه عملیات جبهه مسیحیان را بوحشت‌انداخت ناچارهیئتی درماه اکتبر ۱۹۱۷ به تفلیس‌رفت واززمامداران دولتی درخواست حمایت نمود پس از ورود این هیئت بلافاصله ژنرال لبدینسکی Lébédinsky فرمانده‌قشون‌قفقاز تلگرافی بمن‌اطلاع داد که‌تصمیم گرفته شده‌است که‌درارومیه قشون مسیحی تشکیل شود (البته آتاشه‌های نظامی متحدین هم مانند کلنل شاردینیی Chardigny و کاپیتن مارج March وماژوراستکس‌وکلنل‌پیك Pyke هم بااین‌تصمیم موافقت‌دارند) این تشکیل جدیدباید علاوه برتأمین مسیحیان عملیات جبههٔ ترك‌راهم‌تعقیب کندازطرف‌متحدین هم وعدهٔ مساعدتهای فنی ومالی بما داده شدوبلافاصله سه نفر افسر فرانسوی‌شروع به تشکیلات نمودند اماکلنل شاردینیی‌درموقع ملاقات‌درارومیه بمن‌اظهار داشت که شرکت دولت فرانسه دراین‌تشکیلات تازه موقتی است زیرا که ایران وقفقاز جزء منطقه عمل انگلیس شده‌است وژنرال دنستر ویل Dunsterville باید درامورواین دو کشوردخالت کند دراینجا باید بطورجمله معترضه اضافه کنم که این ژنرال دراولین‌اقدام‌یعنی درموقع رفتن‌به‌تفلیس درآغازسال ۱۹۱۸ باشکال برخورد وکمیته‌انقلابی بلشویست او وافسران همراهش را درانزلی توقیف نمود وپس ازچندی او را رها کرد که‌با همراهان بقزوین مراجعت نمود باستثنای ماژورنوئل که بتوسط بلشویك ها تسلیم تشکیلات انقلابی‌جنگلی ایران گردید .

من در آنوقت از این قضایا اطلاعی نداشتم اما یقین حاصل کرده بودم که انگلیسها واقعا در تشکیل قشون مسیحی اقدامات جدی خواهند

(۱) مطالعات اساسی من راجع بکردها درکتابی بعنوان کرد و کردستان بوسیله کتابفروشی پایت منتشر گردیده‌است



کرد . مسترماك مورای Muc Murray رئیس کمسیون مالی بریتانی که درهمدان اقامت داشت بژنرال کاربو Carpov که دراورمیه بودتلگرافی باین مضمون کرد : بمحض اینکه تشکیلات شروع وارزش نظامی آن معین گردید وجوه لازم فرستاده خواهد شد . بعلاوه در ماه ژانویه ۱۹۱۸ کاپیتن گراسی Gracey برای حفظ ارمنی ها ومراقبت در امور کردستان

باروميه آمد ومجمعی تشکیل داد ادارهٔ مجلهٔ ویگرام Wigram کتابی بعنوان کوچکترین متحد در تاریخ ۱۹۲۰ درلندن منتشر کرد . درصفحات ۳۵و۳٦ چنین می نویسد :

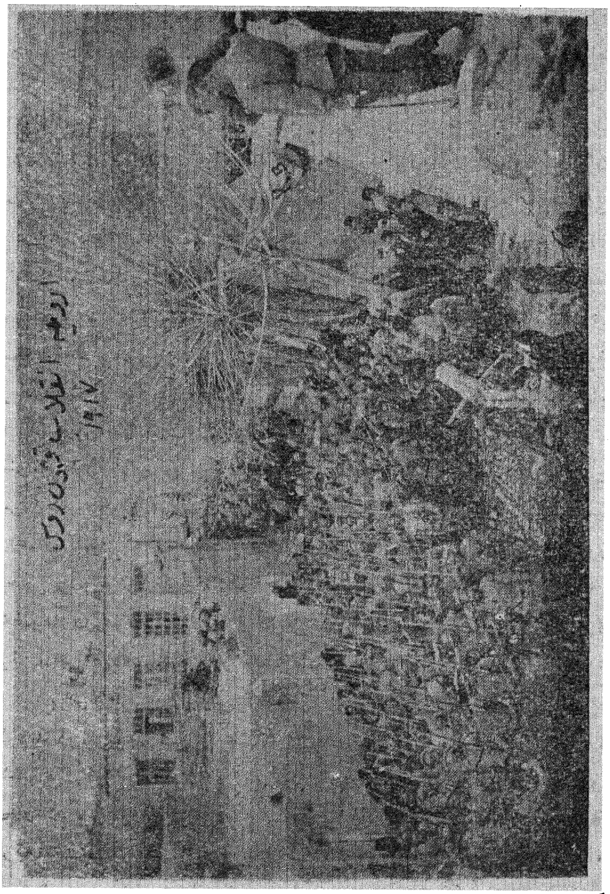
کاپیتن گراسی باروميه رفت برای اینکه باملت آشوری تماس بگیرد. میتینك بزرگی درآنجا تشکیل دادرهبران ملت آشور بیانات ونقشه عملیات اورا تصویب کردند . بناشد ۲۵۰ نفر افسرروسی باروميه فرستاده شود تا نیروی آشوررا تشکیل دهنداین نیرومیبایستی حافظ خط بحراسود تا بغداد باشد پول و لوازم جنگی هم بقدر احتیاج برای آنها فرستاده میشود و باعتماد این وعده‌ها ملت آشور حاضر شد که تحت سلاح رفته وبجنك ادامه دهد.

در این متینك علاوه بر افراد با نفوذ ملت جناب سنتاك و دکتر آ . شید . که در آنموقع قونسول افتخاری امریکا بود و من و دکتر کوژل هم حضور داشتیم وتصدیق کردیم که اظهارات کاپیتن گراسی باخلوص نیت است .

جریان واقعی تشکیل بشرح زیراست :

تشکیل قشون مسیحی باشکالات زیادی برخورد . اولا کادرها کافی نبودزیرا که کلنل کوزمین Kouzmine (که‌در جنك روس وژاپون جراحات زیاددیده بود) علاوه برسه‌افسر فرانسوی فقط سی نفر افسرروسی بادرجات مختلف درزیر دست داشت والبته این عده برای تشکیلات بمنزله قطره آبی بود وابداً امکان نداشت که شش‌هزار نستوری‌خشن کوهستانی‌را که باهیچگونه نظمی آشنا نبودند درحوزه تشکیلات وارد وآنها را اداره نمود . اما ارمنیها که‌از حیث عده قلیل بودند نسبة افسران لایقی‌داشتند ونمایش آنها بهتراز نستوری‌ها بود . ثانیاً ذخایر ومهمات جنگی ضرورت داشت که میبایستی دراین‌موقع پس‌از مذاکرات طولانی‌ازواحدهای روسی که در شرف عزیمت بودند گرفت . من‌منظره تشکیل جلسه را هنوز در خاطر دارم که درآن اخذرأی قطعی حاصل نگردید تا اینکه ملاح سالتیکو Saltykov بالشویست رئیس کمیتهٔ سربازان روسی بمیان افتاد وبرای

مساعدت و حمایت ارمنی‌ها حاضر شد که مقداری اسلحه و ذخایر بدهد. او



میگفت موقعیکه برای متارکه جهت بموصل رفته بود شرح قتل و غارت تأثرآور ارمنیهارا از دهان خود والی‌محمود پاشا شنیده است که چگونه درارضی روم ترکها بقتل‌وغارت این طایفه پرداخته‌اند واضافه کرد که‌یك عده‌اززنان ارمنی که در آنجا بحال اسارت بسر میبردند تضرع و التماس

میکردند که این هیئت اعزامی آنها را از اسارت خلاص و همراه خود ببرد
بهر حال اشکالات فنی بمراتب از غفلتهای سیاسی بخشش ناپذیر کمتر بود زیرا که تفلیس تهران را از جریان تشکیلات نظامی بکلی بی اطلاع گذارده بود بعلاوه روابط منظمی در میان قشون و دیپلماسی وجود نداشت با این حال جای تعجب نیست که چرا باوجود اینکه مارشیمون نامه ای بولیعهد نوشته و توضیحات اصلاح خواهانه ای داده بود حکومت آذربایجان از تشکیل قشون مسیحی نگران و سوء ظن حاصل کرده بود.

خلاصه اینکه تشکیل چنین واحدهای نظامی در نظر زمامداران ایران قانونی نبود بلکه برعکس بمنزلهٔ تهدیدی نسبت بمسلمانان بنظر میآمد بعلاوه همینکه بلشویك قدرت و نفودی حاصل کرد اعمال روسیه در نظر ایران بصور مختلفه جلوه کرد. ازیکطرف بلشویك ها بهشارژه دافر ایران در پطروگراد اطلاع و اطمینان داده بودند که عنقریب قشون روس ایران را تخلیه خواهد کرد و از طرف دیگر فرماندهی عالی قفقاز که بر ضد بلشویك‌ها رفتار میکرد کوشش داشت که بازهم با ترکها مقاومت نماید تهران هم هیچگونه ارتباط رسمی باشورویها نداشت و فقط بادقت برفتار و اعمال آنها گوش میداد و مجبور بود که با سفارت روس که هنوز با یبحسی رل خودرا بازی میکرد مانند سابق برفتار عادی خود ادامه دهد مخصوصاً در موقعیکه دولت انگلیس خودرا آماده میکرد که در ایران با قوهٔ نظامی دخالت کند ودر حفظ بادکوبه که تهدید شده بود بکوشد.

بنابراین مقدمةالجیش قشون انگلیس از راه قصرشیرین وارد ایران گردید درتبریزهم پس از عقب‌نشینی قشون روس در اواخر ژانویه ۱۹۱۸ یك جمعیت انقلابی ملی بنام دموکرات در تحت رهبری و مجاهدت نوبری ایجاد شد و بزودی بر اوضاع تسلط یافت. عده‌ای از آنها بخط نظامی شرفخانه دست‌اندازی کرد (شرفخانه انتهای خط فرعی راه آهن جلفا و تبریز است در کنار دریاچه ارومیه) وهرچه ذخایرجنگی روس بود تصرف نمود حتی برروی کشتی‌های کوچك بحریه نیز دست انداخت و درشرفخانه جبهه‌ای تشکیل‌داد. البته وقایع شرفخانه وسایروقایع که شایسته کنجکاوی است وحکومت تبریزهم محرمانه درآن دستی‌داشت وبا این‌تشکیل‌انقلابی

موافق بود بعدها در مطبوعات منتشرخواهد شد . این اقدام انقلابی تبریز باعث شدکه ما درارومیه مانند یك ساخلو محصور ومحبوس باشیم .

بدیهی است چنین اوضاع آشفته‌ای دوام پیدانمی کند و بلافاصله اوضاعی بدتر ازآن بروز خواهد کرد . درنهم فوریه - نمیدانم محرکی داشت یا نه در میان مسلمان و مسیحی جنك شدیدی در کوچه‌های ارومیه بروز کرد که پس ازسه شبانه روز بنفع مسیحیان خاتمه یافت . دنباله این جنك بسیار تأثرآوربود زیرا که سبعیت ضعیف‌درهنگامی که‌غالب میگردد حدی ندارد دراینموقع اشخاص خیرخواهی ازطایفه‌آشور برای قطع قتل وغارت ازمن درخواست کردند که دیکتاتور بشوم.... این تکلیف عجیب مضحکی بود که بیك قنسول خارجی میکردند. بعلاوه برای برقراری انتظامات قوه منظمی وجود نداشت خلاصه دنباله این جنك وقتل وغارت ادامه داشت .

در ٤ مارس اسماعیل آقا سمیقو نیرنگی بکار برد و مارشیمون را بکهنه شهر دعوت نمود وبنوکرهای‌خود که قبلا دربالای بام بودند دستور داده بود که در موقع بازگشت اورا بقتل رسانند و آنها هم طبق دستور عمل کردند .

این قتل موجب آن شدکه اوضاع پریشان آن سامان آشفته‌ترگردد اوباش افسارگسیخته دوباره شروع بقتل وغارت‌کردند یکمده ازمسیحیان مسلح بطرف قلعهٔ چهریق که منزل اسماعیل‌آقابود بعزم انتقام حمله کردند اسماعیل‌آقا فرار اختیار کرد ومقر او بتصرف مسیحیان درآمد (۱)

درآخر ماه مارس موقعی که درقسمت زیاد قشون‌مادرشمال‌اختلال و بی نظمی رویداد وطلیعه‌قشون منظم ترك‌از طرف اشنو در جنوب پدیدار گردید.این‌جنك‌در کوچه‌های ارومیه‌شروع شد وچندان‌بعید نیست که محرك این جنك عوامل ترکیه باشند .

تبدیل سلاح بلباس قضائی

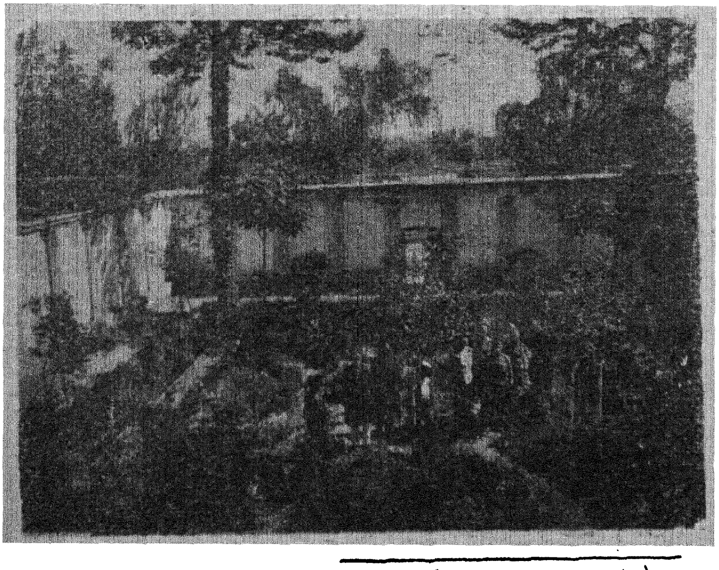
فعالیت من درارومیه تابع مقتضیات زمان جنك بود و البته با فعالیت

(۱) شاید اشتباه نکرده باشم که باب قبل از اینکه بتبریز منتقل و مقتول گردد درهمین قلعه چهریق مدتی محبوس بوده است .

من در موقع اقامت در رشت تفاوت زیادی داشت اما باید بگویم که اگر چه همکاری قنسولگری با ارکان حرب بر حسب ضرورت نزدیك شده بود پست من ازضمائم ارکان حرب بشمار نمیرفت وبا اینکه کاملا درمنطقه جنك واقع بود روش خودرا حفظ میکرد . نظر باینکه مدتی دراورمیه بسر بردم لازم میدانم بطوراختصار بشرح منظره آن بپردازم .

کرزن انگلیسی در کتاب کلاسیکی خود راجع بایران ناحیهٔ اورمیه‌را لمباردی Lombardie ایران مینامد (۱)

این فلات مرتفع درمغرب دریاچهٔ شور اورمیه واقع است که دراوستا بنام چی‌چستا بآن اشاره شده است واز ترکیه بوسیله رشته جبال مرتفعی جدا می گردد ودارای رودخانه‌های متعدد پرآبی‌است اراضی آن بسیار ممتاز وحاصلخیز وبهمین جهت جمعیت بسیاری درآن سکونت‌دارد وبطورشایسته مزروع وآباد است مزارع خرم وتاکستانهای مرغوب وباغهای نشاط‌آور منظره خندان جالب توجهی بآن داده‌اند . این ناحیه در زمانهای قدیم نیز



(۱) قسمت شمالی ایطالیا که پایتخت آن شهر میلان است

آباد بوده است . در تواریخ آشور بیك کشور مقتدر برمیخوریم بنام اورارتو Ourartou که پایتخت آن شهر توشپا Touchpa بوده است واقع در کناردریاچه شوردیگری که درقدیم نامش بیااینا Biaïna واکنون موسوم است بدریاچه وان. دراین تواریخ راجع بناحیه ارومیه زیاد صحبت شده است . اشخاصی که عالم بآثار وابنیهٔ باستانی باشند محققاً در اینجا بغنائم ممتازی برمیخورند اما تاکنون بطورعلمی دراین ناحیه حفریات و کشفیاتی نشده است آنچه بطورتصادف کشف شده عبارت است از مقابر و ظروف سفالی منقش ومهرهای استوانه‌ای شکل وغیره یکصورت حجاری برجسته هم در کوه درقسمت شمالی این ناحیه درخان تختی اززمان ساسانیان بیادگار مانده است وتصور میرود که مجسمه اردشیر بابکان باشد. افسانه می گوید که هلاکو فاتح بزرك مغول با خزائن خود دریکی از جزایر این دریاچه مدفون است کوهها هم دارای مغاره‌هائی است که هنوز اکتشافاتی درآنها بعمل نیامده است وممکن است آثار باستانی درآنها یافت شود این آثار تاریخی ازفریژی Phrygie شروع وتافلات ایران امتداد دارد . سکه‌های اسکندر کبیر دراین نواحی زیاد پیدا شده. یکی از کشیشهای انگلیکان کلکسیون آجری بمن نشان داد که ازخطوط میخی مستور بود . درنزدیکی ارومیه خرابه‌های قصر محکمی بنام دیم دیم Dymdim کرد وجوددارد که بنابر داستانهای ملی کرد دیم دیم آنرا برای دفاع خود از شاه عباس کبیر ساخته است .

بطوریکه ذکرشد عاشقان آثاروابنیهٔ باستانی ممکن است در ارومیه اشیاء نفیس زیادی بدست آورند امامن فقط بیك اثر قدیمی برخوردم و آن مجسمهٔ معروفی است که دربدنهٔ آن عبارتی بدوزبان مختلف آشورو کلده حك شده است و درگردنهٔ کلشین Kelechine در جنوب غربی دریاچهٔ ارومیه در امتداد خط راواندوز و موصل قرار دارد و ندانستم ازچه کسی است روزی ژنرال چرنوزوبو بمن گفت که گراندوك نیکلا امر کرده است که این مجسمه‌را بموزهٔ تفلیس منتقل نمائیم ولی من باین عمل الژنیسم Elgenisme معتقد نبودم (۱) و تصور کردم که یك گواه بزرك تاریخ

---

(۱) مربوط است به الژن Elgin که دیپلمات وآنتیك دوست واهل اسکاتلند بود و کلکسیون قیمتی سنك مرمر معبد پارتنن Parthenon را بسرقت برد .

باستانی حقاً باید محترم شمرده شود و برای روشنی تاریخ در تحقیقات آتیه بعالم علمی بهتر خدمت خواهد کرد و بنابراین بایستی درجای خود باقی بماند وچون این حکم در تابستان صادرشده بود من بژنرال مذکور گفتم که فصل مقتضی انتقال مجسمه نیست بهتر آن است که درزمستان اقدام باین عمل شود تا برف زیادی روی زمین باشد و بتوانیم بوسیله سورتمه آنرا انتقال دهیم همینکه زمستان رسیدژنرال دوباره نزد من آمد که ماموریت خود را انجام دهد ناچار به بهانهٔ دیگری توسل جسته و گفتم در این جا پای حقوق بین الملل در کاراست و این مجسمه درموقع تحدید حدود ترک وایران درروز های قبل از جنگ دراین جا نصب شده است وما نباید در آن مداخله کنیم زیرا که در کمیسیون مختلط سرحدی کمیسر امپراطوری روسیه نیز حضور داشته است وچون به کاغذبازی نظامی آشنا بودم بازهم مهلتی برای این عمل حاصل گردید ولی ژنرال ازرفتار من ناراضی وغالبا مرا عصبانی میکرد چندی نگذشت که بازقدرت درکاردخیل شد وتفلیس مجدداً مجسمه را مطالبه کرد و بملاحظات دیپلماتیک وقعی نگذارد ومن درحال یاس تدبیر دیگری بکار بردم یعنی چون میدانستم که ژنرال بموهومات عقیده دارد ازوهم پرستی او استفاده کردم و اورا ازامور سری مخفی ترساندم ... باو گفتم که در خطوط بدنهٔ مجسمه عبارتی است که نفرین میکند بکسیکه جرئت انتقال آنرا داشته باشد این دفعه نشانه گیری من خوب شد وتیر بهدف خوردو نمیدانم ژنرال باچه وسیله‌ای اجرای حکم رسمی را بتعویق انداخت البته موقعیت هم دراین تعویق دخالت داشت شورشهای انقلابی دقت فرماندهی نظامی را متوجه قضایای دیگری کرد وبسی متاسفم که باوجوداینکه ژنرال بامجسمه بااحترام رفتار کرداز تقاص وانتقام خدایان انقلابی محفوظ نماند و بمحض اینکه علامت انقلاب یعنی نوارهای قرمز رادرسینهٔ سربازان دیداجباراً پست خودرا ترک کردوازارومیه رفت .

این مطلب راهم باین داستان کوچک ضمیمه میکنم که باقی ماندن این مجسمه بعلامت یادگارفتوحات مادرجبههٔ ترک بامنطق موافقت داشت روزی هم بمن خبردادند که کمیسیونی برای تعیین علامات ویادگاریهای فتح بارومیه آمده است اعضاء آنهم چند نفر بودند که لیاقت چنین عملی را داشتند اما متاسفانه من نام ومشخصات آنهارافراموش کرده‌ام فقط نام نقاشی که همراه

آنها بود یعنی با کمن سن Bakmanson در خاطرم مانده است که از اهالی فنلاند و برای فراهم کردن آلبومی از نمونه های قابل توجه تاریخی و دور نماها آمده بود . من باو نصایحی کردم که همه را قبول کرد وقدردانست یك تفنك قشنك قدیمی کردی دو شاخه دار که لولهٔ آن از فولاد و با کمال ظرافت حکاکی شده بود بعنوان یادگار باو تقدیم کردم قنداق این تفنك هم منبت کاری باسلیقه‌ای داشت نقاش مذکورهم برای اینکه ازما تشکری کرده باشد تابلوی تمام‌اندام ازخانم من باالباس کردی ترسیم کرد و برای اتمام با خود به‌پطروگراد برد اما مادیگر بدیدار او موفق نگردیدیم .

کمیسیونهای‌دیگری‌را هم در ارومیه دیدیم که ورود آنها خالی از فایده نبود یکی ازاین کمیسیونها به تحقیقات معرفة الارضی حوزه دریاچه مشغول گردیدودرطرف‌شرقی آن‌درحوالی مراغه بکشف بقایای پالئونتولژیکی بسیارممتازی موفق گردید (اسکلت شیرمغاره ها) و بطوریکه نقل کردند شبیه آنرا فقط در یونان کشف کرده‌اند .

هیئت های دیگری هم دراین مدت سه‌سال اقامت مابارومیه آمدند ازقبیل هیئت صلیب احمروهیئت مامورشهرداری‌وهیئت کومك به‌پناهندگان این هیئت های مفید از طرف کمیتهٔ خیریهٔ تفلیس اعزام می‌شدند اشخاص عالیرتبه‌ای هم بارومیه آمدند مانند یك نفر امیرال که از بادکوبه برای مطالعهٔ دریانوردی دریاچهٔ ارومیه آمده بود و بالاخره اگر جنك درمیان نبود ارومیه یك دوك‌عالیمقام روسی یعنی والاحضرت‌بوریس ولادیمیروویچ Bo is . vladimirovitch که بسمت آتامان بزرك قزاقها در سال ۱۹۱٦ بآنجا آمددرمحوطه‌خود نمیدید من بقدری که توانستم تشریفات مجللی برای اودرانظاراهالی فراهم نمودم ومیدانم که دوك عالیمقام ازدیدن این تشریفات خرسندگردید چندین طاق‌نصرت بسته شدو رؤسای کرد با لباس های عجیب وجالب توجه درمراسم حاضرشدند میسیون‌ارتودکس بخواندن سرودهای مقدس پرداخت ورزهٔ نظامی وپذیرائی‌های باشکوه بعمل آمد میهمان جلیل‌القدر ما ازاین پذیرائیها اظهارخستگی میکرد امادرقنسولخانه حالت تعجب باودست داد زیراکه در اینجا خانم‌مرا دیدکه بطرز جالب توجهی برای عصرانه ازاوپذیرائی میکردوخانه ایرا دیدکه مطابق سلیقهٔ

فرانسویها مرتب ومنظم بود این نوع پذیرائی مورد پسند او واقع گردید وازما تمجید کرد البته‌او انتظار نداشت که دراین گوشهٔ دورافتاده کردستان یك خانم فرانسوی باسلیقه ای‌را ببیند :

فنرهای مکانیسم تاریخی گاهی بازیهای عجیب و غریبی میکنند مثل اینکه گراندوك بوریس‌را ازمقدرات شوم وتاثرآورفامیل‌امپراطوری‌روس قرارداده مانند سایرین بمیان ماميانداز‌د ویك نفر بنام بودیونی راکه در موقع جنك درقشون روسی مقیم ارومیه بقراولی‌مشغول‌بود بدرجهٔ مارشالی میرساند (۱)

درجنب اجتماع نظامی روس یك‌کلنی خارجی هم در ارومیه وجود داشت که اعضاءآن‌میسیونرهاوبلژیکی های‌مأمور گمرك بودند ودرسنوات ۱۹۱۷ و۱۹۱۸ اعضای‌آمبولانس‌فرانسه نیز بآنها ملحق گردیدندوبالاخره سومین عنصراین اجتماع مأمورین ایرانی واشراف محلی بودند حقاً باید نام این دسته اخیررا اول ذکر کرده باشم اما نظر باینکه ما خارجی‌ورفتنی بودیم‌وآنهاماندنی‌بودندومیبایستی شاهدحوادثی باشند که بنفع‌آنهاوقوع‌یابد وما ازمشاهده‌آن‌محروم ماندیم نام‌آنهادرآخرذکرشد

اجتماع ایرانی ارومیه با اجتماع‌مترقی ومتمدن رشت تفاوت‌آشکاری داشت . اکثریت این اجتماع ازاشراف طایفه افشارتشکیل شده بوداجداد آنها مردمان جنگی دلیری بودند که درطی حوادث نظامی کشور ایران باین ناحیه منتقل شده ودرمجاورت کردها و ترکها زندگانی میکردند و اعقاب‌آنها هنوزدراین جا امرارحیات میکنند (۲) هنگامیکه اهالی رشت

(۱) درموقع رفتن باصفهان درسال ۱۹۰۹ چنانکه قبلاهم ذکر کردم در راه برخوردم بمجاهدین قفقازی که درشورش ایران شرکت‌داشتندوبرای خلع محمدعلیشاه ازرشت بتهران میرفتند درمیان آنهایکنفر بنام ارجنی کیدز Ordjonikidze بودکه بعدها درشوروی بمقامات‌عالی رسید و بالاخره سمت کمیسرملت زا پیدا کرد .

(۲) مطالعات من‌راجع بافشارهای ارومیه در روزنامه آسیائی شمارهٔ۱۹ انتشار یافته است .

در نهضت انقلابی شرکت کرده و برضد دولت قاجار میجنگیدند افشار ارومیه در عقیده سابق خود باقی و بعنوان خدمت بدولت از سرحدات غربی بقدر امکان دفاع میکردند . بطوریکه نقل میکردند درزمانهای پیش ممکن بوده است که دراین ناحیه هشت فوج افشار را تحت سلاح آورد . این طایفه در زمانهای گذشته درتمام جنگها شرکت داشته وافتخارات نظامـی تحصیل کرده بودند خوانین حالیه یادگارهای پرافتخار نیاکان خودرا حفظ کرده وبنژاد ونسب خودفخرومباهات میکنند .

من برای مطالعهٔ تاریخ محلی ارومیه توانستم مدارکی بوسیله آنها بدست آورم بعلاوه عقیده دارم که برای تهیه تاریخ عمومی مسلمانان مقدمتاً باید بنقاط اتکاء محلی تکیه داشت . زیرا که ارتقاء تاریخی درطی قرون در ایالات بصورمختلفه انجام یافته است و هرایالتی قیافه جداگانه ای نشان میدهد . مثلا ساختمان و ترکیب دهقان گیلان که من آنرا خوب مطالعه کرده ام با ساختمان دهقان ارومیه تفاوت کلی مشخصی دارد . دهقان ارومیه شباهت زیادی بافراد عشایر دارد وبازهم این دهقان بادهقان عشایری تفاوت آشکاری دارد . درارومیه دهقان مسیحی هم دیده میشود که از دیر زمانی در آنجا سکونت داشته وترتیب کارش با دهقان مسلمان متفاوت است .

باری من با افشارها دوستی پیدا کرده وزیاد باآنها معاشر بودم و استفاده های تاریخی میکردم مصاحبت آنها یادگارهای مطبوعی درخاطر من گذارده است . این ولایت سابقا بدست همین افشارها اداره میشده و اداره کننده را بیك لربگی مینامیده انـد اما موقعیکه من در آنجا بودم حکومت دردست این طایفه نبود . در پیش اشاره کردم که اعتماد الدوله توانست با موقعیت هم آهنك گردد بعد ازاوهم حکام دیگری آمدند که آن جنبهٔ ملایمت وسازش با روسهارا نداشتند . مخصوصا درخاطر دارم که وقتی شاهزاده یمین الدوله قاجار بحکومت این ناحیه منصوب گردید ومدت کمی در آنجا اقامت داشت شاید هم نصب او باین نظر بوده است که چون از خانوادهٔ سلطنتی است بهتر میتواند نفوذ واقتدار دولت را دراینجا حفظ کند این شاهزاده ازاقوام نزدیك احمدشاه وبسیارخوش محضرومهربان بود . اما موقعیت اقتضامیکرد که دراینوقت ملاحظه شخصیت درکارنباشدوبرای


شاهزاده یمین الدوله حاکم ارومیه

حکومت این جا مرد کارآزموده با تدبیری را بفرستند که بتواند باقشون روس کنار آمده و اشکالات محلی را بر طرف سازد . ما با این شاهزاده روابط خصوصی داشتیم وازمعاشرت بااوخوش بودیم مسلك درویشی داشت وازاعضاء انجمن اخوت ظهیرالدوله بود بعدهم اورا درطهران دیدم که کاملا درعالم تصوف ودرویشی غرق شده بود درمیان اشخاص مهم افشار ارومیه عظیم‌السلطنه سردار را باید نامبرد که شخص قابل ملاحظه‌ای بود اهالی درموقع تصرفات ودخالت های قشون ترك درزمستان ۱۵- ۱۹۱۴ همیشه باومراجعه میکردند وبطوریکه میسیونهای کاتولیك وامریکائی نقل میکردند درحل اختلاف مهارتی بروزمیداد وپیوسته منافع اهالی را درمد نظرداشت ومن بسی تعجب کردم که عمال نظامی روس‌درسال ۱۹۱۶اورا به تفلیس تبعید کردند ودرآنجا تحت نظر بود یقین دارم که در این مورد سیاستی درکاربوده است وهیچ دلیلی دردست نبود که سردار برضد منافع روسیه رفتاری کرده باشد . بعدها من اقدام جدی کردم که سردار را به ارومیه عودت دهند .

بطوریکه قبلا هم اشاره کردم اشراف افشار خدمات نظامی زیادی بکشور ایران کرده اند پاره ای ازآنهاهم ازطرق‌دیگر بشخصیت‌رسیده‌اند من‌مقدارزیادی‌ازفرمانهای گذشتگان‌آنهارادارم که دوستان‌افشاررونوشت آنرا بمن داده اند این فرمانها بعنوان کاغذهای خانوادگی درآنجا محفوظ مانده‌است.

بوسیله این فرمانها و مدارك دیگر من توانستم برژیم مالی که‌در آنزمان معمول بوده آگاهی دقیقی حاصل نمایم در آنزمان غالبا خانهای محلی مالیات اراضی را بعنوان جیره و مواجب نظامی و سیورغال ازمردم میگرفته‌اند سیورغال‌از اصطلاحات مغول‌است که‌در ایران معمول گردیده وآن یك قسم‌وظیفه ومستمری بوده که‌ازمالیات املاك وصول میکرده اند و دولت هم دراخذ این نوع مالیات دخالتی نداشته است . این املاك‌بطور وراثت تیول‌آنها بوده و مجاز بوده‌اند که هرگونه مداخله و تصرفی بمیل خود درآنها بکنند . در این نوع کاغذهای فامیلی فرمانهائی هم بودکه بعنوان مهمانداری‌صادر شده‌بود . صاحب فرمان مأموریت داشته که تا

سرحد ایران باستقبال سفراو اشخاص فوق‌العاده که بایران میآمده‌اند برود وهمه‌جا ازآنها مهمانداری ومراقبت نماید تا وارد پایتخت شوند ودرموقع مراجعت آنهانیز بایدتا سرحد همراه باشد ودرطی مسافرت ازآنهاپذیرائی کرده وسایل آسایش آنهارااز هرحیث فراهم نماید . یکی ازاین‌فرمانها مربوط است بورود کنت دوگوبینو معروف که از طرف دولت فرانسه بسفارت ایران میآمده است . پاره‌ای از این افشارها هم بواسطه عملیات دیپلماتیك دارای شخصیت شده بودند و عده‌ای هم در دربار سلطنتی و حکومت ایالات ووصول مالیات خدماتی کرده اند . این نکته نیز قابل ذکر است که اگرچه‌افشار های‌ارومیه هسته مرکزی این قبیله هستند ،که شاید بامغول ها یا قبل‌از ورود آنها بایران آمده باشند افراددیگری هم از این قبیله در سایر ولایات و ایالات‌ایران پراکنده هستند و نیزمیدانیم که نادر شاه سلطان بزرك ایران در قرن ۱۸ ازافشارهای ایران شرقی بوده‌است .

مخصوصاً اشاره میکنم بیك بانوی اصیل و نجیب‌زاده افشار موسوم به قیصر خانم که مالك عمارت قونسولگری ما بود و ما با او معاشرت دوستانه ای داشتیم و غالبا بخانـهٔ مهمان نواز او میرفتیم منزل مسکونی خودش هم در جنب قونسولخانه بوداین بانوی بلند همت همیشه بطرزایرانی ازما پذیرائی میکرد سفره را روی زمین اطاق که با قالی مفروش بود میانداخت و بهترین غذاهای ایرانی رابرای ما فراهم میکرد بعضی اوقات مابهمراهی افسران نظامی روس یا اعضای آمبولانس فرانسه بمنزل‌او می‌رفتیم قیصر خانم زن باهوش و فهمیده‌ای بود و ما از معاشرت و مصاحبت او لذت میبردیم دوپسر اوهم حسین خان و اکبرخان تحصیلات خودرا در فرانسه بپایان رسانده بودند و با دختران مجدالسلطنه که او هم یکی از اشخاص نامی افشار بود ازدواج کردند روسها با مجدالسلطنه نظر خوبی نداشتند زیراکه از اشخاص آزادیخواه ایران بود ودر آغاز جنك بطور اجبار اورا درتفلیس در توقیف‌داشتند . مجدالسلطنه بعدها بترکان پیوست و دامادها نیز باوملحق گردیدندو درعملیات با او شرکت میکردند قیصر خانم نسبت بآنها تشویش‌و نگرانی زیادی داشت و اضطراب خودرا ان‌ـما

پنهان نمیکرد. گمان میکنم بعدها پسران او به تهران رفتند و زنان آنها هم در نهضت آزادی نسوان ایران فعالیت زیادی بروزدادند.

روابط ما باسایرعناصرهم ازقبیل ایرانیان وخارجیان و نظامیان بر قرار بود گاهی هم این عناصر مختلف درقنسولخانه جمع میشدند وماازآنها پزیرائی می کردیم من وخانم بسیمایل بودیم که این اجتماعات زیادتر تشکیل یابد اما چون موقع جنك بود نظامیان روسی بیش ازدیگران میز مارا اشغال می کردند ازطرفی هم بواسطهٔ اختلاف زبانها تماس بااین عناصر مختلف کمتر صورت می گرفت ...

فقط درجلسات مختلط ماهیانه کمیته خیریه که برای پناهندگان تشکیل می یافت باوجوداختلاف زبانها مقاصد یکدیگررا بخوبی میفهمیدند درجنب زبان روسی بزبانهای فرانسه وانگلیسی وفارسی وترکی وآذربایجانی وارمنی و کلدانی و کردی هم صحبت میشد . این اجتماع هیچوقت بپراکندگی واختلاف برنمی خورد بلکه برعکس باسازش کاملی به نتایج خوب منتهی میگردیدالبته ما همه دارای یك مطلوب بودیم و آن تخفیف درد و رنج فقرای پناهنده بود بعلاوه پاره‌ای ازافراداین کمیته‌هم بچندزبان آشنا بودند.

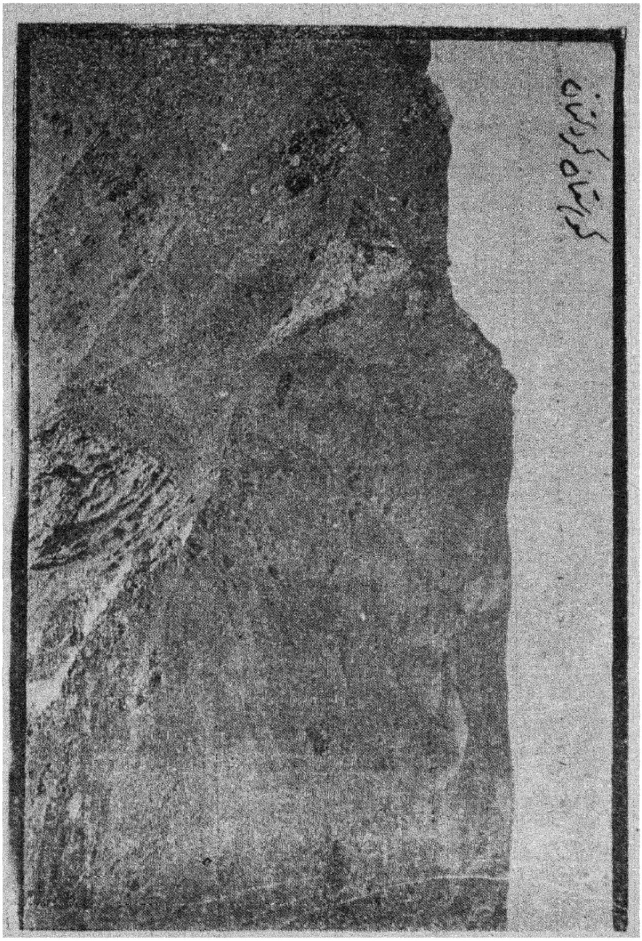
باوجود کثرت مشغله گاهی هم فرصتی بدست آورده مانند زمان توقف دررشت بهواخوری واسب سواری ومیهمانیهای پیك نیك وشکار وصید ماهی میپرداختیم خانم من همه روزه منظماً با اسب بگردش میرفت واین کار موجب سلامتی مزاج او میشد ولی من بواسطه گرفتاریهای زیاد کمتر میتوانستم به تفرج وتفریح پردازم وبمحض اینکه مختصر فراغتی حاصل می کردم بسیاحت زوایای مجهول کردستان میرفتم مهمانیهای پیك نیك بیشتر دردهکده موسوم به بند صورت میگرفت که واقع است دریك کیلومتری شهر درمحلی که شهر چای درمیان جبال کردستان برای خودمعبری درست کرده است درهٔ بند جای بسیار باصفائی است کبك وخرگوش زیاد دارد که گاهی هم با قرقی آنهارا شکارمیکنند شکار ارومیه از حیث نوع باشکار رشت تفاوت دارد . دررشت گراز و قرقاول ویلوه و انواع مرغابی زیاد است ولی در ارومیه خرگوش وبلدرچین و کبك و تیهو وهوبره دیده میشود شکارچیان در کوهستان بخرس هم برمیخورند . من در مواقع فراغت با دوست خود

پنهان نمیکرد . گمان میکنم بعدها پسران او به تهران رفتند و زنان آنها هم در نهضت آزادی نسوان ایران فعالیت زیادی بروزدادند .

روابط ما باسایرعناصرهم ازقبیل ایرانیان وخارجیان و نظامیان بر قرار بود گاهی هم این عناصر مختلف درقنسولخانه جمع میشدند وماازآنها پذیرائی می کردیم من وخانم بسی مایل بودیم که این اجتماعات زیادتر تشکیل یابد اما چون موقع جنك بود نظامیان روسی بیش ازدیگران میز مارا اشغال می کردند ازطرفی هم بواسطهٔ اختلاف زبانها تماس بااین عناصر مختلف کمتر صورت می گرفت ...

فقط درجلسات مختلط ماهیانه کمیته خیریه که برای پناهندگان تشکیل می یافت باوجوداختلاف زبانها مقاصد یکدیگررا بخوبی میفهمیدند درجنب زبان روسی بزبانهای فرانسه وانگلیسی وفارسی وترکی وآذربایجانی وارمنی و کلدانی وکردی هم صحبت میشد . این اجتماع هیچوقت بپراکندگی واختلاف برنمی خورد بلکه برعکس باسازش کاملی به نتایج خوب منتهی میگردید البته ما همه دارای یك مطلوب بودیم و آن تخفیف درد و رنج فقرای پناهنده بود بعلاوه پاره‌ای ازافراداین کمیته هم بچندزبان آشنا بودند.

باوجود کثرت مشغله گاهی هم فرصتی بدست آورده مانند زمان توقف دررشت بهواخوری واسب سواری ومیهمانیهای پیك نیك وشکار وصید ماهی میپرداختیم خانم من همه روزه منظماً با اسب بگردش میرفت واین کار موجب سلامتی مزاج او میشد ولی من بواسطه گرفتاریهای زیاد کمتر میتوانستم به تفرج وتفریح پردازم و بمحض اینکه مختصر فراغتی حاصل می کردم بسیاحت زوایای مجهول کردستان میرفتم مهمانیهای پیك نیك بیشتر دردهکده موسوم به بند صورت میگرفت که واقع است دریك کیلومتری شهر درمحلی که شهر چای درمیان جبال کردستان برای خودمعبری درست کرده است درهٔ بند جای بسیار باصفائی است کبك وخرگوش زیاد دارد که گاهی هم با با قرقی آنهارا شکارمیکنند شکار ارومیه از حیث نوع باشکاررشت تفاوت دارد . دررشت گراز و قرقاول ویلوه و انواع مرغابی زیاد است ولی در ارومیه خرگوش وبلدرچین و کبك و تیهو وهوبره دیده میشود شکارچیان در کوهستان بخرس هم برمیخورند . من در مواقع فراغت با دوست خود



دکتر کاچ Kach در حوالی غروب بطرف دریاچه میرفتیم و شب را در دهکده ای بسر برده و قبل از سفیدهٔ بامداد در کنار دریاچه در نی زاری پنهان میشدیم و بشکار اردك و غاز می‌پرداختیم یکنوع مرغ غواص که محلی وازنوع مرغان مهاجر نیست در آنجا فراوان است اما نظر باینکه گوشتش مأکول نیست کسی آنرا شکار نمیکند غاز های درشت وحشی

هنگامی که با آن پر و بالهای رنگارنك قشنك مانند قطار شتر درهوا پرواز میکنند تماشای فرح آوری دارند . در شبه جزیرهٔ شاهی گاو وحشی هم دیده میشود بطوریکه نقل میکردند یکی از شاهزادگان بنام امامقلی میرزا یکعده حیوانات اهلی را در آنجا سرداده که بمرور زمان عده آنها زیاد شده و بحالت حیوانات وحشی درآمده اند و شکارچیان گاهی بشکار آنها میپردازند .

شکار با باز وقرقی وقوش هم بی تماشا نیست این نوع شکارا کنون مانند زمان قدیم معمول نیست من گاهی در آن حضور داشته ام . البته آن نمایش را که در مینیاتورهای نفیس قدیمی بکاربرده اند ندارد .

بطوریکه قبلا هم اشاره کرده ام شکار برای من بهانه ای بود که گاهی از کارهای اداری کناره گرفته بتفریح و تجدید قوا پردازم من هیچوقت در گیلان بشکار ببر و یوز پلنك نرفته ام در این جا هم خرسهای کوهستان کردستان را بوحشت نیانداخته ام ولی میل وافری داشتم که همیشه در اطراف ما حیواناتی باشند در ارومیه باغ وحش کوچکی درست کرده بودم که در آن مرغ غواص وقمری ویك جغد بزرك ویك بز کوهی ودو توله خرس در آن جای داشتند جغد بزرك آزادانه درباغ گردش میکرد و برای مرغ غواص هم آب جاری و حوض وجود داشت در تمام خانه های ایرانی حوضی هست و اگر خانه ای بی حوض باشد آن را ناقص میدانند . جغد بزرك شبی بوقلمون قشنگی را کشته بود بنا بر این اجباراً بخدمت آن خاتمه دادیم توله های خرس هم که یك شکارچی برای ما آورده بود ابتدا اسباب بازی و برای ما یکنوع سرگرمی بودند اما پس از شش ماه بزرك شده و مزاحم ما گردیدند من خواستم آنهارا بباغ وحش تفلیس بفرستم اما چون وسیلهٔ اینکار فراهم نبود بعنوان هدیه بیك رژیمان قزاق سپردم بعدها دیدم که بعادت بدی گرفتار شده وعرق میخوردند عاقبت یکی از آنها بواسطه استخوانی که در گلویش گیر کرده بود خفه شد ودیگری همچون تنها ماند فراراختیار کرده وبکوهستانهای میهن خود رفت

باری ناحیه ارومیه که ما مدت سه سال در آن با حوادث تأثر آور مواجه بودیم بقدری مناظر دلکش وباصفا وفرح آوردارد که قلم من نمیتواند

کاملا بتوصیف آن پردازد ما گاهی می توانستیم ازاین حوادث حزن آور فرار کرده ازاستنشاق هوای لطیف امکنهٔ مرتفع آن بهره ور گردیم آب وهوای جبال باشکوه کردستان حیات بخش است . سطح نیلگون دریاچهٔ ارومیه تا اندازه ای که درزیر نظر قرار داشت در پرتو اشعهٔ آفتاب مانند آئینه بسیار بزرگی درخشان بود . منظره زمردین وطرب انگیز مزارع و تاکستانهای خرم و باغهای باصفا وقطارهای درختان تبریزی با برگهای نقره ای وقله برهنه تپه ها هنوزهم درخاطرمن جلوه گرهستند ازطرفی هم هرگز نمیتوانم این محوطه را که دست طبیعت با انواع زیبائیها آراسته بود وجنك قتل و غارت ومصائب تأثر آوری درآن بوجود آورد فراموش نمایم درتمام این دهکده های خرم که آرامش وصفادر آنها حکمفرمائی می کرد اوضاع دلخراشی پدیدار گردید همه یکباره متروك وروبانهدام گذارد علف های بی ثمروخار وخاشاك جای گزین محصولات ممتاز آن گردید راحتی ها و آرامش های معصومانه سپری شد . سکنه بشهرروی آوردند و در میسیونها بدون غذا و بهداشت متراکم گردیدند و دسته دسته بازندگانی وداع کردند . مجاری آبها ازگل ولای پرشد وآبها بدون استفاده دراراضی بایرجریان داشت. مشاهده این ناحیه آباد وممتاز که دارای همه نوع وسایل ترقی وتمدن بود ومؤسسات آبرومندی داشت ودر نتیجهٔ جنك بکلی منهدم گردید بسی طاقت فرسا وحزن آورشد . آنهمه مناظرزیبا ازمیان رفت وبحالت توحش عود کرد. درست مثل این است که یك موجود مفید بی اذیتی را بطور وحشیگری محوواعدام نمایند درصورتیکه هیچگونه مخالفتی بروز نداده ووسایل مقاومت هم نداشته است ... درواقع مثل این است که کودك زیبای ناتوانی را با قساوت قلب کشته باشند.

خلاصه درآغازماه آوریل ١٩١٨ ما باوضع متزلزلی باارومیه وداع کردیم تشکیلات مسیحی هم درماه ژوئیه همین سال پس ازآنکه مدتها بیهوده بانتظارمساعدت انگلیس بسر برد عاقبت مأیوس شده متوجه همدان گردید که شاید بتواند باردوی باکوبا Bakouba دربین النهرین ملحق گردد .عالی جناب سنتاك نیز درارومیه قربانی فداکاریهای خودشد . دکتر شیدهم در موقع مهاجرت بهمدان درگذشت ومتجاوز ازدوسال ارومیه درتحت تسلط

اسمعیل آقا سمیتقو و اعمال وحشیانه او باقی ماند تا آنکه قشون منظم ایران اورا در سال ۱۹۲۲ شکست داد واو روبفرار گذارد وارومیه کمی بحال عادی برگشت با این تفاوت که جمعیت مسیحی آن بکلی پراکنده و ناپدیدشده بود . میسیونها هم دیگر هیچگونه فعالیتی نداشتند نام شهر هم تغییر کرد واکنون بافتخار ویادگار پادشاه فاتح آن موسوم شده است برضائیه .

عزیمت به تبریز درآوریل ۱۹۱۸

قبلا اشاره کردم که در موقع تشکیلات نظامی مسیحیان ما در ارومیه محاصره شده ورابطهٔ ما باتبریز بکلی قطع گردید درنیمه دوم ماه مارس قاصدی ازتبریز واردشد واو موسیو شاتل Chatel دواساز آمبولانس فرانسه بود که قبل ازبروزحوادث برای انجام مأموریتی ازارومیه به تبریز رفته بود . دمکراتهای تبریز مدتی اورا درتوقیف نگاهداشتند و پس از آنکه آزادگردید بامراسلاتی بارومیه بازگشت درمیان این مراسلات نامه-هائی بود که سفارت تهران برای من فرستاده وضمنا نوشته بودند که در تهران ازاوضاع ارومیه آگاهی درستی حاصل نیست بنا براین لازم بود که من بفوریت باتهران تماس بگیرم ودرحل مسائل باآنها مذاکراتی بکنم. درهمان وقت که موسیو شاتل وارد شد هیئتی هم ازدموکراتهای تبریز بارومیه آمدومن راجع بحرکت خود باآنها مذاکره کردم وموافقتی حاصل شد که از راه دریاچه و شرفخانه به تبریز بروم پس ازحصول اطمینان با دکتر کوژل و آمبولانس او که دستور داشتند بفرانسه مراجعت نمایند در ۱۵ آوریل از ارومیه خارج شدیم فقط یکی ازاعضای آمبولانس بنام - لیوتنان گاسفیلد Gas'ield برای شرکت در تشکیلات مسیحیان درآنجا ماند .

بمحض ورودبه تبریز من دراین فکر بودم که باسفارت تهران تماس بگیرم وبالاخره توانستم درآن چند ساعتی که قونسولخانه اجازه مخابره داشت باتهران مذاکراتی بکنم . مذاکراتی راکه تلگرافی مبادله شد در بین کاغذهای خودنگاهداشته ام. طرف خطاب من مسیوM منشی سفارت بود خلاصه مذاکرات ما بشرح زیر است :

پس‌ازسلام منشی سفارت بمن گفت که اعضای سفارت حتی خودسفیر هم نسبت بشما نگران بودند اکنون لازم است بگوئید : وضعیت آیسورها چگونه است آیا پول وذخایرجنگی بقدر کفایت دارند یانه ؟ چندنفر افسر با چه‌درجاتی نزدآنها مانده‌اند ؟ چگونه شما به تبریز واردشدید ؟ترکها کجاهستند؟ آیاتصور میکنید سازش میان ایسورها وایرانیان امکان‌داشته باشد؟ آیا راه‌حل‌دیگری بنظرشما میرسد ؟ باید بدانید که فعلا باپیشرفت ترکها اوضاع اساسا تغییر کرده است . لازم است آیسورها رافوراً بجنك واداشت ولی قبل ازاینکار باید میان‌آنها وایرانیان سازشی حاصل‌گردد وبقتل وغارت وزد وخورد خاتمه داده شود . به پیشرفت انگلیسهاهم‌اعتماد وامیدواری نیست . از قرارمعلوم - محرمانه است - شاید عملیات آنها بطرف‌زنجان‌شروع گردد . ایرانیها نسبت‌بآیسورها بدبین وعصبانی‌شده‌اند من در اینجا کوشش کردم که کنفرانسی تشکیل یابد و برای صلح دادن این دو عنصر اقداماتی بکنیم ولی هنوز نقطهٔ اتکائی پیدا نکرده ام امور آنجا دردست‌دموکراتهای‌آذربایجان‌است والبته‌آنها به ترکهامتمایل هستند . کوشش کنید که بانوبری رئیس آنها ملاقاتی بکنید . اگر با او تماس بگیرید شاید برای استولیتسا قونسول ژنرال روس در تبریز مفید باشد اگر ایرانیها میتوانستند سرحدغربی آذربایجان را حفظ کنند ممکن بودآن ایالت را ازصحنه جنك خارج نمایند در نظر داشته باشید که درتمام‌ایالات‌ایران‌احساسات ضد انگلیسی شدیدی تولیدشده‌است در تهران انگلیسها دستی روی شانهٔ دموکراتها گذارده وآنها را تهدید میکنند .

درپایان‌موسیو M بطورخصوصی بمن گفت که اگر مایل باشم‌ممکن است نزدکلنل بیچراخوو Bitcherakhov بروم زیرا که ژنرال مذکور افرادی‌را که‌همه‌مایل‌بادامه‌جنك‌هستند درتحت فرمان درآورده وبا ژنرال دنسترویل انگلیسی همکاری میکند و بایستی مقدمة الجیش قشون انگلیس باشد وبباد کوبه برود من باو گفتم این ماموریت مطابق میل من نیست وبهتر آن است که‌دررشت ماموریتی بمن داده شود که درراه‌باد کوبه

واقع و نظر بسوابق خدمت و آشنائی که با آن ایالت دارم ممکن است بتوانم خدمات عمده‌ای بکنم از این مذاکرات فهمیدم که نظر سفارت نسبت بآیسورها برگشته و میخواهد با آنها مساعدت کند و آنها را بجنك وادار نماید در صورتیکه چندماه قبل بمن دستور میدادند که وسیله خلع سلاح آنهارا فراهم سازم . اکنون که موقع شکست وهزیمت رسیده حاضر شده اند که باین چندهزار آسوری متوسل گردند ومانعی درمقابل تصرفات ودخالت های ترکیه ایجاد کنند . البته نقشهٔ خوبی کشیده شده وباین طریق ممکن بوددفاعی بشود بااین شرط که انگلیسها هم شتاب کرده وتا کار ازدست نرفته است برسند .

برای اینکار در تبریز مجمعی از قونسول فرانسه موسیو سوگون Saugon و قونسول انگلیس مستر بریستو Bristow و قنسول امریکا مستر پادك Paddock و قونسول روس استولیتسا Stolitsa تشکیل یافت ومن بطریقی که درفوق ذکر شد نظریات خودرا اظهار کردم و همه پسندیدند و بنا شد طرح این نقشه را بسفارتهای خود تلگرافی اطلاع دهند تا مطابق آن شروع بعملیات شود .

بدیهی است برای عملی شدن نقشهٔ پیشنهادی من لازم بود که خود زودتر حرکت کنم و بدستور مسیو M هرچه زودتر بقزوین رفته بژنرال بیچراخو ملحق گردم فصل هم مقتضی مسافرت با درشگه نبود و ناچار باید این مسافت را باکاروان طی کنم بنابراین بغلامباشی رضا که همراه من بود دستور دادم که زودتر وسایل مسافرت باکاروان را فراهم سازد. البته اینهم کار آسانی نبود زیرا که درطول جنك سه ساله وسایل حمل و نقل رو بکاهش گذارده وحیوانات را دائماً برای حمل و نقل وسائل جنگی بکار برده بودند . آذوقه هم پیدا نمیشد عاقبت رضا موفق گردید که چاروادار (چهارپادار) را راضی کند که مارا بقزوین برساند وما توانستیم روز حرکت را معین کنیم .

درفصل آینده بشرح این مسافرت سخت و تاثر آور خواهم پرداخت و میدانم که دیگران هم نتوانستند بهتر از من این مسافرت را بپایان برسانند .

یکی از همکاران من بنام براوین Bra ine در خوی قونسول بود چون بخشنامهٔ تروتسکی Trotski رسید که همه کارمندان باید سرنامهٔ حکومت کارگری ملحق گردند هیچکس باو پاسخ موافقی نداد

فقط براوین بالحاق رضایت داد و بلا فاصله بسمت سفیر روسیه درطهران منصوب گردید واین قضیه باعث تعجب همه شد که براوین کجا وسفارت کجا؟ دراینوقت هیچگونه روابط دیپلماسی درمیان طهران وشوروی وجودنداشت بهرحال براوین ازتبریزعبور کرده وبتهران رفت استولیتساقونسول ژنرال تبریزازورود او بیمناك گردید که مبادا حکم توقیف اورا بدهد زیرا که هنوزعده ای ازسالداتهای یاغی درتبریز بودند ولی بعدمعلوم شد که براوین هم ازقونسول تبریزترسیده وبدون توقف از تبریز گذشته است او در این مسافرت نیرنگی بکاربرده بود باین معنی که نوکرخودرا تاجر و خودرا نوکراوقلمداد کرده بود اما بدبختانه براوین پس ازاین بازی عمرزیادی نکرد وبعد ازآنکه مدت کمی در طهران بسر برد بکابل رفت و در آنجا کشته شد.

مسافرت با کاروان ازتبریز بقزوین

در۲٤آوریل ۱۹۱۸کاروان ما مهیای حرکت شد این کاروان مرکب بود ازده حیوان بارکش که دوتای آنها برای حمل تخت روان اختصاص داشت و٥ رأس برای حمل اثاثیه وسه رأس زین‌دار برای سواری من‌وخانم‌ورضا غلامباشی .کاروان درساعت ۱۱ داش قاپون (محله قونسول‌ژنرالی‌تبریز) را ترك کرد ماهم قدری بعد با درشکه تا باغ شهاب دیوان که در بیرون شهردرسمت مشرق واقع است رفتیم ودرآنجا بانتظارورودکاروان توقف کردیم نیمساعت ازظهر گذشته کاروان رسید ومابراه افتادیم مشهدی‌محمد غلام قونسول‌ژنرالی تبریز برضا که برادرزاده‌او بود نصایحی کردزیرا که‌رضا تا این وقت با چاروادارسروکاری پیدا نکرده بود صاحبان مالها سید محمود ومشهدی اکبر کتباً متعهدشده بودند که مارا با اثاثیه‌درمقابل ۳۷۰ تومان بقزوین برسانند . نصف این مبلغ‌درموقع تنظیم قراردادبآنهاتحویل گردید وبناشد بقیه پس ازورود بمقصد بآنها داده شود تخت روان باخرج خودمن ساخته شد که با تمام لوازم ۳۷ تومان دربهای‌آن دادم‌سیدمذکور ازتبریز باکاروان پیاده‌آمد و کمی بعدشروع بلنگیدن کرد واسب آشپزمارا سوارشد این مردآشپزچون میخواست بتهران برود ما با اوقرارداد کردیم که مخارج اورا متحمل شویم ودرعوض درطی این مسافرت طباخی مارا

عهده دارشود . خانم هم روزاول بتخت روان نرفت‌وسواره حرکت‌میکرد درتخت روان فقط مقداری اثاثیه سبك جایداده بودیم و مالهائی که آنرا حمل میکردند راحت بودند سه ساعت بعد رسیدیم به نعمت آباد(محل‌ییلاقی قونسول تبریز) ویکساعت‌درآنجاتوقف کردیم اما اثاثیه‌راجلوتر به باسمنج که اولین منزل بود فرستادیم درنعمت‌آباد بمنزل پدررضا فرود آمدیم . ملاقات پدربا پسر خالی از تاثرنبود زیرا که رضا هم در ارومیه سختی ها کشیده وما نند سایرنوکران مسلمان ازبیم آنکه آیسوری ها یا ارمنی ها اورا نکشند نمیتوانست ازقونسولخانه بیرون برود واگراحیاناً خروج او لزوم پیدا میکرد باودستورمیدادم که مانند کردها دستاری برسر بپیچد و دونفرمسیحی‌را که ازافراداسکورت من بودند با اوهمراه میکردم. محیط ارومیه در اواخر اقامت ماپس از جنگی که در میان مسلمان و مسیحی‌در کوچه ها روی داد وسه‌شبانه‌روزطول کشید ومسیحیان‌با کومك کرد ها فاتح شدند بازهم تا چندی خطرناك بود و چون اسکورت قزاق من بتدریج رفته بودند اجباراً چندنفر آیسوری کوهستانی را برای حفظ قونسولخانه استخدام کردم علاوه بررضا عبدالله هم که درارومیه سرایداری مارا داشت نعمت آبادی بود و هر دو سالم بوطن خود مراجعت کردند . اقوام ودوستان آنها ازدیدارشان خوشوقت شده و ازما تشکر می کردند ونان وپنیر وتخم مرغ برای ما آوردند یکی ازاشخاص مشهور آن ده که لقب صمصام دیوان داشت وشکارچی خوبی بود بوسیله رضا بمن معرفی شد ترکها درمدت اقامت کوتاه خود در آذربایجان درضمن غارت محل ییلاقی قونسول روس خانه اورا هم غارت کرده بودند واوهم برای تلافی درجنك صوفیان در ۱۹۱۵ با قشون ما شرکت کرده بود . خلاصه ساعت ۱۵ به باسمنج که دارای کاروانسراهای متعدد است رسیدیم . شب را در خانه ای بسربردیم در موقع گردش دردهکده بیك نفر یاور قزاق ایرانی برخوردم او بمن اظهار کرد که امنیت راه تا سرحد آذربایجان باو سپرده شده است قبل ازحرکت ازتبریز من ازقونسول ژنرال تقاضا کردم که یك اسکورت چهارنفری‌قره‌سوران همراه‌ما باشند یکی ازاین‌سواران درموقعیکه کاروان ازشهر خارج میشد خودرا بمن معرفی کرد . رضا بمن گفت که باید مخارج

آنهارا متحمل شده وروزانه بهريك يكتومان انعام بدهم بنابراين من حاضر شدم آنهارا مرخص كرده واز باسمنج فقط با اين ياور قزاق حركت كنم . درروز ۲۷ آوريل ازباسمنج حركت كرده ازقريه قزلجه ميدان و دفترپستی سيد آباد كه درسمت چپ جاده واقع شده گذشتيم و بقريهٔ كوچك شبلی رسيديم درآنجا برای صرف نهار توقف كرديم جز يك كاروانسرای خرابه بنای ديگری نبود بطوريكه ميگفتند سكنهٔ اين قريه تمام‌ازقحطی تلف‌شده بودند خانم تاشبلی با تخت روان رفت بعد احساس كرديم كه حيوانات در زير اين بار باشكال جلوميروند بطوركلی ما ازهمان منزل دوم فهميديم كه حيوانات بسيار ضعيف هستند با اينكه ما اثاثيهٔ سنگينی نداشتيم‌و بار هر حيوانی بطورمتوسط ازچهار تا پنج پود تجاوزنميكرد (پود معادل است با ۱٦۰ كيلوگرم) بزحمت راه می پيمودند در موقع صرف ناهار سواری بدون توقف ازپيش ما عبور كرد و قراسورانی هم همراه داشت ياپونچی پشمی پوشيده بود و اسبان قوی راهواری داشتند من بخانم گفتم بنظر من اين‌سوار بايد ازافسران ترك باشد وتعجبی هم‌نداشت كه افسرترك دراينجا ديده شود زيرا كه دوروزقبل ازحركت ما ازتبريز قونسول روس دو افسر ترك را ملاقات كرد كه يكی ازآنها مظفربيك نام داشت وازنقشهٔ تصرفات ترك در آذربايجان آگاه شد اين دو افسر بسی تعجب كردند كه قونسول ازمعاهده برست ليتووسك Brest Litovsk (۱)آگاهی‌ندارد و باو خاطرنشان كردند كه در موقع تصرفات‌ماهيئت قونسولگری روسی بايد از تبريز خارج شود اما اينكار بفوريت صورت نخواهدگرفت .

خلاصه پس از استراحت درساعت ۱٫۵ ازشبلی حركت كرديم خانم هم براسب سوارشدگردنه شبلی صعب العبور اما مسافت آن كم بود پس از عبور ازگردنه از قره گل و قاسم‌آبادگذشته ساعت ٦ بمنزلی رسيديم كه موسوم بود بحاجی آقا بمحض ورود باين ده اهالی مـارا احاطه كرده و هريك ازمنزل خود تعريف وتوصيفی تحويل داد واصرارداشت بآنجا وارد شويم در اين هنگامه مضحك خانم كمی ازمن فاصله داشت ناگاه صدای او

(۱) برطبق اين عهدنامه نه‌فقط روسها بايد ازتصرفات درآذربايجان دست بكشند بلكه بايد آنجا را بكلی تخليه نمايند .

بلند شد و با حالت عصبانی مرا صدا کرد چون باو نزدیك شدم مردی را دیدم که شباهت بمسلمانان قفقازی دارد وازخانم تقاضای تفنگی میکند من با تغیر وتشدد این مرد فضول را از آنجا راندم درحین رفتن نگاه بدی بمن کرد حضور یاور هم در اینجا بی تأثیر نبود بعد ها فهمیدم که این مرد از اهالی بادکوبه است وپس ازقتل وغارتی که ارمنی‌ها ازمسلمانان کرده اند بایران گریخته است و اصراری دارد که تفنگی بدست آورد این برخورد غیرمترقبه دوباره ارومیه را که در آنجا حوادث پر رنج وملالی را ناظر بودم بیاد من آورد و بسی خوشوقت گردیدم که در هر قدم از آن مناظر دلخراش دورترمیشوم . باری من باصرار وتقاضای دهقانان گوش‌نداده در کاروانسرائی که اطاق تمیزی بما دادند منزل کردم دیوارهای این اطاق پر ازنقش ونگار وازهرحیث براطاقهای منازل دهقانان ترجیح داشت واین کار درمیان هیاهو وتقاضاهای پی‌درپی اهالی بسهولت انجام یافت زیرا که صاحب این کاروانسرا پیرمرد سیدی بود که لباس سبزی پوشیده و کلاه قلاب دوزی برسرتراشیده خود داشت وبطوریکه بعد فهمیدم این سید یکی ازسارقین معروف‌بوده که بهمدستی هشت نفر پسران خود وحشتی در این نواحی ایجاد نموده بوده اقدامات‌حکام هم برای دستگیری او همیشه بی نتیجه‌بوده است اما اکنون دست ازعملیات‌خود برداشته ودراین‌کاروانسرا سکونت‌گزیده و آنرا ملك طلق خـود میدانست . این گزارش را رضا برای من حکایت کرد وگفت این آقای سارق هرگز بکسانیکه بمنزل او واردمیشوندستبردی‌نمیزند و شجاع الدوله(۱) باآنهمه قدرت نتوانست اورا دستگیر کند .

دراینروزدرطی مسافرت دهقانان زیادیرا دیدم که درطول‌راه گدائی میکردند قحطی آنانرا بصورت اسکلت های زنده‌ای درآورده بود دیدن اطفال بسی حزن انگیزتر بود صورتهای کوچك آنها چین خورده و بطور

(۱) خیال میکنم که این نام را ذکر کرده‌باشم . این شخص یکی‌ازمالکین عمدهٔ آذربایجان‌بود وازستونهای محکم نفوذ روس بشمارمیرفت درموقع پیشرفت ترك درپائیز ۱۹۱٤ زد وخورد شدیدی با آنها کرد وبالاخره در میاندوآب دراین جنك کشته شد .

عجیبی با استخوانهای برآمده صورت پیر بنظر میآمدند (۱) اما بنظر نمی‌آمد که‌دهکده‌حاجی‌آقاچندان از قحطی رنج دیده باشد زیرا که سکنه آن سالم و دارای صورتهای با آب و رنگی بودند ما تصمیم گرفتیم که قبل‌ازطلوع آفتاب‌حرکت کنیم زیرا که درموقع حرکت ازباسمنج چاروادار ها بمن گفته بودند که باید صبح زود حرکت کرد تا حیوانات ازحرارت‌آفتاب در زحمت نباشند منهم با اصطلاحات این‌کاروانیان و نیرنگهای‌آنها آشنا شده بودم . مثلا صبح در موقع بار کردن اثاثیه با تعجب میگفتند که شبانه بارها سنگین شده‌اند ویاآنکه زمزمه میکردند که عجب بدبختی بما روی آورده است نه خودمان نان سیر میخوریم ونه زن و بچه‌مان پول‌دارند که زندگانی کنند پیوسته این جملات در حضور من تکرار میشد و من بآنها اعتنائی نمی کردم زیرا که برطبق قرارداد نصف پول را داده بودم وتصور میکردم که باید رئیس آنها متحمل مخارج آدمها وچهارپایان باشد.

۲۸ آوریل ۱۹۱۱ در ساعت ٤ از خواب برخاستیم ولی در ساعت ۸ وربع حرکت‌کردیم زیرا که در اینجا صحنه اول درام بـا چاروادارها شروع شد رئیس‌آنها یعنی چاروادارباشی که پول‌گرفته ومیبایستی متحمل مخارج‌کاروان باشد پس از دوروزحرکت دیده نشد رفیق ومعاون او سید محمود با اوقات تلخ و ترشروئی بمن میگفت که او باید حالا پیدا شود و گاهی‌هم ازکاروانسرا بیرون میرفت و بافق نظری می‌انداخت که شاید مشهدی اکبررا ببیند ... این کمدی ناهنجارمرا عصبانی‌میکرد ونمیتوانستم پولی بآنها بدهم زیرا پولی که همراه داشتم فقط‌برای مخارج شخص‌خودم با حساب درنظر گرفته بودم نه برای مخارج تمام‌کاروان . بنا براین متغیر شدم و برضاخان غلامباشی پرخاش کردم آن بیچاره‌هم بواسطه عدم تجربه درمقابل چاروادارها که نمی‌خواستند بدون حضور چاروادار باشی حرکت کنندگیج شده بـود بالاخره تصمیم‌گرفتم که بمسافرت ادامه دهم و گفتم هرچه باداباد و بیست تومان برای مخارج بآنها دادم بعلاوه از پیدا شدن پیش‌قراولان‌آمبولانس فرانسه که ازهمین راه قصد رفتن بفرانسه‌را داشتند

(۱) ناحیه ارومیه‌هم قحطی‌را باصورت هولناکش‌دید اشخاص موثقی‌مردار خواری اهالی‌را برای من نقل کرده‌اند .

اطمینانی حاصل کردم با وجود کشمکش با چاروادارها و حالت عصبانی که بمن دست داده بود نتوانستم از خنده خود داری کنم زیرا که همان آدم بادکوبه ای دیروزی را دیدم که با احتیاط تمام با قدمهای محکم بیکنفر فرانسوی که از خستگی درحال خمیازه و ضعف بود و فقط کلاه خودی که بر سرداشت اورا ازایرانیان متمایز می‌ساخت نزدیك شد . این مرد مشتاق تفنك با او مذاکراتی کرد ولی بنتیجه‌ای نرسید زیرا که فرانسوی ضعیف یکدفعه جانی گرفته دست بتفنك برد و اورا طوری تهدید کرد که متوحشانه عقب نشینی اختیار نمود فرانسوی‌هم خمیازه را فراموش کرده وشلیك خنده را سرداد که حتی‌شترهاهم که دایره وارخوابیده وموقرانه نشخوارمیکردند سرهای غاز مانند خودرا بلند کرده ومتوجه این صحنه شدند .

باری وضع جدی من تأثیرخودرا بخشید و رضاخان جرئتی پیدا کرد چاروادارها برای خریدنان بطرف ده دویدند وبلافاصله اثاثیه‌را بار کردند اما سید محمود هنوز تأملی داشت و مردد بود که آیا باید مطابق میل من رفتار کند و یا باز هم منتظر مشهدی اکبر باشد بنا براین من اجباراً باو تهدیدی کرده وگفتم اگرحرکت نکنی نسبت بتو وهمدست منقلبت چنین و چنان خواهم کرد سید ناچارتسلیم گردید وپس‌ازآنکه رئیس‌سارقین دعائی بدرقه ما کرد براه افتادیم . بواسطه تأخیردرحرکت اینروز بما بدگذشت واز حرارت آفتاب رنج دیدیم . راه‌هم ناهموار و از تپه‌های لم‌یزرع عبور میکرد پس‌از یکساعت بدشت وسیع باتلاقی رسیدیم قاطرهای حامل تخت روان دریکی‌از نهرهای متعدد لجن زار فرورفتند با زحمت خانم را ازتخت بیرون‌آوردیم وچاروادارها باکوشش زیاد حیوانات را از لجن زار خلاص کردند وبراه افتادیم . از دهکده کوچکی گذشتیم ، درکنار آن در سمت راست‌جاده‌آثاربرجی‌در دامنه‌تپه‌ای نمودار بود که با سنگهای بزرك ساخته شده و دارای ۲۵ متر طول وده متر عرض بود پس از عبور از این دشت دوباره گرفتار تپه‌های متعدد شدیم اشعه آفتاب سوزان ما را ناراحت کرده بود در طول راه هم آثار آبادی دیده نمیشد بالاخره پس از دو ساعت بکاروانسرای کوچکی رسیدیم . در فاصلهٔ دو کیلومتری دهکده تکمه‌داش واقع بود (می گفتنددرآنجا سنك متخلخلی‌است که درروزهای جمعه نوری

ازآن متصاعد میگردد) یاور میگفت نایب‌الحکومه و رئیس قراسورانها دراین ده هستند قبل‌ازرسیدن باین‌کاروانسرا من قدری ازکاروان که نظر بضعف حیوانات و سنگینی تخت روان عقب مانده بود جلو بودم بالاخره پس‌از ٦ ساعت راه‌پیمائی که بیشتر آنرا پیاده طی کرده‌بودم بمنزل‌رسیدیم بمحض ورود همان دو سوار دیروزی را دیدم که آماده حرکت بودند این دفعه از مکالمهٔ آنها که بزبان ترکی عثمانی بود یقین حاصل کردم که حدس من صائب بوده واین افسر ترك‌است خلاصه او با موزری که دردست داشت سوار براسب شد من‌با نظرحسرت باسبان‌آنها نگاه میکردم زیرا که اسب من بقدری ضعیف وناتوان بود که سررا پائین انداخته ونمی‌خواست بسایه نزدیك‌هم پناهنده شود.

کمی بعد کاروان رسید اما منظره آن بی اندازه رقت‌آور وامکان اعتمادی بآن نبود ازهمه بدتر کاه هم دراین‌کاروانسرا یافت نمیشد وناچار توشك کهنه ای را شکافته ومقداری‌کاه ازآن بیرون‌آورده بحیوانات‌دادند براستی ما فوق‌العاده ناراحت بودیم علاوه برتقلب چاروادار باشی قحطی هم این نواحی را ازهرچیزمحروم ساخته بود در تبریز بـا اهتمام موسیو مولیتور Molitor مدیر گمرك ممکن بود آذوقه ای تدارك شود درآنجا من‌کاروانهائی را میدیدم که کیسه های گندم حمل میکردند وروی آنها نوشته بودند غله دولتی اما درخارج تبریز و منازل بین راه قحطی شدیدی وجودداشت وکسی هم درفکرعلاج نبود.آدمها بصورت های‌خیالی واشباح اموات شباهت داشتند تا چه رسد بحیوانات . پس ازمختصرفکری تصمیم گرفتم تا اندازه ای که حیوانات توانائی دارند براه ادامه دهم اما این‌حساب‌را نکردم که تا منزل گچین چگونه باید راه طی شود . حقیقت با فرض من بسیارتفاوت داشت بمحض اینکه ازکاروانسرا جدا شدیم جاده‌به‌مسیل‌های عمیقی برمیخوردوفرازونشیب های بسیارسختی داشت . حیوانات نیرومند هم بزحمت میتوانستند دراین جاده راه بروند تا چه رسدبحیوانات ضعیف وبیجان ما وچقدرخوشوقت شدم که از این محل موسوم باوچ دره (سه دره) خارج گردیدیم وعاقبت درتاریکی شب‌بدهکده خرابه ای‌رسیدیم که دارای دونام بود یکی دوات‌گرودیگری امامیه این ده دورافتاده‌فقط

۱۵ خانه داشت که دراطراف کاروانسرای قدیمی شاه عباسی واقع شده بود درساعت هفت ونیم ما دورهم جمع شدیم یك کلبهٔ گلی بدوی برای من وخانم معین کردند که با لنسبه تمیز بود . من اقلا صدبار لعنت خداو پیغمبر را برسر سیدمحمود واعقاب اوفروریختم اما بلافاصله باطناً نسبت باووده حیوانش که درسلاخ خانه هم آنهارا قبول نمیکردند حس ترحمی درمن ایجاد گردید وقتی که این حیواناترا درتبریز بما نشان دادند مدتی استراحت کرده بودند اما پس ازسه روزراه پیمائی بکلی ازکارافتاده ودرنهایت ضعف نفس زنان با قدمهای سست حرکت میکردند این نکته نیزقابل توجه است که ایرانیها نسبت براه وفواصلی که باید طی کرد کاملا بی اطلاع هستند مثلامن میپرسیدم که چه وقت راه خوب خواهد شد درپاسخ میگفتند که ازتبریز تا اینجا ما درراه شوسه حرکت کرده ایم ازاینجا ببعد راه خراب تراست هیچکس در فکر تعمیرراه نیست وبا این حال درمواقع خشکی آنرا راه گالسکه رو میدانند . بحرف اشخاص هم نباید اعتماد پیدا کرد. اگر بپرسید تافلان محل چقدرمانده فورا میگویند یارم آقاج (نیم فرسخ) شما خوشوقت میشوید که سه کیلومترونیم راه دارید اما پس ازآنکه ۵ کیلومتر رفتید بازازرهگذری فاصله را میپرسید با کمال تعجب میشنوید بیر آقاج (۷ کیلومتر) البته در ایران جملهٔ (وقت گرانبهاست) معنی ندارد . راستی خانم من بقدری حوصله نشان داد که ازتوصیف خارج است بالاخره بمنزل خرابی رسیدیم همینطور که سایرین هم گفته اند باید گفت کسانیکه حوصله ندارند درخاور آنرا پیدا میکنند و کسانیکه حوصله دارند درآنجاآنرا ازدست میدهند ...

روز بعد ۲۹ر٤ر۱۹۱۸ صبح زود سید با وضع غیر مترقبه ای به جنب وجوش افتاده وبا وجود ناتوانی حیوانات وتحمل سختی های اوچ دره با قیافه محجوبانه و اطمینان بخشی گفت باید حرکت کنیم ولی من عقیده داشتم که اقلا یکروز توقف خواهد کرد تا حیوانات جانی بگیرند باور بمن گفت که این حیله چاروادای است معمول این است که اگر مسافر کاروانرا مجبور بتوقف نماید باید مخارج آن روز را شخصاً بپردازد وروی همین حیله بود که مارا ازخواب بیدار کردند وباهای وهوی زیادی شروع کردند ببار کردن حیوانات وطوری وانمود میکردند که این حیوانات سر کشند و

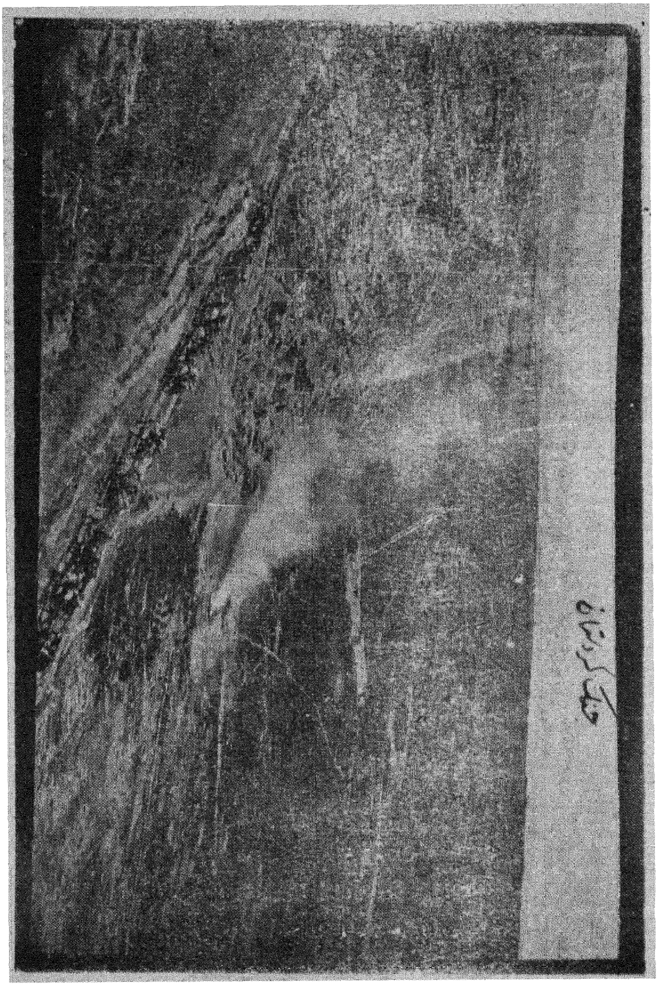
باید زودتر آنهارا بار کرد تا مطیع گردندواطمینان همداشتند که ما امروز از فرط خستگی حرکت نخواهیم کرد ولی بعد ملتفت شدند که در حساب خود اشتباه کرده اند زیرا که من باالحن جدی وتندی باو گفتم که در رفتن شتاب‌دارم وپولی هم درکار نیست که برای کاروان آذوقه و علیق خریداری کنم . درصورتیکه خود شمـا مایل بماندن باشید مسئله ایست جداگانـه ظاهراً گفتارمن در او تأثیری نکرده هیاهوئی راه انداخت و پیوسته فریاد میکشید یا الله ... یا هو.. یاعلی .. بار کنید اما من ایستاده تماشا میکردم واعتنائی برفتار اونداشتم دیدم ناگهان صدای سید قطع شد ومثل این بود که‌تمام‌انرژی‌خود راازدست داده‌است . من فقط محض‌تسلی باو گفتم مانعی ندارد یکروز توقف میکنیم انشاالله چاروادار باشی هم میرسد وکارها رو براه خواهدشد.البته‌این کلام من از روی ظاهر بود و باطناً میدانستم که باید تا خاتمه مسافرت متحمل مخارج کاروان باشم رفتار فرشتگان نگاهبان ما یعنی قراسورانها هم خالی از سرگرمی نبود با اینکه من آنهـا را رسما مرخص کرده بودم و درطی مسافرت هم دیده نمیشدند نمیدانم چگونه صبح یا عصر سر و کله آنها پیدا میشد و مطالبه انعام میکردند اما ایندفعه من بسختی بآنها جواب دادم وآنها فهمیدند که تمام فرنگیان سر کیسهٔ خود را برطبق میل آنها بازنگاه نمیدارند و ازآن ببعد ناپدیدگردیدند وتنها یاورماند که همه روزه عصر یکتومان خودرا میگرفت وپس ازتماشای‌آن آهی کشیده درجیب خود میگذارد .

خلاصه در این روز ما استراحت‌کاملی کردیم در اینجـا مناظر جالب توجهی نبود این دهکده خراب وفقیر درمیان تپه ها واقع ونهرآبی زمزمه کنان ازآن میگذشت من دستور دادم چادر سفری را درآن طرف نهر سرپا کردند ومشغول مطالعه شدم چند نفر دهقان بدبخت در کنار نهر بزی راکه درحال مردن بود کشته ودرمیان خود تقسیم میکردند وسگها را بـا هیاهو دورمیساختند که مبادا خانوادهٔ آنها را ازقطعات این گوشت محروم نمایند .کاروانسرای شاه عباسی هم چیز دیدنی نداشت اینگونه خرابه های درهم ریخته که مأمن خفاشان و جغدها وغیره هستند همه جا درشاهراه ها دیده میشونددرصورتیکه اگربخواهند تعمیرآنها اشکالی ندارد و مسافرین

پناهگاههای مطلوبی خواهند داشت این دهکده که برحسب تصادف ما یك روز در آن ماندیم پامام جمعه قزوین تعلق داشت و بهمین مناسبت نام آنرا امامیه گذارده بودند مالك آن کمی پیش بنا بر رأی انقلابیون ایران بقتل رسیده بود بطوریکه میگفتند آقای امام مالك ۱٤۰ دهکده بوده و مانند سایر مالکین قحطی را مغتنم شمرده و گندمها را احتکار کرده بود تا ببهای گزافی بفروشد بحدی این ده فلاکت زده بود که زارعین بزمرده ای را مائده بهشتی تصورمیکردند.

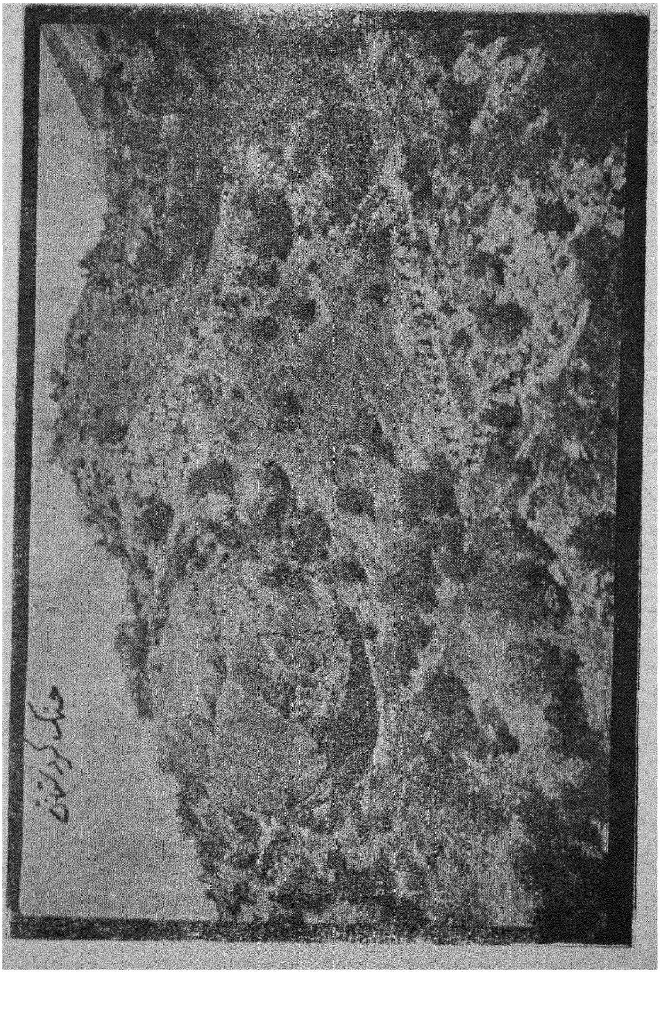
رضاخان ما توانست بازحمت ده دانه تخم مرغ ازتمام این خانه های ویران جمع کند. من نیز دهقانی را فرستادم که ازدهکدهٔ مجاور بره ای برای ما خریداری کند او هم سوار الاغ ضعیفی شده و رفت این حیوان خستگی ناپذیر و بسیار مفید را در تمام جاده های ایران خواهید دید بهترین خانه این دهکده همین بود که ما در آن منزل داشتیم در کنار آن سنك پاره های زیادی رویهم ریخته و معلوم بود بناهائی در این جا وجود داشته که همه ویران شده است اطاق ما دیوارهای گلی داشت که بشکل منحنی بسقف متصل میگردید در سقف آنهم چند تیر بد شکل دیده میشد برای تزئین هم سوراخی داشت که روشنائی ازآن بدرون میتابید و دارای دو لنگه در خشن بود اما چون محل سکونت دهقانان نبود تمیزمانده بود وقتیکه تخت خوابهای مارا باز کردند دیگرجائی برای حرکت نداشتیم از منزل همسایه که نصفش جای سکونت آدم و نصف دیگرش طویله حیوانات بود بویعفونتی استشمام میگردید با این حال این کلبه نظر بسادگی بدوی مطبوع طبع خانم ومن واقع گردید. بعدها درطی مسافرت بصاحبان‌منازل یعنی دهقانان خوش ذات که اخلاقشان بواسطه کثرت مسافرین فاسد نشده بود برخوردیم که با مهربانی خاصی ازما پذیرائیهای گرم بعمل میآوردند و ما ازمصاحبت آنها لذت میبردیم.

روز۳۰ر٤ر۱۹۱۸ ساعت٤ بامداد برخاستیم وساعت ٦حرکت کردیم من تقریباً همیشه ازکاروان فاصله داشتم خانم دوباره میل کرد درتخت‌روان به نشیند چون کاروان کند حرکت میکرد من با یاور جلو افتادیم و او مرا از نقل داستان شورش حاج امیر تومان سرابی سرگرم میداشت. میگفت



درسال گذشته امیر تومان بقدری ازقدرت خود اطمینان حاصل کرده بود که تبریز و حکومت آنرا بکلی فراموش کرده و بنام خود سکه میزد البته حکومت هم نمیتوانست با او مقاومت کند بالاخره قشون نظامی در تحت فرمان کاپیتن اسلیویتسکی **Slivitsky** با توپخانه قلعه اورا محاصره

کرد وپس از چند روز امیرتومان دستگیر وبامر ولیعهد تیرباران گردید زیرا ولیعهد میترسید که مبادا ورود او به تبریز باعث شورش شود . یاور هم این داستان را بمناسبت دیدن قله های جبال سراب مستوردربرف که از سمت چپ خود نمائی میکرد ومنظرهٔ یکنواخت تپه‌ها را تغییرمیداد شروع



کرد درنزدیکی دهکده غریب دوست گرفتار طوفان و تگرك شدیم دراین قریه برای صرف ناهار توقف نمودیم یکساعت بعد کاروان رسید غذائی با اشتها خوردیم و با زمزمه گوش نواز رودخانه که از باغهای بادام عبور میکرد یکساعت بخواب رفتیم .

دراین جا قبل ازورود کاروان بازتخت روان درباتلاقی مانده وخانم بزحمت افتاده بود من مانند بازیگری که تنها روی صحنه آمده وبازی نا مطبوعی بکند با ژست های مخصوصی بسید پرخاش کردم حتی جملات - تردیدآمیزی هم نسبت بسیادتش بزبان آوردم که موجب خنده دهقانان گردید و آنها بسی خرسند شدند که یکی از این سورچرانها که به بهانه سیادت درمنزل آنها وارد میشود وغذای خوب میخورد ودرعوض حضور بابرکت خودرا بآنها تحویل میدهد موردعتاب وخطاب من واقع شده است پس از خروج ازغریب دوست من غفلت کردم که به نصیحت یاور گوش دادم اوبمن پیشنهاد کرد که ممکن است ازراه نزدیکتری بخواجه غیاث برویم بنابراین همراه اوحرکت کردیم وپس ازطی مسافتی درمزارع شخم خورده که تازه کاشته وآب داده بودند بزحمت افتادیم وپس ازآن هم درمیان تپه هاسر-گردان ماندیم تیرهای تلگراف که راه رانشان میدهند ازنظر ناپدید شده بودند خوشبختانه بچوپان پیری برخوردیم که مارا براه باریکی دلالت کرد عبور ازاین راه بسیار سخت وخطرناك بود مخصوصاً آنجائیکه بقریهٔ تاریخی ترکمان چای (محلی که عهد نامه روس وایران درسال ۱۸۲۹ درآن انعقاد یافت) نزدیك بود راهی که باید مارا برودخانه برساند سراشیب بود و میبایستی ازمیان مزارع سبز عبور کنیم وبه تخته سنگهای فراوانی برمی خوردیم دراین جا فکر من متوجه کردستان شد که بحالت توحش باقی مانده ودرعین حال آزاد وتوانا ودست نخورده باقی مانده است سید که بعد از شنیدن تغیرات من راجع به تخت روان با کسالت حرکت میکرد همینکه دانست بمنزل نزدیك شده ایم ناگهان قدم را تند کرد ودرمیان تپه ها ناپدید گردید اوهمیشه این کاررا میکرد یعنی در نزدیکی منزل جلو میرفت و کاروانسرائی را انتخاب میکرد پهلوی سماور قهوه چی می نشست وچپقی میکشید اما من بعنوان صاحب اختیار کاروان درخواجه غیاث دوباره اورا

مورد ملامت قراردادم که چرا ازکاروان جدا شده است . خواجه غیاث ده بزرگی است که بوضع غریبی درچین خوردگی زمین دردوطرف رودخانه عمیقی واقع شده است همینکه سید ما را دید که بطرف رودخانه سرازیر می شویم جلوآمد وفریاد کرد منزل خوبی برای شب تهیه کرده‌ام چون بی اعتنائی مرا دید خاموش شد گفتم زودتر بطرف کاروان که عقب مانده است برو تو باید همیشه در فکر کاروان باشی دراین جاهم بمحض ورود مانند منزل حاجی آقا دهقانان هجوم آوردند و هریك منزلی را با اوصاف زیاد پیشنهاد میکردند اما من خانه‌ای را که درمدخل قریه واقع وتازه ساز بود انتخاب کردم دهقانان با اوقات تلخی باستهزای صاحب خانه پرداختند درهرحال این لحظه ورود بمنزل بهترین لحظات اوقات ما میباشد ومیتوانیم در کنار سماور درازبکشیم وغذائی بخوریم وبخوابیم معلوم است پس از طی مسافت زیاد وخسته شدن برروی زین این لحظه لذت مخصوصی دارد واقلا چند ساعتی ازاسبان ضعیف نیمه جان که میترسیدیم بآنها شلاق بزنیم مبادا آخرین انرژی حیاتی آنها ازدست برود خلاصی حاصل کرده‌ایم .

درحین استراحت من دربارهٔ تصادفات این روزفکر میکردم. یکدفعه بدهقانی برخوردم که بخوبی شناخت که من روسی هستم باشتاب تمام بطرف من دوید و گفت : میگویند در روسیه مجدداً نظمی پیدا شده وپادشاهی به تخت نشسته است این جمله راگفت وبفوریت دور شد ومرا درتحت تأثیر گفتار خودگذارد دفعه دیگر نیز دهقانی بمن برخوردکه بااوصحبت زیاد کردیم او سوار برالاغی بود هنگامیکه هردوتوقف کردیم که حیوانات نفسی بکشند الاغ او فوراً بخوردن خار مشغول شد اما یابوی بیجان من سررا پائین انداخت وپوزه‌اش درخاك فرو رفت ومگسان درشت بآن حمله ور شدند . دهقان ازوضع قریه خودصحبت میکرد وضمناً بهای یك باتمان نان را درتبریز ازمن میپرسید وموجب تعجب اوشد که من نتوانستم پاسخ درستی باوبدهم بعد کیف پول خودراباز کرد وازآن یك منات کاغذی بیرون آورد وازمن بهای آنرا پرسید من باوگفتم که این ازمناتهای رومانو وبهتراز اسکناسهای دیگر است. بابشاشتی بمن گفت من این مسئله را خوب میدانم وفقط اسکناس نیکلا ایوانویچ را قبول میکنم شنیدن این کلمات ازدهان یکنفر

دهقان فقیر ایرانی در آن جادهٔ پر گرد وخاك اسباب تعجب من شد او چپق خود را کشید وازمن خدا حافظی کرد و مرا با افکار حزن آورم گذارد ورفت • بطور کلی ایرانیان مردمان بسیار مهربان و مؤدبی هستند از ساده ترین اشخاص گرفته تا اشخاص متشخص همه خوش محضراند و انسان از معاشرت آنها لذت میبرد بشرط اینکه در موقع صحبت مقاصد خاصی نداشته باشند چه اگر راجع بکاری ملاقات نمایند قضیه برعکس است ودرچنین مواقع آدم باید مجرب وآزموده وآگاه باشد وحوصله زیادی بخرج دهد ونباید از نظر دور داشت که دراین موارد وقتی که ایرانی بگفتار شما گوش میدهد دراین فکر نیست که شما چه میگوئید بلکه درفکر این است که برای چه شما این مطالب را باو میگوئید . البته ممکن است کسانی این عقیده مرا نپسندند اما میدانم اشخاصی که درایران کار کرده‌اند عقیده مرا تکذیب نخواهند کرد (۱)

اگرمن ازاین ملاقاتها ذکری میکنم برای این‌است که بغیرازصحبت با یاور و ملامت کردن بسید سرگرمی دیگری نداشتم . طی کردن اینراه پرمشقت وهمیشه یکنواخت بود . دراین کشور بدبخت وبدون امید که گرفتار قحطی شدیدی هم شده بود جزیك مرك با آرامش چیز دیگر مشاهده و احساس نمیشد یاور میگفت که ما در فصل مساعدی مسافرت میکنیم زیرا کمی بعد شاهسونها (قبایل ترك) با اغنام و احشام از این نواحی عبور میکنند و بطرف هشت رود میروند و در طول راه بخانه دهقانان دستبرد میزنند حتی بزنان هم دست تعدی درازمیکنند اینگونه سرقتها دراین تپه‌ها زیاد واقع میشود بهرحال من خیال میکنم که این مسافرت پر زحمت برای من خالی‌از فایده نبود زیرا که با اوضاع فلاکت بار طبقه دهقان این سرزمین کاملاآشنا شدم . برای آگاهی ازاین اوضاع لازم است طعم نامطبوع رنجهای ملال‌آور خاوری را چشید ودر ضمن مسافرت باکاروان درخرابه‌های پراز پهن و کثافات منزل کرد واز حرارت تپاله خشك گاو گرم شد و زنانی‌را مشاهده کرد که ازشدت سختی کارها وازدواجهای قبل‌از وقت زود

(۱) بعدها در زمان مهاجرت با مردمان فهمیده ایرانی آشنائی پیدا کردم و با آنها روابط صادقانه وبا اعتمادی داشتم.

پیر میشوند و اطفالی را دید که در میان حیوانات اهلی و کثافات آنها با چشمان مریض وسرهای کچل و پرجرب وخوردن غذاهای نفرت آور زندگانی می کنند وکاملا در این اوضاع وحشت آور که برای خاور شناسان مجهول مانده است وارد گردید وعیناً این زندگانی فقیرانه‌را که فاقد شجاعت است وآن نیرورا ندارد که در مبارزه حیاتی داخل گردد مشاهده کرد . بیچاره و بدبخت دهقان که باید انواع شکنجه و زحمت را از مباشر گرفته که محصول را برای مالك از دست آنها میربابد تا افراد قبایلی که مسلحانه می‌آیند و اورا لخت میکنند و آخرین حاجت دست اورا میبرند تحمل نماید وبرای اوعلاجی غیرازمردن نیست و کسی‌هم دیده نمیشود که لزاین اوضاع اسف‌آور تأثری حاصل کند ویا مختصرحس ترحم‌وشفقتی بروزدهد هزارها دهقان دراین قحط سالی‌جان‌سپردند خلاصه اینکه‌انسان درحال عبورازچنین کشوری کاملا ناراحت ومتأثرمیگردد وتعجب میکند که تا چه اندازه دهقان ایرانی صبورو بردباروزحمت کش است واگر لقمهٔ نانی داشته باشد بانشاط است وخودرا خوشبخت میپندارد .

روز در۱ر۵ر۱۹۱۸ درساعت ۸حرکت کردیم و من ناچارمیبایستی تمام مخارج کاروانرا متحمل شوم سیدهم چون استطاعت پرداخت مخارجرا درمن دید احترامی نشان میداد حتی ازاین ببعد رضای مارا هم رضاخان خطاب میکرد رضا هم چون فهمید که کفه ترازو بطرف ما میچربد مانند روزهای اول دیگراورا سیدآقا خطاب نمیکرد بلکه بطوراختصاراوراسید میگفت گاهی هم بشوخی القاب وعناوین خاصی باومیداد خانم درتخت‌روان بود وپس ازطی ٤ یا ٥ کیلومترحیوانات حامل آن در نهری که از جاده عبورمیکرد خوابیدند خانم اجباراً براسب سوارشده وبما ملحق گردید و واقعهٔ تألم‌آورخودرا نقل کرد . من ویاوروراوسه نفری براه ادامه‌دادیم واز کاروان جلوافتادیم این یاورمحترم که بخرج ما زندگی‌میکرد بکلی ازراه بیخبربود درصورتیکه بقول خودش همیشه این راه را برای تأمین و حفظ مسافرین باید طی کند اوبمن‌اطمینان‌داد که ظهر بکاروانسرای‌خوبی‌خواهیم رسید ودرآنجا باصرف چای استراحتی‌میکنیم تاکاروان برسد بر عکس ساعت معهود رسیدیم بخرابه ای که هیچگونه پناهگاه و سایه ای نداشت

آفتاب سوزان هم درسمت الرأس بود نه فقط دراینجا قهوه خانه و آدمی پیدا نمیشد بلکه سایه ای هم نبود که لحظه‌ای ازحرارت آفتاب درپناه باشیم این کاروانسرای خرابه درهم نداشت وخار وخاشاك اطراف آنرا احاطه کرده بود درنزدیکی آن چند سیاه چادر دیده میشد بخیال اینکه در آنجا چای وقاتق (ماست) پیدا میشود بآنها نزدیك شدیم چای وماستی آوردند اما اولی را ازشدت شوری و دومی را ازگرمی و ترشی نتوانستیم بلب برسانیم خواننده میتواند حال مارا بتصور آورد که با وجود خستگی و حرارت آفتاب تاچه درجه یأس بماروی آورد و فهمیدیم که یاور با تصاویر خیالی مارا فریب داده است اماخوداومثل اینکه هیچگونه اتفاقی روی نداده اسب خودرا بست ودرسایه آن دراز کشید.من با نتظار رسیدن کاروان بارانی خودرا باپلاس برسرچوب کرده مختصرسایه‌ای فراهم کردم واستراحتی کردیم غافل ازاینکه اوضاع بدتری درپیش داریم خلاصه پس ازاستراحت دوباره براه افتادیم جاده بتدریج متروك و وارد تنگه باریکی پر از تخته سنك شده واز کنار مسیلی رو ببالا میرفت بالاخره بقله تپه ای صعود کردیم وناگهان گرفتار رگبار شدید مخلوط باتگرك شدیم ازیاور پرسیدم ما کجا هستیم و کاروان چه شد متأسفانه از پاسخ او چیزی نفهمیدم پیوسته بمن اطمینان میداد که شاهراه همین است و بزودی بمیانه خواهیم رسید من بجوابهای اوقانع نمیشدم زیرا که با تعیین مسافت ایرانی آشنا شده بودم وبااینکه میدانستم غلامباشی همراه کاروان است بازتشویش داشتم . باطراف نظرانداختم بنظرم آمد که در سمت چپ درنقطهٔ بسیاردوری دررأس کوهی نقطهٔ سفیدی درحرکت است تصور کردم که شاید همان تخت روان ما باشد اما مشاهده آن موقتی بود وبزودی ناپدید گردید باران قطع شدازگردنه پائین آمدیم ، گرسنگی وتشنگی فشارزیاد بما وارد میآورد وازلباسهاهم آب میریخت اما کمی بعد دراثر تابش آفتاب که تازه از زیر ابر بیرون آمده وحرارت آن طاقت فرسا بود خشك شد قدری بعددره‌ای درمقابل ما پدیدار گردید که درآن رودخانهٔ بزرگی جریان داشت . آب آن مانند ریزه های نقره در اثرتابش خورشید میدرخشید در پائین دره کاروانسرائی نمودار شد وما از دیدن آن خوشوقت گردیدیم و تصور کردیم که محل مسکون و آبادی است یاور متقلب هم تصورات مارا

تأیید میکرد اما چون بآن نزدیك شدیم متأسفانه تصورات مانقش برآب شد. کاروانسرائی بود که آثار تعمیر درآن دیده میشد ولی متروك وغیرمسکون بود. ازشدت گرسنگی وتشنگی بیطاقت‌شده بودیم‌زیرا که از ساعت ۸ باینطرف روزه گرفته بودیم یاور را فرستادم که محل مسکونی پیدا کندولی نتیجه‌ای حاصل نشد ابداً آثار آبادی درآنحوالی‌دیده نمیشد نه باغی بود ونه مزرعه‌ای تنها همان رودخانه بزرك را میدیدیم که بانهایت شدت‌آب گل آلود خود رامیغلطانید وطیوربحری در بالای‌آن در پرواز وصداهای غریبی میکردند منظره این تابلو بسیارجالب ودلربا بود ولی بشرطاینکه باخاطری خوش‌بآن نظراندازندنه باشکم گرسنه‌وپریشان حالی. این‌همان‌رودخانه‌ای‌بود که ازمیانه عبورمیکرد وموسوم است بمیانه چای تخته سنگهای ساحل چپ‌آن جابجا مناظر غریبی ارائه میدادندگاهی مانند دیوار های کنگره دار وگاهی مانند برجهای صعب‌الوصول در زیر آسمان‌نیلگون خودنمائی میکردند چین‌خوردگیهای عمیقی دراین دیوارها راه عبوری به سیل که‌در وسط علف های‌سبز جریان داشت میدادندگاهی هم اشجاری در مسیلی دیده میشدند من برای کشف منزلی باکمال دقت بآنها مینگریستم اما جزیأس نتیجه‌ای نمیگرفتم ناگهان یاورتند کرد وبما فشارآورد که بایدزودتررفت‌زیرا که راه دراین کوهستان صعب العبور است وباید قبل ازغروب آفتاب بمیانه برسیم این راه باریك بتدریج ازرودخانه دورمیشد ودرکنار کوهی‌گاهی ببالا وگاهی بپائین میرفت و زاویه های ناراحتی‌داشت دراین زمین سنگلاخ باز من بخیال کردستان و پرتگاهها و کوه پاره های غلطیده افتادم ولی درمقابل خانم جرئت آنرا نداشتم که در این باب اظهاری بکنم اسبهای ما ناتوان شده بودند ومامجبور شدیم که پیاده راه‌برویم وآنها را بدنبال خود بکشیم مبادا در اولین برخورد براه سر بالائی بایستند وما مجبور شویم دربالای این رودخانه پرهیاهو بمانیم باری با هر زحمتی بود بالاخره رسیدیم بمحلی که راه بالنسبه بهتر بود وفهمیدم که کاروان ازچنین راهی عبور نمیکند زیراکه دراین راه تخت روان را نمیتوان‌برد درحالیکه به یاور ومقدرات خودلعنت میفرستادم بانهایت ناتوانی تاساعت ۵ راه پیمودیم بدون‌آنکه آثاری از

میانه پیدا شود ازشدت تشنگی هر نوع فکری را ازخاطر دور ساخته در کنار نهری روی زمین‌خوابیدیم‌وازآب‌آن‌حریصانه نوشیدیم طعم‌نامطبوعی ازآن‌آب‌گل‌آلود دردهان ما پیدا شد معهذا نیروئی یافتیم واسبان ما هم ازآشامیدن این آب‌جانی گرفتنددرهمین‌موقع صدای فریادی بلند شدچون بطرف‌آن متوجه‌شدم رضا را دیدم که صدا کنان بطرف ما میدود واسب‌خود را دردنبال‌میکشد آنوقت من یقین کردم که نقطهٔ سفیدی که قبلا بنظر من آمده بودهمان‌تخت‌روان‌بوده ورضاهم درهمان موقع مارا دیده است‌وچون میدانست که ماآذوقهٔ همراه نداریم کیسه‌آذوقه‌و بطری ترمس Thermos رابرداشته وبسراغ ماآمده است وسه ساعت در بیابان سرگردانی کشیده تابمارسیده است من اظهار امتنان زیادی‌ازاو کردم. یاورهم‌درزیرلب‌چیز-هائی میگفت که‌اشتباه خودرا ازمیان ببرد . رضا بما گفت که شما راه‌خوبی را انتخاب‌نکرده‌ایدراه معمول همان است که آنرا توپ یلی (راه توپ‌رو) میگویند که ازقلل‌کوهستان عبورمیکند ومیانه چای درسمت راست‌فاصلهٔ زیادی ازآن دارد وفقط درنزدیکی میانه بآن ملحق میگردد . بنابراین‌ما ازرودخانه جدا شدیم وپس از عبور ازگردنه‌ای باغهای میانه را دیدیم و بالاخره درساعت ٦ بحوالی‌شهررسیدیم ازاسبان پیاده شده مدتی در کنار جاده بانتظار ورودکاروان توقف کردیم من یاور را بشهر فرستادم و به رئیس تلگرافخانهٔ انگلیس پیغام دادم که منزلی برای ما تهیه کند مبادا در کاروانسرا به مله که حشره‌ای موذیست گرفتارشویم اگر این حشره‌انسان را بگزد تب شدیدی عارض میشود ومدتی باید رنج کشید تا معالجه گردد اما باید دانست که‌فقط اشخاص غریب ازاین حیوان آزار میبینندوسکنهٔ بومی چون بسم آن‌عادت کرده‌اند از آزارآن بر کنار هستند.

دراین‌موقع آفتاب درشرف‌زوال‌بودوپسران کوچك گله‌های مواشی‌را بطرف‌شهرمیبردندما ازآنها تقاضا کردیم که‌مقداری‌شیر بمابدهنداماآنها درحالیکه برالاغهای کوچك سوارو پاهارا ازدوطرف آویخته و حرکت میدادند ودر رفتن شتابی داشتند بدرخواست ما اعتنائی نکردند وحاضر نشدند که پولی گرفته بماشیربدهند بتدریج‌آفتاب رفت وتاریکی شروع‌شد وانتظار ما درکنار راه نتیجه‌ای نداشت ناچار بطرف دفترتلگرافخانـه

حرکت کردیم وچون دفتر در آن طرف شهرواقع بود اجباراً میبایستی از میان شهرعبور کنیم اهالی شهر همه در خواب بودند گاهی بروشنائی کم نوری برمیخوردیم عبوراز شهرایرانی درهنگام شب حزن آوراست دیوارهای طویل گلی خاکستری رنگی رامی بینید که بندرت پنجره ای در آنها دیده میشود درخانه‌هاودکانها باتخته های بدشکل خشنی ساخته شده دکانها همه بسته وتوده‌های کثافات ومجاری باعفونت را درمعبرخودمشاهده‌میکنید اسب شما گاهی درخاك‌فرو میرود وگاهی درگل ولجن . هوای این‌منازل قابل تحمل نیست علاوه بر این اوضاع ناگوار درمیانه آه وناله و فریاد گدایان گرسنه رامیشنوید که دررهگذر مقابل درخانه هاایستاده‌وباصدای حزن انگیز یکنواختی تکرار میکنند یا علی - یا حضرت عباس - یا امیرالمؤمنین وغیره و خلاصه آنچه که شب در محل اجتماعی مشاهده خواهید کرد همین است باری همینکه عمارت تلگرافخانه پیدا شد فوق‌العاده خوشوقت شدیم این بنا در انتهای شهر در روی تپه‌ای واقع گردیده وچقدر بر خوشوقتی‌ما اضافه شد که از دهان میرزا فضل‌الله خان ایمانوور ئیس دفتر بزبان روسی‌سلامی شنیدیم . اطاقی برای ما تهیه کرده بود وچون وارد خانه شدیم خوشوقتی ما بازهم رو بافزایش رفت زیرا که دوستان وآشنایان ارومیه و تبریز را درآنجا دیدیم که همه انگلیسی یا امریکائی‌بودند ویکروز قبل از ما از تبریزحرکت کرده و برای استراحت دراینجا توقف نموده بودند

پس‌از سلام وتبادل جمل معمول مارا بصرف شام دعوت نمودند ولی ما چون از فرط خستگی درحال نزع بودیم درتختخواب افتادیم تقریباً نیمه شب بود که صدای ورودکاروانرا شنیدیم من یاور ورضارا برای‌جلوگیری از حقه‌بازیهای سید قبلا باستقبال‌آن فرستاده بودم

پس از حرکت از میانه سرگذشت من مختصر خواهد شد زیرا که تأثرات قسمت اول مسافرت خودرا با کاروان بتفصیل یادداشت کرده بودم و بقیه‌را از روی یادداشتهای مختصری که دردفترچه بغلی نوشته بودم ودر پاریس آنرا پیدا کردم بقلم آوردم اکنون ۲۳ سال ازاین مسافرت‌کاروانی من میگذرد واین وقایع تأثرآور درست درخاطرم نمانده است.

خلاصه روز ۲ ماه مه ۱۹۱۸ را وقف استراحت کردیم ومهمان نوازی رئیس دفتر تلگرافخانه‌را غنیمت شمردیم اینمرد بطوریکه ازخودش شنیدم بابی بود وبا من ازاین مسلك صحبت میکرد من نیزازروابطی که دررشت با طایفه بهائی داشتم با او سخن میراندم . رئیس دفتر بغیراز ما مهمانهای دیگریهم داشت دراینجا عده زیادی از انگلیسها و امریکائیها را دیدم که ازآن جمله موسیو شیپ‌لی Shippley قنسول انگلیس بود که مردی بسیار مهربان وخوش محضربود وما از روی مزاح عنوانی باو داده بودیم وآن عبارت بود از - یك‌چیز و همه همین - زیرا که او این جمله‌را در موقع و گاهی بیموقع هم استعمال میکرد . انگلیس‌ها وامریکائیها صبح همان‌روز پس‌از کشمکش با چاروادارهای‌خودشان‌حرکت کردند این‌قضیه تا اندازه‌ای باعث تسلی‌خاطر من شد و دانستم که من تنها نیستم که با این هیئت محترم چاروادارن پیوسته درکشمکش هستم و در غیبت‌کاروان‌باشی اجباراً باید متحمل مخارج باشم البته اگرمیخواستم غیر ازاین رفتار کنم مسافرت غیر ممکن میگردید درمیانه برای تهیه مخارج مجبور شدم چکی‌را که بحواله بانك شاهی داشتم بفروشم و اینکار با کسر تنزیل زیادی صورت‌گرفت و بجای یك‌تکه کاغذ که بسهولت در کیف من‌جایداشت چند کیسه پول‌دوقرانی نقره گرفتم که دارای حجمی بود و حمل و نقل آن اشکال داشت ولی نظر باینکه در مسافرت اسکناس را با زحمت قبول میکردند خوشوقت بودم که پول نقره باندازه کافی همراه دارم واز این حیث خیالم‌آسوده است

در کنارشهر اعضای‌آمبولانس‌فرانسه‌را که‌ازدوستان من بودند ملاقات کردم (۱) اینها پس ازطی ٤٦ کیلومترراه اکنون دراردوی‌خود استراحت میکردند ما بعد ازاین بملاقات‌آنها موفق نخواهیم شد زیرا که‌آنها پیاده راه می‌پیمایندودر هرحال‌کاروان ما ازآنها جلوتر خواهد بود

فیلیپو Philippov کلنل بریگاد قزاق ایران که ازتهران میآمد درمیانه بما برخورد تبادل اخبار تازه‌ای با اوبعمل‌آمد اوبما اطلاع داد که آلتون کپرو Altoun. Kepru دربین‌النهرین بتصرف انگلیس‌ها در-آمده است کلنل مذکوربرای سرکشی بقزاقان ایرانی بتبریز میرفت بدون

(۱) مراجعه شود بکتاب‌مصائب‌آمبولانس‌فرانسه‌درایران‌تألیف‌دکترپ کوژل

آنکه ازطرف اواظهاری بشود من میدانستم که او مأموریت دارد تبریزرا تخلیه کند زیرا که کانل استاروسلسکی Starosselsky که فرمانده بریگادقزاق ایران ودرتهران بود پیشرفت ترکان را مسلم میدانست البته رسیدگی بامور ارومیه نیز ضمیمه مأموریت اوبود مخصوصاً قتل افسرروسی قزاقان ایرانی موسوم به ازااول استلدر Esaoul Stolder که اورابا زنش قطعه قطعه کرده بودند . این قضیه موقعی رویداد که قزاقانش در کشمکش مسلحانه مسلمان ومسیحی مداخله کردند واو مجبور گردید که ازشهرخارج شود . البته قاتلین او ارمنیها یاکلدانیها بودند که دستگیر نشدند .

روز ۳ر۵ر۱۹۱۸ درساعت ۹ ازمیانه حرکت کردیم قبل ازحرکت با برادرسالارمعظم که یکی ازاشخاص متنفذ آن ناحیه بود ملاقاتی کردم اینها باخان سرابی که مدتی قبل برضد دولت مرکزی شورش کرده بودخویش هستند اوحکایت میکرد که ده روزقبل ازتبریز یك فوج هزارنفری سوارو پیاده ازگرمرود خواسته بودند که بارومیه بفرستند اما کمی بعد ناسخ این حکم رسید علت هم این بود که رؤسای گرمرود که تقریباً ۲۰ نفر میشوند دراجرای این حکم که بتوسط سالارمعظم بآنها رسیده بود اهمال کردند زیرا که درمیان آنها رقابتی بود این خبردلالت داشت که تبریز قصد دارد ارومیه را پس ازعزیمت قشون ما دوباره تصرف کند باری تقریباً دوساعت بعد از ظهربه پل مشهورقزل اوزن رسیدیم وپس از مختصر توقفی درساعت ٤ حرکت کردیم وازگردنهٔ قافلانکوه که سرحد مابین آذربایجان وزنجان است عبور کردیم دراین جا راه دارای سنگهای پراکندهٔ زیادی است که سابقاً برای سنك فرش جاده بکاررفته وبمرورزمان ازجا درآمده و مانع حرکت بود . چون راه سنگلاخ وسخت ومن مجبوربودم که پیاده ازگردنه بالا بروم ازفرط خستگی عصبانی شده بودم که ناگهان صحنه غیرمنتظره ای پیش آمد در اینجا مشهدی اکبر کاروان باشی را دیدم این مرد متقلب که موجبات کسالت مارا فراهم کرده بود درقله گردنه با حالت معصومانه ای ایستاده بود مثل اینکه هیچگونه زحمت واتفاقی برای ما روی نداده است اما اودرعلوهمت من اشتباه کرده بود و من بطوریکه سزاوار بود اورا تنبیه کردم وفوراً یادداشتی بحکومت تبریز نوشتم واورا بامستحفظی بتبریز

عودت دادم زیرا که نمیبایستی حرکات ورفتاراورا بدون عکس العمل گذارده وساده تلقی کرد من ازحکومت تقاضا کردم که مقصررا مجبورسازد که جریمه قراردادیرا بپردازد تا ازاین پس باسایرمسافرین چنین رفتارناپسندی نکنند

پس ازخاتمه این قضیه ازگردنه سرازیرشدیم ودر ساعت ٦ رسیدیم بجمال آباد که درزیرگردنه واقع است دراین دهکده هزارنفرقزاق ایرانی اردوزده بودند مادر کناری چادرزده استراحت کردیم.

شب بسیاربدگذشت بادشدیدی میوزید وما ازگرد وخاك در پناه نبودیم یاوردراین جا ازما مرخصی گرفت وبرگشت زیرا که معمولا تاسرحد آذربایجان میتوانست با ما همراه باشد ازاین جا درساعت ۸ و۳۰ دقیقه حرکت کردیم ودرساعت ۱۰و۳۰ دقیقه بتازه کندرسیدیم ودرساعت ۱و۱۵ دقیقه بسرچم وارد شدیم تمام این نواحی ازمیانه باینطرف لم یزرع مانده و تپه ها با قله‌های مخروطی شکل دراین نواحی شبیه بمناظرجبال کره قمر هستند همه خالی ازسکنه ومنظره حزن انگیزی‌دارند درسرچم توقف کردیم کاروانیان نسبت بمشهدی اکبرمتغیرشده وجملاتی میگفتند که من یادداشت میکردم میگفتند : مارا ببین که گرفتارچنین آدم احمقی شده‌ایم نه نان‌داریم نه آب ونه راه خوب (عجب قرمساقه راست گلمیشیك نه ایچمه‌ای میز نه یمه‌ای میزنه یل کتمه ای میزوار) این جمله ها برای تکمیل زبان ترکی من خوب بود اما موجب رقت من نگردیدزیرا که تاکنون تمام مخارج کاروان‌راتحمل کرده وبجای چك بانکی مقداری پول نقره دراثاثیه ام مانده بودباری در ساعت ٤ ونیم ازسرچم حرکت ودرساعت ٦ ونیم بمنزل تازه کند رسیدیم وامیدواربودیم که ناراحتی شب گذشته را جبران کنیم. ازسرچم‌سوارمسلحی همراه ما آمد اومیخواست پیاده بیاید ولی من راضی نشده و مال سواری برای اوگرفتم اکنون دردره رودخانه زنجان هستیم که آنرا زنجان چای میگویند این ناحیه تحت سرپرستی شخصی است موسوم بحنیفه سلطان و جزء خلخال محسوب میشود اراضی آن حاصل خیز نیست وسکنه غالباً برای تأمین معاش مجبوربمهاجرت هستند .

روز ٥ر٥ر۱۹۱۸ صبح زود ساعت ٦ و نیم حرکت کردیم در آن طرف رودخانه قبیلهٔ افشار یعنی‌ایل‌دویرن ساکن‌است که ۲۰هزار خانه‌وار

هستند وناهمدان پراکنده میباشند در این جا دوباره من این طایفه را که مدت سه سال دراورمیه باآن تماس داشتم دیدم درپائین‌زنجان چای قبایل قره پشلو ورشوند سکونت دارند که اولی ترك ودومی کرد است اما نام هردو دارای لفظ مشترکی‌است که بمعنی سیاه است (قره — رش) ممکن است این قبیله مختلط باشد بطوریکه میگفتند دراین‌ناحیه نیز قحطی‌وجود داشته واز ۱۸ ناحیه نصف اهالی ازگرسنگی بدرود حیات‌گفته اند رئیس محلی جهانشاه خان معروف بود که میگفتند سه هفته است بمحل مراجعت کرده . املاك را بقیمت نازلی خریدوفروش میکردند با این شرط که یك قسمت بهای‌آن را حبوبات بگیرند این قحطی بیشتر بواسطهٔ دوام جنك و بردن‌گندم وجو بروز کرده بود متأسفانه در این جا هم به اسکلت‌های متحرك زیادی برخوردیم که باشتاب خودرا برروی ته سفرهٔ ما میانداختند دیدن کودکان تأثرآورتر بود وبرای مامهکن نشد که مساعدتی بآنها بکنیم زیرا که پول دراین موقع دردآنهارا علاج نمیکرد وخوراکی لازم بود که مانداشتیم باری درساعت ۱۰ و نیم رسیدیم بقریهٔ آق مزار درطرف راست ما قلل جبال دمیرلوداغ ودر طرف چپ جبال طارم داغ که ازآنجا ازگدوك ماسوله میتوان از زنجان به‌گیلان رفت سر بلند کرده گیلان در اینوقت تحت تصرف میرزا کوچك‌خان بود که اشخاص مسلحی‌را درجنگل زیر فرمان داشت اینها انقلابیون ملی‌بودند و بمناسبت اینکه محل اجتماع آنها درجنگل بود آنهارا جنگلی‌میگفتند. ویکدسته‌ازآنها در حدود ۵۰ نفردر تحت فرمان غلامحسین‌خان نامی بزنجان آمده بود تهران هم ازاین تشکیلات نگران بود زیرا که اجتماع آنها برای مبارزهٔ باحکومت‌مرکزی و از روی احساسات وطن پرستی تشکیل یافته بود بطوریکه میگفتند سه نفر از تجار ارمنی هم بدست مسلمانان در زنجان بقتل رسیده بودند (۱) باری در ساعت یك و ٤٥ دقیقه ازآق‌مزار حرکت کردیم ودر طول راه پیوسته باسکلت های متحرك بر میخوردیم در ساعت ۳ و ۲۰ دقیقه در قریهٔ نوجی مختصر توقفی کردیم تا رگباری که شروع شده بود تمام شود

(۱) چون دموکراتهای زنجان شنیده بودند که مسیحیان‌عدهٔ ازمسلمانان‌را دراورمیه کشته اند باین عمل مبادرت کردند .

برای اینکه زودتر برسیم مایل بودیم که تندحرکت کنیم اما اسبان ناتوان ما قادر به تندرفتن نبودندوناچارمدتی درزیررگبارراه پیمودیم خوشبختانه دراین جابخریدن یك بره وچندمرغ موفق شدیم دراین جا یکی ازکاروانیان مامریض شد وباآه وناله تکرارمیکرد اولدوم (مردم) من باودوائی دادم که کاملا او را شفا داد وآن عبارت بود از ده تومان پول نقره که برسم انعام باودادم واو بااظهارتشکرگرفت وحالش بهترشد در ساعت ٦ و نیم بقریهٔ نیك پی رسیدیم کاروانسرای خراب دو طبقه ای در آنجابود من تخت خوابهای سفری را همراه آورده بودم ولی کاروان با اثاثیه درعقب بود.

درساعت ۷ و ۲۰ دقیقه الله تاپوشیردیخ یعنی خوابیدیم وخودرا بخدا سپردیم. صبح روزبعد کربلائی ناصر یکی ازکاروانیان میگفت دیروز ۲۰ آقاج (فرسخ) راه آمده ایم آیا این فاصله درست بود یانه من نمیدانم مسافت بسته است بحالت روحی مسافر ووضع راه من باونصیحت کردم که چون پابوی توخیلی راه رفته و خسته شده بهتر آن است که آنرا برپشت مشهدی اکبرسوار کنی خندهٔ کاروانیان درگرفت ومهیای حرکت شدنددر ساعت ۱۰ و ٤٥ دقیقه رسیدیم به قریه ینگجه دراین جا دره وسعت دارد و اراضی مشجروسبز است مزارع را خوب زراعت کرده اند وطراوتی دیده میشوددرساعت ۲ ونیم ازینگجه حرکت کردیم ویك قسمت اثاثیه راهمراه محمدآشپز باگاری پست فرستادیم از این جابه بعد دهکده های زیاد و مزارع آبادی دیده میشودقحطی آثار کمتری نشان میدهد. چون کاروانیان وضع فلاکت بار حیوانات را مشاهده میکردند در موقع حرکت یا توقف بشوخی میگفتند اول بارها را باید کشید و بعد سیه را بدار کشید باری از دهکده چی یرگذشتیم. درراه بیك نفر برخوردم که در ضمن صحبت از کمیابی قند که صدور آن بواسطه بروز جنك از روسیه متوقف شده بود شکایت میکرد نام این شخص را ندانستم ولی پاره ای ازمذاکرات اورا یادداشت کردم ازجمله میگفت سالداتهای ازجبهه برگشته همه تفنك وفشنك خودرا فروخته اند واظهار تعجب میکرد که چگونه خانم من اینطورسوار براسب شده است میگفت زنان ایرانی هرگزنمی توانند اینطور سوار شوند حتماً باید بالش یاتوشکی درزیرپای آنهاگذارد زیرا که خستگی را تحمل نمیکنند

وازجمله میگفت اگردرراه بگلهٔ گوسفندی برخورند نباید ازمیان آن عبور نمایند چون من اینگونه خرافات را نشنیده بودم یادداشت کردم وبالاخره درساعت ۷ و ۲۰ دقیقه بشهر زنجان رسیدیم .

روز ۷ر۵ر۱۹۱۸ مادرزنجان که تنها شهرآباد میان تبریز وقزوین است بودیم این شهر تقریباً ۲۰ هزار سکنه دارد نظر باینکه رئیس تلگراف از فراهم کردن منزل عذر خواست ناچار در کاروانسرای کثیفی منزل کردیم حاکم این شهر درآنوقت شخصی بود بنام احتشام دیوان من بملاقات اورفتم درآنجاصحبت از میرزا کوچك خان که برضد دولت مرکزی وبیگانگان اقداماتی کرده بود بمیان آمد این حاکم اصفهان را هم دیده بود ما ازآن شهرزیبا ویادگاریهای تاریخی آن وحکومت صمصام السلطنه صحبت کردیم ازارومیه نیز گفتگو شد ومن اوضاع آنجا را بطوریکه دیده بودم شرح دادم گفتگوهای اغراق آمیزی نسبت بارومیه درتمام ایران انتشار یافته بود . بازار زرگری مشهور این شهر را نیز دیدم ولی صنایع آن مانندصنایع اصفهان نیست فکرمن پیوسته درپی ادامهٔ مسافرت بودتوقف دوروزهٔ دراین شهر موجب آن شد که حیوانات کاروانی مختصرجانی بگیرند ولی رویهمرفته وضع آنها اطمینان بخش نبود ازچگونگی پست پرسیدم که آیا ممکن است مقداری ازاثاثیه را باآن بفرستیم ولی بطوریکه میگفتند اطمینانی حاصل نبود وناچار برای کمك بکاروان یك الاغ خریداری کردم زنجان بغیرازباغ حکومتی محل قابل توجهی نداشت .

درروز۹ر۵ر۱۹۱۸زنجان راترك کردیم درساعت ۵ر۶ازکاروانسرا حرکت ودرساعت ۷ و ۲۰ دقیقه ازشهرخارج شدیم زیراکه شهر درطول راه واقع است ومدتی بایدراه طی کرد تا ازآن گذشت من تنها در جلوی کاروان میرفتم درساعت ۱۱ بقهوه خانه تازه کند رسیدیم ازگردنه قافلانکوه تا اینجا این قریهٔ سوم است که باین نام ذکر میشود تکرار این نام نشان میدهد که دراین ناحیه دهقان برای تجسس اراضی قابل زراعت پیوسته نقل- مکان میکنند وبآبادی دهکدهٔ تازه ای میپردازد درساعت ۱ و ۲۰ دقیقه رسیدیم به یوسف آباد که معمولا باید درآنجا توقف کرد راه درمیان درهٔ وسیعی ازوسط دوردیف تپه ها عبورمیکند وزراعت کمی درآنجادیده میشود درطرف

راست جاده خرابه های شهر قدیم سلطانیه پایتخت مغولها درفاصله چند-
کیلومتری نمایان بود گنبد بلندومجلل مسجد آن‌هنوزازدور نمایش باشکوهی
دارد مخصوصا درمحوطه متروك وبدون‌آبادی جلوه آن بیشتر است .در
ساعت ۳ وده‌دقیقه ازیوسف‌آباد حرکت ودرساعت ٤ و ۳۰ دقیقه بخیرآباد
که بایستی درآنجامنزل کنیم‌رسیدیم‌این‌دهکده‌نسبةً‌آبادبودزیراکه‌دیدم‌سید
مامجدداً آقا خطاب‌میشود ودرروی پلاسی جلوس کرده وزنها دور او جمع
شده اند .

روز ۱۰ر۵ر۱۹۱۸ یکی ازحیوانات‌کاروان ترکید وچارواداری که
مراقب او بود همانجاماندومطالبه‌انعام کرد دراینجا ما بزحمت برخوردیم
صاحب منزل شبانهٔ ماهم تریاکی بود وبطوریکه میگفت روزی شش‌قران
تریاك دود میکند پول زیادی ازما تقاضا کرد وماهم ازروی ناچاری‌دادیم
ودرساعت ٦ و ٤۰ دقیقه براه افتادیم . همه روزه صبح در موقع حرکت
من حاضر میشدم وکاروانیان‌بافریادوهیاهوی غریبی اثاثیه را بارمیکردند
وبه‌بخت بد خود لعنت میفرستادند پاره ای ازجملات آنها را من یادداشت
کرده‌ام ازقبیل خرج‌یخوم‌دی- چاتاهیس - قوزا - دوزلتی - انون‌تای‌هارا-
سوراخ - مال یخیلدی - اسباب تکولوپ - انشاالله یتی شیر - یرین —
یاخشی‌منزل‌تاپ اورا دوشاخ - قوی اتلاسون — که فارسی‌آنها چنین‌است
پول برای خرجی ندارم - طناب رابکش - بلندکن - درست شد - لنگه
دیگر کجاست - برویم - مال افتاد - اثاثیه زمین ریخت - انشاالله خواهد
رسید - عجله کنید - منزل‌خوبی برای‌توقف پیدا کنید- بگذار علف‌بخورد.

خلاصه من نتوانستم از راه خارج شده بتماشای خرابه های سلطانیه
بروم ومجبور بودم که نیروی اسب‌را حفظ کنم از جلوی دهکده‌ای گذشتیم
که‌دارای‌نام شاه‌خدابنده‌یعنی مؤسس‌این پایتخت بود چمن سلطانیه که مرتع
اسبان شاه میباشد درهمین جا واقع است . چندی قبل درهمین محل جنگی
میان حاکم زنجان برادر شجاع‌الدوله با امیر جهانشاه خان رئیس مقتدر
قبایل‌این ناحیه واقع گردید. امور اداری ایران طوری است که دولت‌برای
حفظ مقام خود پیوسته باید بنیروی نظامی متوسل گردد و اگر این نیرو
وجود نداشته باشد هریك از رؤسای قبایل برای خود سلطنت جداگانه‌ای

تشکیل داده و بمیل خود درناحیه مسکونی حکمرانی میکند همه‌جا اختلاف عقیده موجوداست وچون موقع مساعد شد این اختلاف ظاهر میشود قزاقی که از زنجان برای محافظت ما معین شده‌بود حکایت میکرد که چندی قبل دراینجا جنك مختصری با نیروی‌جنگلی گیلان بوقوع پیوست. خلاصه معلوم شد که همه‌جا علاوه برقحطی که مالیات زیادی از اهالی می گیرد بی‌نظمی و هرج ومرج هم وجود دارد و امنیتی برقرار نیست . ساعت ۹ در قهوه‌خانه‌ای توقف کردیم وقزاق را با اثاثیه بجلو فرستادیم پس ازگذشتن از قراء قره‌بولاغ و حسین‌آباد ساعت ۱۱ و ٤٥ دقیقه رسیدیم بامیرآباد دو اینجا نظر باینکه در راه غفلتاً گرفتار طوفانی ازگرد و خاك شده بودیم مختصر توقفی کردیم و درساعت ۱ و٤٥ دقیقه براه افتادیم و از چمنهای سبزی عبور کودیم و نفسی براحت کشیدیم درفاصله زیادی در دامنه کوه خرابه‌هائی را بمن نشان دادند که سابقاً شکارگاه پادشاهان بوده است در اینوقت گاری پست رسید من موقع را غنیمت شمرده بافسرقزاقی که در آن بود نامه‌ای دادم که ورود ما را بقنسول روس مقیم قزوین اطلاع دهد و درساعت ٤ و۳٥ دقیقه رسیدیم بمنزل صائین‌قلعه در مقابل ما دهکده‌ای بود بنام الٓهی که می گفتند سکنه آن تمام علی‌اللهی هستند باید دانست که در میان شیعه و سنی اختلاف عقیده زیادی وجود دارد . شیعه نسبت بعلی داماد پیغمبر وخلیفه چهارم احترام خاصی دارد و فقط امامانی‌را می‌شناسد که از اعقاب او باشند . آخرین این امامها بطور مرموزی غایب گردیده و روزی ظهور خواهد کرد این امام مخفی را صاحب الزمان هم میگویند شیعه باین اعتبار که در انتظار موعودی است شباهت بمسیحیت دارد . در ایران درجنب تشیع که مذهب رسمی‌است فرق متعدد دیگری نیز هستند که مذاهب خاصی‌را درسینه‌خود پنهان کرده ونسبت باسلام تا اندازه‌ای بیگانه هستند واین خود یکی‌از صفات ممیزه روح ایرانی است که مانند ترکان باصولی قانع نمیشود وپیوسته بطرق مختلف درفکر خداجوئی است . من در موقعی راجع بفرقه طاووسی مطالعاتی کرده ودر دائرةالمعارف اسلامی مقاله‌ای انتشار داده‌ام

روز ۱۱ر٥ر۱۹۱۸ در صائین قلعه بودیم میزبان ما از کسانی بود

که مدتی در روسیه زندگانی میکرده است شاکی بود که اکنون فعالیتی درکار نیست ودر راه‌رفت وآمد کم شده‌است این‌مرد سیاه‌چهره کوچك‌اندام بزبان روسی با من صحبت میکرد ومقصودش این بود که تجارت روس و ایران بواسطه جنك متوقف شده است درموقع حرکت هم نامه‌ای بمن داد که بطرفش برسانم و هرچه اصرار کردم انعامی از من نگرفت در اینجا رنك کاروان ماهم تغییر کرد توضیح آنکه چون خانم ناراحت بود کجاوه‌ای برای او تهیه کردیم اودریکطرف نشست وطرف دیگررا بااثاثیه پر کردیم تاتعادلی حاصل شود . کجاوه وسیلهٔ راحتی است بشرط اینکه آنرا قاطر نیرومندی حمل نماید و اگر حیوان ضعیف باشد باصطلاح چارواداد ها سرسم بندمیکند وسکندری میخورد وممکن است حوادثی روی دهدوهمین کار روزبعد موقع خروج از منزل رویداد اما زیانی حاصل نگردید . در ساعت ۸ و نیم حرکت کردیم وساعت ۹ و نیم‌رسیدیم بقهوه خانه ناصرآباد دراین‌جا باردیگر کجاوه آسیب دیدوخانم تصمیم گرفت که سواره حرکت کند بنابراین غلامباشی را باکاروان گذارده وبراه ادامه دادیم تارسیدیم بخرم دره ازقبرستانی عبور کردیم که قدمت تاریخی داشت سنگهای روی قبر (۱۲۲۱ مسیحی) را نشان میداد پس‌ازدوساعت توقف دوباره براه‌افتادیم ودرساعت ۳ و ۴۵ دقیقه رسیدیم به چینوا دراین جا ازطرف‌چپ راهی‌است که به مشکین وبیداغ وابهرمیرود این دهکده منظرهٔ بسیار زیبائی دارد تاکستانهای خرم و باغهای باصفا و دره های سبز و مشجری درآن دیده میشود آب هم فراوان است ازپهلوی امامزاده‌ای عبور کردیم درهمه‌جای ایران مقبرهٔ اولاد امامان دیده میشود و شباهت به مارابوتهای (مرابط) افریقای شمالی دارد . این محوطه بسیاردلکش ومفرح بود ولی‌راه‌پیمائی ما باشکال صورت میگرفت زیرا که حیوانات ما بزحمت راه می‌پیمودند غلامباشی یعنی رضای باوفای ما کمی بعدرسید ودو الاغ کرایه کرده‌واثاثیه را باآنها بمنزل آورد سکنهٔ این جامایل به پذیرائی ما نبودند زیرا که قشون‌روس درمدت‌اقامت‌دراین نواحی‌یادگاریهای بدی ازخودباقی گذارده بود. بالاخره موافقتی‌حاصل‌شد ودر خانهٔ یکنفر حاجی وارد شدیم در این خانه دستگاه قالی بافی را تماشا کردیم چهار دختر کوچك روی تخته‌های

آویخته ازسقف نشسته وبراه نمائی زنی که‌مقوائی از نقشه قالی در دست داشت کار میکردند .دراینجا من یادداشتی بحاکم ابهر نوشتم وتقاضا کردم چند حیوان بارکش برای ما تهیه کند تا بتوانیم بمسافرت خود ادامه‌دهیم نام این دهکده قوئینه است که پنجاه خانوار درآن منزل دارد وباید ۶۰ نفرقزاق بدولت بدهد .

حاکم تقاضای مرا انجام دادنوکران اوسه الاغ برای ماتهیه کردند زن صاحب خانه‌نسبت بما مهربانی زیادی کرد نان خوب و کره وپنیر برای ماآورد اما ... بی اعتمادی برجای خودباقی بود زیرا که‌اهل‌خانه‌میترسیدند بشکلات وشیرینی که خانم بعنوان اظهار امتنان بآنها داد دست بزنند باری درروز۱۲ر۵ر۱۹۱۸درساعت ۵ر۷ ازاینجا حرکت کردیم ودرساعت ۱۲و ۴۵ دقیقه باحمدآباد رسیدیم درنزدیکی دهکدهٔ قره بولاغ مجدداً کجاوه بحادثه‌ای برخورد خوشبختانه‌زیانی‌واردنشد . ماميبایستی‌ازگردنه‌ای عبور کنیم که دزدگاه بود میگفتند نوکران ایلخانی که یکی از متنفذین محلی است مسافرین را دراین جا لخت میکنند ایلخانی صاحب ۵۰ قریه ورئیس ایل کردهای‌سنجابی‌است . در راه بزنی که گریه میکرد برخوردیم وشاکی بود که دزدان دارائی او را برده‌اند دو قزاق مستحفظ ما غیرتی بخرج داده بتاخت وتاز پرداختند وتپه‌ها را بازرسی کردند. خوشبختانه مابدون آسیب‌ازگردنه عبور کردیم و بقهوه خانه‌ای رسیدیم چند نفر مرد مسلح درآنجا بودند که وضع مشکوك ومبهمی داشتند ازگفتگوی آنها فهمیدم که کردهستند‌بازبان کردی‌باآنها صحبت کردم واوضاع ارومیه وقبایل کرد آن ناحیه را برای آنها شرح دادم وتفاوت حرف زدن‌آنها را بیان کردم مشکل ماحل شد و دزدان بطور دوستانه با ما رفتار کردند قدری بعد با آنها خدا حافظی کرده براه افتادیم ازحسن لیك وتای کندگذشته ساعت ۶ رسیدیم بقریهٔ کلیشکین که آخرین منزل ما قبل ازقزوین بود ازحسن‌لیك راهی بطرف چپ جدا میشود که ازیوزباشی چای برشت‌میرود .

دراینجاشب‌رادراطاق‌تمیزی استراحت کردیم ودرروز۱۳ر۵ر۱۹۱۸ درساعت ۸ حرکت کرده ودرساعت ۵ر۱ رسیدیم بقریهٔ شیخ اصفهان راه ازدشت حاصلخیزی عبور میکرد درسمت چپ رشته جبال طالقان دیده‌می

شد دراینجا چند نفر ژاندارم اقامت داشتند من گفتم بهتر این است که اینها درگردنه واطراف آن اقامت کنند دراینجا سرابی را دیدیم که دربیابانهای مرکزی ایران زیاد دیده میشود در ساعت ۵ر۳ ازشیخ اصفهان حرکت کردیم ودرساعت ۵ر۷ رسیدیم بقزوین درمدت ٤ ساعت راه پیمائی فقط درقهوه‌خانه‌ای مختصر توقفی کردیم در آنجا گفتند که نظامیان انگلیسی در فاصله کمی در سلطان‌آباد اردو زده اند .

خلاصه پس از ۱۸ روز به ترتیبی که گذشت ما مسافت بین تبریز وقزوین را که تقریبا ۵۰۰ کیلومتر است بامشقت زیادی پیمودیم ومتجاوز از ۵۰۰۰ فرانك خرج ما شد درست همان اندازه که در سال ۱۹۱۸ ازطهران از طریق باتوم وقسطنطنیه بپاریس خرج کردیم . مسافرین دیگری هم مانند من گرفتار زحمت این راهها ومخارج گزاف شده بودند مثل اینکه خانواده (D) که مرکب بود از پدر ومادر و ٤ طفل برای طی کردن همین مسافت ۲۳۰۰ تومان یعنی ۲۳۰۰۰ فرانك خرج کرده بود تنها تفاوت دراین بود که آنها بادرشکه مسافرت میکردند ویك گاری هم برای حمل اثاثیه داشتند یك - جمعیت ۱۵ نفری بلژیکی از تبریز تا تهران ۷۳۰۰ تومان تقریبا ۷۳۰۰۰ فرانك خرج کرده بود درصورتیکه اشخاص مجرد بااسب وسایرین با گاری مسافرت میکردند یکی ازدوستان من (M.C) مدیر گمرك برای رفتن از تهران تا ناصرآباد سیستان یعنی تا سرحد افغانستان متجاوز از نهصد تومان (۹۰۰۰ فرانك) خرج کرده بود .

خوشبختانه اکنون راه آهنی ایجاد شده که تهران را بزنجان ومیانه از خط قزوین اتصال میدهد وعنقریب به تبریز خواهد رسید وازاین به بعد مسافتی را که ما درظرف ۱۸ روز باآنهمه مشقت پیمودیم در کمال راحتی درمدت یکروز طی خواهند کرد مسلم است وقت کمتری تلف میشود اما درمنزلی توقف نخواهند کرد وبدون شناسائی این کشور عبور خواهند نمود بدیهی است که مسافرین امروز با چاروادار باشی خائن و سید حقه باز و یاور راه نما که اتصالا راه را گم میکرد ومسافرین را در بیابانهای عاری از آبادی سرگردان میگذارد واهالی عجیب وغریب بومی که نمونه ویادگار خوبی از زمانهای گذشته هستند ومخصوصا بامستخدمی فداکار مانند رضا

غلامباشی ما آشنائی پیدا نخواهند کرد .

درجبههٔ ایران ـ رشت وجنگلیها

پس ازورود بقزوین بلافاصله من خود را تحت اختیار فرمانده‌روسی گذاردم یعنی فرمانده‌قشون داوطلبی که عده آن ۱۵۰۰ نفر بود و دارای توپخانه ومسلسل وتمام‌لوازم‌جنگی بود که ازبقایای‌لشکراعزامی‌ژنرال باراتو درایران‌باقی‌مانده‌بود فرمانده‌ب(B) بنابراطلاعی که منشی‌سفارت باو داده منتظرورود من‌بودازورودمن‌اظهار خوشوقتی کرده وگفت شما باید مدت کمی با من مساعدت کنید زیرا که من باید هرچه زود تر بقفقاز بروم با- شورویهای بادکوبه هم که درتحت‌فرمان‌شائومیانChaoumiane هستند مذاکراتی کرده‌ام آنها ازمن تقاضا کرده‌اند که باشتاب خود را ببادکوبه برسانم وازخطرترك وتاتار که بآنجا نزدیك میشوند جلوگیری نمایم‌این فرمانده که هوش ونیرومندی وشجاعت وحسن عمل ازنشانهای سنت ژرژ وآثار زخمهای متعددی در بدنش پیدا بود ،را ازنقشه‌عملیات‌آتیه‌خود بشرح زیرآگاه کرد .

اوبمن گفت : چنین بنظر میآید که روسیه ازمسلك بلشویسم باندازهٔ کافی‌تجربه حاصل کرده‌باشد . یك نهضت عاقلانه وسیاست مناسبی‌درمحیط شوروی بوجودآمده است این نکته را هم باید در نظر داشت که‌شورویها درایالاتی که سکنه‌آن غیر روسی‌است‌بواسطهٔ‌فشار موقعیت تنها نمایندگان روسی هستند که بتمام جهات توجه دارند و این مسئله هم مسلم است که شورویها برضدتجزیه کشور مبارزه میکنند ومتفقاً باروسیه مرکزی‌همکاری دارند . بعلاوه متحدین‌ماهم تصمیم گرفته‌اند که نیروی نظامی بمیدان‌آورده وروسیه‌راازپرتگاهی که بواسطه‌حوادث‌انقلابی‌درآن‌افتاده‌است نجات دهند و چنین بنظر میآید که مقصود اصلی حرکت آنها بطرف بحرخزر ریختن شالودهٔ‌استحکامی‌است‌ازطرف‌جنوب برای بهبودوسلامتی کشورروسیه‌ازطرف شمال هم‌آرخانژل در نظر گرفته‌شده ودرشرق‌اقصی‌ولادیوستك‌وقراراست که‌آنها ازاین نواحی که ذکرشد ما را تقویت نمایند پس لازم است که‌من بدون تأخیر باقشون انگلیس برشت وانزلی رفته وبعد هم ببادکوبه بروم ودرآنجا زمینه را مساعد کنم تاقشون انگلیس بتواند دردنبال من بیاید و

باید اقدامات‌ما طوری باشد که موجب وحشت سوسیالیستها نگردد و برای عملی کردن این نقشه ابتدا باید با جنگلیها که راهرا ازمنجیل بآنطرف‌در تصرف دارند مذاکراتی بعمل آیدآنها دارای نیروی مسلح قابل توجهی هستند ودرمیان‌آنها افسران آلمانی هم فعالیت بخرج میدهند .

من ازاین اخبار که فرمانده اظهار کرد کاملا بی اطلاع بودم زیرا که‌تازه‌ازارومیه رسیده‌و کمترین آگاهی‌ازچنین نقشه‌ای‌نداشتم‌ودرآنجا کارم منحصر باین‌بود که درمواقع لزوم باستعانت‌نیروی‌مسیحی‌ازحملات کردهاو ترکها وغیره دفاع کنم . البته من از این تغییر خط مشی شوروی چیزی نفهمیدم زیرا که برنامه عملیات آنها همیشه بشکل دیگری درنظرمن‌جلوه میکرد و کوچکترین‌تمایل ملی‌را درآن احساس نمیکردم بااین حال‌ازبحث درسیاست داخلی روسیه در مقابل فرمانده خود داری کرده و گفتم که در اجرای اوامرشما حاضرهستم ومیتوانم در روابط شما باایرانیها وسازش باآنها مساعدتهائی بکنم ونظر باینکه سه سال دررشت اقامت داشته ام شاید فراهم کردن‌سازش‌باجنگلیها برای من امکان پذیر باشد ولی‌نمیتوانم تا بادکوبه همراه شما باشم زیرا که اولا اجازه ازسفیر خودندارم‌وثانیاً با اوضاع سوسیالیستی روسیه آشنا نیستم بالاخره قرار براین شد مادامیکه فرمانده درایران باشد من بااوهمراه باشم ولی اومیل زیادی داشت که تا قفقاز رفته با اوهمکاری نمایم ومن بعذراینکه دراین باب دستوری ازسفیر ندارم پاسخ قطعی باو ندادم .

تصادفاً درهمین موقع فرستادگان جنگل بقزوین وارد شدند و من بلافاصله شروع بکار کردم این فرستادگان دونفر بودند یکی یوسف‌خان کسمائی که سمت معاونت حکومت جنگل‌را درانزلی‌داشت ودیگری حسین بالافتحعلی که سابقا ناخدای کشتی‌قدیمی‌تجارتی‌ودراینوقت‌از ملا کین‌انزلی و تبعه ایران بود و احساس کردم که شخص اخیر باید یکی از تاتارهای بادکوبه واز اعضاء حزب مساوات‌آنجا باشد وبنابراین درگیلان جاسوس وگماشته ترکیه است .

این دونفر پس از مذاکرات مفصل قول صریح دادند که . باقشون روس که‌ازراه‌رشت‌میگذرد دوستانه‌رفتارخواهدشد واظهارداشتند که مجمع

مقدس اتحاد اسلام یعنی اجتماع جنگل مانعی نمی بیند که نیروی ب (B) از گیلان عبور کرده بقفقاز برود حتی اجازه داشتند که بگویند آذوقه وعلیق هم بآنهـا داده خواهد شد بعلاوه نیروی مسلح گیلان در موقع عبور بنیروی بیچرفرس Bicherforce سلام خواهد داد وتشریفات وتجلیلی برای آنها قائل خواهد گردید.

فرمانده B نیز در مقابل این اظهارات دوستانه تشکر کرد وکارها با خوشی روبراه میشد اگر مسئله کلی دیگری دردنبال نبود وآن مسئله این بود که مساعی مشترك نیروی انگلیسی با نیروی B چگونه عملی خواهد شد ولازم بود برای عبور نیروی انگلیس هم اجازه گرفته شود

• البته تمـام این مقدمات و احتیاطات فقط برای نیروی مسلح جنگلی بعمل نمی آمد بلکه باریکی موقعیت نیز درکار دخیل بود که مبادا کشمکش با جنگلی ها با احساسات دوائر دموکرات ایران برخورد کند و از طرف دیگر لازم بود که اشتراك عمل انگلیس و روس قبل از وقت در میان بلشویکهای بادکوبه اشاعه نیـابد. قسمت اخیر این احتیاط نظر بهمدستی آشکاری که بین اتحاد اسلام و کمیته بلشویست انزلی وجود داشت و من بعد بآن برخوردم مهمتر بود ریاست کمیته انزلی درآن موقع بـا چلیاپین Tcheliapine نامی بود که سابقاً سمت سرپرستی بنگاه صید ماهی لیانوزورا داشت . نیروی انگلیس موسوم به دنسترفرس مرکب بود از چند اتومبیل زره پوش وچند هواپیما که آشیانه آنهـا در همدان قرار داشت و اسکادرن ۱٤ یعنی سواران نیزه دار بنگالی که همه دریك فرسخی قزوین اردو زده بودند وچون معلوم نبود که قدرت واقعی جنگلی ها تا چه اندازه است بالضروره این احتیاطات میبایستی بعمل آید از طرفی هم ممکن بود که براوین عامل دیپلماسی حکومت شوروی در تهران این عملیات را بد تفسیر کند و مخاطراتی تولید شود برای اینکه زمینه مساعد گردد و معلوم شود که فرستادگان جنگل راجع باشتراك مساعی نیروهای انگلیس وروس ورفتن بطرف رشت چه عقیده ای خواهند داشت قرارشد جلسهٔ ملاقاتی بتوسط فرمانده B بعنوان اینکه میخواهد فرستادگانرا با دوستانش آشنا سازد تشکیل یابد در این جلسه نایب سرهنك استکس و کلوتربوك Clutterbuck

و فرمانده و من و دو نفر جنگلی حضور داشتیم کلنل استکس چون بزبان فارسی خوب آشنا بود توانست مقاصد خودرا بفرستادگان بگوید. خلاصه‌اش این بود که فرماندهی نیروی انگلیس اظهار تعجب میکند که برای عبور او اشکال‌تراشی میشود و اشاره کرد برلی که شخصاً در بدو انقلاب ایران بازی کرده است و گفت که با تقی‌زاده، که یکی‌ازلیدرهای دموکرات است دوستی‌دارد وچون بوحشت جنگلی‌ها پی‌برده بود دلایلی ذکرمیکرد ومیگفت که بنا بر تدابیرجنگی انگلیسها مجبور شده‌اند بقفقاز بروند وجنگلی‌ها نیز باید اطمینان کامل داشته باشند که ما ابداً وارد سیاست داخلی آنها نخواهیم شد وهیچگونه دخالتی در تشکیلات آنها بعمل نخواهیم آورد. پس از مذاکرات زیاد فرستادگان باو پاسخ دادند که دراین‌باب ما بایستی از رشت کسب تکلیف کنیم اما برای قشون B هیچ مانعی نیست که از گیلان عبور کرده بکشور خود بازگردد راجع بعبور قشون انگلیس ما نمیتوانیم اظهار نظر کنیم واتحاد اسلام باید دراین باب دستور قطعی بدهد.

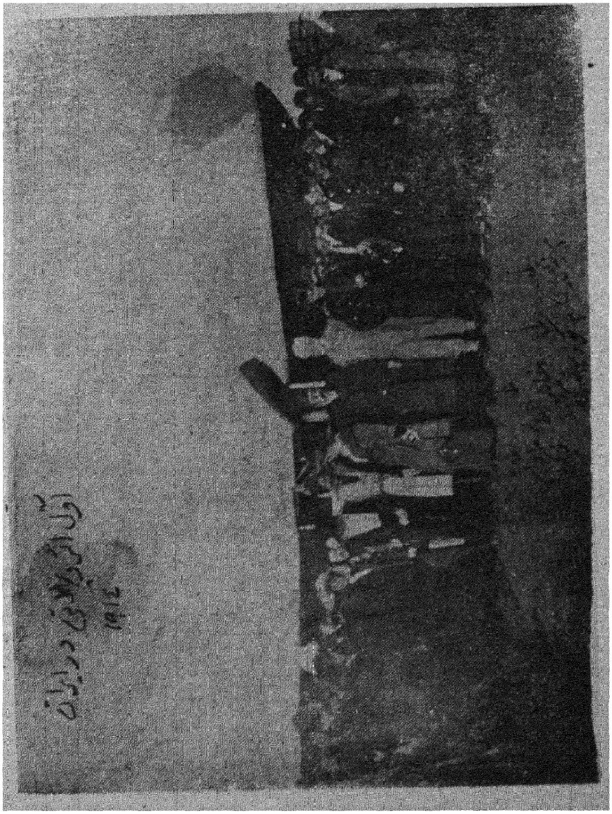
چون وقت گرانبها بود ونبایستی بیهوده تلف‌شود قرار شدفرستادگان تلگرافی برشت اطلاع دهند که فرمانده B نماینده خودرا با یکنفر از دوستانش خواهد فرستاد تا با میرزا کوچك خان ملاقات و در این باب تصمیم قطعی اتخاذ شود و مقصود از دوست همان‌کلنل استکس بود البته معلوم بود که نمایندگی من ازطرف B بعدم کامیابی بر خواهد خورد. اما لازم بود که این آخرین اقدام هم بمنظور اینکه کارها بصورت خوش و دوستانه بااتحاداسلام انجام‌یابد بعمل آید. بعقیده‌ما فرمانده‌اتحاداسلام‌فقط میرزا کوچك‌خان‌بود که تدارکات‌جنگی وشهرتش از سرحدات گیلان گذشته و در نظر ملیون ایران و کسانی که مایل بودند پرچم میهن پرستی را از زاویه فراموشی بیرون آورده در ایران بلند کنند یگانه تکیه‌گاه و مایه امیدواری بود (بعدها معلوم شد که این عقیده درست نبوده است)

باری چند روزی بانتظارجواب رشت سپری شد یکروز بواسطه عید تلگرافخانه تعطیل بود روز دیگر بهانه این بود که رئیس کمیته در رشت نیست و ...

فرمانده B ازطول کشیدن پاسخ تلگراف بی‌حوصله‌شده ومیخواست

فرمان پیشروی بدهد و اعتنائی بنیروی جنگل نکند او اطمینان داشت که میتواند با قزاقان که اشتیاق مراجعت بمیهن را دارند بسهولت جنگلی‌هارا از سرراه بر کنار کند البته قزاقان هم برای اینکه زودتر بدیدار خانواده خود نائل گردند در این موقع جز حرکت فکری نداشتند و مخاطرات را بچیزی نمی‌شمردند .

من ازاین انتظاراستفاده کرده وارکان حرب ژنرال دنسترویل را ازجریان اوضاع نظامی مسیحیانی که دراورمیه مانده بودندآگاه کردم و بآنها فهماندم که هیچگونه کومك مؤثری از طرف انگلیسها نسبت بآنها



بعمل نیامده وفقط درماه ژوئن هواپیمائی بآنجا فرستادند که باآنها تماس گرفت وتوصیه کرد که بطرف همدان عقب نشینی کنند درفصل آینده راجع باروميه ووقایعی که پس ازحرکت ما درآنجا رویدادصحبت‌خواهم کرد.



خلاصه پس ازچند روزانتظار عاقبت‌جواب مساعدی رسید که حاضرند نماینده فرماندهی B ودوست‌اورا بپذیرند ودر۲۱ ماه مه ما بطرف رشت حرکت کردیم فرستادگان جنگلی وهمراهان‌آنها دریك اتومبیل نشستند و دردیگری من وکلنل استکس ویکی ازشاگردان مدرسه نظامی جنگل‌این شاگرد مدرسه را با اینکه ما مایل نبودیم بعنوان کومك و راهنما همراه ما کردند دراین مسافرت دو چیز اساسی که اسباب خوشی مسافرت

است وجود نداشت یکی سرعت درحرکت و دیگری ادب وخوش اخلاقی راننده مواقعی پیش میآمد که بداخلاقی و بی احتیاطی راننده مارا سخت عصبانی میکرد حتی کلنل استکس گاهی مجبورمیشد که بتغیرات وتهدیدات انگلیسی مبادرت کند بالاخره هرطور بود طرف عصر رسیدیم به گراند هتل منجیل که باصطلاح جنگلیها درمنطقه بیطرف درمیان پیش قراول نیروی B ونیروی جنگل واقع بود . پیش قراول B مرکب بود از ۳۰ نفرقزاق سواره و ۶۰ نفرپیاده نیروی جنگل پل منجیل را درتصرف داشت ودردامنه تپه سنگرهائی ساخته بود یك عده ده نفری پشمالو با ریشهای بلند وسرهای نتراشیده پیش قراول جنگل بود که برخلاف منطق جنگی در عقب پیش قراولان B موضع گرفته بود. این کارخلاف قاعدهٔ نظامی که اجازه بدشمن احتمالی داده بود که درعقب خطوط موضع بگیرند یکنوع تفکیك قوا بود که در تمام وقایع جنگی که من شاهد وگاهی هم بازیگر آن بودم نظیر نداشت اینها اتومبیل مارا نگاه داشتند وپس ازآنکه فهمیدند ما فرستاده هستیم بما اجازه حرکت دادند پس ازگذشتن ازاین پست جنگلی رسیدیم بپیش قراول B وبرای صرف چای توقف کردیم من ازآنها علت برقراری این پست جنگلی کوچك را دراین جا پرسیدم گفتند نظر باینکه اشخاصی ازجنگل گریخته و بقزوین میروند این پست را بارضایت ما دراینجا گذاشته اند زیرا که چندی قبل چندنفرقزاق ایرانی راکه بطوراجبار درجنگل نگاهداشته بودند فرار کرده واز این راه بقزوین رفته اند

اگرچه من و کلنل استکس دررفتن عجله داشتیم که زودتر برشت برسیم اما شوفرها ببهانه اینکه ممکن است شب مورد حمله واقع گردند وبعلاوه چراغ هم نداشتند ازرفتن امتناع کردند و ما مجبور شدیم که در گراند هتل منجیل پیاده شویم اما شوفرها با سرعت غریبی قبل ازما بهترین اطاقرا تصرف کردند .

ما نیزبه تصمیم شوفرها که بامقدرات ما بستگی داشت تسلیم شدیم و صبح درساعت ۶ براه افتادیم قبل ازرسیدن به پل منجیل چندنفرجنگلی باز فرمان ایست بما دادند ولی فرستادگان جنگلی که همراه ما بودند باآنها مذاکراتی کردند واجازه عبورداده شد درحین عبور از پل کلنل استکس

بدقت ببازرسی پل پرداخت ومعلوم شد که شهرت خراب شدن آن درقزوین صحت نداشته است پس ازعبورازپل درسمت چپ جاده تپه‌ای بود که درآن سنگرهای محکمی باآشیانه برای توپهای مسلسل ساخته بودنداتومبیل ها با سرعت میرفتند وما بدون حادثه ازدهکده بزرك رودبارعبور کردیم اما فرستادگان جنگلی درعقب توقف کردند ناچارشوفرما هم‌ایستاد وبلافاصله دسته ای ازجنگلیها باتومبیل نزدیك‌شدند ماهم ناچارپیاده شده وبایك‌نفر که لباس نظامی دربرو کلاه‌ایرانی برسرداشت با انگلیسی گفتگوئی کردیم این موسیویکی از افسران‌آلمانی بود که ازطرف جنگلیها دراین‌جا بساختن استحکامات اشتغال داشت .

افسرآلمانی باآن ریش بزی بلوطی‌رنك بزبان انگلیسی‌ازمامعذرت خواست وگفت بموجب دستورات مخصوصی که دارد نمیتواند اجازهٔ عبور بافسران انگلیسی بدهد وبالضروره ما باید توقف کنیم تا او ازرشت برای عبورما کسب تکلیف نماید بکلنل میگفت شما میدانید که جنك درکار است وچون نظامی هستید البته خوب‌میدانید که من برحسب وظیفه نمیتوانم برخلاف دستوررفتار کنم ما نیز باوحق دادیم وچون گفتگوهم با اونتیجه‌ای نداشت بنا بدعوتش برای صرف چای بمنزل اورفتیم ودرانتظار کسب تکلیف وقت میگذراندیم من همیشه این صحنه را درخاطردارم که سه‌نفری در بالای بام یك خانهٔ ایرانی نشسته وباصرف‌چای مشغول‌صحبت شدیم مثل‌اینکه‌هیچگونه اتفاقی روی نداده است افسرآلمانی بکلنل استکس میگفت که من شمارا میشناسم وخودرا بنام ماژور پاشن معرفی کرد کلنل هم با این نام اظهار آشنائی کرد وگفت ستاد ارتش انگلیس دو نفر آلمانی را بایت نام میشناسد که در ایران مأموریت دارند یکی پتر Peter ودیگری ویلیام illiam مخاطب‌اظهار داشت که من همان ویلیام‌هستم وبرادرم‌پترپاشن فوت کرده است کلنل گفت پس شما هستید که درجنوب ایران بتوسط‌نیروی انگلیس دستگیرومحبوس وبعد بروسها تحویل داده شدید ؟ مخاطب گفت آری - کلنل گفت راستی شما مردمان عجیبی‌هستید بسیاری‌ازافسران‌شماوا مادر چیترال Chitral وجاهای دیگر دستگیر وتوقیف کردیم با این حال بازبملاقات شما نائل میگردیم افسر آلمانی باین تعجب کلنل اعتنائی

نکرد ومثل این بود که طبیعتاً باید دراین جنگل‌های گیلان با این آدمهای ریشو وپشمالو که مارا احاطه کرده ومشغول تماشاهستند باشد چون تلفون پاسخی نداد مارا تنها گذارد ورفت به تلگرافخانه ما ازاین اتلاف وقت کمی متحیر ماندیم وچنین استنباط کردیم که اتحاد اسلام چندان مقید نیست که اجازه عبورمارا باین آلمانی وظیفه شناس اطلاع دهد. ازطرفی هم تصورمیکردیم که شاید سوء تفاهمی درکارباشد که بزودی خاتمه پیدا میکند بهرحال در انتظاررسیدن جواب دعوت اورا برای خوردن ششلیك (کباب) که ازروی صفا ومحبت بود پذیرفتیم ورفتیم باطاق اوازنداشتن نان معذرت خواست و کباب با برنج پخته صرف شد دراین اطاق دوافسرقزاق ایرانی وچند نفر مردان مسلح جنگلی هم بودند ویکنفرآلمانی هم به تعمیر تلفون مشغول بود دکترابوالقاسم رشتی که گمان میکنم سابقاً اورادررشت دیده بودم درآنجا بود که برای بازرسی بیمارستان جنگلیها آمده بود او کوشش میکرد که مارا با صحبت های خودسر گرم کند اما صحبت اونظر بعدم تناسب موقع آنطور که باید تأثیری نداشت بالاخره پس از دوساعت انتظار ماژور پ بما مژده داد که در حرکت آزاد هستیم وبازهم معذرت خواست که اجباراً بتوقیف ما مبادرت کرده است.

بنابراین ما حرکت کردیم وازرودبارتا رشت حادثه ای روی نداد مقارن ساعت ۳ اتومبیل ما در مقابل قونسولخانه روس توقف کرد وچون فرستادگان همراه کمی عقب مانده بودند باکلنل استکس بقونسولخانه رفتیم که موسیو گریگوریو Grigoriev انتظار ورود مرا داشت در قونسولخانه مدت دوساعت توقف داشتیم وگریگوریومارا کاملا در جریان اوضاع وارد کرد وگفت جنگلی ها فوق العاده ازخود راضی وخودستائی دارند ازنفوذ خود استفاده کرده مالیات زیادی باهالی رشت وانزلی تحمیل کرده اند ببهانه اینکه بدون پول نمیتوان تشکیلات نیروی دلیر آزادیخواه رشت را اداره کرد تجار هم از عملیات آنها ناراضی و حاضر شده بودند که تصمیمی اتخاذ کنند اما وقتیکه شنیدند فرستادگانی از قزوین میآیند (خبر ورود ما در شهر انتشار یافته بود) تصور کردند که شاید روز های خوشی برای گیلانیها فرا رسد و از اجرای تصمیمات

خودداری کردند فعالیت اتحاداسلام با ظاهر خیرخواهانه خوش نما بطور محسوس متوجه کیسهٔ ثروتمندان بود وانعکاس این‌عمل موجب رنج وزحمت طبقات‌پست شده‌بود . درنتیجهٔ این‌رفتار برنج نایاب‌وبسیار گرانبها گردیده وجنگلیهاهم ابداً درفکراصلاح اوضاع فلاکت بار بازار نبودند واز روی استبداد وجبر مقدارزیادی آذوقه درمحل‌ار کان‌حرب خوددر کسماو گوراب زرماخ احتکار کرده‌بودند براستی‌من گیلانی‌را که درمدت سه سال باآرامش وخوشی‌دیده‌بودم دیگربار بازنشناختم این‌ایالت بواسطهٔ بیحسی‌دولت‌مرکزی دررنج واندوه غرق شده ونفوذ منحوس یکدسته اشخاص جسور غارتگر دراین ناحیه که مصرایران محسوب میشود ریشه دوانیده وبه تهران‌اعتنائی نداشتندوتمام‌قدرت‌اداری‌وامتیازات رابدست گرفته‌بودندنطقهای پرحرارت میهن پرستی برای انحراف دقت و توجه عامه هر روز ایراد میشد طبقه روحانی‌هم که همیشه درایران‌متمایل بطرفی‌است که نفع‌خودرا درآن میبیند موجبات تقویت واستحکام این دستهٔ یغماگر را فراهم ساخته بود در واقع حکومت‌گیلان دریدقدرت مجلس‌سنائی بود که در کسمامنعقد میشدواعضای آن تقریبا ۱۲ نفر میشدند که اغلب آخوند وملابودند واحکام آنها بوسیلهٔ نیروی مسلحی که درزیرفرمان میرزا کوچك خان‌بود اجرامیگردید مرکز این نیروهم درگوراب زرماخ بود . تخلیهٔ باعجلهٔ قشون روس دراین جا هم مانند سایرنواحی ایران شمالی به تهوروجسارت این‌اشخاص که خودرا ملیون خطاب میکنند افزوده ومقدارزیادی اسلحه و ذخیره بابهای بسیار نازلی برای آنهافراهم‌ساخته‌است ازطرفی‌هم همدستی‌جنگلی‌ها با بلشویکهای انزلی نمونه های بارز وآشکاری داشت بلشویکها با طبقهٔ زارع وکارگر ایرانی اظهاراخوت کرده ودر قید منافع امپریالیستی‌روس نبودند وباحزب مساوات قفقاز نیزهمدستی داشتند .

باری پس از مذاکرات مختصر با گریگوریو اتومبیل فرستادگان جنگلی‌هم واردشد وصحبت ماقطع‌گردیدوباآنها بطرف شهررشت‌حرکت کردیم همدستان‌آنها درخانهٔ سپهدار (سردارمنصور) انتظار ورود ما را داشتند درحال عبورازبازار عدهٔ زیادی از کنجکاوان بعنوان تماشا درمعبر ماجمع شده بودند بالاخره رسیدیم بخانهٔ سردارمنصور که بسبك اروپائی

بناشده وبسی خوشوقت شدیم که مارا دراطاق مخصوصی جای دادند که از اشخاص نامناسب دور باشیم .

بلافاصله بمن خبردادند که چندنفر آشنایان قدیمی میخواهند شما را ملاقات نمایند ناچاراز آنها پذیرائی کردم وتعجب کردم که میرمنصورمعاون قدیمی کارگزاری نیزدرمیان آنهادیده میشد . میرمنصورعمامهٔ سبزی برسر داشت وباعزت‌الله خان که اوهم ازعمال بانفوذجنگل بود بما اظهار محبت کرده وگفتند که کمیتهٔ نظامی اتحاداسلام این خانه را مخصوصاً برای اقامت شما تخصیص داده است رئیس کمیته باریش آبی رنك موزوی بکمر بسته و با خوش روئی وتبسم ازما احوالپرسی کرد در حیاط این خانه جمعیت زیادی افراد مسلح با کلاههای ناجور وجود داشت مخصوصا خانه های اعیان و ثروتمندانرا برای منزل نیروی مسلح معین کرده بودند .

پس ازسلام و تعارفات معموله و تبادل مکالمات فارسی که جنگلیها ازشنیدن آن محظوظ میشدند تشریفات درباری را کنار گذارده واردمقاصد اساسی خودشدیم وازمیزبانان پرسیدیم چه وقت ممکن است با میرزا کوچك خان ملاقات حاصل شود میرمنصوراصرار داشت که قبلا با کمیتهٔ رشت باید ملاقات ومذاکراتی کرد وپس از اتخاذ تصمیم نتیجه را باتحاداسلام گزارش داد امامن احساس کردم که باین وسیله میخواهند ملاقات ما را به تعویق اندازند بنابراین تقاضا کردم که چون مطالب فوری داریم بایدزود ترتیب ملاقات بامیرزا داده شود (معمولا همه میرزا کوچك خان را میرزا خطاب میکردند) یوسف خان کسمائی که از قزوین باما همراه بود گفت من فردا بکسما میروم ووسیلهٔ ملاقات را زودتر فراهم خواهم کرد .

بالاخره سه روز طول کشید تاامکان ملاقات دست داد ویکروزصبح بایك اسکورت سوارده نفری جنگلی ازرشت خارج شده بطرف آتشگاه که واقع است در سه کیلومتری غربی جنگل رفتیم وخوب احساس کردیم که برای نشان دادن ابهت تشکیلات نظامی جنگل وسایل مخصوصی فراهم کرده‌اند. بمحض خروج از شهر درشکه مادرهر ۳تا ۵دقیقه بسواران مسلحی برمیخورد که وضع جنگی خوبی داشتند وبالباس نظامی بما سلام میدادند ومعلوم بود که همه برای برخورد باما آمده اند ودو بدوحرکت میکردند

پس از ۲۰ دقیقه نوبت پیادگان رسید که دردوصف در فواصل پنجاه‌متری ایستاده بودند وضعیت نظامی آنها بد نبود و بترتیب منظمی برای ما پیشفنك میکردندوچون بباغ آتشگاه رسیدیم دسته سرباز پیاده‌ای رادیدیم که درتحت فرماندهی افسری مشغول تمرین بود. این افسر باریش‌خرمائی شباهت زیادی بآلمانها داشت. خلاصه تشریفات‌کاملا برطبق قواعد ورسوم نظامی برگذارشد وبا همان افسر آلمانی مذکور واردخانهٔ کوچکی شدیم میرمنصور جلوتر آمده ودرآنجا منتظرورود ما بود پس ازتبادل تعارفات شروع بصحبت کردیم ومنتظرورود میرزا بودیم بالاخره پس ازچند دقیقه میرزا بهمراهی حاجی احمد که بمنزلهٔ بازوی راست او ودرعین حال ملك موکل اوبود واردشد فرمانفرما وصاحب اختیار گیلان یعنی میرزا وضع ساده‌ای داشت و بیشتر شبیه باشخاص سیویل بود نه نظامی او نیز مانند سایر جنگلیها ریش وگیسوان بلندی داشت. (۱)

در سراو کلاه عرقچین مانندی بود اما درظاهر اسلحه‌ای نزد او دیده نمیشد بعد معلوم شد که موزری در زیر دامن نیم تنه پنهان داود من میتوانم سوگند یاد کنم که درست یك کشیش روسی را با چشمان آبی‌رنك وفرورفته درمقابل خود میدیدم.

برطبق نقشه قبلی که بااستکس کشیده بودیم‌ابتدا من میبایستی‌شروع بصحبت کنم بنابراین پس‌ازتعارفات رسمی بمیرزا گفتم: کلنل بیچراخووپس ازتقدیم سلام اظهار تشکر میکند که حاضرشده‌ایدبا فرستادگان‌اومذاکراتی بکنید مقصودکلنل این‌است که هرچه زودتر بتواند خودرا بباد کوبه برساند زیرا که موقعیت چنین اقتضا میکند. اوبا اوضاع گیلان کاملا آشنائی دارد و نمیخواهد هیچگونه دخالتی در امور این ناحیه بکند بلکه فقط میل دارد که با شما سازشی حاصل کند و بدون زحمت بطرف مقصد خود رهسپار گردد وباکمال بی‌صبری منتظر قرارداد وشرایطی است که برای طرفین قابل قبول باشد واضافه کردم نظر باینکه شما میهن‌پرست عالیمقامی‌هستید خوب استنباط میکنید که کلنل درایشموقع عجله دارد که زودتر خودرا بباد-

(۱) جنگلیها سوگند یاد کرده بودند مادامیکه خاك ایران پایمال قشون بیگانه است سروصورترا نتراشند.

گوبه رسانده وازتصرفات ومداخلات ترکها درآنجا جلوگیری نماید مطلب دیگر اینکه کلنل با متحدین ما یعنی انگلیسها موافقت و اتحادی دارد و میخواهد بداند نسبت ببرادران مسلح او چگونه رفتار خواهد شد من از طرف خود تردیدی ندارم که مأموریت من باکلنل استکس بی نتیجه نخواهد بود و ما فقط از شما آزادی عبور از قزوین تا انزلی‌را تقاضا میکنیم که برای ما ضرورت فوری دارد وراجع بروابط شما با اجتماع محلی ودولت ایران کاملا بیطرف خواهیم بود وابداً مایل نیستیم که دراوضاع سیاسی کشور شما دخالت کنیم. هرگاه با این تقاضا موافقت فرمائید من شخصاً با خلوص نیت از شما تشکر خواهم کرد و امیدوارم که پاسخ شما مثبت باشد و این ایالت ممتاز ومهمان نوازگیلان که من مدت سه‌سال افتخار اقامت درآنرا داشته‌ام واکنون درتصرف شما میباشد از حوادث حزن‌آور وعواقب وخیم بکلی برکنار باشد اکنون رشته صحبت‌را میدهم برفیق خودم کلنل استکس که بهتراز من مقصود وعلت این مأموریت‌را تشریح خواهد کرد

کلنل استوکس که‌زبان‌فارسی‌راخوب‌میدانست بنوبهٔ‌خود شروع بصحبت کرد در ضمن صحبت احساس کردم که اگرچه ببیانات من با دقت‌گوش میدادند برعکس بگفتاراو روی خوشی‌نشان ندادند زیرا که او دستور داشت رسماً درمواد وموضوعات دیگرهم داخل شود مفاد صحبتش این بود که قبل از هرچیز اوامر دولت بریتانی کبیر باید اجرا شود دولت انگلیس امرمیکند که ماژور نوئل که چندی است درجنگل توقیف است‌آزاد گردد و...

دخول او دراینموضوعات مطبوع طبع رؤسای جنگل واقع نگردید و حاجی احمد سخن اورا قطع کرد و مذاکرات تلخ و ترشی بمیان‌آمد مخصوصا راجع بسلیمان میرزا لیدر دموکراتهای ایران که‌انگلیسها با او بدرفتاری کرده ودر کرمانشاه موقعی که درایل‌سنجابی افراد ایل‌را ترغیب بمقاومت میکرد غفلتا اورا دستگیر نمودند. مجلس کم کم وضع بدی بخود میگرفت برای‌اینکه صحبت‌بزمینه خطرناکی کشیده نشود من بمیان افتاده وگفتم عجالتا بیمورد است که وقت خودرا صرف حوادث گذشته کنیم بهتر آن است که درمقصود اصلی‌وفعلی‌ما صحبت شود وعبورنیروهای بیچراخوو و دنسترویل مطرح مذاکره قرارگیرد وقضایا با روح مسالمتی حل‌گردد

تردیدی نیست که طرفین میل دارند با احترام باهم رفتار کنند.

میرزا کوچك‌خان که تاآنوقت ساکت بود وگوش میداد آغاز سخن کرد و بمن گفت: مقصود بیچراخوو و همراهان اورا خوب فهمیدم برای اینکه با آنها مخالفت وممانعتی روی ندهد بملاقات شما راضی‌شدم وچون بایستی عبور قشون بـا بهترین ترتیبی صورت‌گیرد باید باین دستور عمل شود که افرادآن با دسته های صد و دویست نفری بیایند و اسلحهٔ خودرا در منجیل تحویل نیروی جنگل‌داده ودر انزلی درموقع سوارشدن بکشتی دریافت دارند. خود منهم در حین عبور با تمام افرادم در کنار راه حضور خواهم داشت و بنیروی روسی که میخواهد بوطن خود عودت نماید سلام خواهم داد واحتیاجات آنهارا کاملا فراهم خواهم ساخت. اما راجع بعبور نیروی انگلیس‌من فعلا نمیتوانم داخل‌مذاکره شوم وباید اینموضوع بکمیته اتحاد اسلام رجوع شود. ما درمقابل یك امپراتوری توانا چه هستیم؟ مـا مانند مورچه‌های کوچکی هستیم که میخواهیم درجنگل‌های خودآزاد باشیم من هیچ نمیدانستم که مسئله عبور نیروی انگلیس‌هم درمیان هست و دراین باب نمیتوانم بلافاصله جواب اطمینان‌بخشی بدهم ایموضوع بکمیته رجوع میشود وبعد نتیجه‌را بشما اطلاع خواهیم داد.

البته درجهٔ بهت من و استکس در چنین موقعی معلوم است زیرا که درتحت صورت پسندیده ومؤدبانه‌ای که فقط ایرانیها با زبان زیبا وتعجب آورخوددرازآن را مالك هستند پاسخ منفی‌بما داده‌شد این یك‌نوع تدبیری است که ایرانیان بکار میبرند تـا طرف را بطور خشونت پذیرائی نکرده باشند من واستکس که زبان فارسی‌را خوب پراتیك کرده بودیم مقصودرا دریافتیم وبا بیاناتی عدم رضایت خودرا رسانده ودرعین‌حال ازاین ملاقات اظهارخوشوقتی کردیم وگفتیم که ناچاریم بدون تأخیر بقزوین رفته ونتایج خوبی که ازاین ملاقات‌حاصل گردیده گزارش دهیم.

درپایان جلسه ناهاری‌هم با آن مهمان نوازی که از خصائص ممتاز ایرانیان است صرف شد و بلافاصله بسمت رشت حرکت کردیم.

همینکه بمنزل رسیدیم با فکرآزاد آنچه‌را که گذشته بود مخصوصا صحبتهای حاجی‌احمد خان را تحت مداقه قراردادیم وبخوبی دانستیم که این

آدم بی‌تربیت وحریص داخل در تشکیلات جنگل نشده است مگر برای تأمین آتیه خود مخصوصا بمناسبت سمت خزانه داری وتصدی امور دارائی چنان نفوذی داشت که حتی در مقابل میرزا کوچك هم مقاومت بخرج میداد. اما خود میرزا آدمی بود که کمال مطلوب خودرا می‌جست ومقید بجمع آوری ثروت نبود از طرف دیگر خوب فهمیدیم که در این کمدی نفوذ حکومت باد کوبه نیز وجود داشت و بالاخره افسران آلمانی هم از تأخیر نیروی روسی دررفتن بطرف باد کوبه بدون تردید مسرور بودند خلاصه بطوریکه ذکر شد مأموریت ما منتهی بیأس گردید و حوادث هم روز بروز بشکل بدتری بروز میکرد.

ما از دوستان رشتی خود تودیع بعمل آورده وقصد داشتیم که هرچه زودتر بطرف قزوین حرکت کنیم نتیجه ملاقات راهم بطور اختصار بقزوین تلگراف کردیم.

تقدیر چنین خواست که ما نتوانیم بمقصود موفق گردیم زیرا که در ساعت ٤ صبح بنا بود اتومبیل حاضر باشد و ما حرکت کنیم مدتی وقت ما در انتظار اتومبیل بیهوده تلف شد و بعد فهمیدیم که اتومبیلی در کار نیست و به بهانهٔ تعمیر در گاراژ توقیف شده است با کمال اضطراب و بی صبری در عمارت راهداری راه شوسه انزلی بقزوین که در مقابل قونسولخانه روس بود توقف کردیم مقارن ظهر چند کامیون ازطرف بیچراخوو رسید. جوانی پیاده شد و باشتاب بطرف قونسولخانه میرفت.

من باستکس گفتم خوب است با این تازه وارد صحبتی بکنیم بنا بر این اورا صدا کرده ومشغول صحبت شدیم این جوان ارمنی بود واز طرف حکومت باد کوبه برای درك مقاصد بیچراخوو بقزوین رفته و باعجله مراجعت کرده بود او بما اطلاع داد که ژنرال بیچراخوو از انتظار خسته شده وبا قسمت عمده نیروی خود حرکت کرده است و عملیات نظامی عنقریب شروع خواهد شد. مقاصد بیچراخوو کاملا درخاطرم نیست همین قدر میدانم که او اظهار کرده بود که توانسته است ذخائر کلی که پس از ژنرال باراتو درایران بجای مانده همه را بباد کوبه حمل نماید وخود نیز مانند سربازی باهمراهان عازم دفاع از باد کوبه است.

پس ازاین مذاکرات مختصر که باجوان ارمنی کردیم تا اندازه ای اوضاع برای ما روشن گردید و بخاطر آوردم که درموقع جداشدن ازمیرزا کوچك خان باوخاطر نشان کرده بودم که من حتی الامکان کوشش خواهم کرد که خصومتی بروز نکنند اما نظر باینکه وقت زیادی برای این ملاقات تلف شده است اطمینانی بقول خود ندارم . پس همانطور که گفته بودم پیش بینی من بوقوع پیوست ودرهرآن منتظر زدوخورد بودیم از طرف دیگرمن وکلنل استکس درحال یأس مانده ومراجعت بستادآرتش خودمان هم امکان پذیر نبود وماهم ابداً مایل نبودیم که گرفتارسر نوشت ماژور نوئل وماك لارن Mac Laren قونسول انگلیس بشویم که آن یك در اعماق جنگل گیلان ناپدید شده ودیگری هم اگر چه بحسب ظاهر آزادشده بوداما کاملا در تحت نظر جنگلیها بسر میبرد

بنابراین تنها راه این بود که باکامیونهای بیچراخوو بانزلی برویم درآنجا یك دستگاه تلگراف بی‌سیم وجود داشت ومیتوانستیم اوضاع را مفصلا برای ژنرال بیچراخووودنسترویل شرح دهیم ومنتظر دستورات آنها باشیم وبواسطهٔ حضور گارداحمردرقازیان ازگزندجنگلیها درپناه بمانیم و بالاخره این فکرعملی شدوحرکت کردیم

درقازیان بینگاه مهمان نوازصیدماهی لیانوزو وارد شدیم و بوسیله بی سیم گزارش مفصلی بقزوین دادیم وبا تلفن از کمیتهٔ جنگلی استفسار کردیم که مذاکرات بکجا انجامید قدری بعد جواب تلگرافی از ژنرال دنسترویل وبیچراخووباین مضمون رسید:ما بدون اینکه بخواهیم دراوضاع سیاسی ونظامی جنگل دخالت کنیم مایلیم که تا انزلی مزاحم ما نشوند و بیش از این تحمل اتلاف وقت ممکن نیست واگرجواب فوری ندهند خود جنگلیها مسئول پیش آمدها هستند . بنابراین مابلافاصله نامه‌ای بجنگلیها نوشته وترجمه تلگرام را هم برای کمیته ضمیمه کرده توسط اسماعیل خان که ازطرف کمیته حکومت انزلی را داشت فرستادیم و لزوم جواب فوری را خاطر نشان کردیم

با همهٔ اقداماتی که ما بطور بیغرضانه برای حصول سازشی بعمل آوردیم جنگلیها تصمیم گرفته بودند که بتقاضای ما تسلیم نشوند ومنتظر

پیش آمد باشند من خیال میکنم مقصود آنها این بود که بیچراخوورا بمخاطراتی دچار کرده و در نظر کمیسر فوق العاده شورویهای قفقاز و رئیس حکومت بلشویك بادکوبه یعنی موسیو شاومیان اورا مفتضح نمایند. زیرا که باطناً باحکومت بلشویك بادکوبه همدست بودند وچون بخیال خود مقصودشان از این تشکیلات آزادی واستخلاص میهن از رقبه امپریالیستی بود واکنون با نیروهای انگلیس وروس مواجه شده بودند باین نوع دیپلماسی متمایل گردیده بودند و چون بنیروی خود مغرور بودند عواقب وخیم آنرا بنظر نمی آوردند. بدیهی است نیکلا براوین همکار قدیمی من هم که سابقا در خوی قونسول ودراینوقت سفیر بلشویست تهران بود ازاین پیش آمد و نتایج آن استفاده میکرد براوین درموقع بروز بلشویسم تلگرافات متعددی بمن کرد و تقاضا داشت که مرا با خود همراه کرده در عملیات شرکت دهد ولی چون من گرفتار تشکیلات دفاعی بودم باو جوابی ندادم بعلاوه افکارما هم دردو نقشه مختلف کار میکرد

برای اینکه زود تر بشرح خود خاتمه دهم راجع بکلنل استکس و مأموریت مشترك ما درماه مه ۱۹۱۸ باختصار میپردازم زیرا کتابی که ژنرال دنسترویل بعنوان حوادث دنسترفرس نوشته است حاوی تمام تفاصیل وقایع رشت.وزد وخورد با نیروی جنگلی هاهست و کسانیکه مایل بدانستن این وقایع باشند ممکن است بآن مراجعه نمایند این کتاب بقیهٔ سرگذشت مرا در رشت تکمیل مینماید. اگر احیانا این سطور از نظر کلنل استکس بگذرد (صرفنظراز وقایع سال ۱۹۱۱ یعنی کشمکش روس وایران که او بنفع انگلیس در ایران بر ضد روس کارمیکرد) خواهد دید که شرح این مأموریت مشترك را من باکمال بی غرضی نوشته ام و مقصودم این است که برحسب اقتضای موقعیت ما مجبورشدیم که باهم تشریك مساعی نمائیم تا از حملهٔ ثانوی ترکان ببادکوبه جلوگیری بعمل آید و البته بدون نقشه یا فکر بعدی باهم کوشش میکردیم تا بدون اتلاف وقت بمقصود نائل گردیم

بعقیده من ورود نیروی دنسترویل بقفقاز بقصد زیان رساندن بمنافع ملی ما نبود بلکه مقصودش همکاری با ما بود اما بعدم موفقیت برخورد و زود برگشت ودر واقع این عمل بمنزله اظهارامتنان مضمری بود ازعملیات

ما درایران که درسنوات ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۸ انجام‌دادیم. کتاب دنسترویل این عقیده مرا ثابت میکند این ژنرال که من افتخار آشنائی اورا پیدا کردم آدم صادق وبیغرضی بود اما نمیدانم که آیا عملیات‌فرماندهی بین‌النهرین‌هم همینطور بود یا نه . قیاس وتصدیق آنرا بخواننده واگذار میکنم .

بهرحال بعدهابا طرز ماهرانه‌ای سیاست جدیدی بمیان آمد این‌دفعه‌ژنرال تمسن Thomson پس ازترك محاربهٔ مودرس Moudros بباد کوبه واردشد واعلان کرد که بقصدپس گرفتن این شهراز ترکها آمده است اما روسیه دراین موقع نقشهٔ دیگری‌درپیش گرفت ونفوذانگلیس بکلی‌درقفقاز ازمیان رفت ایندفعه تمسن‌آمده بود که رشته جبال قفقازرا که آنهمه خون روسی‌درآن ریخته شده بود درامتداد جبال هیمالایا قراردهد و بطوری که شاعر حماسه سرای انگلیس ر. کیپلینك‌میگوید: این‌داستان دیگری‌است که باسایر داستانهافرق‌دارد . باری بمحض‌اینکه عزیمت مابانزلی‌دررشت شایع‌گردید ماك لارن‌واو آکشوت Oakshott که هنوز یادگاریهای اسارت خودرا درنزدجنگلیها در خاطر داشتند از بیم آنکه مبادا مجدداً بمخاطره گرفتار شوند محرمانه قاصدی نزد ما فرستاده و تقاضا کردندکه وسیله فرارآنهارا فراهم‌نمائیم وما توانستیم بدستیاری‌گارد احمر تقاضای آنهارا انجام دهیم‌توضیح آنکه ایندسته قشون‌سرخ که درانزلی اقامت‌داشت مرکب بود ازافراد ارمنی که باطناً بازیگران صحنهٔ دیگری بودنددراین جا من خودرا با اقدامی‌مواجه دیدم که نظایر آنرا در ارومیه دیده بودم . پانزده نفرارمنی دریك‌کامیون بایك مسلسل بقصدتقویت پست نزدیك شهر حرکت کردند اتومبیلی هم درهمان وقت بقصدگردش داخل شهررشت شد وافسر رانندەبخیابانی که لارن و اوآکشوت‌درآن‌گردش‌میکردند رفت و مقصود بسهولت انجام یافت بمحض‌اینکه اتومبیل دردسترس رفقای ماقرار گرفت بارولور مستحفظ جنگلی‌را تهدید کردند وهردودراتومبیل جستندو فراراختیار کردند جنگلیها هم‌نتوانستند خبربه پست سرراه رشت و انزلی بدهند زیرا که ارمنی‌ها قبلا محض‌احتیاط سیم تلفن‌راقطع کرده بودند .

اکنون برگردیم باصل موضوع . نیرو های انگلیس و روس چون جواب مساعدی از جنگلیها دریافت نکردند ناچار از قزوین حرکت کرده

ودر منجیل باجنگلیها زدوخوردی کردند شرح این جنك مضحك را ژنرال دنسترویل در کتاب خودنوشته است خلاصه پس‌ازاین‌جنك مختصرعبورآزاد شد ونیروهای انگلیسی وروسی وارد رشت شدند ژنرال بیچراخوو بیش از یکهفته دررشت نماند وباکشتی بطرف بادکوبه‌رفت انگلیسها درطول‌راه پست های نظامی گذاردندومرکز نظامی آنها دررشت‌درمقابل قونسولخانه روس بود فرمانده این‌قسمت مرکزی نایب سرهنك ماتیوس بود و من نیز در میان این قسمت وقونسولخانه وشهررابط بودم چند روز بعد تشریفات رسمی افتتاح قونسولخانهٔ انگلیس با حضور ژنرال‌دنسترویل صورت گرفت وایرانیان ازعملیات خودمعذرت خواستند وپلیس‌هم‌درمقابل پرچم انگلیس که دوباره برافراشته شد رژه داد ماك لارن قونسول قبلی انگلیس رفت وبجای اومستر . ی . موئیر M.i.Moir منصوب گردید من بامسترموئیر که اهل اسکاتلند ومانند ماك لارن فعالیت وجوش وخروشی داشت برای استخلاص ماژورنوئل‌اقداماتی کردیم‌امابایك نفرجنگلی سروکارپیدا کردیم که جز گرفتن پول مقصودی نداشت و چون از این معامله اطمینانی نبود نتیجه‌ای نگرفتیم .

ماتیوس‌افراد نظامی‌قلیلی‌دراختیارداشت‌زیرا که قسمت عمدهٔ‌نظامیان انگلیس در طول راه با اتومبیل های زره پوش پراکنده بودند واوضاع رضایت بخش نبود ودرواقع شهر رشت بصورت ظاهر تصرف شده بود . پاسبانان انگلیسی در بانك و قونسولخانه انگلیس بودند اما شهر پر از افرادنظامی جنگلی بود مخصوصاً رفتن بطرف مشرق شهر یعنی آنطرفی که من با استکس بآتشگاه رفتیم خالی ازخطر نبود در این امتداد قتل و جراحاتی رویداد واتومبیل های فرد نیزبواسطهٔ بی‌احتیاطی در این قسمت مفقود شدند درراه شوسه انزلی وقزوین نیزحوادثی رویداد وچهار نفر از افسران کل و جزء بدست جنگلیها بقتل رسیدند و اجساد آنها را بعنوان یادگار درقونسولخانهٔ روس دفن کردند جنگلیها ازهر طرف ما را احاطه کرده وخود درجنگل که بلافاصله بعد ازشهر شروع میشود محفوظ بودند حمل ونقل با اتومبیل های زره پوش انجام میگرفت و جنگلیها در موقع شب حتی در روز روشن هم‌انگلیسهارا نابود میکردند ومانند پشه هائیکه

درمزارع برنج کاری فراوان وپیوسته ازآزار واذیت انساندست نمیکشند اینها نیز به نظامیان انگلیسی در پنهانی آزار میرساندند و در ضمن این عملیات بیانیه ها و روزنامه ای موسوم بجنگل باچاپسنگی انتشار میدادند که گویا در کسما چاپ میشد من این بیانیه ها و روزنامه ها راکه دارای مطالب زننده وتهدیدآمیز بود جمع کرده بودم متأسفانه اکنون آنها را در دسترس خودندارم این اوراق نسبت به امپریالیسم انگلیس حملات شدیدی میکردند البته نویسندگان متخصصی درجنگل بودند ومن بعدها درتهران بایکی ازنویسندگان آن آشنا شدم اوجوانی بود بنام میرزا رضاخان که از ممالك متحده امریکا فارغ التحصیل شده بود البته این اوضاع غیر طبیعی امکان دوام نداشت انگلیس ها هم بعلت قلت نفرات نمی توانستند حالت تعرضی بخودبگیرند بلکه تعرض همیشه ازطرف جنگلیها بروزمیکرد .

یکروز صبح درماه ژویه بصدای ناگهانی شلیك از خواب بیدارشدم گلوله مانند رگبار تگرك بدیوارهای قنسولخانه میبارید صدای تاق تاق خشك مسلسل نیز شنیده میشد من حدس زدم که جنگلیها بانگلیسها حمله کرده‌اند زود لباس پوشیده از اطاق بیرون آمدم وخودرا بپلکان انداخته از دیوارمشترك بخانه‌ای که‌انگلیسها درآن توقف داشتند نگاه کردم دیدم سربازان با لباسهای کم بشتاب بطرف بیرون میدوند اتومبیل زره‌پوش‌هم آماده خروج ازگاراژ بود بی‌نظمی وآشفتگی‌اوضاع بحدی بود که نمی توانستیم بفهمیم تهدیداز کدام طرف میشود گلوله‌ها باصفیرهای گوشخراش ازهرطرف میبارید چندنفر سپاهی انگلیسی از پلکان عمارت ما بالاآمدند تا بروند زیر شیروانی وبدفاع بپردازند .

منهم در اینموقع فعالیتی کردم خانمهای قنسولخانه‌را در پناهگاهی جایداده و فوراً نزد نایب سرهنك ماتیوس که مشغول تدارکات جنگی بود رفتم میدان جنك وضع بدی داشت قنسولخانه روس وسربازخانه انگلیسها از سه طرف بوسیله جنگل که بباغها اتصال داشت احاطه شده و فقط از طرف شمال ممکن بود راهی باز شود اما اینطرف‌هم ساختمانهائی وجود داشت که مانع عملیات سریع بود جنگلی‌ها مطابق نقشه خاص خود از هر طرف شروع بحمله نموده بودند دراین ضمن خبررسید که درشهرهم قنسول

خانه انگلیس وبانك مورد حمله واقع شده است . ما در خارج شهر بودیم و رودخانه‌ای بین ما وشهر واقع بود رابطهٔ ما با شهر بوسیله دوپل صورت میگرفت که یکی درصد متری واقع و از ساختمانهای قدیم ایرانی بود و سقف بلندی داشت وعبور ازآن خالی از اشکال نبود و دیگری درفاصله سه ربع کیلومتر که ازچوب ساخته‌شده واستحکامی نداشت که بتوان اتومبیل زره‌پوشرا ازروی‌آن عبور داد بدبختانه از ابتدای حمله گلوله‌ها تلگراف بی‌سیم را نیزخراب وازکار انداخته بودند و حرف زدن با تلفن هم با پست های گمرکی جاده انزلی بتهران بسته ببخت واقبال بود که جواب بدهد یانه.

نایب سرهنك ماتیوس توانست بالاخره باعدهٔ قلیل خود باحمله مواجه شود سربازان هندی طوائف هانت وگورگاس رشادتی بخرج دادندودشمن را بتدریج بطرف جنگل عقب نشاندند ازطرفی هم که راه چندان آزادنبود خطی ازسربازان بااتومبیل‌های زره پوش مراقب حملات شد امادرجنگل جنك باشکال بر میخورد زیرا که جنگلیها بالای درختان کهن موضع گرفته و تفوق داشتنددراینجا تقریباً جنك تن به تن شروع شد وگورگانهای شجاع باصورتهای کوچك مغولی و قداره های بزرك که خوب بکار میبردند در این اولین حمله فاتح گردیدند و اسیرانی را آوردند در میان آنها یکنفر اطریشی را دیدم که در شرف هلاکت بود و با لکنت بزبان اطریشی التماس میکرد و میگفت : (آقای عزیز من خطاکار نیستم) وجود اودرمیان اسیران دلیل بود که بغیرازافسران آلمانی که جنك را اداره‌می کردند محبوسین بدبخت جنك هم پس ازانقلاب روسیه فرار کرده و داخل صفوف جنگلیها شده بودند .

باوجود رشادت سربازان هندی وخونسردی انگلیسها بازهم‌اوضاع خطرناك بنظرمیآمد و هیچ وسیله ای هم نبود که از پست های طول راه امدادی خواسته شود پست امامزاده هاشم هم درپناه نبود تلفن هم کار نمی کرد بعلاوه فرستادن کمك هم امکان پذیر نبود مگر بوسیله زره پوش که آنها راسرهنك‌ماتیوس برای محافظت قونسولخانه وبانك در شهر رشت لازم داشت وخلاصه آنکه عملیات جنگی به نتیجه قطعی منتهی نگردیداین اوضاع تانزدیکی ظهر بطول‌انجامید من بماتیوس تکلیف کردم که بانزلی

تلفن کنیم و گارد احمررا بکمك طلبیم گفت اگر بشود خوب است بنابراین باتلفن باانزلی صحبت کردم در پاسخ گفتند با اینکه ما باکمال میل حاضر بحرکت‌هستیم لازم است با کمیته هم مذاکراتی بشود وخلاصه آنکه از این اقدام هم نتیجه ای گرفته نشد وکار ها بصورت دیگری اصلاح شد توضیح آنکه جنگلیها مانند تمام ملل شرقی پس از کوشش وحمله اول که واقعا جالب توجه بود وازحیث افرادهم برتری داشتند نتوانستند عملیات‌خود را تعقیب نمایند و بفکرصلح وسازش افتادند(تصور میکنم‌درمقابل ۴۰۰سرباز انگلیسی اقلا ۱۲۰۰ نفر جنگلی وجود داشت) مقاومت سخت و بی باکانه سربازان هندی که باوضع وحشت‌آوری میجنگیدند باعث فتح گردید .

درحوالی‌غروب‌آفتاب موفقیتی حاصل شد و سربازان توانستندراهی ازمیان‌کوچه وبازارتامرکز شهرباز کنند ومستر مویرومستراو آگشوت را با مدافعین شجاع همراه بیاورند.

دراین‌جامن بشرح وقایع گیلان خاتمه میدهم و بطور خلاصه میگویم همینکه آرامشی حاصل شد نظر باینکه ازاوضاع ارومیه ورشت خسته‌شده بودم خیال کردم حق‌آنرا دارم که چندی‌استراحت کنم بنا براین به‌تهران رفتم ودرآنجا شنیدم که بعدازحرکت من‌هواپیماهائی ازقزوین بگیلان پرواز کرده و شهررشت را بمباران‌نمود وجنگلیها پراکنده شدند و شهر کاملا بتصرف‌انگلیسهادرآمد وتقریبا دو هفته بعد مراسم صلح بعمل‌آمداینمطلب را هم بایددرخاتمه ذکر کنم که هم قطارمن قونسول فرانسه موسیوژول - سامپ Jules Sempe درتمام‌مدت شورش‌درپست‌خوددررشت باقی‌ماند و پس ازتصرف شهر علو همتی بخرج داد وواسطهٔ صلح گردید .

وقایع ارومیه درتابستان ۱۹۱۸

اکنون‌باید دید درموقع شورش رشت که منهم در آن شرکت‌داشتم درارومیه چه میگذشت ؟

دربدو بروزجنك قشون مسیحی ازواحدهای زیر تشکیل یافته بود :

تیراندازآیسورها (٤ گردان) تیراندازارمنی (۲ گردان) باچهارتوپ کوهستانی وسیصدسوارویك گروهان مسلسل ویك سرویس تلگرافی .

اولین برخورد باقشون منظم ترك در ماه آوریل واقع شد عساکر

عثمانی که درطرف حیدرآباد در موقع جنك اسیر شده بودند میگفتند که گروهان آنها پس از شکست خوردن از انگلیسها ازطرف لشگر پنجم قشون ترك مأموریت یافته‌است که دراین نواحی باکتشافات پردازد . و در ضمن ازاوضاع واحوال روسها که جبهه جنك‌را ترك کرده‌اند اطلاع حاصل نماید وحکایت میکردند که لشگر ترك برای تدارك آذوقه وتجهیزات دراین نواحی ویران باشکالات زیادی برخورده است .

درماه مه (ازسوم تاپنجم) جنك جدیدی با ترکها که ازطرف خوی آمده وقسمتی ازلشگرششم ترك بودند بوقوع پیوست . آندرونیك رئیس نیروی ارمنی ها که دراین نواحی پیشرفتی حاصل کرده بود ترکها را در گردنه قره تپه غافل گیر کرده شکست داد با این حال دوستون تشکیلات مسیحی که یکی از ارمنی های ایروانی روسیه و دیگری از اهالی ارومیه تشکیل یافته‌بود موفق نشدند که باهم اتصال یابند .

بهرحال مسیحیان در نتیجه این شکست که در شمال واقع گردید توانستند با فعالیت زیادی با لشگرپنجم که دردنبال گروهان اکتشافی خود تا حوالی ارومیه‌آمده بود بجنگند دراین جا شکست فاحشی بترکهادادند و۳۰ نفر افسر و۳۰۰ عسگرعثمانی را اسیر کردند وغنائم زیادی از قبیل توپ ومسلسل وقاطرهای حامل ذخیره وغیره نصیب آنها گردید .

درآغازماه‌ژوئن‌ترکها دوباره‌درشمال‌بحمله پرداختند ومسیحیان‌را با ۱۵۰۰۰ نفر ارمنی که ازوان‌آمده وبآنها ملحق شده بودند شکست دادند ومجبور کردند که سلماس را تخلیه کرده بطرف ارومیه عقب نشینی کنند . تخلیه سلماس باعث بی نظمی صفوف مسیحیان‌گردید وفشار ترکها هم از طرف وان بواسطهٔ تقویت لشگر یازدهم زیادتر شد و در ۲۵ ژوئیه واحدهای نظامی وسکنهٔ مسیحی ارومیه که توانائی داشتند بطرف همدان فرار کردند .

کمی قبل ازاین مهاجرت یك خلبان انگلیسی موسوم به پنینگتون بارومیه فرود آمد ولی خیلی دیرشده بود و ممکن نبود تصمیمات مؤثری اتخاذ شود . اسکادرون چهاردهم نیزه دار بنگالی نیز فرستاده شد که در صائین قلعه (میان ساوجبلاغ وبیجار) بمسیحیان ملحق‌گردید اما باشکست

مواجه شد و نتوانست بمسیحیان مساعدتی بکند فقط عقب نشینی سریع آنها را کمی متوقف کرد.

بطوریکه درفوق ذکر شد این خلبان دیر بارومیه فرستاده شد یعنی درهمان موقع که من بقزوین وارد شدم و اوضاع ارومیه را گزارش دادم او را به آنجا فرستادند.

جناب سنتاك که نمیخواست باقی مانده مسیحیان ارومیه را که در میسیون فرانسه پناهنده شده بودند ترك کند با سایر میسیونرها از قبیل پرلوتلیه ودنگهال بتوسط کردها که پس ازمهاجرت مسیحیان ارومیه را در ۳۱ ژویه ۱۹۱۸ تصرف کردند بقتل رسیدند.

از این مقدمهٔ مختصر میتوان فهمید که تشکیلات ناقص مسیحیان فقط چند ماهی توانست درمقابل ترکها مقاومت نماید وتصرف آذربایجان را برای آنها بتأخیر اندازد و برای نیروی دنسترویل سهولت اجرای نقشه را فراهم سازد.

پس ازمهاجرت مسیحیان درماه ژویه قشون ترك تحت فرماندهی علی احسان پاشا بتصرف تمام ایالت آذربایجان موفق گردید و درماه سپتامبر انگلیس ها درگردنه قافلانکوه با ترکها جنگی کرده ومجبور بعقب نشینی شدند گروهان سوار نظام ترك تاساری درحوالی زنجان آنهارا تعقیب کرد و بالاخره ترك محاربه موندانیا Mondania باین اوضاع خاتمه داد(۱)

☆☆☆

(۱) پس از آنکه ارومیه در زمان پهلوی بتصرف ایران درآمد من ازطرف وزارت فرهنك ماموریت یافتم که درآنجا مدارسی تأسیس نمایم. بطوریکه اهالی نقل میکردند اوضاع آنجا در تمام مدت جنك بسیار دلخراش و تاثرآور بوده است از قراریکه معتمدین محلی می گفتند دراین کشمکشهای روس و ترك و آشوری و کرد قریب هفتصد هزار تبعه ایران درارومیه وقراء اطراف آن ازمسیحی ومسلمان بقتل رسیده بودند و ارومیه که شهرت داشت درزیبائی عروس ایران و بقول اروپائیها سوئیس ایران است بویرانه ای مبدل گردیده بود.

پس از کشته شدن مارشیمون رئیس آشوریها بدست اسمعیل آقای

کرد آشوریها ازقتل و غارت مسلمانان این ناحیه باندازه ای که توانستند فروگذاری نکردند ومسلمانانی را که موفق بفرار نشده بودند کشتند ودر دهکده های اطراف هم بقتل و غارت پرداختند از جمله قریه بزرگی بود. بنام عسکرآباد که حصاری داشت سکنه مسلمان قراء اطراف آن نظر به استحکام این قلعه همه با زن وبچه بآنجا پناه بردندآشوریها آن قلعه را به توپ بسته خراب کردند مردان بکوهستان فرار کردند و عدهٔ زیادی زن و بچه که نتوانسته بودند فرار کنند در مسجدی پناهنده شده بودند آشوریها آن مسجد را بتوپ ومسلسل بسته برسرپناهندگان خراب نمودند وهیچیك از آنها نتوانست جان بدر برد . من وقتی بعزم گردش باین دهکده ویران خالی ازسکنه رفتم در بیرون قلعه اجساد مقتولین را دیدم که با لباس دفن کرده بودند و چون قبور درستی نداشتند بمرور زمان اسکلت های آنها با لباس ازخاك ببرون افتاده ومنظره بسیار حزن انگیز و تاثر آوری را نشان میداد .

روسها پس از شورش سربازان وعدم اطاعت آنان‌ازفرماندهان با بی‌نظمی ازاین نواحی رفتند وذخایر زیادی درشرفخانه ومرند وجلفا وسایر نواحی آذربایجان برجای گذاردند که‌دولت وقت نتوانست ازآنها استفاده کند درجلفا هزاران لکوموتیو وواگن های راه آهن را دیدم که همه در محوطهٔ بی سقفی درزیر باران مانده و زنك زده و ازکار افتاده بودند در جاده شوسه جلفا به تبریز غلطك های‌بزرك و کوچك جاده کوب‌ودر مرند تراکتورها وماشین های فلاحتی دیده میشد که همه خراب وبیمصرف شده بودند درشرفخانه عمارات زیادی ساخته شده بود که همه پر از مهمات و ذخایرجنگی بود ازقبیل تفنك وفشنك ومسلسل و لباس های نظامی و دارو وپارچه و آذوقه و غیره که همه به یغما رفت . قسمت عمده این ذخایر را بطوریکه می گفتند عثمانی ها بغارت بردند و بقیه بدست مجاهدین تبریز افتاد که به‌ثمن بخسی‌میفروختند از جمله از شخص موثقی شنیدم که مثلا فشنك را هر یکصد دانه بیك ریال می فروختند قبل از ورود مجاهدین دهقانان بآنجا آمده وهرچه توانستند وبکارشان می‌آمد غارت کردند مثلا شیشه های بزرك پر از داروهای قیمتی را برداشته محتوی آنرا بزمین

ریخته وشیشه خالی را میبردند درتمام خانه های روستائی ارومیه وحوالی دریاچه .بیل و کلنك و دوچرخه های دستی و اسبی دیده میشد که همه از بقایای شرفخانه بود هنوز پس ازمدتی بقایای اتومبیل شکسته و کشتیهای نیمه تمام ورایل های آهن وسیم های خاردار درشرفخانه درکنار دریاچه بمقدار زیاد در روی زمین دیده میشد . عماراتی که روسها در شرفخانه ساخته بودند همه خراب شده و آثاری از آنها برجای بود روسها خیال داشتند که ازکنار دریاچه تا شهر ارومیه واگن اسبی بکشند و برای انجام این مقصود رایل‌آهن زیادی درکناردریاچه ریخته بودند که مقداری را دهقانان برای تیربام برده و هنوز مقدار زیادی در کنار دریا بحالت زنك زدگی باقی بود .

دراین موقع میسیونهای کاتولیك وامریکائی دوباره شروع بکار کرده و درهردهکده یك دبستان چهار یا سه کلاسه ویك نمازخانه دایر کرده بودند . امریکائی ها در خود شهر دو دبیرستان پسرانه و دخترانه و چند دبستان بایك مریضخانه داشتند اما فرانسویها درشهر بجز یك پانسیون که درآن تقریباً پنجاه نفرشاگردآشوری تحصیل میکردند چیزدیگری نداشتند سایر میسیونهای روسی و آلمانی و انگلیسی و غیره همه در موقع جنك مهاجرت نموده و مؤسسات آنها خراب شده بود پس از چندی دولت تمام مؤسسات امریکائی را خرید ومیسیون آنها از ارومیه رفت ما موفق شدیم که درشهریك دبیرستان شش کلاسه وچند دبستان وبالاخره دودانشسرای مقدماتی برای پسران ودختران دایرنمائیم .

ارومیه قبل ازجنك یکی ازشهرهای آباد و پرثروت ایران بود در وقتیکه هنوز درتهران پایتخت کشور نمایش وسینما رونقی نگرفته بود در این شهرچندین نمایشگاه وسینما دایربود ازقراریکه میگفتند اسمعیل‌آقای کرد قریب پنجاه پیانو ازاین شهر بغارت برد .

ازوحشیگری اسمعیل‌آقا داستانهای وحشت‌آورنقل میکردند ازجمله اینکه تا ممکن بود بانواع زجر وشکنجه های وحشیانه پول و جواهر از اعیان و ثروتمندان میگرفت و چون نداشتند یا از دادن امتناع می کردند آخرین شکنجهٔ او این بود که امرمیکرد دو درخت تبریزی را بهم نزدیك

کرده بهر کدام یك پای شخص را می بستند و در حالی که آن مرد از سر آویخته بود ناگهان درخت ها را رها می کردند تا دو شقه شود . از قبایح اعمال او و دست اندازی بزنان و دختران داستان های نفرت آوری نقل میکردند .

موقعی که قشون دولتی او را تعقیب میکرد قصد فرار از سرحد را داشت همراه او چند قاطر بود که صندوقهای لیره بار داشتند عثمانیان در موقع عبور ازسرحد همه را از او گرفتند .

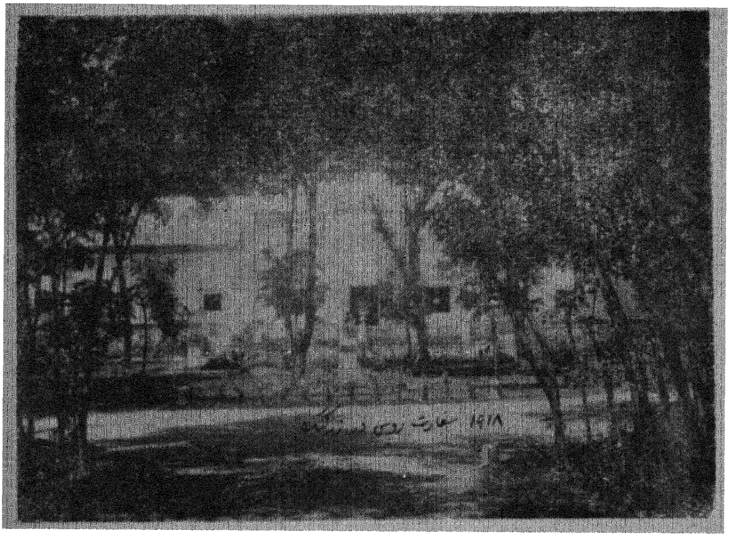
اسمعیل آقا چندین دفعه دیگر بایران آمد و بغارت پرداخت وهردفعه ازقشون دولتی شکست خورده بخارج فرارمیکرد اما در دفعه اخیر به امر رضاشاه فقید وتدبیرفرمانده لشگرآذربایجان که آنوقت سرتیپ ظفرالدوله بود در اشنو بقتل رسید وطغیان وشرارت او خاتمه یافت . مترجم

☆☆☆

وداع باایران (۱۹۱۸ - ۱۹۱۹)

درماه ژویه ۱۹۱۸ من ازرشت بتهران واردشدم واحساس میکردم که اقامت من درسفارت‌روسیه باید موقتی باشد زیرا که فعالیت سیاسی‌در کارنبود رژیم قدیم بکلی تغییریافته وکارها صورت تازه‌ای بخودگرفته‌بود جنگی که قشون سفید در جنوب روسیه برضد شورویها ادامه میداد بنظر نمی‌آمد که باوجود فتوحات جزئی محلی بفتح کلی منتهی گردد زیرا که‌عدم تناسب آشکاری‌بین این دوقوه وجودداشت . متحدین هم دراینموقع‌فعالیتی بروز نمیدادندوبانظر تأمل باوضاع مینگریستند بعلاوه در میان‌آنهاسازش کاملی برقرار نبود آینده کشور روسیه هم مبهم بود با این احوال چگونه میتوان یك‌روش‌قطعی‌سیاسی‌درایران‌برای‌چنین کشوری‌اتخاذ کردبعلاوه‌علل دیگری هم درکار بودکه مانع‌فعالیت سفارت‌میشد سرمایه‌ای هم که‌سفارت برای تدارکات لازم داشت ازمیان رفته ودرآینده هم بحصول‌آن‌امیدواری نبود تا چندی اعتماد به تفلیس درکار بود اما بزودی قفقاز هم نظر بمنافع محلی جهة خاصی را اختیار کرد و خلاصه اینکه ایام توقف ما در ایران بسر رسیده وهرکس از روی ناچاری میبایستی تصمیمی برای خود بگیرد من تصمیم گرفتم بپاریس که در آنجا فعالیت سیاسیون روسی ضد -

بلشویست، تمرکز یافته بود بروم بخصوص که ازاقوام*خانم هم نامه هائی میرسید که ما را بپاریس دعوت میکردند بنابراین چند ماهی لازم بود که در تهران بمانیم و به تهیه وسائل مسافرت بپردازیم دراین موقع من سمت آتاشه سفارت را داشتم .باری سفارت روس درشهر تهران باغ بزرگی رادرتصرف داشت که قبلا معروف بپارك اتابك وسفارت آنرا خریداری کرده بودمنزل شخصی سفیروعمارت پرسنل ودفترخانه وغیره هم دراین پارك قرارداشت.



کاخ ییلاقی سفارت هم دردهکده زرگنده درفاصله ده کیلومتری تهران در روی تپه های شمالی که"منتهی برشته جبال البرز"میشوندواقع بود.

من چون بفعالیت دائمی عادت داشتم احساس کردم که دراین محیط تازه کمی سست شده ام ونیروی ابتکار وحس استقلال وآن انرژی که مراحتی درمواقع خطرناك حفظ میکرداز دست داده ام . وظیفه من آنوقت درسفارت تجزیه وتفکیك مطبوعات ایرانی وکفالت کمیته امور مالی سفارت بود. مخصوصا رسیدگی و مطالعهٔ پرونده های طلبکاران که مایحتاج قشون اعزامی ژنرال باراتوف را فراهم میکردند .واینکار را باشرکت دونفرافسر روسی

انجام میدادم . درموقع لزوم طلبکاران را احضار و با آنها مذاکرات لازم میکردم بعلاوه این کار فقط صورت ظاهر داشت زیرا که صندوق ژنرال خالی بود و فرمانده عالی انگلیس هم که همه تصور میکردند باید این حسابها را تصفیه کند با وجود وعده وقول صریحی که در موقع مسافرتش بهندوستان بباراتو داده بود برای انجام وظیفه حاضر نشد من از مطالعه این پرونده ها مدارکی را که مربوط به ناپایداری اقوال وخلاف عهد متحدین ما بود وعواقب وخیم وزیانی را که این جنك برای ایران بیطرف داشت استخراج میکردم من وجداناً وبا کمال صداقت اعتراف میکنم که اگر ایران نتوانست در این جنك بی - طرفی خودرا حفظ کند بیشتر بعلت تخطی وتجاوزات ما بود این پرونده ها باصراحت مدلل میکرد که فعالیت نظامی در ایران را متحدین بروسیه تحمیل کردند باین بهانه که ایران توانائی جلوگیری عملیات خصمانه را ندارد . دولت انگلیس دخول مسلح ما را در ایران برای حفظ هندوستان خود غنیمت شمرد واز آن استفاده کرد ووقتی که موقع تأدیه وجه کوزه های شکسته رسید خودرا بثقل سامعه زدورفتاری که با کلنل کوزمین کرد این مسئله راثابت میکند. درموقعیکه کلنل مزکور برای مطالبه حقوق افسران روسی که تشکیلات مسیحیان را اداره میکردند ازهمدان به تهران آمد فرماندهی انگلیس خیلی زود رلی را که قشون مسیحی بدستور او بازی کرده بود فراموش کرد و در پاسخ ادعای طلب کلنل کوزمین در یك سند رسمی چنین نوشته شده : ادعای طلب کلنل کوزمین راجع بحقوق افسران روسی بدقت مورد مطالعه قرار گرفت اما وزارت جنك لندن اعلام داشته است که نمی تواند باین درخواست ترتیب اثر دهد زیرا که بعقیده او هیچگونه خدمتی انجام داده نشده که استحقاق پرداخت حقوقی را داشته باشد ژنرال فرمانده بین النهرین هم با این عقیده همراه است .

این بود جواب وزارت جنك انگلیس درصورتیکه مسلم است که اگر ترکها پس از عزیمت قشون روس در آغاز سال ۱۹۱۸ برای تصرف آذربایجان بموانعی برخوردند بواسطه وجود آیسورها وارمنی ها باکادرهای روسی بود که توانستند نواحی ارومیه را تا ماه ژوئیه حفظ نمایند و وسیله شدند که انگلیس ها در طول خط ارتباط بین بغداد تا بحرخزر استقرار حاصل نمایند

درعین حال که من این مطالب را استنباط میکردم نمیتوانستم خیال کنم که چندسال بعد همین انگلیسها پس از آنکه آسورها را برضد کردها و اعراب درعراق بفعالیت واداشتند درپایان کار باکمال برودت آنها را رها کرده ودرمعرض قتل و غارت قرار خواهند داد(۱) حتی خود انگلیسها هم ازاین طرز رفتار اظهار تنفر کردند واین قضیه در مطبوعات و پارلمان انگلیس سر و صدائی راه انداخت .

مطبوعات ایران در سال ۱۹۱۸ متن موافقت نامه ۱۹۰۷ انگلیس و روس را تفسیر میکردند بنابعقیده ایرانیها درهمان لحظه که روسیه تزاریست یکی ازطرفین متعاهد دست خود را ازروی این نقشه برداشت عمر این معاهده هم بپایان رسید . این مطالب را که من ذکر میکنم ودر این جا وارد بحث موجه بودن و یا نبودن آنها نمیشوم بریتانی کبیر نمی تواند تکذیب کند . یا در نظر گرفتن این اصل که تغییر رژیم کشوری باعث ابراز و افشای عهدنامه ها والزامهای حقوقی رژیم ملغی شده نمیگردد سرپرسی کوکس سفیر انگلیس درآغاز سال ۱۹۱۹ بدولت ایران اعلان کرد که موافقت نامه ۱۹۰۷ باید بحال تعویق بماند تا پس از تشکیل دولت جدید روسیه که برسمیت شناخته شود معاهده دیگری منعقد گردد .

خلاصه آنکه انگلیسها بی سر وصدا ازضعف نفوذ روس در ایران استفاده کرده نه فقط میخواستند تحمیل نفوذی بایران کرده باشند بلکه میخواستند این کشور را کاملا تحت الحمایه خود قرار دهند واین کار در ۹ اوت ۱۹۱۹ که تاریخ امضای وثوق الدوله باسرپرسی است صورت گرفت .

سرپرسی کوکس نماینده خاصی بود از مکتب دیپلماتیک هندوستان که هرنوع افکار وملاحظاتی را تابع منافع دهلی میکرد نام اودر محیط انگلستان اسم عامی شده بود برای تعیین این نوع کارمندان .روزی سرتونلی Townly سفیر انگلیس درتهران به سابلین شارژه دافر روس گفته بود که بهترین راه نفوذ انگلیس درایران این است که درپهلوی هریك ازافراد

(۱) مراجعه شود بگزارشی که من دراین باب به آکادمی دیپلماتیك بین المللی دادم و کتاب Y. Malek که راجع بآشوریها نوشته است .

قاجار یك کوکسی قرار دهند' انگلیسها امثال کوکس‌را خوب می پسندند انتخاب او بمقـام دکترافتخاری دانشگاه‌آکسفورد این مسئله راثابت‌میکند

درآنجا نسبت باو گفته شد که کوکس مرد با حزم و احتیاطی است که شهرت ونفوذ انگلیس را همیشه نگاه داشته ومنافع ایندولت‌را خوب تأمین کرده است . جوانانیکه بسر مشق اورفتار کنند درخاور برای ماقابل استفاده خواهند بود . البته ایرانیان طوردیگرازاوتقدیر نمودند زیرا که موافقت نامه ۱۹۱۹ راحتی درحال ضعف و ناتوانی آنوقت ایـران ابداً برسمیت نشناختند بلکه این موافقت نامه موجب‌آن شد که ایران بشوروی نزدیکتر شود

آنچه ذکر کردم عین واقع است البته دوستان‌انگلیسی‌من هم‌ازذکر این مطالب نخواهند رنجید زیرا که خود اولین کسانی هستند که بصراحت لهجه معروف‌میباشند من باید بگویم : سرپرسی را که دانشگاه اکسفورد مخصوصاً بواسطهٔ هنری که دربین النهرین بروز داده بود مفتخرنمود و اورا دانشمند حشره شناس معرفی کرد ابداً بعواقب ونتایج حاصله‌ازاین عهدنامه آشنا نبود .

این عهدنامه را موقعی بست که روسیه بلشویست نسبت بانگلیس در ایران‌حالت‌تهدیدی‌نداشت . وعوامل‌مخفی‌روس هم‌مانندبراوین دراین‌موقع تحت نظر بودند ودرموقع لزوم تبعید میگردیدند هنگامیکه من از رشت بتهران میآمدم یکنفرازفرستادگان بلشویست هم باهمان‌کامیون میآمدبنام کلومی ایت سو Colomiitsov که در تهران قائم مقام براوین شود دوررود ونصب اوبسمت سفارت ممانعتی بعمل نیامد اما در آغاز ماه نوامبرانگلیس‌ها کاری کردند که‌مجبورشد فراراختیار کنداودوباره‌اقداماتی کرد ودر۱۹۱۹ بایران مراجعت نمودو بمحض پیاده شدن از کشتی در ساحل بحرخزر درگوشه ای محبوس گردید وبعد هم در جزیره آشوراده که تکیه‌گاه قدیمی بحرپیمائی روس و آنوقت در تصرف انگلیسها بود تیرباران شد انگلیس ها دراین موقع دربحرخزرتسلط یافته و روی چند واحد کشتی های جنگی مسلح روسی‌و کشتی های‌تجارتی‌آنهادست‌انداخته بودند واقعهٔ قتل ۲٦ نفر کمیسرهای‌بلشویست بادکوبه‌در کراسنوودسك‌نیزدر

همین موقع رویداد. بطوریکه قبلاذ کر شدژنرال بیچراخوودر بدوورود بباد کوبه به کودتائی مبادرت کردوحکومت بلشویست را ازمیان برد و خودرا بسمت دیکتاتورمر کزی بحرخزرمعرفی کرد وژنرال دنسترویل را هم بقفقاز (۱) دعوت کرد و کمیسرهای بلشویست که در رأس آنها شائومیان قرار داشت مجاز شدند که بطرف حاجی طرخان بروند اما آنهارا اجباراً بطرف کراسنوودسك بردند که درآنجا بامر افسر انگلیسی تیك جونس همه تیرباران شدند گمان میکنم درباد کوبه بنائی بیادگاروا حترام آنها ساخته شده باشد بطوریکه ازمذکورات فوق استنباط میگردد دولت انگلیس نسبت بشورویها وضع خاصی اختیار کرد بعلاوه بخت کمونیسم هم یاری نکرد که در ایران استقراریابد زیرا که آب وهوای ایران بمزاج آن ناسازگار بود. درباد کوبه یك جمعیت کمونیست تاتار بنام حزب همت وجود داشت وحزب دیگری هم بود بنام مساوات ولی نفوذآنها ازمحیط کارگران محلی تجاوز نمیکرد حتی بعدها هم که باد کوبه درسال ۱۹۲۰ بتصرف شورویها در آمد این احزاب هم درتعقیب قوای بحری نظامی موسوم بدسته کشتی سفید آمدند ودرانزلی پیاده شدند وحکومت انقلابی درتحت لوای آنها در ایران اعلام گردید اما نتیجه‌ای نگرفتند واین اعلام روز بعدی رابخود ندید میرزا کوچك خان هم که روابطی با بلشویکها داشت دراین فکر بود که بوسیلهٔ آنها مقاصد وطن خواهی خودرا انجام دهد وازحیث عقیده باآنهاهمراه نبود بطوریکه یکی ازهمکاران خودرا بنام حیدرخان که با کمونیست ها همدست شده بود تیرباران کرد .

با این احوال موقعی هم رسید که تهران بنابرسیاست دیرین برای رهائی ازفشار انگلیسها بشورویها که دوباره بر قفقاز تسلط یافتند تکیه کرد واین قضیه درسال ۱۹۲۱ رویداد که معاهده بین تهران ومسکو منعقد گردید ودوباره روابط دیپلماتیك پیدا شد وموافقتنامه وثوق الدوله وسرپرسی کوکس برای همیشه ازبین رفت . اگرچه من ازموضوع خارج

(۱) نیروی دنسترویل برای مواجه شدن با اوضاع کافی نبود ودر آغازسپتامبر ۱۹۱۸ ترکها درتحت فرمان نوری پاشا باد کوبه را تصرف کردند وانگلیس ها بطرف انزلی عقب نشستند .

شده‌ام ولی مقصودم این بود که سیاست سرپرسی را درجریان حوادث روشن نمایم. کار اینقدرها مشکل نبود وشاید انگلستان میتوانست با روش دیگری اوضاع خودرا درایران بدون اینکه لطمه ای بنفوذ اووارد شود بهتر حفظ نماید. معروف است کسیکه زیاد آغوش باز میکند ....

اکنون برمیگردم بشرح حال خود اوقاتیکه ما درتهران بودیم این تغییرات بدون اطلاع ما صورت میگرفت وروبنشو ونما بود . درموقعیکه انگلستان احساس میکرد که بمنتهای نفوذ خودرسیده است محیط نیرنك وخدعه ای درمیان افسران بریگاد قزاق وعوامل بانك روس ایجاد شده بود که پیوسته آنهارا روبتحلیل میبرد ونزدیك بود سفارت ماراهم احاطه نماید ولی خوشبختانه بآنجا سرایت نکرد . قرار بود که مستشار سفارت چین موسوم به شچکین Chtchekine بتهران بیاید و سفیر حاضرما اتر Etter بجای او برود اما هنوز آن یك نیامده واین یك هم بکار اشتغال داشت . تنها خاطرهٔ مطبوعی که من درمدت اقامت پرزحمت خود درتهران دارم ایجاد یك مجمع خاورشناسی روسی بود ما تقریباً ده نفر بودیم که از میان اعضای سفارت وافسران بریگاد قزاق ایرانی وکارمندان بانك روس دورهم جمع میشدیم وجلسات ما منظماً دایر بود وموفق شدیم که تنها اولین بیانیه خودرا انتشاردهیم ازتشکیل این انجمن اطلاعات مفیدی راجع بقتل گریبایدوو Griboïedov مؤلف مشهور روسی که دیپلمات وامضاء کننده عهدنامه ترکمان‌چای (۱۰ر۲ر۱۸۲۹) بود برای ما حاصل گردید

مدارك محرمانهٔ عجیبی درایران وجود دارد که از حادثه شوم قتل گریبایدوو وهمکاران او حکایت میکند اینها همه قربانی تعصبات ملی شدند تنها یکنفر توانست ازاین واقعه جان بدر بردلحن این مدارك مسخره آمیز و نشان میدهد که ایرانیان بفروتنی وگذشتی که دراین موقع ازطرف روسیه بروز کرد درست پی نبرده بودند . روسیه در قضیهٔ گریبایدوو علو همتی نشان داد و بفرستادن هیئتی ازایران برای معذرت خواهی ازاین عمل قناعت کرد مجسمهٔ کوچك .قابل انتقال این شاعردیپلمات در باغهای سفارت در طهران وزرکننده این واقعهٔ تأثرآوررا بخاطرمیآورد گریبایدوو قربانی بی احتیاطی خود گردید زیرا که از تسلیم زنان ارمنی که جبراً مسلمان شده بودند

با ایرانیان خودداری کرد

بیمورد نیست که چند کلمه ای هم راجع باجتماعات طهران ذکر کنم. درایالات وولایات ما روابط نزدیکی با ایرانیهاداشتیم وهمه روزه باآنها تماس میگرفتیم درطهران قضیه برعکس بود افراد کلنی اروپائی در این شهرزیاد وبدون اینکه با ایرانیان تماس زیادی داشته باشند احتیاجات زندگانی‌واسباب سرگرمی خودرا فراهم‌میکردند کلوب‌مخصوصی‌درتهران دایر کرده بودند که ایرانیان درآن راه نداشتند و اگر قبلا ذکر کردم که کلنی روس درتهران درزحمت بود علتش این‌است که دراین موقع همه در اوضاع ناگواری مستغرق‌وبطور کلی‌درتمام کلنیهای‌اروپائی یکنوع‌سنگینی و کسالتی احساس میشد .

دراین وقت جنك سال چهارم خودرا طی میکرد اعصاب انبساطی پیدا کرده وسست شده بودند همه‌آرزوی صلح را داشتند تابتوانند آزادانه روی کشورخودرا ببینند دردها وسختی‌ها بحدی فشارآورده بود که این عده قلیل اروپائی دورازمیهن همه دررنج وزحمت بودند ذکر دوحادثه که درجریان این زمستان شوم کلنی را عزادار کرد برای اثبات‌مدعی کافی‌است یکی اینکه همکارانگلیسی رشت من ماك‌لارن ماژور بارتلت Bartclett آتاشه‌نظامی‌سفارت‌را کشت ودیگراینکه موسیو آریوابن Arrivaben وزیرمختارایتالیا اقدام بخود کشی کرد .

این مقدمات میرساند که ما تاچه اندازه مایل بترك طهران بودیم درصورتیکه بحسب ظاهرمانعی هم برای حرکت ما درکار نبود و فقط از پیش‌آمدهای جنك واغتشاش راهها بیم داشتیم بالاخره درماه‌ژوئن۱۹۱۹ توانستیم باجرای مقصود پرداخته با موسیو اترازراه بادکوبه و باتوم وقسطنطنیه بطرف پاریس برویم‌گذرنامهٔ من‌هم بعنوان مرخصی شش‌ماه بود اما این مرخصی تا امروزطول کشیده است.

حاشیه

مهاجرت ما بپاریس بمنزله قطع روابط‌کلی باگذشته بود زندگانی ما روی اساس جدیدی قرارگرفت درطی این تغییرزندگانی مادرمقدرات ایران هم تغییرات زیاد روی داد البته این تغییرات هم بر حسب اتفاق و

بطورغیرمترقبه بعمل نیامد . انقلاب روسیه که منجر به تغییراوضاع ما گردید درایران نیز تأثیراتی داشت واین تأثیرازدوجهة بود از یکطرف روسیه شوروی که پیوسته همکاری وخیرخواهی خودرا باملل خاوری اعلان میکرد موجب آن شد که فشارخودرا که تاآنوقت اسباب زحمت ایران بود ترك کندازطرف دیگر تبلیغاتی میکرد که باید از تحت رقیت و قیمومیت بیگانگان خارج وآزادگردید . همین تبلیغات باعث نگرانی بریتانی کبیردرآسیا شد وآنرا مجبور کرد که ازمداخلات وفشارخود درایران بکاهدبنابراین ایران هم که درطی قرن نوزدهم موضوع ملعبهٔ سیاست بین المللی وبازیچه رقابت روس وانگلیس بودشایسته آن گردید که بشخصه درصحنهٔ شطرنج دیپلماتیك عرض اندام نماید وبالاخره موقعیت هم تقاضا کرد که در این وقت یك شخصیت برجسته ونیرومندی درایران ظهور کند وازایام مساعدی که تاریخ برای این کشور باستانی بوجودآورده است استفاده نمایددرماه فوریه ۱۹۲۱ باالهام والقای دولت انگلیس کودتائی درتهران بعمل آمدوسرهنك بریگاد قزاق ایران موسوم برضاخان که قسمت عملیات نظامی شمال ایران باو سپرده شده بود مؤسس این کودتا شد. درآنروزایران بدون تردیدوورادع ومانعی درمرحلهٔ نوینی ازتاریخ خودوارد گردید .

تشریح فعالیت های رضاخان که متوالیاً وزیر جنك ورئیس قوا و نخست وزیروبالاخره در ۱۹۲۵ به تخت سلطنت جلوس و تاج کیانی را تصاحب کرد ارتباطی بامن نداردزیرا که درمدت زمامداری رضا شاه درایران نبودم و نتوانستم نشو وارتقاء این کشوررا مراقب باشم بلکه ازدورنظری باوضاع آن داشته ام وتنها از ایرانی که شناخته ام صحبت میکنم روابط من بادوستان ایرانی درپاریس ومطالعهٔ روزنامه های تهران وغیره بمن اجازه داده اند که عقیدهٔ خودرا نسبت بایران نوین بطور اختصار اظهارنمایم .

صرفنظر از تنقیداتی که پس ازاستعفای رضاشاه ازاو کرده ومیکنند از قبیل دارا بودن صفات (استبداد ومیل به ثروتمندی و غیره) (۱)

(۱) همه میدانند که رژیم رضا شاه مورد تنقید روز نامهٔ پیکار که در برلن بوسیلهٔ مرتضی علوی در۱۹۳۱ چاپ ومنتشر میگردید قرارگرفت و نظر باعتراض سفارت ایران این روزنامه در۱۹۳۲ توقیف ومطبعه جریمه شد و علوی نیز تبعید گردید .

من عملیات او را میستایم کارهای او همه نسبت باحوال ایران مفیدبود این مرد باعزم وهمت پس‌ازآنکه بمرحلهٔ اقتداررسید وزمام امورراب‌دست گرفت وارث یك کشور فلاحتی گردید که فاقد وسایل ارتباطی بود ودر نتیجه جنك بکلی فقیر وناتوان شده وهرج ومرج وملوك‌الطوایفی درآن میدان وسیعی داشت قدرت مرکزی ابداً ظهور وبروزی نداشت در چنین کشوری بود که درزمان سلطنت پهلوی تغییرات وتحولات اساسی مهمی در تمام شئون ملی ایران پدیدارگردید مانند طرق ارتباطی وساختمان راه آهن سراسری که‌وسایل‌نزدیکی ومعاشرت ایرانیان را فراهم ساخت چادر نشینی وبیابان‌گردی‌رو به نقصان‌رفت خدمت نظام اجباری شد طبقهٔ‌روستائی برای پرداخت مالیات وضع‌مرتبی دید واستبداد و دلخواه مامورین ازمیان رفت وبطورکلی مالیات مستقیم وغیرمستقیم شکل منظمی بخود دیدبودجهٔ مملکت منظم شد مسکوکات بااصول علمی رایج گردید فعالیت بانکی از تحت‌قیمومیت بیگانگان بیرون‌آمد استقلال وآزادی گمرك ومسائل قضائی بوجود آمد قوانین غربی قائمقام قوانین شرعی گردید روحانیون از مسند محاکمات وقضاوت‌ودخالت درامور بر کنارشدند ایجادکارخانه های‌صنعتی گوناگون بمحصولات کشور قدروقیمتی داد قشون منظمی بوجود آمدو امنیت در سراسر کشورحتی درزوایای دورافتاده مملکت حاصل شد و بسا کارهای دیگر که شرح‌آنها موجب تطویل کلام خواهدشد . اینها همه از ابتکارات‌سلطنت نوین‌ایران‌است‌احتیاجی باثبات نیست که ایجاد این‌وسایل درتمام اوضاع واحوال و شئون ملی وزندگانی‌ایرانی بالطبیعه پیوستگی والحاق مطبوعی بوجودآورد . درمیان تمام عناصر ایرانی یکنوع‌فعالیت اقتصادی واجتماعی‌بامسئولیت‌مشترك بروز کرد قوانین قضائی که‌ازپای‌بند مذهبی آزادشد تغییراتی درخوددید وبطور منصفانه اجراگردید . عملیات بی اعتبارقدیم‌ازمیان‌رفت وفکراقتصادی که تاکنون بی تأثیر ونتیجه‌مانده بود بکارافتاد وتوسعه یافت و بالاخره حیات خانوادگی واجتماعی بواسطه آزادی زنان درطریقی افتاد که میتوان مدارج ترقی وآثار خوش آنرا در آینده پیش بینی کرد . بافراهم شدن این اوضاع دیگرنمیتوان اهمیت فردی را درحرکت تدریجی تاریخی انکارنمود .

بالاخره من میدانم که لیاقت و عزم و همت واصلاح طلبی رضا شاه موجبات استحکام و تشکیلات ملی ایران را فراهم ساخت . اگرچه تشکیل مایت از زمان صفویه (در قرون۱٦ - ۱۷) شروع شد که برای پیشرفت مقاصد خود درتحت عنوان مذهب تشکیلاتی دادند وپیکر اداری وپیوستگی وتشکیل کادر اتحاد ملی را بوجود آوردند ولی سلاطین اخیر این سلسله نتوانستند بطوریکه باید آنرا حفظ نمایند زیرا که لیاقت و شایستگی این کاررا نداشتند. مخصوصاً دردورهٔ سلطنت قاجاراین بی‌لیاقتی بحدی رسید که بیم آن میرفت که یکباره کشورایران بحالت بردگی در آید اما ظهور رضا شاه ثابت کرد که ایران درگذشته پر افتخار هزاران ساله خود همیشه قوای‌محکم‌واستواری‌رامحفوظ داشته‌وپیوسته‌در موقع‌مقتضی بمعرض بروز خواهد آورد .

در این ساعت که من این سطور را مینویسم بنا بر تصرفات نظامی مشترك انگلیس وشوروی عملیات رضاشاه درمعرض تنقید واقع شده‌است تجربیات ومطالعات من درامورایران‌مرا ازاین همکاری‌دو همسایه قوی در تردید انداخته است وجای بسی افسوس است اگراین دخالتها بطول انجامد و بواسطه نیرنك های بیگانگان و اغراض آنان دوباره ایران در دریای هرج ومرج و بی‌نظمی غوطه ور گردد . استعفای رضاشاه را میتوان یکنوع انتقام دیپلماسی انگلیسی دانست زیرا که این دیپلماسی در طی سلطنت ۲۰ ساله رضا شاه مکرر بشکست برخورد که مهم ترین مواقع آن بدون بحث الغای امتیاز نفت درسال۱۹۳۲میباشد که بنفع ایران دوباره تجدید شد درهرحال‌مقاصدانگلیس‌وشوروی‌نسبت بایران هرچه باشد من یقین‌دارم که بالاخره بیك مخالفت میهن پرستانه سخت ومؤثری برخواهد خورد . اگر ایران درهنگام زوال قاجار در۱۹۲۱ توانست درمقابل مداخلات انگلیس مقاومت نماید بدون تردید میتواند در آتیه بانسل جدیدی که از محصلین مدارس غرب تشکیل یافته با هر اقدامی که برضد استقلالش باشد با تمام قوا مواجه ومقابل گردد .پاینده باد استقلال ایران .

سپتامبر۱۹٤۱ . پاریس

انقلاب ایران

تألیف مستشرق شهیر پروفسور ادوارد برون انگلیسی

ترجمه آقای احمد پژوه

کمتر کسی است که با کتاب سروکار داشته باشد و نام «ادوارد برون» دانشمند شهیر ایران دوست را نشنیده باشد کتاب «انقلاب ایران» که از پر ارزش ترین آثار این مستشرق مشهور میباشد جامع ترین وصحیح ترین کتابی است که درباره تحولات پنجاه ساله اخیر ایران و تاریخ جامعی از مشروطیت و رجال صدر مشروطیت ایران است که از روی مدارك و اسناد تاریخی نگارش یافته و بوسیله آقای احمد پژوه بسبکی شیوا بفارسی ترجمه و حاشیه شده است «انقلاب ایران» **سیاست مرموز بیگانگان - نقشه تقسیم ایران - قرارداد ۱۹۰۷ - ترور رجال مشروطیت - اسناد محرمانه** و بسیاری از حقایق مرموزی را که تاکنون در هیچ کجا انتشار نیافته مکشوف میکند «انقلاب ایران» مانند بهترین کتب سودمند و مفید ازطرف «**کانون معرفت**» واقع در اول خیابان لاله زار با چاپ زیبا و کاغذ اعلا و گراورهای ذیقیمت بالغ بر ۶۸۰ صفحه و جلد زر کوب به بهای ۲۰۰ ریال منتشر گردید.

تاکنون یازده کتاب ازسلسله انتشارات

صد کتاب از صد نویسنده بزرگ دنیا

که تماماً بیك قطع واندازه (۱۴٫۵ × ۲۰ سانتیمتر) با چاپ زیبا، کاغذ عالی و پشت جلدهای رنگین و نفیس از نویسندگان مشهور ومترجمین مبرز زیر انتشار یافته است.

نام	نام کتاب	نام مترجم	بها
۱ -«اسکاروایلد» انگلیسی	**تصویر دوریان گری**	«فرهاد»	۸۰ ریال
۲ -«پیرلوئیس» فرانسوی	**زن و بازیچه او**	«توکل - سیدحسینی»	۳۰

۳ -	«بالزاك»	فرانسوی	دختر چشم طلائی	« « «	۳۰
٤ -	«لاژوس زیلاهی»	مجارستانی	نامزدی	«عبدالله توکل»	۲۵
۵ -	«داستایوسکی»	روسی	قمارباز	«جلال آل احمد»	٤۰
٦ -	«توماس مان»	آلمانی	تونیو کروگر	«رضا سید حسینی»	۲۰
۷ -	«جون اشتنبك»	امریکائی	موشها و آدمها	«پرویز داریوش»	۲۵
۸ -	«آلبر کامو»	فرانسوی	بیگانه	«آل احمد - خبره زاده»	۳۰
۹ -	«کاتلین وینسور»	آمریکائی	عنبر	«مجید مسعودی»	۷۰
۱۰ -	«سامرست موآم»		گذرگاه خطرناك	«مصطفی فرزانه»	٤۰
۱۱ -	«ژان ژاك روسو»	فرانسوی	اعترافات (دو جلد)	«فرهاد»	۹۰
۱۲ -	«ماکسیم گورکی»		همسفر من	«دریا»	۲۰
۱۳ -	«موریس مترلینك»		زنبور عسل	«ذبیح الله منصوری»	٤۰
۱٤ -	«شارلوت برونته»		یتیم	مسعود برزین	۳۵
۱۵ -	«و - یان»		چنگیز خان	سرکیسیان	۳۵

از انتشارات نفیس «کانون معرفت»

الف: نویسندگان خارجی			نام کتاب	مترجم	بها
۱ -	«فروید»	اطریشی	ارزش علمی و عملی	«محمود نوائی»	۳۰ ریال
۲ -	«فروید»	»	میل جنسی زن و مرد	«عبدالله توکل»	٤۰ »
۳ -	«دیل کارنگی»	آمریکائی	آئین زندگی	«جهانگیر افخمی»	۵۰
٤ -	«آنتونی کوئن»	فرانسوی	فراموشخانه	«همایون فربود»	۲۰
۵ -	«امیل زولا»	»	چهره یك زن	«محمود پورشالچی»	۲۵
٦ -	«آندره ژید»	»	مکتب زنان	«توکل - سید حسینی»	۲۰
۷ -	محمد عبدالله عنان»	مصری	محاکمات تاریخی	«جواد فاضل»	۳۰
۸ -	«لئونید سالاویف»	روسی	شهر آشوب	«داریوش سیاسی»	۳۰
۹ -	«ناپلئون هیل»	آمریکائی	راه توانگری	«علی تعاونی سهیل»	۲۵
۱۰ -	«لرد آویبوری»	انگلیسی	در جستجوی خوشبختی	«ابوالقاسم پاینده»	٤۰
۱۱	«موریس مترلینك»	بلژیکی	مورچگان	«ذبیح الله منصوری»	۳۰
۱۲	«فروید»	اطریشی	آینده یك توهم	«محمود نوائی»	۲۵
۱۳	«موریس مترلینك»	بلژیکی	دنیای دیگر	«ذبیح الله منصوری»	٤۰

۱۴ «ابراهام‌استون» امریکائی	راهنمای ازدواج	«رحیم‌متقی ایروانی»	۲۵
۱۵ «جرجی زیدان» مصری	فتح اندلس	«محمدعلی شیرازی»	۴۰
۱٦ «کنت‌دوگوبینو» فرانسوی	لیلاخانم	«ناصر ایراندوست»	۵
۱۷ «ژان‌پل‌سارتر» »	دوزخ	«مصطفی فرزانه»	۲۰
۱۸ باهتمام «حسن‌معرفت»	گلچین‌معرفت		۲۵

ب ـ نویسندگان ایرانی	نام کتاب	بها
۱ ـ «محمدعلی جمال‌زاده»	صحرای‌محشر	٦۰ ریال
۲ ـ » » » »	راه‌آب نامه	۴۰ »
۳ ـ «صنعتی‌زاده کرمانی»	سیاه‌پوشان	۴۰ »
۴ ـ «ناصر نجمی»	داستانهای‌تاریخی	۱۲ »
۵ ـ » » » »	عباس میرزا	۳۰ »
٦ ـ باهتمام «حسن‌معرفت»	گلچین ازشاهنامه‌فردوسی	۲۵ »
۷ ـ «علی‌زرین قلم»	تبهکاران	۳۵ »
۸ ـ «جوادفاضل»	خطبه‌های‌محمد «ص»	۳۰ »
۹ ـ سیدمحمدعلی جمال‌زاده	یکی بود یکی نبود »	۳۰ »

ج ـ آثار نویسنده معروف «اشتیفن‌تسوایك»

۱ ـ بیست‌وچهارساعت زندگانی‌یکزن	ترجمه (توکل ـ سیدحسینی)	۲۰
۲ ـ ندای‌وجدان	(مجیدمسعودی)	۴۰ ریال
۳ ـ دربرابرخدا	(مصطفی‌فرزانه)	۳۰ »
۴ ـ کاشف‌مانیه‌تیسم	(ذبیح‌الله‌منصوری)	۳۵ »
۵ ـ ماری‌استوارت	(فرهاد)	۷۰ »
٦ ـ کازانووا	(بانونیرسعیدی)	۲۵ »
۷ ـ سه‌استادسخن (داستایوسکی ـ بالزاك ـ دیکنس)	(فرهاد)	۳۰ »
۸ ـ شب رویائی	ترجمه (عبدالله‌توکل)	۲۰ »
۹ ـ فروید	(فرهاد)	۳۵ »
۱۰ ـ تأثیرمحیط درزن	(مصطفی‌فرزانه)	۳۰ »

۱۱ ـ آخرین سالهای‌تسوایك «بضمیمه سه داستان ازتسوایك» (جوادشیخ‌الاسلامی)
۴۰ ریال

غلطنامه

نظر باتی هم که مؤلف پس ازطبع کتاب از پاریس فرستاده درضمن این غلطنامه درج میشود

ص	سطر	غلط	صحیح
۲	۹	نیرود	نیرو
٤	۱۰	Panticaps	Panticapée
۷	۷	خارر	خاور
۹	٤	vesevold	vsevold
۱۲	۱۲ و۱۳	عطیه	عطایا
۱۲	۲۵	Elevrovitch	Elevterovitch
۱۳	سطر آخر	مسکو	مسکوَ واقع بود
۱٤	۱۳	افسران	یاوران
۱۵	۱	Fidlere	Fidler
۱٦	۱۷	کلوژ	کلوگه
۱۷	٦	قرنی	قرن
۱۷	۱۷	وانس که	زاید
۱۷	حاشیه	محلات اسلامبول	محلات مجاور اسلامبول
۱۸	۲۲	قانون دان	فرمان بردار
۱۹	۲٤	سنارت	سنار
۱۹	۲٤	Silvain	Sylvain
۱۹	۲۵	پلیوت	پلیو
	۲۵	مذکور	مذکور یعنی
۱۹	۲۵	متبحر	متبحری
۲۰	۱	مریزی	ماوریزیو
۲۰	۲	Maurizi	Mavrizio
۲۰	۵	دیت	دیو
۲۰	۵	Cete d'hyote	Côte d'hyot
۲۲	۱۸	gean	jean
۲۲	۱۹	derilo	de Rilo
۲۲	۱۹	رودپس	رودپ
۲۲	۲٦	طوایف	دسته
۲۵	۲۸	Grzegorzski	Grzegorzevvski
۲٦	٤	Scheque	Tchéque
۲٦	۱۲	Ortodox	Orthodox

۲۸	٦	دانشگاه	مؤسسه تعلیم شرقی
۲۹	۸	دانشگاه سن پطرزبورغ	مؤسسهٔ وزارتی
۲۹	۱۰	دانشکده	مؤسسهٔ تعلیم شرقی
۲۹	۱٥	که بتصدیق	که آنرا تصدیق
۲۹	۲٥	د حالیکه	درحالیکه
۳۰	۲٤	اداری	شرقی
۳۱	۸	de	des
۳۱	۲۲	Sazanov	Sazonov
۳۱	۲۹	لسارت	لسار
۳۲	۱۹	حواله	کالا
۳۳	٦	سه	سی وسه
۳٥	۱	برای پدر	برای پاپ پدر
۳٦	۱۰	پانچاکو	پانچنکو
۳٦	۲۳	منشی مخصوص	نایب رسمی
۳۸	۲٦	بطوریکه...تاازمیان‌رفت	بطورعموم اگر وقایع‌سابق با وضع سیاسی سال ۱۹۳۸ که موقع تحریر این کتاب است مقـایسه شود البته اکنون اوضاع‌خطرناکتر بنظر میآید
۳۹	۱۱	فراوش	فراموش
٤۱	۱	این	موسیو
٤۱	۳	بعد از کرد نوشته شود بعدها هم در سن‌پطرزبورغ معلم عربی شد	
٤۲	۲٦	آشته	داشته
٤۳	٥	بیطرف	روس
٤۷	۱٦	معین	ناصر
٤۸	۲۹	۱۹۳۸	۱۹۰۸
٤۷	۲۱	این مرد	پرفسور مذکور
٤۸	۲٥	بهن	بهن یعنی راه آهن
٤۹	۳۰	فاربن	نماینده
٤۹	۱۸	vvelitpoltik	vveltpolitik
٥۰	۱٤	بتفسر	بتفسیر
٥٤	۱۳	جیکوئیت	جیکیت
٥٤	۱٦	باماال	باکمال
٥۸	درحاشیه علاوه شود . ملکم خان از ۱۸۷۲ تا ۱۸۸۹ درلندن سفیرایران بو		
٦۰	۲٥	وبیری	رمزی
٦۰	درحاشیه علاوه شود بوتزو فرزند همان کسی است که درموقع قضیه تنبا در تهران سفیر روس بوده است		

٦۱	٥	بود علاوه	بود فردیناند بنام تزار ادعا کرد و لازم بود دراینباب تحقیقات تاریخی بکنم
٦۱	۲۹	سیاسی	دیپلوماتیک
٦۲	۲	—	Quai d'orsay
٦۲	٦	یعنی	مثلا
٦۲	۱۱	توب	تاوبه
٦۲	۱۲	مارتن Martines	مارتنس Martens
٦۳	٥	معاهدهٔ حقوق	بمعاهده حفظ حقوق
٦۳	۷و۲۲	توب	تاوبه
٦۳	۲٥	بجای جملهٔ آقای . . . تا محول کرد باید نوشته شود آقای ورتینکو که سابقاً درسال ۱۹۰۸ مرالایق دانست که داخل شعبه تحصیلات شوم	
٦٥	۳	۱۸۱۱	۱۹۱۱
٦٥	۷	بجای از زیرا که . . . . تا مسافرت میکردند باید نوشته شود: یعنی عده روزهای مسافرت ازروی سفر باکالسکه حساب میشدومثل شمع اثر اوقات گذشته بود زیرا که درعهد قدیم بانبودن راه‌آهن مأمورین بایستی با کالسکه وتجملات مسافرت کنند	
٦٦	۱۹	مادر	خاور
٦٦	۲۷	مکتب	محفل
٦۷	۷	اقلا	اقلا معلوم است که
٦۷	۹حاشیه	آزیو	آریو
٦۸	۱۰	مانند حالت	بعنوان همنژادی
٦۸	۱۷	دیر	موزه
٦۸	۱۸	ارتودکس	مسیحی
٦۸	۲۰	مانند اهل تورات	مسانند یك قوم پست تورات موسوم به آگاری
٦۸	۲۲	میدانست خیالی	میدانست وبواسطهٔ روابط همجواری با مشرق خیالی
٦۸	۲۳	روحانی تولید	روحانی در محافل سیاسی تولید
٦۹	۱	مقدس	مقدس یعنی فلسطین
٦۹	۱٦	ارضی	معنوی
٦۹	حاشیه	مالیات بیت‌المقدس را دریافت میکردند	وظیفه خور حاکم بیت‌المقدس بودند
٦۹	۲	گردید روابط	گردید ودر هرصورت مبنی بر گزارش های مختلف زوار ارض مقدس بود
٦۹	۳و٤	بجای جملهٔ راجع بمذهبی نبودن ایران وهندوستان فقط یکنفر این گزارش عجیب را میدهد این جمله باید نوشته شود (راجع بایران وهندوستان فقط یکنفر در قرن ۱٥ گزارش میدهد که جنبهٔ مذهبی ندارد)	

۶۹	۲۸	پس‌از احساس‌ضعف	بامساعدت
۷۰	۱	مختلفه سربلند	مختلفه برضد یکدیگر سربلند
۷۰	۳	کنند ولی	کنندو نفع شخصی برند ولی
۷۰	۱۴	مکتب تاریخی	مورخین
۷۰	۱۵	است	اند
۷۰	۱۶	شرایط	شرایط طبیعی
۷۰	۲۱	اترك	ترك
۷۱	۷	ارائه‌داد	هدیه کرد
۷۱	۹	Bokovitch	Békovitch
۷۲	۶	Gribaiedev	Gribaiedov
۷۲	۸	هفدهم	هیجدهم
۷۳	۲	مقدس	جهاد
۷۳	۱۰	اترك	ترك
۷۳	۱ حاشیه	حاش	خاص
۷۳	۶ حاشیه	قمزت	همزت
۷۴	۱۲	گفت	گرفت
۷۴	۲۸	کشیشان	پیشینیان
۷۶	۱۵	وارد مکتب	تحت نفوذ
۷۶	۲۵	مغول که	مغول روسیه که
۷۷	۴ و ۵	ومانع حس‌توسعه مالکیت ارضی نمیشد	وحس‌توسعه مالکیت ارضی درروسیه هرگز باندازه اروپا نبوده است
۷۷	۸	سطی	سطحی
۷۸	۶	استك	این کلمه درهمه جا استوکس خوانده میشود
۷۸	۱۵	درطهران	زاید
۷۸	۱۶	سفارت	وزارت
۷۸	۱۶	Bochamams	Buchanan
۷۹	۱	داشت	نداشت
۷۹	۹	محتاط	محتاطرا
۸۰	۲۵	۱۸۰۸	۱۸۲۸
۸۲	۲	شده	شد
۸۴	۱۰	کوچك	کوچك نظامی
۸۵		بعدازسطر اول بایدنوشته شود	تأسیس قونسولگری گیلان واهمیت آن
۸۶	۱	مای	ماهی
۸۶	۸	روسی	ایران
۸۶	۸	تابستان	زمستان

۸٦	۸	زمستان	تابستان
۸٦	۱۱	رئیس	مامور
۸۸	۲۲	کوچك که	که‌زاید
۸۸		بعد ازسطر۱٦وسط سطر نوشته شود	عملیات اداری
۹۰	۳	شهر	نهر
۹۰	۲۸	اداده	اداره
۹۳	۳	تجاور	تجاوز
۹۳	۲٤	بیشتر	گاهی
۹٤	٥	کویت	کرت
۹٤	۹	وفقط	زاید
۹٤	۱۳	مقتول	مسموم
۹٦	۱٤و۱۷	انشائی	ثبتی
۹۷	۹	این‌سیاست‌باآرامش‌صورت میگرفت	این سیاست را می‌توان باآرامش نگریست
۹۸	۲۸	عالیر	حالیه
۹۸	۲٥	تسلط جابرانه	انرژی‌ودانس
۹۹	۱	Poklovsky	Poklevsky kozel
۹۹	۳	مشغول عیاشی	شریك‌زندگانی اجتماعی‌طبقات‌عالیه
۹۹	۱٥	دعوت	عودت
۹۹	۲۲	انگلیس	باانگلیس
۱۰۰	۱۲	بجای این جمله ـ که با خشونت رفتار کرده وتسلط جابـرانه را بکار برد	مایل بودکه با نهایت جدیت و سخت گیری اقدام‌نماید
۱۰۰	۱٦	تسد	تعمد
۱۰۰	۲٥	oezeve	ozerov
۱۰۲	۸	dorm	dorn
۱۰٤	٥و٦	روس‌تهران را	روس‌را درتهران
۱۰٤	۱٥	هزاران	صدها
۱۰٤	۲۷	استقلالی	وسیله استفاده
۱۰٦	۱٥	درصد	در صدد
۱۰٦	۲۷	دهنه	دامنه
۱۰۷	۳	کاگری cagry	کارگری Gagry

۱۰۹	٤	خیانت	جنایت
۱۰۹	۱۰	آنی	آلتی
۱۱۰	۳	velassov	vlassov
۱۱۰	٦ وحاشیه	شدزکو	خودزکو
۱۱۲	سطر آخر	تلقات	تلفات
۱۱۳	۱۹	نمیشوند	میشوند
۱۱۳	۲۰	بسیار قلیل است	اینقدر قلیل نیست
۱۱۸	۲۲	بجای من فکر نمیکردم .... اشتباهی کرده باشم	باید گذارده شود اگرچه من سیاست خارجی خودمان را بکلی مورد تصویب نمیدانستم ولی
۱۲۰	۱۵	۱۱۹۱	۱۹۱۱
۱۲۱		درحاشیه اضافه شود:	رجوع شود بمقالهٔ من راجع برشت انسیکلوپدی اسلام
۱۲٤	۱	خادم خداچون	خادم‌خدای جاسوس ماب
۱۲٤	۲	هستند در	هستند ببهانه اینکه قونسول معبدرا با نباد تبدیل کرده است در
۱۲٤	۷	مهاجرین	یکنفر
۱۲٤	۲۷	گردد	کرد
۱۲٦	۸	fede	fedo
۱۲۷	۲	نوروز چند	نوروز نظر باهمیت خاصی که داشت چند
۱۲۷	٦	شود	شد
۱۲۷	۲٦	نمایش	نمایشی
۱۲۸	حاشیه	Gogsl	Gogol
۱۲۸	حاشیه	قبل از ۱۳٦۰	قبل از اصلاحات ۱۸٦۰
۱۳۰	۱۵	عالی	متوسطه
۱۳۳	۲۰	تارود	تارو
۱۳۳	۲۷	پوادلارد	پوادبار
۱۳۳	۲۸	poidelard	poidebard
۱۳۳	۲۱	درباغها	از باغها
۱۳٤	۱۹	هولناك	هوسناك
۱۳۸	٦	جنگلی	چوبی
۱۳۹	۱٦	یکنواختی	یکنواخت
۱٤۰	۱۵	tnika	Tzoika
۱٤۱	۲۵	مراند	موران

١٤٢	١٥	لعو	لغو
١٤٣	١	اکنون	سابقا
١٤٣	٢	موسوم‌است	موسوم بوده
١٤٣	١٦	نابه	ناحیه
١٤٣	١٨	یخ	آینه
١٤٤	١	فرستاد	فرستاده
١٤٧	٢٤	ژنرال	ژرنال
١٥٠	١٤	کتاب	دراین کتاب
١٥٠	١٥	دراین	زائد
١٥٠	حاشیه	Boganov	Bogdanov
١٥٣	١٠	vorontsv	vorontsov
١٥٣	١١	ملاقات کردم	ازآن مطلع شدم
١٥٥	١٢	کالارود	قلعه‌رود
١٥٦	١٢	امیردوباج	امیره‌دباج
١٥٨	٩	٢٠	٣٥
١٦٠	٢٦	ژوکولسکی	ژوکوفسکی
١٦٣	٦	آزای	آزادی
١٦٨	١٤	انگفیس	انگلیس
١٧٢	١١	مگز	مگر
١٧٥	١٢	برارد	برار
١٧٦	در آخر حاشیه علاوه شود		اسنادراجمع بلیاخوف توسط پرفسور برون انتشاریافته است
١٧٨	٢١	روسی آسیا	روسی‌در آسیا
١٧٨	٢٥	شاهزاده	پرنس (لقب‌است)
١٧٩	٢٣	منشی	نایب
١٨٠	٢	B	O
١٨٠	١٨	ژانو	یانو
١٨٠	٢٥	منشی	نایب
١٨١	٥	کسانیکه با	کسانیکه باسورتمه یعنی
١٨١	١٠	توپچیان	تفنگچیان
١٨٣	٧	بجای رسیدگی بعملیات یکی از قونسولهای خاوری باید این‌جمله نوشته‌شود	رسیدگی باصلاحات دفاتر قونسولگریهای‌خاوری
١٨٤	٢٥	منشی گری	نایب
١٨٥	٢ حاشیه	ترکیه باهم	ترکیه در سال ١٩١١ باهم
١٨٧		درقصر	درجنب‌قصر

۱۸۷	۲۳	راینجا	در این جا
۱۸۷	۲۷	جاری ساعد	جاری‌ازحیث عقاید
۱۸۸	۸	مشغول بازی هستند	مبارزه‌میکنند
۱۸۹	۷حاشیه	درموقع ورود من بآنجا	درسال ۱۸۵٤
۱۹۳	٥	شاپسال	شاپشال
۱۹٤	۱	۱۹۲۰	۱۹٤٤
۱۹۵	۱٤	بجای‌و بامنطق‌هم موافقت دارد که شایدروزی‌ملل آسیائی روسی شوند	باید گذارده شود : و بامنطق پیشرفت تاریخی ملت‌روس هم‌موافقت‌دارد
۱۹۷	۱۹	بعد از باشم اضافه‌شود: ومثل‌این بود که فعالیت قونسلگری روسیه را ازصفر شروع کنم	
۱۹۷	۲۲	موهانجی	مهانجق
۱۹۸	٦	خوهران‌تارک‌دنیا	خواهران‌پرستار ناخوش‌ها
۱۹۹	۳	سنجاق و گیاور	سنجاق گیاور
۲۰۰	۱۸	لازاریست‌وس وسان	لازاریست وخواهران‌سن ونسان
۲۰۰	۲۲	رنولت	رنو
۲۰۱	۳حاشیه	دردائزه	وهم دردانره
۲۰۱	٤حاشیه	مویو	موسیو
۲۰۲	٥	دکتر.پ. پاکارد	دکتر. ح.پ.پاکارد
۲۰۳	٦	توپچی	تفنگچی
۲۰٤	٥	این جمله‌زائد است	(درآنجامقصودباطنی‌خودرا پنهان کرده‌و)
۲۰۷	٥	schulem	schulen
۲۰۷	۱۳	zng.mayer	zugmayer
۲۰۷	۱۰حاشیه	Berghasen	Berghansen
۲۰۸	۲	Guillaum	Guillaume
۲۰۸	٤حاشیه	صمیاند	ممیند
۲۰۸	٤حاشیه	میر	پسر
۲۰۸	٤حاشیه	ارهس	آرس
۲۰۸	٥حاشیه	مرپنج	میرپنج
۲۰۸	٥حاشیه	آق‌خرده	آق‌جزوه
۲۱۰	۸	تصرف	تسلیم
۲۱۰	۱۱	بتوسط	بتشویق
۲۱۰	۱۳	کرنسکی	ارومیه
۲۱۰	۱۹	شاهزاده‌وادلسکی	پرنس‌وادبولسکی
۲۱۳	۱	میبرددد	میبرد

۲۱۳	۱۳	pirakin	pizakin
۲۱۳	۵ حاشیه	دولتها	حکومتها
۲۱۶	۱۵	تاموشو	ء تامامشو Tamamchev
۲۱۸	۲۵	نظامی	زاید
۲۲۱	۲۶	میسونرهای نستوری	میسیونرها
۲۲۹	۱۱	هستندفرماندهی	هستند و مذاکرات با آنهابی نتیجه است فرماندهی
۲۲۹	۱۶	جنك سرد و تبلیغات	جنك یا تبلیغات
۲۳۰	۲	شاهزاده	پرنس
۲۳۱	سطر آخر	ر	در
۲۳۲	سطر آخر	بایت	بابو
۲۳۲	۱۵	زرا	زرزا
۲۳۳	۳	هورکرنز	هورکرنیه
۲۳۴	۸	هاکاری	هکاری
۲۳۴	۱۸	sovdinan	sevdinan
۲۳۴	۱۳	مورنی	مورونی
۲۳۴	۲۱	beriki	beritki
۲۳۶	حاشیه	بایت منتشر گردیده است	بابو منتشر خواهدشد
۲۳۷	۱	mec	mac
۲۳۸	۱	کتابی	کتابی در این باب
۲۳۹	۳	محمود	ممدوح
۲۴۰	۱۷	بیحسی	بنابرعادت
۲۴۱	۱۲	سیقو	سیمقو
۲۴۱	۲۰	بجای جملهٔ در قسمت زیاد قشون ما در شمال اختلال رویداد	باید این جمله نوشته شود قشون مادر شمال مشغول مدافعه بود
۲۴۳	۲۱	مجسمه	سنك
۲۴۵	۲۰	Bois	Boris
۲۴۶	حاشیه	ارجینی کیدز	ارجینی کیدزه
۲۴۶	حاشیه	۱۹ انتشار	۱۹ در سال ۱۹۲۹ انتشار
۲۴۷	۹	عموی مسلمانان	عموی ایران مسلمان
۲۴۷	۲۲	بعداز او	پیش از او
۲۴۹	۱۸	در آنجامحفوظ	در آنجا نزد خوانین محفوظ
۲۵۰	۵	مربوط	مربوط
۲۵۲	۱	کاج	کاش

٢٥٥	١		
٢٥٦	٣		
٢٥٦	٣		
٢٥٧	١٦	Brain	Bra'in
٢٥٧	٢٨	سرنامه	بیر نامه
٢٥٨	١٦	قابون	قاپو
٢٥٨	١٧	شهاب	صاحب
٢٥٩	٢٢	ساعت ١٥	ساعت ٥
٢٦٠	١١	١٦٠	١٦
٢٦٧	٢	قزوين	تبريز
٢٧٣	١٥	روزدر	درروز
٢٧٩	٥	ازاول	يساول
٢٨٥	١٦	بودبنام الهى كه	بودكه
٢٨٦	١٦	مسيحى	هجرى
٢٨٩	٦	منشى	نايب
٢٩٦	٢٣	illiam	villiam
٢٩٩	٨	باريش آبى رنك	باريش بلندآبى رنك
٣٠١	٣	برادران	بهمقطاران
٣٠٣	٢٣	ژنرال	كلنل
٣٠٤	١٤	ژنرال	كلنل
٣٠٦	٧و٨	بجاى اين جمله (امار وسيه .... تاازميان رفت) بايداين جمله گذارده شود اما درباب روسيه و حقوق آن گفتگوئى دركار نبود گوئى انگليس ها كلمهٔ روسيه را بكلى فراموش كردند)	
٣٠٦	٢٢	لادرن	ماك‌لادرن
٣٠٧	١١	m.i.moir	Mr.i.Moir
٣٠٧	٢٧	بااتومبيل	تحت‌حمايت اتومبيل
٣٠٩	١٠	هانت‌وكوركاس	هانتس وگورگا
٣٠٩	١٤	كوركانهاى	گورگاهاى
٣٠٩	١٧	اطريش	آلمانى
٣٠٩	٢٦	سرهنك	نايب سرهنك
٣١٠	٢٠	sempeسامپ	sempé سامپه
٣١٢	٨	دانكهال	دنخه
٣١٢	١٨	mondania	Moudania
٣١٨	٢١	مكتب	محافل
٣١٨	٢٤	tovvnly	Tovvnley
٣٢٠	١	ژنرال	كلنل
٣٢٢	١٧	ari· ·en	Arivabené

یہ کتاب مستعار لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائیگا۔

کتب خانہ جامعہ عثمانیہ

۱۔ اراکین مجلس اعلیٰ، مجلس عاملہ، مجلس انتظامی
مجالس شعبہ جات و نصاب ... پانچ کتابیں ایک ایک ماہ تک اپنے پاس رکھ سکیں گے

۲۔ اساتذہ جامعہ عثمانیہ و کلیات ملحقہ و گزیٹیڈ عہدہ داران جامعہ
و اراکین دارالترجمہ دس کتابیں ایک ایک ماہ تک اپنے پاس رکھ سکیں گے

۳۔ طلبائے جامعہ جو رجسٹر شدہ ہوں دو کتابیں بی اے اور انٹرمیڈیٹ
کے طلبہ تین کتابیں ایم اے، ال ال بی و تحقیقاتی جماعتوں کے
طلبہ پانچ کتابیں دو دو ہفتے تک اپنے پاس رکھ سکیں گے۔

۴۔ مدت مقررہ پر کتابیں واپس نہ ہوں تو طلبہ سے بحساب
ایک آنہ یومیہ فی کتاب دیرانہ لیا جائیگا۔

۵۔ ہر شخص جو کتابیں گم کرے یا خراب کرے یا بیکار کر دے اس پر ...
کتب خانہ میں کتاب کا لانا لازم ہے۔

۶۔ کتابیں گم یا خراب ہو جائیں تو قیمت مع ... دری
ادا کرنی ہوگی۔

۷۔ کتابوں پر کسی قسم کا نشان سیاہی یا پنسل سے
نہ لگایا جائے۔

۸۔ قلمی نسخے دوسرے لوگوں کو ...
جامعہ سے باہر نہ لیجا سکیں گے فقط